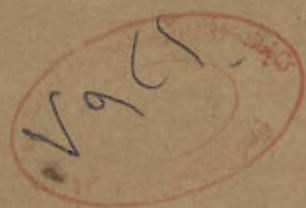


۱۵۲۸
ک

تفسير التائويل وحقائق التنزيل



۱۳۵۶ روال

۱۰
۱۳

از طرف دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی

۱۵۲۸، ۱۸۳۹۳ (۱۳۹۵ ص)

تفسير حقائق التاويل و دقائق التنزيل از

بقره تا اسری فارسی

152A

بیت مجلس از اعراب نصیب است و بحر شریک است و استعمال در
جمع ثابت است و آن جمع جنت بود و جنت پستند
باشد و جنت را از آن جنت خوانند که درختان بسیار
در آن بود بحری من تحتها یعنی می رود در زیر درختها آن
و مکنها آن و آنها جمع نهر بود و نهر جوی باشد و نهر را
از آن نهر گویند که فراخ بود و روشن باشد و نهر از آن
مشق است و مراد از آنها را بهاست و برقریب بخوار است
ذکر فرمود نهر روان بود آب در نهر روان بود و در حدیث
از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که انهار الجنة
بحری غیر شریک یعنی آبها که جنت نه در کوزه روان
بود کما هرگاه در قوا طعام دهند ایشانرا منهای یعنی در
جنت من شریک ای شریک یعنی بیرون است و در قوا
طعامی قالوا هذا الذی رزقنا من قبل یعنی رزق که
این را طعام است که ما را پیش از این دادند و این
مشناحت باشد و قبل مروج است بغایت
لله امر قبل و بعد و انوار و یا شد به یعنی بر رزق
و کبریا الله جل و اه از عباد

نزد ایشان آورند به مشنابها در معنی مشنابها
کرده اند این عباس و مجاهد و سدی و ربیع ذکر آن مشناب
بود و در طعم مختلف و حسن و قناده که شد مشناب
باشد در فضل زیرا که میوه هشت صمه در بیت بود زیرا
ی میوه ها و دنیا بوسی و مغزی و از بعضی است که انداخته
داند و میوه ها که هشت سالان بود ظاهر و باطنش بر خلاف
بلد یکرنگ بود و درین معنی رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
از میوه ها این عالم اخیر میوه ها از عالم مائده از آن جمع انداخته
نست و ظاهر و باطنش مخالف بلد یکرنگ است و هم بینها
و مومنان است در آن هفت مائده و آن زنان و حوران تعلیه
و بید رزق در لغت بردن و مرد اطلاق کنند و از او
رزق باشد و از بول و غایب و حیض و نقاس
در آن رزق و منی و حیوان را ختن و غیره را باکی یا
در آن فقرت باشد و گفته اند باکی باشند از خوی بد
آنها که هشتند

و اینست که
شما صد و کرا
شما نباید که

عرقی از اعضا و ایشان ظاهر شود کی بوکل شکل از
درون هم فيها خالون و ایشان درون همشستر با دیده
مانند ناله میزدند و بیرون آید رسول را صلی الله علیه و
ان صفت همسهم رسیدند گفت هر کس یک در هشت روز
غیر از همیشه ندهد با شکر و ناله بود کی در پیش خود
جوان بود کی بر نشود جامه اش نبو بود کی کهنه نکرده
گفتند بار رسول الله نداء هشتاد و یک باشد گفت چندی
از دروختی از قوه و طاعتش شکر افروز و بکمال و
با قوت و خالک آن در عذاب بود و این است از رسول
صلی الله علیه و آله کی حوض در هشت سی زن بخشید
گفتند بار رسول الله و اورا قوه آن بود گفت خدای تعالی او را قوه
صد زن کرامت کند و این درجات نصیب آنست که
مخدا و رسول و قرآن و احکام آن ایمان آورده اند و امر
صالحان کرده اند جمله احکام قرآن یکی است که
اسلمه علیه اجر الله المودة فی الفریق و این است بعد از
عمر از حد و قرآن عمل نکرد و شد درجات

در این باره از خلیفه عبارت داشت از کتب که بعضی از
 آن را پیش از وی خوانده بودند و امضا و امهر کردند و حق
 عزت رسول علیه السلام پس از خلافت از ایشان صحیح بود
 قوله ان جعل فیما من بعد من فیها بینه طایفه کتبت لیس می آفرید
 در زمین فساد کند و بیستقل المرقا و خونها و ناحق بریزد
سؤال طایفه چه هستند از ادیان این حالات واقع
 شود و آن عین است چون خدا و تعالی طایفه
 ازین معنی خبر داد گفتند این طایفه ظاهر شود خطاب آمد
 لا اوراد زبانی باشد از در زمین فساد کند و بر یکدیگر حسد
 برند و بعضی بعضی را بکشند ببین معنی کتبت ان جعل فیها
 و معنی آن فقالوا بود و باین وجه فاء شوق حذف کرده است
 جوابها دیگر گفته اند باین اقتضا کردم که این امر را
 و سخن شیخ محمد و ما را باینکه و بنده عیب بادی کنیم و آن قول
 سبحان الله و بحمد است و این از خلق غیر انسا هستند
 آن ایشان از وی می دهند و گفته اند سخن شیخ محمد را
 باینکه از می کنیم و شیخ معنی تتر و از می تهرست و باز
 از وی که بگوید و گفته اند که و تتر می گوید و از وی

هم صلیه است و آنرا علم ما قلمون من به دانم
 در ابتدا از خلافت او در زمین و وجه مصلحت آن و
 من میدانم که از ذریت او در زمین انبیا و وصیا و مومنان
 ظاهر شوند و گفته اند من میدانم که مومنان ذریت او گناه
 کنند و من ایشان بیا مردم و ولایت کرده اند و عمر خطاب
 از طلحه و زبیر و کعب و سلمان سوال کرد که خلیفه
 در بینت طلحه و زبیر و کعب و سلمان گفت
 طایفه کسی بود که یار عیبت عدل کند و سوت در فتنه
 بیان ایشان نکند دارد و شفقت او در حق خلق
 و شفقت او بود بر اهل خود و حکم بکتاب خدا
 او کند کعب گفت من ندانستم که در بین مجلس کسی بود
 که از او یاد الله خلیفه در ملک کیست اما خدا کی عزوجل
 دل سلمان بآن علم و حکمت و عدل کرده است و ولایت
 کرده اند که سلمان گفت من علم ما خلیفه سلمان گفت اگر
 تو بیک مردم سیم از سلمان بستان و بغیر حق صرف کنی تو
 ملک باشی نه خلیفه من متغیر شد و این خود و ایش تعالی
 در تفسیر نقل کرده است که در میان خود بود انسا

صالحا و اگر نیکو کرد فلا خوف علیهم بنود ایشان را هیچ ترسی
از اعمالی که از پیش کرده اند و لا هم بحزن موت و بنود ایشان را
بیخ غمی از فطیعت و عین خدای تعالی و گفته اند مراد از
و قبا بر است که خوف عقوبت بران بنود ایشان را

والذین آمنوا و عملوا الصالحات اما که در حدیث آمده است
خالدون پیش ازین آیه در خود بی گسب سینه تا آخر عمر
هر کس لا شرک کسب کرد و کفر و معصیت او را جمع جواب
بیر از او در آمدن و بران ببرد او جا و پند در ورخ باند و آنانکه
ایمان آورده اند و کار و راه نیکو کردند ایشان در عصمت باشند
قولی تعالی **و قلنا انما الیک الانبیا نبیا** و بگویم که

بحال الفاسقون سبب نزول این آیه آن بود که این
حضرت رسول آمد و گفت چنانکه اینان و چه گویند آنرا
و می شناسیم و خدای تعالی هیچ گاهی پیش از ما اینرا قبول نمی کند
نفرستاده است خدا عزوجل این آیه فرستاد و بعد از آن
الیک الانبیا که ما بقیای عمری آیات بیانات در و فرستادیم یعنی
که اینان بعد از من مبعوث می آیند و احکام و احکام و احکام
و این آیه است که ما فرستادیم این آیه را پس از آنکه گفت از فرمان

در این عالم

خدای تعالی برایت دلالت می کند بر آنکه هر کس با آیات خدای
تعالی کار بنماید و بان عمل کند تا فاسق و فاجر ازین فاسق و فاجر

والذین آمنوا و عملوا الصالحات اما که در حدیث آمده است

خالدون پیش ازین آیه در خود بی گسب سینه تا آخر عمر
هر کس لا شرک کسب کرد و کفر و معصیت او را جمع جواب
بیر از او در آمدن و بران ببرد او جا و پند در ورخ باند و آنانکه
ایمان آورده اند و کار و راه نیکو کردند ایشان در عصمت باشند
قولی تعالی **و قلنا انما الیک الانبیا نبیا** و بگویم که

بحال الفاسقون سبب نزول این آیه آن بود که این
حضرت رسول آمد و گفت چنانکه اینان و چه گویند آنرا
و می شناسیم و خدای تعالی هیچ گاهی پیش از ما اینرا قبول نمی کند
نفرستاده است خدا عزوجل این آیه فرستاد و بعد از آن
الیک الانبیا که ما بقیای عمری آیات بیانات در و فرستادیم یعنی
که اینان بعد از من مبعوث می آیند و احکام و احکام و احکام
و این آیه است که ما فرستادیم این آیه را پس از آنکه گفت از فرمان

جهود این گفت از آنکه شما با هم در میان لفظ خطاب می کنید خدا

تعالی آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات

و بعد از آنکه در آنجا بود که توبه با ایشان
 میسر شد و امر که بعد از آن است از آنجا که ایشان را
 در توبه صفت محمد و حق او را بپای آورده و بعد از آن
 بیان کرده ایم و آن قبله ابرهیم است علیه السلام پس ایشان را بعد
 از آنکه گفت و الله بغافل عما تعملون و خداوند تعالی غافل
 از آنچه شما می کنید از تحریف لغت محمد و عناد نمودن در سوره
 و حکم این آیت عام است معجزه خداوند تعالی غافل نیست از آنچه
 این امت با اهل سنت رسول کرده و بعد از رسول بود قیامت هر
 دهد ایشان را بر فعل خود و اینها را بر فعل خود و این آیت الدین
 او تو الکتاب ای محمد اگر توبه یادی با آنان در کتاب داده اند ایشان را
 یعنی چه و آن درین و در سایبان بخوان و سبب نزول این آیت آن
 بود که این دو گروه بخیرت رسول آمدند و گفتند و گفتند ای محمد
 آیتی با آور چنانکه اینها پیش از تو آوردند خدای عز و جل آیت
 و این آیت که از توبه الکتاب و ایاری توبه ای محمد
 و سایبان بگزاره عرآتی و معجزه کائنات ایشان را
 قبله متابعت قبله تو نکند یعنی کعبه و در بعضی از قسم
 و این معنی رسول است تقدیر جناب و الله لیس الله علی
 اگر

اگر یار خود ایشان را اهل کتاب اند ما بشنود
 تو نکند و متابعت قبله و متابعت قبله است
 و ما بعضی متابعت قبله بعضی و بعضی از ایشان متابعت
 بعضی نکند و بر کسی چه بود آن دوی سبوی سنت المقدس
 و بعد از آنکه در سایبان دوی مشرف می آرند و این است
 و اگر کسی محمد را از قبله متابعت مراد ایشان کی و بعد از آن
 من العالم بعد از آنکه حقیقت قبله را معلوم شد و بعد از آنکه
 قبله ابرهیم است انک الله المن العالمین بدین معنی که توان
 جمله اینها با شکی لا مضرت رسانیده باشند نفس خود را و مراد
 از این عتاب است است ذریکی اینها مامور العاقبت اند قلبی
 رسول علیه السلام کی افضل اینها است بلکه بشنود هر کس را روی
 از کعبه بگرداند از ظالمان بود انکس حق اهل سنت رسول
 است کند و تیغ در ایشان بندد از همه ظالمان ظالمتر بود
نمایان و در حقیقت خرجت قول و جمال شطر
 ما کتم قولوا و جوهم شطر لیل الیل
 انظر الیهم و انظر الیهم و انظر الیهم
 و انظر الیهم و انظر الیهم و انظر الیهم

و او بخت رحمت الهی و اعوذ و روز دوازدهم و اگر خواهد از طهارت
 و قدی دهد مطهرات تا آیت مسووخ شد و بیان تا و بیا
 آیت مسووخ است و این قریب بیستین قضا و معنی است
 و بعضی گفتند آیت مسووخ نشد اما تا و بیا آیت کنی
 و علی بن ابی طالب بطبقونه فی حال شبانم اوفی حال صبحانم و قوام
 ایشان را در حالت جوانی و تن در شمع و قوت تکلیف
 را بعد از آن عاقر شدند از آنکه روزه دارند و در نه طعام
 بکنند و برای قوم را خصمه دادند در افطار و ایشان بر
 دره داشتن قادر بودند که آنرا در آیت مضر کردند و بعضی
 گفتند آیت حکمت است این تا و بیا کی ذکر کردیم بطریق قرآنی
 است کی بطبقونه می خوانند و آنرا از طاقت می کنند
 قرآنی صحیح است که عامه اهل قرآن و مصاحف را
 و اما آنرا که بطرق فقهی می خوانند تا و بیا این قرآن مردان
 را بخوراند و بخوردی لا امید صحت ندارد ایشان
 را و این معکوف است اما و لا بطبقونه چون طاقت روزه
 را ندارند ایشان است که افطار کنند و هر روزی
 ده دهد گفتند آیت حکمت نه مسووخ و در هر

و چهار است

و این را هم در روز دوازدهم و اگر خواهد از طهارت
 و قدی دهد مطهرات تا آیت مسووخ شد و بیان تا و بیا
 آیت مسووخ است و این قریب بیستین قضا و معنی است
 و بعضی گفتند آیت مسووخ نشد اما تا و بیا آیت کنی
 و علی بن ابی طالب بطبقونه فی حال شبانم اوفی حال صبحانم و قوام
 ایشان را در حالت جوانی و تن در شمع و قوت تکلیف
 را بعد از آن عاقر شدند از آنکه روزه دارند و در نه طعام
 بکنند و برای قوم را خصمه دادند در افطار و ایشان بر
 دره داشتن قادر بودند که آنرا در آیت مضر کردند و بعضی
 گفتند آیت حکمت است این تا و بیا کی ذکر کردیم بطریق قرآنی
 است کی بطبقونه می خوانند و آنرا از طاقت می کنند
 قرآنی صحیح است که عامه اهل قرآن و مصاحف را
 و اما آنرا که بطرق فقهی می خوانند تا و بیا این قرآن مردان
 را بخوراند و بخوردی لا امید صحت ندارد ایشان
 را و این معکوف است اما و لا بطبقونه چون طاقت روزه
 را ندارند ایشان است که افطار کنند و هر روزی
 ده دهد گفتند آیت حکمت نه مسووخ و در هر

و چنانکه عرب گویند و گفتند که این جزای جوشیده و
 عظمتی بداند که دفع آن جزا را جزا و بدل آن جزا را بداند
 قطوع خیر امر کسی را طعام را باده دهد مسکینی را بعضی بدو
 نکند دهد یا پیشش نشاند و این قول مجاهد و عطاء و سرک
 و بعضی گفته اند هر کسی که آن قدر واجب از طعام داد و پیش
 دهد آن زیاده بود و او را در آن خیر بود و بعضی گفته اند
 مراد از من قطوع خیر آنست که میان روزه و فدیة
 و خیر که او را آن بهتر است و آن تقوی مؤان صله است
 و اگر روزه دارد بشمارا بهتر بود از روزه تا اگر قوت و فدیة اذ
 ان کتم تعلون اگر بداند که ثواب آن چیست بداند که
 کسی در ماه رمضان افطار جایز نیست اگر چه کسی را
 مومنان بالغ بر یکی قضا و کفارة واجب است و بر دو
 واجب است نه کفارة و بر سهوم کفارة واجب است و بر
 و بر چهارم نه قضا واجب است نه کفارة است
 قضا و کفارة بروی واجب است اگر کسی قضا را بخورد
 واجب شد و تا خیر کرد تا رمضان و بگوید رسید و نه
 خامله بود و شیر دهد بشیر ط اگر از غریز اندیشد و روزه

و قضا و نهاره و شبان و حب بود اگر کسی را
 حکم شایسته حکم رنجور بود این قول ابن عمر و مجاهد است و بعضی
 شافعی و بعضی گفته اند روزی نیست و شیر دهد اگر از غریز
 در نرسد و از غریز نرسد بر ایشان کفارة واجب
 و بعضی قضا و این قول ابن عباس است و در غیب خاندان و بعضی
 گفته اند قضا بر ایشان واجب بود و کفارة و این مذهب
 حنفی و عطاء و محال و اهل عارف و مالک و اوزاعی است
 است که قضا بروی واجب است بی عکفارة رنجور است
 و مسافر و حاجی و غنیا و امثالا انک بدوی کفارة واجب
 بود بی قضا مردان بی عرق و زنان مجنونه و انکس را رنجور
 داریم و از آن کی آنرا میزد سخت نبود و نشسته کی او را میزد
 برین طایفه کفارة واجب بود بی قضا است انک بروی
 نه قضا بود و نه کفارة دیوانه است و حد حق و قتل
 طعام کی بوجه کفارة دهند خطا کرده اند بعضی گفته اند
 قتل آن صاعی بود از روزی که افطار کرده باشد و این قول
 اهل عرافت و بعضی گفته اند بی صاع از گندم یا حبوب یا خرما
 سایر حبوب و بعضی گفته اند از این در رمضان حرام است

حله کنیم باد و دست تا آوردند که علماء و علما را
 ادا سالک عبادی و خوف بندگان و ترس و خوار
 من نزد یکم اهل معنی گفته اند دل در آید و هر چه می
 ندانست از این میراثی قریب بهمم العلم کی و علم با ایشان
 اجیب دهوه الداع اذ دعائی اجابت کنم آنرا که
 فلیست یجیبوا الی باید نامر ابطاعت اجابت کنند و اما
 استجاب بیکری بود و اجابت در لغت طاعت باشد
 و مان آوردن و اجابت از حضرت عطاء تعالی عطا بود و از
 طاعت و یوم می و باید نامر ایمان آوردن تصدیق باشد
 در احکام تعلیم بر شدند و تاراه راست یا بد است
 تقالی

اولی بر چون رحمة الله و الله عفو له
آن بود کی اصحاب مدینه گفتند ای رسول الله و از خدا بخوا
هیچ نزدیکی و نژاد نباشد درین میان و درین صورت عفو
دادی تعالی این کینه را بگذارد و القی که آن آید اما آن بود که
و الذین هاجروا و انما کلمة الله و عشیة و حذیرة و السیاسة و
خالد و اموال و انما کلمة الله و عشیة و حذیرة و السیاسة و

[illegible]

آب خوردند لا ایشان را عایه نمودند که در مصنف کتاب
 گوید این معنی خلاف ظاهر قرائت است و بنا بر وجهی که
 و چون در جوت عبادت خداوند و لشکر او میروند
 و بر در ظاهر میروند و برادر محکم باشد قالوا ربنا افرغ
 کنته ای خداوند بر در کار ما فرودیز بر ما و افرغ
 صب الماء الكثير یعنی افرغ فرودیز آب بسیار بوف و افرغ
 صب الماء الذی یعنی فرودیز آب از دل و معنی است
 است اخذ و نفاکی حره و دلبری در دل امان و فرج در
 دل ایشان نه صبر یعنی حبس نفس در قتال و ثبت لغز است
 یعنی دلها و ما قوه و شجاعت که این گنایان و این
 منهم بشویم و انصرنا علی القوم الکافرین باری می ده
 بظفر بافتن بر کافران و همز موهم حار و عا
 ایشان اجابت فرمود و طلق ایشان محقق کرد و این
 طالوت و موسی را با وی بودند جالوت و لشکر او را
 هر غنایان را در شکستند و هر غنایان را در شکستند
 یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ
 یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ یا افرغ

جالوت را بکشت و داود علیهم السلام در لشکر طالوت
 و در بعضی تفسیر نقل کرده اند که این پیغمبر را طالوت و امان
 هر یک سر شاه بودند و یکی طالوت و امان بودند و او را
 که از لشکر نو هر یک از این دو مرد بودند و از قتل و هیچ
 ریاضه نبود کشته جالوت او باشد طالوت همه لشکر
 بآن راه استخوان کرد و بر رفت و بکشت نیامد الا بر رفت
 داود و لغت اند داود بر سنگی گذارد آن سنگ امان داد
 بنیانی فصیح و لغت ای داود مر بر کبر و نگاه دار کی ترا بکار
 آیم کی شایسته شوم علیهم السلام دشمن را بکشت داود آن
 سنگ را گرفت و آن را عایت کرد با ده راه دیگر رفت سنگی
 دیگر او را داد ای داود مر بر کبر کی ترا بکار آیم کی من
 شکستم علیهم السلام دشمن را بکشت داود آن سنگ
 را داشت با ده پیشتر رفت سنگی دیگر را که ای داود
 بکشت و آن را بکشت و آن سنگی که داود جالوت بآن
 کشت داود آن سنگ را گرفت بعد از آن سنگها سه کانه
 بکشت و در وقت قتال داود آن سنگ را بکشت بر
 جالوت و کشته او را و آنکه الله الملك و الملک

و خداوند خدای عالم را بوقت و حکمت در میان فرمود
 یعنی ملکیت و بیوت او را هیچ احد فقال گویند ملک طاق
 و بیوت آن بنی طاقوت را و از تنگه بود بدو داد
 و علیه ما یثاب و او در در آموخت خدای تعالی آخ
 خواست از صنعت دره یافتن آتش و جریان و
 گفته اند از آن خدای تعالی اختیار تعلیم کند و لو
 دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض فاج
 گویند اگر نه خدای تعالی دفع کردی کافر از اعیان امان
 تا اگر غالب بشد یکی اگر نه این منع و دفع بودی اهل
 بکلی سبب صال بر فتنی و گفته اند اگر نه خدای تعالی بواسط
 در او دجال و لا ان طاقوت و مومنان دفع کردی عمال
 بر بنی اسرائیل علیه یا قندی و لکن الله لدر
 العالمین اما خدای تعالی خداوند فضل و کرم و لطیف
 در حق اهل عالم تلك آیات الله گفته اند مراد از این آیات
 قرآنیست و گفته اند مراد این آیات نیست کی نفس از این
 از اول آیت الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم فآوا
 الم تر الى الملا تلوها عليك لا طاقوت لهم من خدای تعالی

و در سوره

و در سوره نازیم بالحق و سوره یحیی دروغ در این سوره
 و تحریف و تبدیل و دلالت بخدایه ان کلام گفته و سوره
 شیطا طین است و اندک من الم سبیل و توازن بیجا غیر از
 اهر کتاب اند **قوله** یا ایها الذین آمنوا
انفقوا اما از قسام من قبل آن یا ایها الذین آمنوا
 خلعت و لا شفاعت و الکافرون هم الظالمون
 ای آنانک بیان آوردید تنقعه کنید از آن ماسنار و زک
 کردیم و مراد از این زک و شست و محسوس و سایر واجبات
 من قبل آن یا ای قوم پیش از آنکه در قیامت ظاهر شود
 و شمار بر آید این حقوق قدرت فائد لا بیع فیه یعنی
 این روز معاوضه نبود و لا خلعة و دوستی را درین
 معنی باشد لا مومنان متقی را چنانکه فرمود
 خلا بومید بعضی بعض عدو لا المتقین و لا شفا
 و انما انما انما هیچ شافع بنوع و الکافرون هم
 و انما انما امر خدا برادر غیر موضع خود وضع
 کافرند و هم ظالم و گفته اند آنانک در قیامت
قوله یا ایها الذین آمنوا

و

الذين آمنوا بخروجهم من الظلمات الى النور
 كقوله اوليا هم الله سويكهم في النور
 الظلمات اوليا اصحاب النار هم فيها خالدون
 تعالى ما يؤمن استغاثا من الملائكة انزلوا من عند ربهم
 الظلمات الى النور كي يرون اورد ايشانرا از ظلمات
 كقوله صلت بنور ايمان و تبايعت محمد و امانت على اورد
 وكفر اظلمت حواء ان جنت لا مانع است ايشانرا
 از اذراك حق والذين كفروا اوليا هم الطاعون
 يخرجونهم من النور الى الظلمات وانا نك بعد از رسول
 صلى الله عليه وآله فرزند شدند و از روشنایی بی ایمان
 بیرون رفتند و در ظلمت گرفتار افتادند و حواء از ایشا
 و اولیای ایشان طاعون اند یعنی انا نك و حواء
 اوليا اصحاب النار هم فيها خالدون ایشان در دوزخ
 جاوید باشند **قوله تعالى**
 حاج ابراهيم في ربه ان اتاه الله الملك
 ربه المنجي وحيث قال انا احيي و اميت
 فان الله ياتي بالشكر من الملائكة و المومنين
 منته

انتم انتم لا يشر ان يبين انهم ايم لا الذي حاج بالظلمات
 مغالبت كرد با ابراهيم عليه السلام عربا و يوحنا حجت في كذا اي عليه
 ايراد الحجة في حجة فغلبته يعني با وى حجت گرفت در مقابل
 چنين غلبه كرد بروى در ايراد حجت في ربه در اثبات و تصحيح
 ربوبيت و ها عايد است با ابراهيم و محفلست لا عايد بود با
 كافران كا و لا با ابراهيم حجت گرفت غرض از اين كفايان بود
 مجاهد و قتاده كو سيد او اول كسى بود كى كذا كشتى و جبارك
 اد و دعوى الهيست از وى صادر شد ان اتاه الله الملك
 و هاد و وجه است اول است لا عايد است با ابراهيم عليه السلام
 ملك نبوة باشند چنانكه خداى تعالى فرمود قولا يتبين لك
 حكم الملك و النبوة و يتبين لك حكم اعظمها يعنى با دشاهی
 نبوت و باين وجه معنى چنين بود ان جنت كى ملك
 ابراهيم عليه السلام داده بوديم غرض از كافرا وى حجت گرفت
 و دوم كى ها عايد بود با كافران و باين وجه معنى
 و بسبب انكه خداى تعالى او را با دشاهی داده بود
 و خداى تعالى فرمود قولا ان الانسان ليطغى

حیی و دوس ابرهیم ربی الذی حی و میبت
 کشت کویکی عز و ذ ابرهیم والقن و ربک خدای
 بیست ابرهیم گفت خدای ت آنست که ده دارنده کند
 و زنده را زنده کرد اند قال یعنی کافر گفت انا اجی و امیت
 من نیز زنده گردانم و بعیرانم و این از وی غویبی بود حد نظر
 خلق بین بود تا دوم در احاطه کردند یکی را از ایشان بکشت
 و دیگری را زنده بگذاشت و آنرا احیا خواند کفوله تعالی و من
احیاها فکما اچی الناس عیجا و جنانکه فرمود و سبحون
سماکم و لکنه الله مرادش از این احیا عباده و الله و نظمه
 بود و از لفظ امیت مراد قتل و سخطت بود کافر باین حجت
 منقطع شد از اهل محفل خجل کشت بر ابرهیم علیالم حجت
 زیاده کرد بحیثی که او را امیتا بنمود و در آن غوی تلیس
 نتواند نمود قال ابرهیم فان الله بانی بالنفس المشرق
 بها من المغرب ابرهیم گفت خدای من آن خدایی است که
 آفتاب از مشرق بر می آید توان معریش بر آرد کافر
 منقطع شد جنانکه انقطاع او در حضور اهل آن محفل
 کشت جنانکه فرمود فمیبت الذی کافر کافر گفت

و میبت و حجوج کشت میت است
 و وقت شد و میت است لا حجت دوم و از دین
 انتقال نیست بلکه ذکر لیست بعد از جلیل و درین معر
 عز و ذ گفت فلیات و بک بالشمس المغرب یعنی خدای خود
 تا آفتاب از مغرب بر آید زیرا که خدای تعالی او را ازین
 اعتراض منع فرمود و درایت قایل بود یکس یکون ازین
 محفلست و آن آنست که عز و ذ دعوی امیت ک جنانک
 بجاهل و فتناده و ریب و این زید و غیر ایشان روایت
 کردند ابرهیم علیالم او را گفت ربی الذی حی و میبت
 بود گفت انا اجی و امیت یعنی این کس لا توفی کویکی
احیا و امیت تا در سنت من نه غیر من و این معنی
 و توان کرد زیرا که آن در قبضه تصرف
 است ابرهیم چون اقتراء او سماع کرد و آن دعوی
 عظیم از وی شنید و غوی و تلیس او مشاهد
 شد متحان کرد و گفت ان الله بانی بالنفس من
ق فان بها من المغرب عز و ذ بدانست که از ایشان
احیا جالی روی شور نده کشت عجرو

در ماه محرم و در روز دوشنبه در این روز
 بگو تا آفتاب او مغرب بر آید از آن جهت این
 عذر من بخورد کوی الهیست غیر خود را مسلم نمی داشت و الله
 لا یجحد فی القوم الظالمین و خدای عز و جل راه تمامید تا ما را
 بطریق عقوبت ایشان و گفته اند راه تمامید ایشان را بخت
 و بخت جبریت بود در وقت استیلاء بخت و بخت
 مرد بود بدو غی لا بروی گفته باشند **قوله تعالی**
او کالذی من علی قریه و هو خا و یق علی عرشه
قال الذی حی هذه الله یخلمونها فاما الله طایفه
عام ثم یعیثه قال کمر لیت قال لیت یوما او بعض
یوم قال بل لیت طایفه عام فافطر الی طعناک و قترانک
لم یستندوا نظر الاحبارک و لیجعل لک الله
الاعظام کبیر نشترها ثم نکسوها لهما فلما یتیم
قال اعلم ان الله علی کل شی قدیر او تخیر الله
 دو چیز چنانکه گویی خالص الحسن او این سیر
 نزد خوبان محمول است بر معنی تقدیر است چنین
 کالذی حاج ابرهیم او کالذی مرعا و قتران
 ۵

قوله تعالی سیمو لول در جواب قل من
 خود محمول است بر لفظ استنباط تقدیر شرح
 الم تر الی الذی حاج الم تر من کالذی مر علی قریه و گفته
 است در باب او است صاحب نظم گوید عطف است
 بر لذلک الله حی المونی قوله او کالذی مر علی
 قریه قناده گوید عزیر بود علیالم و هب گوید از دنیا
 بود و گفته اند حضرت بود علیالم و گفته اند از دنیا خود
 حضرت حسن گوید علی کافر بود او کالذی مر علی
 قریه یا بن کربا نکس لا برده می بگذشت و او بر خرمی سوار
 و در سله الجبریت را وی بود و گفته اند الجبر و انکون
 زکوه از طعام یعنی شرا می تنگ و آن بشیر بود و گفته
 بود و در قریه خلاف کرده اند قناده در بیع و هب
 بید هی منت المقدس در وقت لا تحت نصر آخر ابراهیم
 گوید از آن ده بود کی در وقت و یا آن قوم کی پیش
 آمد مردم از آن بیرون آمدند از سر مر کبلی گوید
 او اباد بود سدی گوید سلیمان اباد بود و گفته اند
 اند ده بود بدو فرسنگی مقدس

بیت علی بن ابی طالب و اهل بیت و اهل بیت
 اند مشهور بود یعنی تمام در نشستگی با خدا
 اهل خود خالی ماند بود علی و عروشهها بناها و آن
 سقوط آن در هم افتاده بود من قوله و ما كان
 ای یقین و معنی است لا اعالی آن فرو نشست پس
 دیوارها بران افتاده بود و گفته اند علی عروشهها ایست
 علی خالها و علی عروشهها خبر بود بعد از خبر و گفته اند
 علی عروشهها بدل بود از علی قرینه قال الخ لعی هله الله
 گفت چگونه زنده گرداند خدای تعالی اهل این چه را بعد
 موافقا پس از آنکه ایشان مرده باشند و مراد او از این گفتن
 آن بود که در انداختن خدای تعالی مرده چگونه زنده می کند
 تا بصیرت و بقیه او زیاده گردد بطریق غیر البقیه و قد
 حسن انکار بود بر بعثت و استبعاد آن فاماته الله
 عام خدای تعالی صد سال او را بمیرانید و عام عبارت
 از سال لا آن موضوع است بر فضول آنچه یعنی هر سال
 فصل بخانه سه ماه فصل ربع و سه فصل ثانی است
 سه ماه فصل مستان و عام مشتق است از عموم و احوال

در توحید

انشاء تم بعثت پس او را زنده گردانید
 مبعثت و این سوال است از ایهام و لیلی یعنی بداند که در
 از آسمان فقال گوید در آن زمان که محال سحر بوده با
 و با وی این خطاب فرماید و گفته اند این خطاب با وی
 کسی کرد که پس از وی بزرگتر بود قال لیثت یوما
 عزیز گفت در یک کرم یک روز و این از آن جهت گفت
 و در روز بود که خدای تعالی او را بمیرانید و چون او را
 کرد این بعد از صد سال آخر روز بود پیش از
 و قتر آفتاب گفت روزی در یک کرم باز دیگر
 و آفتاب نکر نیست هموز آفتاب باقی بود
 بعضی یوم و گفته اند معنی آسنت کی روزی یا
 بعضی اند روزی قال بل لیثت مایه عام یعنی
 همان یا بنی آن زمان گفت بلکه صد
 نظر الی طاعن با تحیر و التویر
 صیر یا شیر یا آب نکر لم یثینه
 عمارک و بحر خود نظر کن
 بود یعنی

و در توحید

لا بعد از مرگ خیر یافته
 طام و شراب تغییر نیافته است و این خان عداقت
 و گفته اند بحر نکر را ریزیده و بوسیده است و چون
 و استخوانها او متفرق گشته است جلونه آرا
 جمع می کنم و زنده می گردانم و لنجعلك آية للناس
 و نیز آیتی گردانم مردم را و آیت از آن جهت
 و زنده می گردانم بعد از آنکه صد سال میرانیده بود
 زنده کرد ایند و فرزندان او پیر بود و او در و
 و او عطف است بر مضمی و آن ضمیر چنین بود
احیيناك لتري كيفية الاحياء و لنجعلك آية
 زنده کرد ایندم تا تو کیفیت زنده کرد ایند
 کنی و نو آیتی باشی مردم را و انظر الى العظام
 استخوانها و خرجود و این کان
 مرده می کشد عزیر نظر کرد و اسف
 سبید دینا اول استخوانها و اسف
 بعد از آن را خفا و ساق
 و بخلو و بخلو و بخلو و بخلو

بعد از آن خون روی در بان ظاهر شد بعد از آن
 نوشت بران بر رویا نید و گفته اند یا استخوانها
 نفس خود نکر و اول چیزی که از چشم عزیر علیا کلم زنده
 سر داد ایند چشمها و وی بود و این از آن جهت فرمود
 تا با فریدن سایر بدن خود نظر کند و چنان نیکوتر
 بود که گویم اول چشم و دل او زنده کرد زیرا که چشم
 در آن بدلی تواند کرد و وی دل او را حش بنود و قول
 اول او لیتر و صحیح تر است زیرا که اول عزیر را زنده
 کرد پس با وی خطاب فرمود و گفت کلم لبنت تا بعد
 از خطاب اجابت توانست کردن باخ گفت لبنت
 و او بعضی هم بخلو و بخلو و بوسیده جلونه محل
 خطاب و جواب بود قول که كيف نشترهای جلونه
 زنده می گردانیم و نشترها بنیز جوانده اند و معنی
 و بود که بخلو جلونه بعضی به بعضی می پیوندیم
 و نکسوها بر استخوانها را بگذاشت جلونه می پیوندیم
 تا بخلو که خون روی ظاهر شد و لامرجه جلونه زنده
 و قال گفت یعنی عزیر علیا کلم اعلم می دانم و بخلو

افسانه

کل شی قلیو کی جد اعلیٰ بر مرده زنده کرد
 و غیر آن توانا است و از هیچ چیز عاجز نشود و آنکه خواهد
 اعلم آن از کلام ملک بود که از آسمان ندا کرد با ستم گفت
 چنانکه پیش ازین بیان کردیم و گفته اند عزیر علیکم السلام
 خود خطاب کرد و در قصه گفته اند که عزیر چون رسید
 شد بر طرف نشیست و با اهل خود رجوع کرد ایشان او را نکند
 کردند و شناختند زیرا که صد سال گذشته بود عزیر
 توبه بر ایشان اعلیٰ کرد از حفظ درین معروض
 جهود آن گفتند خدای تعالی توبه در دل کس نهاد
 آله در دل فرزند خود پس گفتند عزیر این الله تعالی الله
 عما یقول الظالمون علواً کبیراً **قولی تعالی**
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات کماله **بقی** **ما له رباً**
 الناس و یومئذ الله و ما بالیوم **ما له رباً** **ما له رباً**
 علیه تواب فاصابه و ابل فسر که صلوات یقدر روز
 علی شی ما کسبوا و الله علی بعدی القوم **الحامدین**
 ای آنکه ایمان آورد و عمل صالح و آنکه باطل کرد باید
 صوفی و خود یعنی توابان باطن و اوستی بخاندن

و در آن روز

و در آن شب کماله **بقی** **ما له رباً** **ما له رباً**
 باطل کردن منافق که بر باد ستمه مال نفقه کند و مرد
 او از آن نشاود که جمیل بود نزد مردم و که یومئذ الله و
 بالیوم **ما له رباً** **ما له رباً** **ما له رباً** **ما له رباً**
 آخرت نبود از جهنت که روز قیامت فتمتله
 مثل عمل او که مثل صفوان چون مثل سنگی است واحد
 آن صفوان بود علیه تواب که بر خاک باشد که هیچ
 نرو یا نه فاصابه و ابل یعنی بارانی سخت بآن رسد
 فسر که صلوات باران آن سنگ را بکند از چون سنگی
 آتش ترق و آن خاک را از وی بایل کرد اندک
 قدر روز علی شی ما کسبوا یعنی روز قیامت تواب
 عمل را در دنیا کرده اند یا بند و محتمل است که
 چیزی بود آنکس که صدقه خود عتبت بخاندن و رخ
 عتبت باطل کند تواب چیزی که کسب خود
 باطن وجه از خطاب عتبت عدول کرده است
 بعدی القوم الکافر و خدای تعالی از شما د
 و خود کاندان و این قصه روز توبه است

و از خداوند تعالی بود و ما تقفون
 به تقفه می کنید از خیر جزای شما و از وفا کسی
 و انتم که تظلمون از استحقاق شما هیچ نقصان
 نکریم اینم اگر بر مسلمان تقفه کرده باشید یا کافران بشتر
 انک انما غناشما دران وجه خدای عزوجل بوده باشد
قوله تعالی يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله
 در و اما بقی من الوباء ان کتمتم مؤمنین فانکم تقفلوا
 فاذا نزل عذاب من الله ولا تسولوا ران یتیم فلکم ذریع
 اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون و ان کانت
 ذریعکم فظرفه الی سیرة و ان یصدقوا خیر لکم
ان کتمتم تظلمون ای آنانکه ایمان آوردید از خدای تعالی
 بر رسید و فرزندان بد آید از ربوا باقی است ابن عباس
 گوید این آیت در شان بنی عمر و بن عمر بن عوف بن نفیل
 و بنی العنبره از بنی مخزوم منزل شد عطا و عکرمه
 گویند در حق عباس بن عبدالمطلب و عثمان عفان
 منزل شد یکی ایشان ربوامی کردند لا یشتر از تو و از
 ربوا بر مردم متوجه داشتند چون آیت منزل شد گفتند

طالع

معنا و

و از اسامی مال این معامدان بیشتر است
 استندند سدی گوید در شان عباس و خالد
 منزل شد یکی ایشان در جاهلیت شریک بودند و هاب
 بسیار از و هوا حاصل کرده بودند چون مسلمان
 شدند و خدای تعالی این آیت منزل فرمود رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود لا ان کل ربوا من
 ربوا لجاهلیة موصوع و اول ربوا اصغعه ربوا
 العباس یعنی هر ربوا کی از ربوا جاهلیت است
 وضع کردم و از دست خلق فرو نهادم و اول ربوا کی
 وضع می کنم ربوا عباس است و معنی آیت آنست که ای
 اهل ایمان فرزندان بد آید از شما باقی مانده است از ربوا
 آنانکه با ایشان معامله کرده اید ان کتمتم مؤمنین
 استند امش حکم بر خود می خواهید فانکم تقفلوا یعنی
 آید از ربوا شما را در دست معامدان باقی است فرو
 آید و در مطالبت ربوا حکم جاهلیت کار کنید
 یا ایا محرب من الله و رسول الله پس بداند کی خدای تعالی
 است شما اند فرموده است و آخر ربوا معنی

و بذران بنم و اگر بار

جایست آخ شمار را باقی است

در کرم و مال و العکر شمار است و اسرار المال و سود

حرام لا تظلمون شما ظلم نکنید بطلب سود و

تظلمون و بر شما ظلم نکنند منع راس المال و ان کان

دو عسرة کبی گوید بنوع عمر و بنوعی بنی مغیره را گفتند

راس المال را بد دهید و ربوا بشمار و کذا بر بنی مغیره

گفتند امر و زمار را عیسی و صیقلی هست مازا مساهلانی

کنند تا وقت ادراک عشره ایشان را اجابت تلخند خدا

تعالی این آیت منزل فرمود و ان کان ذو عسرة

و اگر عاقلان در صیقل و دست تنگی باشند و کان

ایضا یعنی وقع بود ای و ان وقع ذو عسرة فظن

بر شما باز کی او را مهلت دهید لا عسرة تا وقتی که

او را مالی بدست آید و توانگر کی روی نماید شریخ

و ابرهیم گویند این حکم خاص در دین و بواسطه

عباس و صحاک گویند عامست در جمیع دیون

ان قصد قوا مع الر بطریق صدقنه بر عتبه و در

از راس المال

و کذا درین حیرت و در

و ان کتم تعلمون ای تعلمون

یعنی اگر عمل کنید بعلم خود و در ما قبل این آیت فرمود

ان الذین آمنوا و عملوا اتانک ایمان آوردند و عمل صالح

کردند و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و در اقامت نماز

و ادا زکوة سفی نمودند لهم اجرهم عند ربهم سزد

ایشان و جزاء عمل ایشان در حضرت خداست و در

قیامت یا ایشان رساند و حقوق علیهم و لا هم

محرور و ترس و اندوه یا ایشان راه نباید گفته اند

ان الذین آمنوا یحرم الربوا یعنی ای آنکه ایمان دارند

کی خدا تعالی بواجرام کرده است **قوله تعالی**

یا ایها الذین آمنوا اذا نادیکم بینکم فلیسمعوا

فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا

فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا

فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا

فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا

فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا فلیسمعوا

عنه الله يعني بعدل وجمال الذي عليه حق وانكسر
 من استاوست اقرار كذا بروي كراه بشوند
 وآنرا كی بود و این بان خود بر خود و بقی الله و
 بخش منه بشنا و باید که از خدای تعالی بترسد و از حق
 لا در دست او نیست چیزی نقصان نکند و محال است
 و بقی الله ربه عاید بود با کانت زیر کی انکه لا قرض
 و اگر او را خواهد لا نقصانی کند قرض دهنده او را
 منع کند و در سان زبان نقصان و بخش نقصان بود بطریق
 ظلم فان كان الذي عليه الحق سفيها و اگر انکه حق در دست
 اوست جاهل بود سدی گوید کوچه بود رجاج گوید
 سفيه کسی بود کی سبل عقل بود و کوذ کان و زبان سفها
 لا عقل ایشان اندر بود او ضعیفا یا عاجز باشد و گفته اند
 در عقل ضعیف بود و گفته اند الحق بل شد و لا يستطیع
 ان یمل هو یا تنو اندکی زبان اقرار کند ان کنایه با ان جهل
 یعنی لا در زبان دارد قلمه لا و بقیه اقرار کند کسی کو
 او باشد محال گوید کسی لا فایم مقام او بود بالعینه
 بواسطه بوی زیاده و نقصان و استقصاء و استقصاء و استقصاء
 و کلاه

نواه برید و مرد اندازد سلمان فان لم یلوا
 الرکواهان خود مرد سلمان اندازد بنا شدند و این نیز
 معتبر است کتوله و حیاتو همان علمت منهم حیر و لغول
 و نکور هواقتبا نتم علی البغاث اردن غصنا فرجل و امرات
 یعنی مردی و دودن لاله گیرند من ترصوف من الشهدا
 یعنی از اهل دین و عدالت و فضلی باشند از فضل احدهما
 فتد کیر اجد کما الاخری یعنی اکثر کولهی علی فراموش
 کنند ان کواه دیگر او را باده دهند و ضلال الزان جهنت
 خوانند لا سبب از کار است و انکس لا ان یکسر و خوانند
 و دفع می کند قتل کسر یا شرط و جرم می بخزد این عقیقه گوید
 معنی قتل کسر فتصیر معنی مذکور است ای کوفها با ان حال
 الشهادة فتبعها من الشیطان بعد الذکر و لا یاب الشهدا
 و اما دعوا و منع نکند کواهان چون ایشان را بلو اهی خوانند
 و فوق ایشان ضایع شود و لا اسما حوا ان یکسوه صغیر
 او کسر الی اجله یعنی ملا الشما منع نکند از کتابت
 و استقصاء و استقصاء و استقصاء و استقصاء و استقصاء
 و استقصاء و استقصاء و استقصاء و استقصاء و استقصاء

و اما این عابد سنت با نذر ایتم زلف
 یعنی کتابت و استشهاده اقبیه عبد الله
 ای عدل و آن از قسط است یعنی عدل و هیچ
 فعل از آن مشتق نیست و آن نه از افتساط است
 زیرا که افعال بنا میکنند و قسط بمعنی
 نیز آمده است و قسط بفتح قاف جور بود و اما
 القاسطون از آنست و اقوم للشهادة ای ائمت
 جناب که گویند حق علیک قائم ای ثابت یعنی حق
 بر تو ثابت است و گفته اند معنی استخوان از و از
 کنی جور تر است و ادنی الی تن تا بود و نزد یکتر است
 بازالت شکر شاهد و حاکم و صاحب حق الا ان يكون
 بخاره حاصره نذر و بها بینکم فلیس علیکم جناح
 الا تکتبوا الی الا که معامله بود در تجارتی حاضر با آن
 واقع شود تجارتی حاضر در چیزی که مالک آن شقی
 بچون چیزی حاضر بعد از آن قنص کنید و متفرق
 شوید و نذر کتابت در بین صورت شمارا اگر
 و استهدوا اذا ابتایعتم امری و باید با شهاده در صوفه

۶۱
 سوال چهل و ششمی گویند که نسبت
 صحاح گویند از من است و لا یضار کتابت و لا تفتید
 حسن و قیاده و این زید و عطا گویند و زید آن به یسا
 است یعنی کاتب را از کتابت مستأثر است و از آن تحمل نهاده
 منع نکند و محتمل است که نامی است از تحریف در کتابت
 و زیغ در شهادت این مسعود و مجاهد گویند و زید
 یضار است بمعنی بر کتابت و تحمل نهاده اجبار
 نکند و باین وجه فاسخ بود دون الوجه الاول و آن
 نقلوا یعنی اگر در کتابت و شهادت تحریف کنند
 فانه فسوق بکرم بیرون آمدن بود شمار از امر
 خدای تعالی و لزوم این لغت شمار بود بمعنی فسوق
 و اتقوا الله و از خدای تعالی ترسید و محال لغت
 او امر و نواهی او و يعلم الله و تعلیم می کند خدا ک
 عزوجل شمار از شرایع دین خود و الله بکل شیء علیم
 و خدای تعالی همه چیزها داناست و قضا و قضا
 حضرت ادره بنیاد و ان کستم ای فرزند هندکان
 و سنانند کان علی سفر و لم یجد کاتباً اگر در سفر نباشند

و در آن زمان ایشان شصت و سه نفر
آمدند صلی الله علیه و آله از آن جمله چهارده سوار از شریف قوم
بودند و در آن وقت که فرستاده آمد از آن بود که ایشان را
بفرستاد و بگویند که با این سوار بود و راس ایشان عافیه
بود و حکم بر همه و صاحب مشوره عبدالمسیح و سید
و صاحب دجل ایشان ایام و التوحید و علقه اسقف
داشتند ایشان بود و او امام و مددس قوم بود و اوها
بود بدین عیسی علیه السلام ملک روم او را تشریف داد
و آنها را بخشید و کنایس بر او ساختند از عایب علم
اجتهاد کی او را بود پس ایشان چون بخار می رسید
رسیدند وقت نماز دیگر بود و رسول صلی الله علیه
و آله نماز دیگر را کرده بود و این اشراف جامه
پوشیدند و در آنجا بایزید در بر کرده و در آنجا
در حال آنکه بن کعبه می نمودند که رسول صلی الله علیه
و آله آمد و گفتی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله
اصحاب رسول ایشان را بدیدند و در آن وقت که قوم بدیدیم
و وقت نماز ایشان بر سر آمدند و در آن وقت که رسول

صلی الله علیه و آله گفت ایشان را بگذارید تا نماز
بگذرد و روی شوی مشرق کردند و نماز بگذاردند بعد
از آن نماز سید و عافیه با رسول صلی الله علیه و آله سخن
گفتند رسول گفت مسلمان شوید گفتند بایشان از تو مسلمان
نشدم رسول گفت کذباً میگویند و السلام یعنی
دروغ می گویند و مسلمانی شما ممنوع است بدعوای
شما کی گفتید عیسی بر خداست و عبادت شما صلیب
و خوردن گوشت حوک ایشان گفتند اگر نه خدا بدر
عیسی نیست پس بدر عیسی کیست همه با اتفاق با
رسول حضور متکلم شدند در نشان عیسی رسول صلی
الله علیه و آله ایشان را گفت شما می آیند و از نزد
باید که بیدار ماند بود گفتند بلی ضرورت باید که چنین
بود رسول گفت شما می آیند لا برورد کار رانده است
لا هرگز غیر از عیسی و آقا و ذوالجواهر بود گفتند
بلی رسول صلی الله علیه و آله گفت بر حیوة خود
مالک است گفتند نه رسول گفت شما می آیند که خودی
تعالی صوره عیسی در رحم نکاشتند چنانکه خود خواست

گفتند بلی رسول گفت شما می خواهید خدا را
 نادانست بر همه چیزها و حافظ همه است و در این
 جمیع جانور است گفتند بلی رسول گفت عیسی برین
 احوال قدرتی دارد گفتند نه رسول شما می آید گفت
 عیسی می خورد و می آشامد گفتند بلی رسول گفت شما
 میدانید که خدای تعالی نه می خورد و نه می آشامد گفتند
 بلی رسول گفت شما میدانید که مادر عیسی عیسی است
 شد چنانکه زنان بفرزدان است در می شوند رسول
 شما میدانید که مریم مادر عیسی را بزاد چنانکه
 زنان بفرزدان را می زاید گفتند بلی رسول شما می دانید
 که مریم عیسی را غذا داد چنانکه مادران بفرزدان غذا
 میدهند گفتند بلی رسول گفت شما می دانید که عیسی
 بیغیر فضله محتاج بود گفتند بلی رسول صلی الله
 علیه و آله بر سر دعوی شما چگونه است همه خاموش
 گفتند خدای تعالی صدر سورة الرعد ان فر فرستاد خبر
 لا یضع و ثانی آیه قوله الم الله لا اله الا هو بارک
 قسم یادی کند به آله و خود و لطف و فکر خود و میم درین
 سخن

سخن گفت بفتح است انقاء ساکنین میم و لام الحروف
 از خدا است که او را که از وی فصح است و گفته اند
 از وی صحیح بود القیوم مجاهد و ریح که بید یعنی قائم
 بید بر بیدگان جعفر صادق گوید علی بن ابی طالب
 او ایم است نزد علی که فرزند نواز محمد الکاتب
 قرآن و تشریل و ازال بیک معنی است و گفته اند تشریل بقصر
 بود و ازال عام بالحق ابن عباس گوید یعنی بعد از محمد
 بر گوید بصدق یعنی راسته کی اختلاف دران نیست
 سبب راست ای سبب اثبات الحق و محقق است
 ما را که از ای محققا چنانکه گویند حنج بسلاحه ای
 مصلحا یا غیر بصدق لا یتبا یعنی خبر می دهد
 سخن این فناده و مجاهد گویند مصدق بالکتاب
 التي نزلت است خازنده کتابها بی لا یشتر از قرآن
 بصدق است و بصدق قرآن تا به پیشین را
 است که بصدق قرآن خبر داد و وقوع الحقیق
 به عمل الحقیق و احوال و به این لفظ خبری را گویند
 به این پیشین و تصرف دران و به این استعمال کنند

۷۰
 والله اعلم هو العزيز جبار و هو جود د کمال نیست کن
 سلطنت و حکم کسی بر کسی غایت بود و حکیم در تدبیر و الک
 راست گفتار و درست کردار است هو الذی ترک علیک الکتاب
 او آن خدایی است که محمد را قرآن بنور و فرستاد آیات حکمان
 عن ام الکتاب یعنی قرآن اصل همه کتابها مثل است کن
 بان عمل کنند و آن را جمع ذکر فرمودن بر آن جمع ام بود و معنی
 جنان بود که همه آیات و گفته اند هر آیتی از قرآن ام است
 و آخر متشابهات یعنی آیات دیگر و آخر لا یبصر فی است
 ذ بر آن اعدا کرده اند از الف و لام و صفت و معنی
 در محکم و متشابه خلاف کرده اند این عباس کو
 ناسخ است کی عمل کردن بآن واجب است و متشابه
 مسموع است کی عمل به آن واجب نیست و گفته اند
 و صحاح و سدی برین اندوهم از ابن عباس روایت کرده اند
 لا حکم است کی خدای تعالی در هر کتابی که میفرستد
 جنانکه خدای تعالی میفرود قل تعالوا انما احکم علیکم انما یألف
 و جنانکه قضی در کتاب تعبد و انما و احکم علیکم است
 متشابه است کی گفته اند حکم نیست که جز یکدنا و یکدنا

29.

بود و مشتبه است که این چند تا و بیل یا شایسته بود
و بعد محکم آست کی الفاظش مکرر بود و مشتابه
آست کی الفاظش مکرر بود مجاهد گوید محکم آست
معنی آن مشتبه بود چنانکه فرموده لا یعلم مثقال ذره
وقوله ولقد خلقنا الانسان من سلاله طین و مشتابه
آست لامعنه آن مشتبه بود جابر عبد الله انصارک
گوید محکم آست کی تا و بیل کن بتوان دانست و
مشتابه آن بود کی تا و بیل آن توان دانست و علم آن
تلقی بوشیده است چنانکه بسطونک عن المساعنة
سها و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لیم دانه من
له در آن کوید مشتابه حروف تهجی است حداد ایل
بسیار آن و بعضی از عرب اخبار جهودان در آن حرف
خوض کرده اند از استخراج مدّة زمان است مهر و
در او خبر داده اند ایشان مشتبه شد و عاخر گشته
مصنف کتاب و این محکم آست کی حکم و معنی آن
هر پنج بود و مشتابه است که در آن حکم بوشیده
باشد و محمد بن عثمان بن عمر بن نکتة غلام الدین فی

علیهم السلام اما فانك لا ابشأن ارجو فما اطلعت
 فبمعون ما تشابه منه متابعي فتدو بعسیر
 گویند آنرا کی معنی آن محل اشتباه دارد اینجا الفتنة و ابتعا
 تاویل و مراد ابشأن ازین وقوع شکل است میان اهل
 اسلام و فتنه انگیز در دین جناح کردند می کنند و تاویل
 از آن جهت تاویل گویند کی معنی سخن بآن باز کرد
 و ما یعلم تاویل الله و تاویل آن کس نداند خبر خدا تعالی
 و الراسخون فی العلم یعنی بر تاویل قرآن بعد از الله تعالی
 کس واقف نبوده الا ایشان که در علم ثابت اند مرفوع
 رخی الشیخ اذا ثبت و راسخان در علم ائمه معصومین
 علیهم السلام چنانکه رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و علی خلقی را تاویل قرآن بکشند لا ابشأن مان که در
 دوزخ دارند و ظن ایشان چنان بود که مسلمانی
 دین دارند چنانکه من تزیل قرآن حق را و مسلم چنانکه
 در عهد او واقع شد از قتل ناگزین و در عهد او
 را ابو جعفر علیه السلام سوال کرد که راسخان علم
 کیستند گفتند ائمه علیهم السلام و از ده فرزند او علیهم السلام

نقده اور

۷۳ بقولوب است یعنی راسخان گویند و ایمان آورده
 بآن یعنی بران محکم و مشابه کل من عند بنای محکم و
 مشابه آن نزد پروردگار است و وحی و تزیل او است
 بر محمد صلی الله علیه و آله و لفظ کل معرفه است از حقیقت
 ائمه و الت می کند بر اضافت و آن به مثنی است چون فوق
 و قیل و بعد از برای در حالت انفراد تعریف را بود و تکبیر
 در حالت تعریف مثنی کنند و در حالت تکبیر از اعراب
 عند تافرق بود میان تعریف و تنکیر و کل در همه حال
 مثنی بود و الراسخون بعض مفسران بر آند لا کلامی
 می باشد است و بعض بر آند لا عطف است بر الله
 و این است قول و ما بد کنز الا اولو الالباب
 است و ما یعظ و اصله بند کنز یعنی بند کنیز بآن
 الی الله و ما یعظ و ما یعظ کتاب گویند و ما بد کنز
 الی الله و الالباب است بر و الراسخون فی العلم
 یعنی در تاویل قرآن راسخان علم کشند لا ابشأن
 چنانکه در عهد او واقع شد از قتل ناگزین و در عهد او
 را ابو جعفر علیه السلام سوال کرد که راسخان علم
 کیستند گفتند ائمه علیهم السلام و از ده فرزند او علیهم السلام

در توحید قلوبا ای بد و در کارها در راه از خود بگردان
 و قوله ان الله قلوبهم فجاء کوی و در گردان و در
 چیزی که سبب کس و بدین در با باشد بعد از هدایت بود
 از آنکه در هدایت فرموده باشی و از واقع است در
 موقع آن و در او بود که بعد از یاد باشد و در او بود
 بعد مضاف بود باذنی بعد وقت الهدایه و هفت کتاب
 و دره مارا و الهدایه العظیمه المتبوع بهما من لدنک ان
 نزد تو در عده خبری و نعمتی انک انت الوهابی تو
 لا یخشونه و مرید کارها در دنیا و آخرت رشتا
 الناس لیوم لا ریب فیہ توجع کتبه شد و ای
 انشروا بعث ابشانی لیوم لا یلزم یعنی روزی که
 یوم عیسی کوید جزای یوم یعنی با جزای
 باین وجه مضاف حذف کرده است معجزه ای که
 توجع کتبه مردمی در کوران و انحراف و کسری
 رسیدن آن روز و شک نیست محتمل است که در
 شک نیست ان الله لا یخلف ما یعد به سبی انما
 تعالی و علی و کتبه و ای و قایم کی و انرا و

مؤمنان را

را و زود است خلاف نکند و این همه نور
 و ایضا است و **قوله تعالی فان جاء**
کم منکم من اهل الذمات و من اهل الذمات
و ان یؤتوا فانما علیکم المظفر و الله بصیر العباد
 فان چاکول ای محارک و با تو خصوصیت کنند در دین
 اسلام جمهور مفسران بر آنند لا این آیت در شان
 مبارک ای بحران مثل شد قتل اسلمت و جمعی لله
 ای محمد من نفس خود تسلیم امیر خدای تعالی کرده
 و این ذکر از ان جنت مخصوص فرمودگی انتر فست
 در نفس آدمی است و گفته اند از ان جنت
 از آدمی در بیکر و توان توان شناخت
 و عبادت کردن مرا قصد خدای تعالی
 و الله یقصد من در عبادت تقرب
 خدای تعالی و من ایتغنی و انک
 و من یستغنی عن الله و الله یستغنی عنکم و الله
 و من یستغنی عن الله و الله یستغنی عنکم و الله

تبعین

و در آن روز سادات را و عیون
 و این دلیل است بر آنکه رسول صلی الله علیه و آله
 میفرمود است همه خلق را مسلمانی
 امر فرمود استقام است معنی امرای اسلاموا لقوله قل
 انتم مسلمون فان اسلاموا اگر مطیع شوند و فرمان
 برند فقد اهدوا و ادرشند و راه راست یافتند
 و ان قولوا و اگر از ایمان اعراض نمایند قانما علیکم الهدی
 بر تو هیچ دم نیست زیرا که بر تو نیست اما تبلیغ
 رسالت و بلاغ واقع است در موقع تبلیغ و اقامه
 والله بصیر بالعباد و خداوند تعالی بینا است
 و اقوال صدکان چرا که صدکا فرمان را بر کفر و شرارت
 بآیات **قوله تعالی ان الذین**
یا یا قاتلوه و یقتلون المبینین
الذین یأبون بالفسق
ایم و الذین یطعنون
و الذین یأبون
 و اینها از قرآن و حدیث و کتب معتبره است
 و اینها از قرآن و حدیث و کتب معتبره است

اینها از قرآن و حدیث و کتب معتبره است
 گفت که باین روش خود را و یقتلون الذین یأبون
 بالفسق و بکشند آنان را که بعد از امر به کشتن از مردم یعنی
 غیر از اینها و مراد از بن اوصیاء اینها اند فبشرهم بشارت
 ده ای محمد انبیا از بعد از ابیم گفته اند بشارت
 بطریق استقامت است و گفته اند از ان جهت بشارت می
 دهم که ای قرآن در بشارت ایشان ظاهر شود و از رسول
 الله علیه و آله روایت کرده اند که بنی اسرائیل در
 روزی از روزها جمل و سده بیغیر بکشتند و آن
 در وقت که بود بعد از ایشان صد و دوازده
 بنی اسرائیل برخاستند و ایشان عباد
 بودند امر معروف و نهی منکر را کردند در
 آن روز و آنها را بکشتند و آن همین روز بود
 و این کتاب و این آیت دلیل است بر آنکه
 و اینها از قرآن و حدیث و کتب معتبره است
 و اینها از قرآن و حدیث و کتب معتبره است

و آخر لعنت از ایشان دفع نكته از منع دنیا در
 دنیا محروم گشتند و بران فعل بنان ظاهرند
 بپشخ عذاب و عقاب آخرت شدند و ما تمام
 من قاهرین و روز قیامت هیچ دفع كننده نبودگی
 عذاب و عقاب خدای تعالی از ایشان دفع و منع
 كند و این دلیل است كه ایشان جاوید در دوزخ
 باشند مصطفی كذاب گوید امت متفق اند
 بر آنكه امیر المومنین و یازده امام بعد از وی آمران
 معروف و ناهیان منكر بودند و خدای تعالی
 آمران معروف و ناهیان منكر یعنی اسراسل
 بعد از انبیاء آن زمان بودند گشتند چنانكه
 ازین بیان كردیم كافر می خوانند و جاوید در دوزخ
 می باشند و امیر المومنین و فرزندان علی علیه السلام
 او بهتر از او صیبا آن انبیاء از آن مملکت گاهی
 ایشان و قائلان ایشان محض جاوید در دوزخ
 باشند قوله تعالی و انما نكذبكم
 او توانست

بسم الله الرحمن الرحیم و هر مقرر منقول
 است از کتب معتبره انوار الاحیاء ما بعد و در این
 مقرر می بینیم ما کافران و یقیناً سندی گوید
 رسول صلی الله علیه و آله جهود از انبیا سلام دعوت
 در نفعان بن اوزی گفت ای محمد بشنای قایش
 اخبار ما و روم و با تو حضور من کنیم خدای تعالی این
 آیت فرستاد این عباس گوید رسول وقتی در بیعه
 جهود از رفت و ایشان را خدای تعالی دعوت کرد
 بعیم بن عمر و حرث بن زید گفتند ای محمد تو بر کدام
 دینی رسول صلی الله علیه و آله گفت بر ملة ابراهیم
 گفتند ابراهیم جهود بود رسول گفت توردیه حاضر کنید
 تا میان ما و شما دین مسلمة حكم كند از حضور توردیه
 ناکردند خدای تعالی این آیت فر فرستاد كلی گوید
 از جیسرین ناکرده بودند مرا عهد خدمت رسول
 فرستاد رسول صلی الله علیه و آله گفت ایشان را
 ما باید کرد جهود از گفتند این خلاف کتاب
 رسول گفت توردیه حاضر کنید لا این حكم در توردیه

مذکور است ایا کردند خدای تعالی این را
 قوله الم تر انی اقم بینکم علم تو در حق من
 او تو انصبتا من الکتاب یا ناک توریه بایشان دادند
 و نصیب از جهت تحقیر ایشان فرمود و گفته اند
 یعنی علم بعضی توریه بایشان دادیم بدعون الی کتاب
 لا ایشان را توریه و حکم آن را خوانند قناده گویند مراد
 از کتاب قرآن است لیکن حکم بیان نمایند
 ایشان را آنچه در آن خلاف می کنند و کتاب را از
 جهت حاکم خوانند که کتاب است و گفته اند تا
 بفحیر حکم کنند ثم یخوف فی غیر من عن الداعی یعنی اغراض
 کردند از رسول صلی الله علیه و آله که ایشان را در
 میکرد فریق منم گرفته ای از بیخلاف یعنی علماء ایشان
 و ایشان بر کردید که از آنجا ایشان را مانع
 می کردند از آن بر کردید با تمام بسبب آنکه
 قالوا لقتلن عسنا القار الا ایام معد ویت نبیا
 آتش دوزخ را آوردی چند شمرده و آن گاه است
 باطل از جهنم از است چنانکه گفتند خدای عز و جل یغفر

وعد

وعد و...
 الی بطریق قلبی هم و عمر هم می دیم ما کانوا یقرون
 و در دین خود مغرور شدند یا لیکن لقتلن عسنا القار
 الی ایام معد ویت قناده گویند مغرور می ایشان این
 بود که لقتلن عسنا القار و احبوه و غرور اطلع بود
 در غیر مطمح و اقتراف الی است از فرشت و فرشت
 دروغ بود و فری شکاقتی باشد یعنی غرور ایشان بسبب
 این دروغ بود که خدا با یعقوب وعده کرده است که
 فرزندان او را عذاب نکند **قوله تعالی**
لکن انباء الخیب نوحیه الیک و ما کنت لیدیهم از
البخون اقل من هم ثم یبکذل منکم و ما کنت لیدیهم از
لیختصمون و این از نتمه فصد مریم است علیها السلام
خدا تعالی با وی خطاب کرد و گفت یا مریم ان الله
می مریم ترا اختیار کردم و با کسی کرد ایندم
تمه اندازد جمله تا با کسی با کسی کرد و اصطفی
کسی چون عیسی علیها السلام فی آنک کسی ترا
مشق علی نسائ العالمین یعنی بر زنان عالم

ک

ک

زبان خود و گفته لفظ عالمین عام است یا مریم اقم
 از یک ای مریم در نماز دین یابست و این قول مجاهد
 قتاده گویند ملاوت نماز بر طاعت برود کار خود
 و گفته اند با اخلاص باشد و اصل فتوف دوام راست
 و سجده و ارکعی و اوجع راست نه ترتیب را و
 گفته اند در شریعت آن زمان سجود پیش از رکوع بود
 و محتمل است که سجده از رکعت اول است و ارکعی
 از رکعت ثانی مع الراجحی الحق فی علم و گفته اند
 با جماعت یعنی نماز جماعت کما در ذلک این خبر یعنی
 خبر مریم و عیسی و انبیا الغیب از اخبار غیب است
 یعنی قصه ایشان بر تو پوشیده بود که آنرا از آن
 نکرده بودی فوجیه الیک که خداوندیم بتو می
 و ترا تعلیم می کنیم بوجه خود و بشرح آن بر تو روشن
 کرد اینم و حق اقام بود و لیجاء الناس معنی بود بر کسی و احکا
 ایما نیز بود این عیسی گویند و حق کثابت بود و حق و محکم
 اذ انبت لک به یلقی الملقی الی صاحبیه و ما کنت لک
 و توای محمد بنوری نزد ایشان از یقون قدام

حالت کی قلمها که تو بقیه باقی می نوشتند از دست
 پیدا کردند و حیدر گونا ۱۰ قدحهاست فیع گویند
 صاحب این خبر گویند تیرها و هر چیز را طرف آن
 قطع کنند از اقلم گویند ایام بکفل مریم ای لب نظروا ایام
 بکفل مریم تا بکفرند لا کبست کی کفالت مریم می کند و بمصاح
 و حق قیام می نماید و معنی آیت است کی در استن اخبار یا
 بشا هده حال معلوم توان کرد یا بغیر آن کتب یا باو خیر
 و توان اخبار گذشت خبر می دهی و این هر سه وجه در
 حق تو متقی است فصح الله و حی الیک سر در سنن
 شد که این و حق است از خدای تو بتو ای مهر و ما کنت
 لدیم اذ یخصمون و توای محمد نزد ایشان بنوری کت
 ایشان یا بیکدیگر در شان مریم خصوصیت می کردند
 قتاده گویند قوم یا بیکدیگر مشا محنت کردند از هر صی
 مر کفالت مریم می داشتند تا اتفاق کردند و ادعی شدند
 الیک فصح الله و حی الیک سر در سنن و هفت مرد بودند
 گفته اند کفالت مریم دفع می کردند از شدت فحش و در آن
 زمان بود قلمها در جوی آب روان انداختند تا هر قلم که

چون بشیر از آن بیرون آردی فمن خارج میسر الا مرامان
 حجت کبر و حضور متکلمه ^{عزیز علیهم السلام} گفتند انما
 در حق من بعد اجال من العلم پس از آنکه وحی و قرآن در
 نشان عیسی متوفی و ذامد قتل نوالوا بکوا ای محمد هلموا
 بیایید و اصل آن محی است از بلندکی به بلندکی از کثرت
 استعمال هر چیتی را بیان خوانند و خطاب با وفای حضرت
 و گفته اند عاقبت رسیدند را عبا هله خوانند در رسول
 صلی الله علیه و آله ایشان را به بامداد و عده فرمود
 روز دیگر بامداد رسول صلی الله علیه و آله دست
 امیر المومنین ^{علیه السلام} در دست گرفت و حسن و حسین
 و فاطمه را علیهم السلام در رنج خود و علی داشت و بیرون
 آمد کس فرستاد و ایشان را خواند ایشان چون از خروج
 رسول و اهل بیت و خبر یافتند بنرسیدند و از مباهله
 ابا کردند و سر برار زدند و بخواب افتادند در رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود و الذی بعثنی بالحق لو فعلوا لم یطروا وادی
 نادر یعنی اگر قصد مباهله کردند می آتش بر ایشان باران
 جابر گوید این است در حق رسول و علی و حسن و حسین

بسم الله الرحمن الرحیم من قرأه شد بدیع انبانا یعنی حسن
 و انبام و انبانا یعنی اطهر و نساکم و انفسنا
 یعنی علی و انفسکم یعنی آنست که بخوانیم فرزندان خود و شما
 بخوانید فرزندان خود و نساکم و نساکم و زنان ما و زنان
 شما و انفسنا و انفسکم و نفسها و ما و نفسها و شما ثم یبتهل
 پس هر که خواهیم دروغ زنانه را و گفته اند انما یبتهل
 انما یبتهل ان هذا ایضاً بنوای محمد و وحی کردم لهو القصص
 الحق خبری درست است و قصص خبر نیست لامع در آن
 متتابع بود و ما من الله ان الله در الهیت او را هیچ شریک
 نیست و هیچ فرزندان ندارد و ان الله لهو العزیز و خدا است
 که در توفیق خود غالب است الحکیم فی تدبیره فان قولوا
 من اکر اعراض کنند و قبول نکنند فان الله عظیم
 انفسد بین بدستی احترام تقای داناست با افعال اصل
 تساد و مجازاة ایشان بر افعال ایشان مصدق کتاب
 و یذکر کسی گویند ابو بکر محترم از علی است کافر نشود زیرا
 خدای عزوجل نفس علی را نفس رسول خواند و آنکس که
 اعتقاد دارد ابو بکر را محترم از پیغمبر دانسته باشند و غیر

در حدیثی است که در این باب است
 که در حدیثی است که در این باب است
 که در حدیثی است که در این باب است

کسی را از رسول همتی و از کافران بود
 و اهل کتاب و منافقین و منافقین و منافقین
 و منافقین و منافقین و منافقین و منافقین
 علیه قایم اند که با هم قاتلوا رسول الله و قاتلوا
 و يقولون علی الله الذی هم یعلمون و بعضی از
 اهل کتاب هستند که در قطاری در بطریق امانت ایشان
 ساری بوده البتة از جور ساندان عبدالله سلام و
 مومنان اند و منهم آن تائید بدینار که بوده البتة از ایشان
 کسان هستند چون خاصر عازورا و امر ابی و ابی و ابی و ابی
 یا امانت با ایشان ساری ای محمد باقر ساندان و این ذکر
 اختلاف ایشان است در احوال امانت و اما در مت سلبه
 قایم است قطع است ای لکن آن لزمت متقا صیغه
 معنی الی کی ملازمت نمایی بقا صیغه آن ذکر یعنی استحال
 و ترک امانت با هم بسبب آنکه ایشان قاتلوا اعتقاد کرد
 و دعوی کردند لیس علیا نیست بر ما فی الامیر و دعوی
 سبیل طوفی و آید بما رسیدن اموال ایشان امانت
 قیاسی در این آید از مال ایشان یعنی عرب با ایشان کسان

بطریق حرب ففاده و شدت گویند از آن جهت ایشان
 چیز و این حرب گویند از آنکه ایشان در دینی لا مادران
 ایشان معاملات می کردیم کردید و میقولون علی الله الذی
 و برخدا و تقالی دروغ می گویند و این خیانت بود که ایشان
 این طایفه که بود دعوی کردند که امانت در کتاب ما
 نیست و رد امانت در جمیع اذیان واجب بود و ایشان
 کذب کذا و عز وجل نسبت می کردند و هم یعلمون و ایشان
 میدانند دروغ می گویند و دروغ از عالم شیع ترست که
 از جاهلان یعنی به جناسنت کذا گفتید ایشان را بشنا
 راه است پس سخن متناقض فرمود و گفت و او فی سنده
 هر کس که امانت رد کند و گفته آید در توریته با ایشان عهد
 کرده اند و اتقی و بتو سزد و نیز هیز از خیانت و معاصی
 و شرک و ایمان آورد محمد صلی الله علیه و آله فان الله عیب
 المسیر به درستی که خدای تقالی مومنان ترس کار بر هر کار را
 دوست دارد و هاد و بعد از جابر بود که عابد باشند
 الله و جابر بود که عابد بود با من و الله اعلم فی التقالی
 و اما الذین آمنوا ان تطیعوا و تقوا من الذین اوتوا الکتاب

وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
 وَاتْلُ مَا تُرْسِلُ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ وَخُذْ حِفْظًا مِنْهَا
 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَاللَّهُ يَقْدِرُ بِكُمْ وَالَّذِينَ لَا يُحِيطُونَ
 بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ أَتَى اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالْأَمْرِ أَمَّا
 قُلُوبُكُمْ فَأَمْسَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
 فَجَعَلَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ غَافِلِينَ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
 مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَاتْلُ مَا تُرْسِلُ
 عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ وَخُذْ حِفْظًا مِنْهَا لَعَلَّكُمْ
 تَتَّقُونَ وَاللَّهُ يَقْدِرُ بِكُمْ وَالَّذِينَ لَا يُحِيطُونَ
 بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ أَتَى اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالْأَمْرِ
 أَمَّا قُلُوبُكُمْ فَأَمْسَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بِآيَاتِ اللَّهِ فَجَعَلَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ غَافِلِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

۹۱
 علی الدین یا معا الدین اموا ای
 از آن ایمان آورد بدین یعنی اوس و خزرج ان تطیعوا
 من یقام الدین او تو الکتاب اگر مطیع شو بدین
 بعضی اهل کتاب رایع شاس بن قیس الیهودک
 واصحاب او برد و کمر بعد ایا تم کافران شمار بعد
 ازا ایمان کافر کرد اند عیاح داشت قتل و محاکمه
 امر رسول صلی الله علیه وآله و این قضیه جان بودگی
 شاس بن قیس یهودی اوس و خزرج را از غری میبرد
 تا بایر کس دیگری حرب کنند چنانکه در جاهلیت می
 کردند تا بجایی رسایند که بایر دیگر کنند بیایند
 تا حرب کنیم چنانکه در جاهلیت بود قوم مجتمع شدند
 و عیاح ذریه شدند و صف بن کشیدند تا جگر
 اند این آیت منزل شد رسول صلی الله علیه وآله
 چون وقت در میان دو صف ایستاد و آواز
 او بلند کرد و این آیت بخواند خوف آوردند رسول
 صلی الله علیه وآله بپشتندند خاموش گشتند و استماع
 کلام خدا کردند خوف از رسول افتاد و شد این

سلاحها ببنداختند و بیلدیکو را معانقت
 کردند و بیکدیگر بستند و بار رسول صلی الله علیه و آله
 باز کردند بندگان سامعین طبعین حسن گویند در شان
 مشرکان عرب منزلت شود و کیف ز کفرون و چون
 کافر می شود ای لوس و خنود رج و انتم تشکی علیکم
 آیات الله و شما آیند کی قرآن بر شما می خوانند و می بخور
 رسول و محمد صلی الله علیه و آله کی رسول خدا است
 در میان شماست و من یعظم بالله و هر کس لا تشکر
 بدین خدا تعالی کند فقد هدی الی صراط مستقیم
 او را ارشاد کردند و راه راست بخودند این عیسی گویند
 افضل عنصام اختراع است و عصمت منع بود از
 مکروه یا بها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
 این پیچود و چنین گویند خدا را فرمان برید و معصیت
 نکنید و باید که برید و فرمانوش بکنید و تشکر کنید
 خدا که از این نعمت و ظاهرا بیت است که ای اهل ایمان
 اتقوا بنسب سزاوار که تشکر کنید از او می بترسید
 گفتند الله حق تقاته از جمیع معاصی سزاوارتر است و

و در بیع گویند بن آیت عشق است بآیت فائقوا الله
 ما استعظم این عباس کوی و طاهوس این آیت محکم است
 بن در سنت نداشت زیرا که فائقوا الله ما استعظم
 بیان و اتقوا الله حق تقاته است و هر کس لا انعامی
 بیهیزد سزاوار که اندازد و بنترسند از سید و لا عوت
 الا و انتم میلمون یعنی جز ملمان مجیرند و مراد ازین
 خدا و امت بخود نیست بر اسلام و اعظموا الخیر الله
 جمیعاً و غشک نماید همه خیر خدا تعالی و جمل چیز
 بود کی هر کس لا بدان غشک کند اذ افاضنا و امرنا منع کند
 و مراد درین موضع اسلام است این حدود و قناده
 و سدی گویند کتاب خداست یعنی قرآن ابو سعید
 خدیجه که اند رسول صلی الله علیه و آله روایت کند
 کتاب الله هو جمل الله الممدوح و السما الی الارض
 قرآن جمل فرو گذاشته است از آسمان بن زمین
 و ای حال است از صبر محاطبان و لا تفرقوا و متفرق
 نشوید در دین رسول و اذکروا نعمه الله و باید
 از این انعام یاد علیکم بر شما اذکنتم اعداء الی حال کی شما

این بود که کجاست
 شکر

در آن حالت دشمن کلدیگر بودی و بعد از جمع عدو دست
 چنانکه فلو و افطه مشتوق است از عدو و از ادی
 و مراد آن عدو نیست بلکه صدق بیست در میان
 او و خنرج قایم بود چنانکه معسران قتل کرده
 حسن گویند مراد مشرکان عرب اند فالق نیز قلوبکم
 خدای تعالی بواسطه همه آن عداوة ذایل کرد
 و محبت و مودة در دلها شما بخاذ فاصحتم
 بمعنی احوانا فاصحتم ای مرتد یعنی کشتید بخت
 او و دشمنان کلدیگر و اخ صدق بود یعنی دوست
 و دوست نشنبه کرده است برادر گوی از
 ولادة بود و کتم علی شفا حفره من النار یعنی شما
 در حالت کفر چنان بودی لا کسی بر کنار خندق
 از آتش اسناده باشند و نیز بگوید که در آن آتش
 افتد ابو عبید گویند شفاء چیزی عرف آن بود
 یعنی طرف و الحفره المحفورة فافقد کرمه
 نجات و خلاص اذ شمار ایما را از آن آتش و صمد
 عابد است با شفا و آرا مؤتشکرا از آن جهت که

مورث ایضا فیکرده است لذلك من الله لحمر
 آیه چنانکه غل و عشر هر دو از خدای تعالی بر شمار و شتر
 کمر و حجت خود بر زبان معبر شما حمیر بر شما بیدار داند
 لعل کمر کنند و نا شما امیدوار باشند بحدایت او و لکن
 من کمر آید دعوی اللعیر و بامرون بالمعروف و نهیون
 عن المنکر و اولیک هم المفلحون در من خلا ف
 کرده اند بعضی گفته اند بیان است و این وجه امری معروف
 و نمی منکر بر همه مسلمانان لازم بود و معنی چنین بود
 همه راغب باشند بخیر و امر معروف و نهی از منکر
 و اکثر اهل تفسیر بر آنند که من تعیض است و این
 وجه فرض کفایت باشد چون بعضی از است
 بان قیام نمایند از دیگران افتاد و بگویند کالدین
 لقرقوا و اختلفوا و بعد از آنهم الیینان و میباشد
 چنانکه هر دو از و نیز سایان شدند متفرق و مختلف
 پس از آنکه تفرقه و ایجاد ایشان آمد تا یکی لا کافر
 باشند و اولیک هم عذاب عظیم یوم یبيض وجه و نشود
 و عذاب ایشان آنا شد و ایشانرا است عذاب عظیم

آن روز لا دویها سید شود عالم را بطرف سید است
 ای عظیم یوم فیض و قوه و لفته اند عالم است که در
 لام است ان معنی فعل ای فیض و قوه المؤمنین و نشود و
 ای و قوه الکافرن و سیاه شود روی کافران بیشتر اهل
 نقسیر بر آند لا لون سیاهی سید کی حقیقت بود
 و بعضی بر آند لا دوشل است چنانکه فرمود ظل وجهه
 و چنانکه عرب گوید کسی را که در روز اینض و جبهه
 فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم انا نکره وی
 ایشان سیاه بود و کافرن شدند و تقدیرش چنین بود
 فبقال لهم الکفرتم ایشان را گویند کافرن شدی شما قارا
 مضمر در با قول بعد ایمانکم پس ان انک ایمان آوردی
 و این را انکیت گویند چسبن گویند منافقان باشند
 قتاده گویند مردان باشند ای کعب گویند همه کافرانند
 لا دوشل و مثاق بلی گفتند و درین عالم کافرن شدند و لفته
 اهل کباب اند لا بعد از مبعث محمد صلی الله علیه و آله کافرن شدند
 و پیش از مبعث او با ایمان داشتند فلو قوا العذاب
 بما کتمت نکرو و بچشید عذاب لا جزا و کفر شما آنست و اما

الذین است وجوههم معی جمله الله و اما انا نکره
 ایشان سید بود در یک شت باشند هم بها حال دون
 ایشان در آن هشت دایم باشند زجاج گویند از کعب
 تا کید کفر فرمود این عیسی گویند هر یک ازین فاها
 دو کانه یعنی فقی بنفس خود قایمند ای انعم فی جمله الله
 و انعم خالدون منها تلک یعنی اینج پیش ازین ذکر کردم از
 فضل او امر و نواهی آیات الله کتاب خداست ابو عبید
 گویند عجایب او تلوها علیک فصد می گویم با تو ای محمد
 بالحق یعنی بوعده و وعید محمد جبر گویند همه راست گفت
 و یقین و قال الله برید فلما للعالمین و خذوا تعالی خواهد
 لا ظلم کنذ بر عالمیان زیرا که ظلم نه صفت او ست و او ازین کار
 ایشانست مصنف کتاب گویند ظاهر آیت خاص
 چنانکه بیان کردیم اما حکم آیت عام بود باری تعالی اهل
 ایمان را امر می فرماید لا متابعت بعضی از اهل کباب یعنی قرآن
 منیند لا امراد و هوای خود آنرا نقسیر کنند و آنچه حق بود
 فریاد کنند و بیاطل مشغول شوند و مراد ایشان آن بود
 شما را از دین و ایمان بگردانند و بکفر و الت کنند و شما را

گفت ایشان کافر شدند و قرآن و اخبار رسول در میان
 شما بود و هر کس که تمسک حکم قرآن و اخبار رسول کند
 راه راست یافته باشد ای اهل ایمان از خدای تعالی ترسید
 چنانکه نرأ ترسیدن باشد و کسی و نشان ترس خدای
 تعالی آن بود که از حکم او تجاوز نکند و بر ایمان مداومت نماید
 و در دین محقق باشد و متفرق نشوند چنانکه فرمود و لا
 تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا
 تفرقوا حکم این آیات بعد از رسول صلی الله علیه و آله عمل
 نکردند و از خدای تعالی ترسیدند کی فاطمه دختر رسول را
 بیل زدند و خودی بوی نهادند از فدا و عوالتی که رسول در
 حال حیات خود بوی داده بود و امامت کی حتی امیر المومنین بود
 بیاطل بیک کردند و بیعت و عهد خود بران نقض کردند
 و اول کسی که روز غدیر قم با امامت امیر المومنین بیعت کرد عمر
 خطاب بود در آن موقع که رسول صلی الله علیه و آله دست
 دوست امیر المومنین نهاده بود و می گفت و کنت مواء فدا
 علی مواء اللهم و لا من و الا و عاهد من عاهد و انصر من نصره
 و اظلم من ظلمه عمر خطاب بر خاسته و دست بردارید



علیه السلام عاهد و کنت من یخرج یأبى الی طالب أصبحت و
 و یوم کل مومنین و یومنه خنکند ای نه ای طالب یا مدادی
 باز کردی که در آن یا مداد حاکم و دوست فرزندت
 و آن جمله مومنین و مومنان و هم او بود که بعد از وفات
 رسول صلی الله علیه و آله در روز سقیفه آن بیعت
 نقض کرد و در حال تفرق صحابه کی که گفتند من
 امیر و منکم امیر او شمشیر کشید و می گفت اقتلوا
 سعدا فان الله سعدنا سعدا ناسعد عباده را بکشتند از آن
 جهنت که او را ستودند ای امیر المومنین بود و از اقتل من امیر
 مراد امیر المومنین داشت بعد از آن بر ابوبکر بیعت کرد
 پس درین معرض یافت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
 و لا تموتن الا و انتم مسلمون عمل نکردند که الحق تقاة داشتند که
 نقض بیعت امیر المومنین نکردند و متفرق نگشتند که
 و بر دین و بیعت عهد بنیوت مداومت نمودند و فدا و
 عوالتی که فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام منع نکردند و بحبل
 و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا ساختند و از قضیه
 و انتم علی شفا حقرم من الکفر فاقدم بنوفهم و امامت علی



یا ذور دندک و خدرو و لکنتم انتد بدعون الخیر و
 یا مرون آله و بنهون عن الیکر و اولیکم ^{هم المفلحون}
 کما اشاره با سیر المؤمنین و یازده فرزند است بشناختندک
 و از دمر آنها نکشتندک ^{ولا تكونوا کالذین نقرقوا}
 و اختلاف و بعد ما جا تم البینات و روز قیامت در
 حضرت خدا و رسول روی سبید بودندک و از وصیت
 انی فارک فیکم ^{التقلید} کتاب الله و غیر فی سبید بشیدندک
 تا و اولیکم عذاب عظیم صفت ایشان شدک
 و روز قیامت با ایشان نکشتدک ^{الکفرتم} بعد ایما حکم
 فذوقوا العذاب با کتم تکفرون فرزند قیامت آنها
 روی سبید باشندک ^{لا رعایت} آن نعمت کردند و بران
 مداومت نمودند و حقوق آل محمد و متابعت ایشان
 رعایت کردند و سران عتبه کینوت و امانت بر نداشتند
 مثل سلمان و ابوذر و عمار با سیر و حدیثه بن الیمان و مقداد
 اسود کندی و ابوالمیثم بن النعمان و نظرای ایشان ^{لا جرم}
 با ایشان نکشتد و اما الذین ایست وجوههم ففی رختهم ^{الله} و بها
 خالد بن این همه چیست نکل آیت الله تلوها علیک بالحق

این حقیقت فضا است ای محمد لا با تو بیان می کنیم و یا الله
 برید ظما للعالمین و خدای بر اهل عالم ظلم نکندک ^{علم} در
 صفت او صورت نبندک ^{لا جرم} دعاء رسول صلی الله علیه
 و آله در حق اهل ولایت علی با جابت مقرون شد لا کنت اللهم
 و آل من آله و در حق ناقضان نعمت او هم با جابت رسید
 لا و عادم عاده و یا مرون و در دنیا و عقی منصور نکشتند
 لا و انصرم نقره و خادان او هم در دنیا و هم در آخرت محذول
 و مطرود و مردود ماندک ^{واخذک من خزائهم} اللهم اجعلنا
 من اولیاء محمد و عترته **قول تعالی** ^{یا ایها الذین}
 ایوا الذین یخونون البطانه من دونه و یخونون ^{یا ایها الذین}
 خیال خود و اما عنکم و در رب البغضان ^{افواهم}
 و ما انفی صدورهم اکبر قد سبنا الحور البات
 ان حکیم تحقیقون ^{ابن عباس} گوید این آیت در شان
 طایفه از مسلمانان مترک شدکی با منافقان و جهودان
 دوستی میبردند و تولا ایشان می نمودند از ان جهت
 که ایشان خویشی داشتند و بشیر کلد و یحیی خورده بود
 و حق محسبایی داشتند خدای تعالی این آیت مترک نمود

و تویی کرد ایشان را از مباحثت با ایشان و بپا نشاندن آن
 من بعد علی سراره تفتد به و آن شقی است از بطر
 زجاج گوید که بخود و امن لبس علی دینم خلیلای اهل
 ایمان دوستی میکنند با کسی که نه بر دین شما باشد لا یالونکم
 چنانچه صفت بطانته است و معنی آنست که نا در دین
 شما نگویند لا یالونکم ای لا یقصر و لا یخالف الفضا
 و لا یخالف الجنون و دو اما عتتم دوست می دارند فضلا
 شما زجاج گوید و دو اما عتتم یعنی مشقت شما دوستی
 دارند و عتت مشقت بود و عتته عنوت ای شاقه
 قدرت بغضا من افواهم ظاهر می شود عداوة از
 ایشان من قوله تعالی و لتعرفنهم فی الحین القول و ما لحنی
 صدور هم از آن خبر و آن در جمله ایشان بهما نیست عظیم
 تراست از آن اشکارا می کنند و تاثیر آن عظیم تر بود
 اگر بفرمایند قدرت یا بند قد پیتا لکم آیات ان کنتم
 نعقلون آیات و احکام بر شما روشن کرد ایندم و آنرو
 نمی شمار معلوم کردیم اگر در یابید و بداند که اگر در سند و
 باشد با ایشان صفا و دوستی و ظهور نماید بلکه ایشان

معامله کنید چون معامله اعدا و این اشارت نیست بر جز در
 و میان آن کافران ها اتم اوله بصیران تقدیر و الا لفظ جبر
 می کنند و اوله اتم یعنی شما اینک عرب را رسم است که
 میان ها و مشار الیه با شما صبر جابل سوارند چنانکه
 گویند ها انا ذا یعنی اینک و فلانک ها اتم اوله و شما بعد
 کی از آن مکرر کنند نحو ها اتم اوله زجاج گوید جابل
 بود کی اوله موصول بود و محبت و هم صله آنست و روا بود
 که حال بود و معنی آنست که چون با ایشان صفا نمایند و دوستی
 کنید فکما نکرهم کویبی لا شما ایشانند و محمل است
 کی اتم مبتدا اول بود و اوله مبتدا ثانی باشد و محبت و هم
 خبر و جمله خبر اول بود چنانکه کویبی انا ذا صریحه
 و محتمل است کی اوله در محل نصب باشد چنانکه کویبی
 انا ذا صریحه و معنی آنست که اتم نزدیکان ایمانم و
 نزدیکان شما هم یعنی شما دوست پیدا کنید با ایشان ایمان
 دارند و شد ایشان می خواهید و لا یحییونکم و ایشان شما را
 دوست نمی دارند حیث بخندون لکم اللعنه کفر بر شما اختیار
 می کنند و تومنون بالکتاب کله و شما همه کتاب ایمان می دارید

و کتاب استم جنس است این عیسی گوید هو مصدر می
 و اذا التزموا منا وجوب شمارا به بینند اظهار کلمه
 توحید می کنند و اذا اخلوا وجوب از شما مفارقت
 کنند و گفته اند چون ایشان با یکدیگر خلوت
 سازند عضو علیکم السلام و العیظ از سر چشم
 انگشتان بر شما می خایند بکم راهی و شقاوت بر شما
 فرستد بناقتد و این جناس است کی عرب گوید فالتزم
 تحرق علی الارض و درین معنی گفته اند
 اذا اذنی اطال الله عیظهم و العیظ اطراف الباهیم
 واحدی گوید علیکم صله عیظ است و صله مصدر
 بر مصدر مستقیم بنود و نا مل جمع امله است و امله اطراف
 انگشتان باشد این عیسی گوید اضل ان از غل معروفت
 و امله را از جهت دقت و تصرف حرکت بمل تشبیه
 کرده است و منه رجل مل ای تمام قل مونوا بعیظکم
 بگو ای محمد چشم خود بپیریز و این دعا نیست بر ایشان
 ای دایم بکم هذا یعنی شمارا این صفت دایم باذن الله
 صبر بیدات الصلوة و خذای تعالی و اناست یاخ در دلهای

شماست در دیگر بدکان از خیر و شر **قول دوم**
 لیس لکم من الامر شیء او یثوب علیهم فانه
 ظالمون این اعتراض است و تقدیرش آنست کی
 یقطع طرفاً من الذین کفروا او یکتبهم او یثوب علیهم او
 یعذبهم فانه ظالمون گفته اند او درین موضع بمعنی
 هو الذی است و معنی آنست که الان و تقدیرش
 جین است لیس لکم من الامر شیء الان یثوب علیهم او
 یعذبهم فیکون امراً تابعاً لمیر الله برضاک
 تدبیره فیه یعنی از امر هیچ بنویز و من نیست
 انک یثوب دمی ایشان را یا عذاب کنی ایشان را برغم
 تشبیه کی امر تو تابع امر خدای تعالی است از آن جهت
 کی خود اضی شدی تدبیر او در امر و در معنی کسب کل
 من الامر شیء خلاف کرده اند در اسباب نزول
 از اسرار ماکد و این کرده اند کی روز احد چون
 دندان رسول صلی الله علیه و آله بشکستند رسول
 چون خود فرو نیکیست کی خوف از دندان مبارکش
 فرو آمد آن خون جلیل و محاسن مبارکش فرو ریخت

بگویند فَقُومُوا خُضُّوا وَجْهَ بَيْتِكُمْ بِاللَّيْلِ وَهُوَ يَدْعُوكُمْ
 الى ربهم يعني چگونه رسته کاری باشد قومی را روی
 بغير خود بخون در ملک کردند و او ایشانرا بخدا
 خود دعوت می کرد خدای تعالی آیت فرستاد
 لیس لک من امر شیئ او هر چه روایت کند لا چون رسول
 صلی الله علیه و آله در فتوت مبارک بامداد می گفت اللهم
 اشهد و طاعتک علی من و جعلها علیهم سنین کسیتی و سوف
 اللهم العن لیسان و رعلا و ذکوان و عصیه عصیت
 الله و رسوله خدای تعالی این آیت فرستاد لیس لک من امر
 شیئ قتر که و مع آیت است راه نمودن ایشان بر تو نیست
 بر تو رسالت گزارد سنت و گفته اند رسول علیه السلام خوا
 در حق مشرکان دعاء استیصال کند خدای تعالی این آیت
 فرستاد و گفته اند در حق آن دو طایفه منزل شد که از همت
 طایقتان این تفشلا این بحر بود لیس لک و لا غیر که فرهاد
 النضر شی و اما هو من الله كما قال و ما ریت اذ رمیت و لکن
 الله رمی و گفته اند مراد از لیس لک من امر شیئ امر قتال است
 و این وجه نیکوترین وجوه است فَوَلِّ فِی یَا قَوْمِ

و این وجه نیکوترین وجوه است

الله یبذل لکم انفسکم و انفسکم لکم انفسکم و انفسکم لکم انفسکم
 ای آنانکه ایمان آوردید لا تا کوا و انفسکم می فرماید از فعلی
 و معامله کی باید یکدیگر می کردند در جاهلیت و اکل
 و ساینده چیز نیست بشکم بره از الت کرشکی اصفا فا
 مضاعفه تا خیر اجل بعد از اجل و زیادتی بعد از
 زیادتی و این حالی است از دیوار محتمل است کی معنی
 چنین بود زیاده ملکند مالها خود بیان و بیان وجه واقع
 بود در موقع حال از مخاطبان و انقوا الله و از خدای
 تعالی بترسید در خوردن و بالعلی که تعلق آن میزوار
 باشند بر ستکاری و انقوا الله التي اعدت للكافرين
 بترسید از آتش دوزخ بخوردن و باطلال داشت آن
 لا ساخته کرد ایندم و اعداد تقدیم علی چیزی بود متر
 چیزی دیگر و کی متاخر بود از ان و اطیعوا الله و
 رسول و عزمان برین خدا و رسول را در آنچه شماران امر
 کنند و انان می فرماید لا فرمان رسول و ان خدا است

و طاعت عباد نیست از موافقت اراده کنی در این
 بود بطریق رعیت و رعیت بعلم زعمون تا امیدوار
 بر عت خدا عزوجل **قوله** **یا ایها الذین**
اتقوا الله ان تطیعوا الذین کفروا بر دو قسمی
اعقابکم فتقلبوا خاسرین بل الله مولی کرم
 و هو خیر الناصرین ای آنانی ایمان آوردید اگر
 مطاعت نمایند کافران را بر دو قسم علی اعقابکم
 شمارا بشریک و کفران کرد اند فتقلبوا خاسرین
 زبان کار باز کرد بدو شمار اند دین نه دنیا حسن
 گوید مراد ازین جهودان و ترسایانند سیدی گوید
 مراد ابوسفین است و اصحاب او کی با بعضی صحابه
 می گفت بدین بدرار خود باز کردید و از محمد
 و دین او اعراض کنید یا او طلب ملک و بادشاهی
 می کنید و هیچ و نمی بینی این باری تعالی ایشانرا
 نمی مروت و باید کی ابوسفین در بند آستند شما را
 کافران اند متابعت میکنند او را کی متابعت او
 شمارا بدین و دنیا زبان دارد بل الله مولی کرم

بلک خدا کی تعالی ناصر شماست پیادگی داد از او بی نیاز
 شود بدان باری داد عزیر او و هو خیر الناصرین
 و او بهترین باری داد دهند کما هست **قوله** **یا ایها الذین**
اتقوا الله من الله لنت لهم و لو کنت قنطاریه القلب
 لا تقصوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم
 و شاورهم فی الامر و اذا عزمت فتوک علی الله
 ان الله بحت المتوکلین **قوله** **یا ایها الذین**
اتقوا الله من الله صیغه مؤکده است کلام را بخشن نظم و معنی آستند
 کی خدا تعالی رسول امر می فرماید ای محمد خلقت
 خویش گشت و نهادت سلیم و نرم شد و لذت متع
 عظیم و نعمتی جیمیم است از مای خدا و بدیم تا تو
 با ایشان انس جوفی و نعمتی است بر ایشان کی
 اهل بیت محالست تو یاقتند و حضرت خود ایشانرا
 از دیگر کرد ایندی و لو کنت قنطاریه القلب
 و قد فی باجفا کار غلیظ القلب با درشت سخن
 لا تقصوا من حولک از نزد تو متفرق گشتند کرد
 با تو آرام فکر فتدک و اصل قنطاریه جفوت است

غار سی باشد غری جمع غاری است چنانکه صایم و ضیم
 و اصایم مؤنث و قتل و یا ایشان رسد مکر یا قتل لوکا نو ا
 عندنا ما ماتوا و قتلوا اگر نزد ما بود ندک نزد ندک
 نه ایشان کشتند فاما یسئلونک عن الذلک حسرة
فی قلوبهم پس مکر و قتل یا ایشان رسانیدند تا آن در دلها
 ایشان خدای تعالی حسرت کرد اند از این عیسه گوید
 لام منعلق است بکون یعنی ای یومنان شما میا شید چنانکه
 ایشان بود لجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم چون که رجحان
 گوید لجعل الله ذلک حسرة ای ذلک الطعن یعنی آن ایشان را
 بود کی اگر نزد ما بود ندک ایشان کشتند حسرت ایشان
 بر آنان کشته شدند از ایشان سخت تر بودی و گفته اند
 لام عاقبت است والله بحی و بحیث خدای تعالی است کی
 حیوة و مؤنث مایم اوست ظن مبرید لا قتال قطع آجال می کند
 والله ما تعلمون بصیر خدای تعالی یناسبت باخ شما می کنید
 جزاء اعمال شما را رساند و این قتلتم فی سبیل الله او حرم
 لغیرة من الله و رحمة خیر ما یجمعون اگر شما را در راه و رضا
 خدای تعالی کشتند یا در راه غیر از معفو و رحمت او

شماره در باید تقدیر بر آیت خیر است این قتلتم فی سبیل
 او کنتم فی سبیل الله لیغفرکم الله و یرحمکم ثم قال و معفرة من الله
 و رحمة خیر ما یجمعون معفرة و رحمت از خدای عز و جل
 بهتر از مال و عینمت لا شما جمع می کنید یعنی قتل در راه و رضا
 خدایا مکر بهتر از برای از قتل یا مکر جاره نیست و این منم
 او قتلتم لا اله الا الله بخشنه و بر اینک خیرینند کان بخداست
 چنانکه خواهد تصرف کند آیت فبما رحمة من الله ایضا
 می یابست نوشتن بر این آیت مستقدم است و سبحان من لا یهول
قولی فی یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا
و ابطوا و انصروا الله لعلکم تقبلون در انجاء رسول
 از ابو سلمه عبد الرحمن روایت کرده اند در زمان رسول
 صلی الله علیه و آله هیچ عزیزی نبود کی در آن ربط بودی
 بلکه هر اذ را بطوا انتظار نماز است بعد از نماز حسن و
 قناده گویند اصبر و اعلی طاعة الله و صابر و اعد الله یعنی
 در طاعت خدای تعالی صبر نمایند و باد شما را خدایا در کارزار
 صبر کنید و گفته اند صبر کنید و عدا کی باشد کرده ام و به
 خدایا شما را خدایا و گفته اند و ابطوا الذین یعنی شما را

براء قباله بنید و تقوا الله لعلکم تفلحون **و الزحراء**
 تعالی تر سید فارسی کار کی سعادت یابید و جاوید
 در بهشت یابید **و من سوفی النساء قولی**
تقالت یا ایها الذین آمنوا اعملوا لکم ان ترثوا
 النساء کرها و لا تعضلوهن لئن هن لایدریوا ببعض
 ما ینتمون له الا ان ینزلن بفاحشة مبینه و
 عاشروهن بالمعروف فان کفرهمن هن
 معسی ان تکفر هو اسما و جعل الله فیه خیرا
 کثیرا سبب نزول این آیت آن بود که ای اهل
 مدینه را در جاهلیت و اول اسلام رسم آن بود
 که چون مردی وفاته یافتی و او را زنی بودی سر
 کار از زنی دیگر داشتی و اگر سر بودی کسی
 را از عصبه و بیعی بیامدی و جامعه بران
 زن انداختی این سر یا آن خویش یا این زن از نفس او
 سزاوارتر و ولایتی بودی اگر خواستی بصدق اول
 او را نکاح کردی و اگر خواستی دیگر کسی را زن
 کردی و صدق و بیعی نداشتی و اگر خواستی او را

از تنوی کردن منع کردی و او را مضرت نمودی
 تا آنکه او را اوفیت نمیرانند سیده بودی فلاذ ادکی
 یا زن عمر کی و غیرات یا این سر یا خویش رسیدی
 چون شوهر کیشده دخیل معنی انصاری
 وفاته یافت و او ابو قیس بن المثلث الانصاری
 بود سر کار زنی دیگر داشت نام وی قیس
 بود برخاست بر عاده اهل مدینه و باو کی حرکت
 کرد کی معهود ایشان بود پیش از اسلام حق نکاح
 بر سم جاهلیت او را شد بعد از آن او را فرود داشت
 نه باو کی نزدیکی میکرد و نه نفقه میداد و مضرت
 به نمود تا مال امیرات یافته بود فدی دهد و خود
 از وی باز خرد کیشده خدمت رسول آمد و رسول
 صلی الله علیه و آله از آن حالت خبر داد خدای تعالی
 این آیت منزل فرمود یا ایها الذین آمنوا ای انا انک ایمان
 آوردید لعلکم لکم ان ترثوا النساء ای غیر النساء برید
 نکاحها که ها من غیر اراده و جمیعها معطل است
 شمار این زنان را بی اراده ایشان نکاح کردن و گفته

حلال نیست شما را مال زنان که بطریق فحشیه ^{سند}
 و لایق صلواتی که در آن بعضی از آنها اند که منبع
 کینه ایشان از شوهر کردن لذت میجویند بعضی
 ما آیت موهمی تا بسریذ بعضی از محرمات ایشان و این
 قول ابن عباس است و گفته اند لذت میجویند خطاب
 با اولیای یتیم است و گفته اند مطلق است الا آن
 یا تین بها حشیه مبینة الا آنکه بیدری ظاهر میشوند
 حسن گوید مراد از آنست ابن عباس گوید بشوهر
 که در حین معرض از فحشیه جایز بود و عاشر و هن
 و با ایشان در آمیزید بالمعروف بلذ ایشان را بر
 شما واجب شود از حقوق و گفته اند مراد امسال
 معروفست اولشیرت با احسان فان کرمهم هن
 بر اگر کراهیت دارید از ایشان معسی آن فکرها
 شایا و جعل الله فيه باشد که شما از چیزی کراهیت دارید
 میباشد فی ذلك الشیه و گفته اند فی الکرمه یعنی در آن
 کراهیت خیر اکثیر ابن عباس گوید رضی الله عنهما
 مراد از این فرزندان صالح اند قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بیکرم
 بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض مبین
 ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکرم جمعا
 و من یفعل ذلک عدوا لیا و ظلما فسوف یصلی
 نار و کان ذلک علی الله یسیرا ای آنکه مال را
 آوردید از نکلوا و مالکم بیکرم بالباطل مالها
 بیکرم بباطل مخورید یعنی بزدکی و ربا و قمار
 و محرمات شرع و گفته اند مراد آنست که
 مال خود بطریق معاصی مخورید الا ان تكون
 تجارة الا بطریق تجارة و الا استثنا منقطع است
 ای الا ان تقع تجارة و آنکه منصوب میخورد یعنی الا
 ان تكون التجارة تجارة او الا ان تكون الا مال
 تجارة عن تراض مبین که شما را رضا بود بطریق بیع
 و شری و گفته اند مراد از باطل رباست و از تجارت
 بیع و لا تقتلوا انفسکم و بیکرم را مکتشید و گفته اند
 کسی است از قتل نفس خود در حالت غضب و عجزت
 ان الله کان بکرم جمعا بدو ستمی که خدا تعالی قسما

مهربان و خشنا بنده است و من به عمل دلالت
القتل یعنی هر کس را بکشد و گفته اند اشارت است
بآنکه مخفی نمودن از اول سوره عذرا و ظلمای عادی
ظالما فسوف نصليه نارا و از دوزخ فرستیم
و بکان خلک و عذاب کردن او علی الله یسیرا بر
خدا تعالی ستم است زیرا که هیچ کس بر وی غالب
نیست **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا**
الصلوة و انتم سکارى حتى تعلموا ما تقولون
ولا جنبوا العابرى سبیل و ان کتم مرضی
او علی سفیرا و یا احد منکم من الغایط او لا
مستم الشا فلیقصدوا ما فیهم و اصعبا طیبیا
فا مسکوا بوجوهکم و ابیدیکم ان الله کان عفوا
عفو لا الی الذین اتوا الصیبا من الکتاب یشرکون
الضلالة و یزیدون ان یصلوا السبیل و الله اعلم
بالعذابکم و کفی بالله ولایا و کفی بالله نصیرا
سبب نزول این آیت آن بود که عبد الرحمن عوف
برای بعضی صحابه صیاقی ساخته بود بعد از فراغ

عن رسول

طعام فرمودند و عمر در میان ایشان بود و وقت
شام در رسید عمر را اما دست فرمودند و بولش
عبد الرحمن را قل یا ایها الکافرون اعزها
باین طریق قل یا ایها الکافرون اعزها تعبدون
باری تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الصلوة و انتم
سکارى منزل فرمود مصنف کتاب گوید
علماء سنت روایت کرده اند که این قادی
امیر المومنین بود چنانکه و این وجه از آن سبب
تقل می کنند تا قبح عمر پوشند یعنی اگر اهل حق
بقادی عمر را می خواهند امیر المومنین را در معرض
می آید و باین معنی اعتقاد بدو ظاهر می گشتند و البته
عمر کنند که در کتب سیر و تواریخ مذکور است
که او را در جاهلیت و اسلام فرمودند و در آن
کردند و بت برستیدند که امیر المومنین علی است
و در مختصری در کتاب کشف نقل کرده است
که امیر المومنین گفت اگر قطره خمر در دهانی افتد
و عمر و پیام آن در یا خشک شود و گیاه بر آن

رسته کرد و گوشت خود را از آن خجسته خورد
 و آن گوشت خود را بکشید و گوشت او نیز در من
 آمد من آن گوشت خودم بر دایمی یک
 هم ز بخشیری قتل کند امیر المومنین گفت علیا لم
 از قطره غم در جاهای افتد و آن جاه خشن شود و
 بر آن مناری بنا کنند و من مؤذن آن منار باشم
 بر آن منار بانگ از فکرم بر رویشان شد این عالم
 لا قادی را امیر المومنین را می خند عباد جاهلیت می
 نمایند و خود را بعد از امیر المومنین بر خلق عرض می کند
 و لا یغضض الا مناقی شقی بر خود اثبات می نماید
 اما علما سنت راست است که در معرضی که علی
 قبیح از منافع خود قتل کنند فاعل لا ذکر کنند
 چنانکه در معرض صیانت عبد الرحمن و شرب
 خمر و امامت عمر گویند فتقدم بعض القوم قبل
 هو علی و این معنی در تقاسیم قتل کرده اند این قابل
 باین قتل و عقیده کافر شد بر یکی رسول فرمود
 علی از منست و چون علی از رسول بود هر چه در حق علی

و این معنی در تقاسیم قتل کرده اند این قابل
 باین قتل و عقیده کافر شد بر یکی رسول فرمود
 علی از منست و چون علی از رسول بود هر چه در حق علی

اثبات کنند در حق رسول صلوات الله علیه اثبات
 کرده باشند و خدای عز و جل در این مباهله
 نفس علی نفس رسول نهاد فوله ندع انانا و ابناکم
 و انفسنا و انفسکم و چون نفس علی نفس رسول بود
 هر چه از علی واقع شود از نفس رسول واقع شدن
 باشند و چنین بود این قابل شرب خمر بر رسول
 نسبت کرده باشند و هر کس که در حق رسول
 این اعتقاد پیدا کند و این قتل روا دارد کافر بود و خود
 با الله و الحذر و بی مخالفت قرآن کرده باشند
 لقوله انما يريد الله ليهت عنكم الرجس اهل
 البيت و يطهرکم تطهیرا و باتفاق است امیر المومنین
 علیا لم از اهل البيت است و هر کس که خلاف خدا
 تعالی کند فاسق و عاصی بود اما در معرض این
 قتل مطلقا کافر بود و اتم سکاردی هم نور مفسران
 بر است و اتم سکاردی از الحمر یعنی خون شما از
 خمر مست باشند محال گویند مراد از سکاردی
 خواست و این تکلفی است قوی ندارد عبیده سلمانی

شراد از سگای که جاقر است و این هم وجهی است
 زیرا که باری تعالی قرآن بلغت عرب فرستاد و
 در لغت عرب چون لفظ سکران استعمال کنند
 مرادشان بیتی بود از خمروین سکران در مثل
 این لفظ حاجت بنا و بل نبود از غایت وضوح حسن
 و عطا و این عباس گویند تقرئوا مواضع الصلوة
حتى تعلموا اما تقولون تا بدانند کجاست سخن می
 گویند و گفته اند تا بدانند کجاست سخن می گویند
 یعنی چه می خوانند و لا جنبوا عابری سبیل یعنی
 جنب نماز مگر از بدنه ای مسافر باشد و این رخصه
 وقتی بود که آب نباشد و خال تیمم باید کرد و این
 نقل از ابن عباس و امیر المومنین است و گفته اند
 در مسجد ها کند مکنید حتی تغتسلوا تقدیر
 آبت جنبین است و لا جنبوا حتی تغتسلوا عابری
 سبیل لیسلا الماء او یكون طریقه علیه او بنام
 في المسجد فحتم وان كنتم مرضی او علی سفر والکر
 بیمار باشند باید که سفری او جا احد منکم و الغایط

با کسی را از شما غایط رسد و این جنبانی است ان ۱۲۲
 اخراج ذات البطن و اصل غایط زمین و زو افاده
 بود که در وقت قضاء حاجت آدمی خود را از نظر
 مردم باز نباشد او لا یستثم النساء با زنان مباشرت
 کنند و این مذهب امیر المومنین و ابن عباس و حسن است
 و ابو حنیفه هم برین است و گفته اند مراد لمس است
 بدست تمام دون الجماع و این مذهب شافعی است و
 گفته اند او در او جا احد منکم یعنی و او است
 و گفته اند در آب تقدیم تا خبری هست
 تقدیر شرجین است لا عابری سبیل حتی تغتسلوا
او جا احد منکم من الغایط او لا یستثم النساء
ان كنتم مرضی او علی سفر ولم یجدوا ماء فیتیموا
 یعنی اگر شما را استعمال آب ممکن نبود تیمم کنید تیمم
 نغمر و او البیم و القیم النغمر صعبا روی زمین بود
 نه نبات و شجر طبعا ای طاهر یعنی پاک فاستحبوا
 بوجوه حکم و باید حکم المسح امر از البید علی الشی
 یعنی مسح مالیدن دست بود بر چیزی سرج است

بروی و دست بآید و در نیم دو ضرب است
 بلکه ضرب روی را و یک دست را شافعی و ابو حنیفه
 بر آنند و دست از مرقع تا و سر اصابع نیم بآید
 و این عمر و حسن بر آنند و محول گوید که از نیت
 زهری گوید که لا یطین مذهب که محمد علی
 از نیت است تا و سر اصابع و نیت بدست بود
 و محرز و جنب در نیم بکشتا نیت عمر گوید
 جنب و نیم نیت از الله عفو و عفو از خزان
 تعالی امر زنده و نیت کنه است مطاوع
 کنند او را در امر و نیت الم تکرار الدین او تو نصیب
 من الکتاب ای محمد عی دانی آنرا کی نصیبی از
 کتاب داده اند یعنی اخبار یهود و کتاب
 توریه است نصیباً فرمود از جهت تحقیق ایشان
 ای لم یعلموا منها الا قلیلاً بیشتر و الاضلاله
 یعنی هدایت بر هدایت اختیار کردند ای پیغمبر
 دین الله بالرشی یعنی دین خدا بر سر شوق می
 فرستند و احکام توریه و صفت محمد از تحریف

می کنند و برید و می خواهند از تحریف
 ان یصلوا السبیل تا بشکافتند و از راه راست بر
 کردند و الله اعلم بعد ای کرم و خدای تعالی
 عالم تر است باحوال دشمنان شما و احوال ایشان
 شما را خبر داد و کافی بالله و لیا و خدای تعالی
 کفایت است شما را کی او ولی امر شماست و کافی
 بالله نصیر و کفایت است شما را کی او یاری دهد
 شماست و یار یار است و موضع آن رفعت
 بلا خلاف مصنف کتاب گوید ظاهر آیت
 غامض است در حق اخبار یهود و تحریف ایشان
 احکام توریه را و صفت رسول را علیاً لم
 و محرز آیت عام است در حق این امت که در بعضی
 آیات احکام قرآن تحریف کردند و حق ال
 محرز باطل کردند و جرم جنایت اخبار یهود
 دین مذنبان و خستند و الاضلاله و از راه
 راست بر کردند و برید و ان یصلوا السبیل
 قرآن به نبی دینی و کرم راهی ایشان حکم می کنند

وفا حجة الله رسول قد خلت من قبله الرسل ما كان
 مات او قتل انقلبتم على اعقابكم انما يريد الله ليجعل
 ما كذبتم وكنتم تكفرون على اعدائكم لعلهم يذنبون
 لا طائفة از صحابه من روز قيامت بدو رخ
 برند من كويم اصحابي اصحابي خطاب آيد
 لا انك لا تدري ما اخذتوا بعد ان اقبلتوا على
 اعقابكم من تدن يعني احمد تو معي دانی بیا
 بعد از توجه کرده اند بیا شنیده بای باز پس
 گردیدند و من تدنند برین معنی دلیلی واضح
 و برهانی که رخ است و آنکه درین آیت و حدیث
 تاویل می گویند عباد محض است بغود بالله
 من الخذلان و متابعة الشيطان **قوله تعالى**
الم تر ان الله انزل الیونان فی ساجور
یساقون الی بلور قیتة انظر کیف یفترون
علی الله الذکر و کفی به انما یمینا الم تر ان
الذین اوتوا النبیة من الجناب یومنون بالنبیة
و الطاعون و یقولون للذین کفروا هؤلا

أشد من الذین آمنوا سبیة اولئک الذین اعظم الله
ومن یلعن الله فلعن له فی الدن و الاخرة
 نمی شود با آنکه تنگیه نفس خود می کنند یعنی
 باکی نفس خود تقصیر می کنند کلی گوید این
 آیت در شان طایفه یهود منزل شد که با اطفال
 خود محرمت رسول آمدند و گفتند ای محمد
 این فرزندان را هیچ گناه می هست رسول گفت
 نه گفتند و اینر می ایشانم هر گناه کی در
 روز از ما در می شود در شب از ما بر می
 دارند و هر گناه کی بشتیم بکنیم بر روز از ما
 در می گذارند خدای تعالی این آیت فرستاد که
 بیا که خود حکم می کنند بل الله بر کی می نشاء بل
 خدای تعالی از گناه مال گرداند آنرا کی می خواهد
 و گفته اند بای که گرداند او را از گناه تنویر
 خود و گفته اند هی تزکیه بعضیهم لبعض لعل
 لعل من الدنیا یعنی بعضی از ایشان در حق بعضی
 باکی اثبات می کنند تا بواسطه آن مال دنیا بیابند

و لا يظلمون قتيلا و برایشان بقدر قتل ظلم نکنند
و این ضرب المثل است که در حقارت استعمال کنند
و اکثر مفسران بر آنند که قتل و قبیح و قبیح در آستانه
حرام است قتل آنست که در شکر آشته است چون
در بیماری و نقیر آن نقطه است که بر ظهر آشته است
و قبیح بر پوست آشته است و گفته اند قتل آنست
که چون انگشت بر هم مالند از دو سر در میان انگشتان
ظاهر شود این عباس گوید قتل آن نقطه است
که بر ظهر آشته و عرفا است که محل از آن به روید
ضحال گوید آن بیاض است که در وسط نقطه است
انظر کیف یفترون علی الله الذی بنکری
محمد که چگونه دروغ بخدا نسبت می کنند
لا بران جزا خواهند یافت و گفته اند و کفا بنسبت
ایشان را بان افترا انما مبینا کناهی طاهر و معنی
آن نجاست است در انساب اثم الم نزل الذی
او توانی بیگانه از کتاب فراموشی رسد علم تو ای محمد
یا ناکر ایشان از بیبی از کتاب داده اند یعنی هر

قتاده که میزد این آیت در شان کعب اشرف و حتی این خط
و دو مرد از یهود بنی النضیر منزل شد که در وقت
موسم بقریش سیدند مشرکان این یهود را
گفتند ما بر راه نریم کی سده و اهل سقایه و اهل حرم
خدایم یا محمد گفتند شما مع آنکه مدانستد کی
دروغ می گوید اما حسد محمد علیه السلام ایشان را
بر آن مقال می داشت خدای عزوجل این آیت منزل کرد
و مفسران گفته اند اخبار یهودان غایت عداوت رسول
صلی الله علیه و آله و شدت جهر ایشان را بطال امر
و کذب دعوت نبوت او با عرب تقریر می
کردند و می گفتند آمینوا بالحیث و الطاعون
و با عرب و اهل مدینه می گفتند شما را عبادت
اصنام بهتر از آنج محمد شما را بان دعوت می کند
بومینون بالحیث و الطاعون بن عباس گوید بالحیث
الاصنام و الطاعون تراجمه الاصنام می آید و آن را
گویند بالحیث التمر و الطاعون الشیطان سعید
جبر گویند بالحیث الساجر و الطاعون الکاهن

خصال کویذ جنتی اخطب است و طاعوت کعب اشرف
 مصنف کتاب کویذ جنت و طاعوت اشارت نسبت
 با کابر اهل باطل از منافقان صحابه جناتک امیر المؤمنین
 علیا علیه السلام در دعاء فرموده است اللهم العن صغی قریش
 و جنتهم ما و انما شرح کرده اند زجاج کویذ کل ما عید
 من دون الله جنت و طاعوت فطریت کویذ الجنت
 الجبر و هو الذی لا خیر عندک سبب تابد کردند
 و هو الذی ایش فی جنت کسی را کویذ یاد
 و کی هیچ خیر نبوده این معنی غایت خوبست زیرا که
 کسانی که با اهل بیت رسول بعد از رسول آن قیام و
 فضاخ کردند هیچ خیر در ایشان نبود و جنت را
 از آن جهت جنت میخوانند که جبر و طاعوت را کویذ و جنت
 میگویند و بقولون للذین کفر و ادعی کویذ انما انک
 کافر شدند ای فیه و لا ظلم هو ای آنهایی نیست برستند
 اهل کفر الذین امنوا سبب ای قوم دینا و ان شد
 طریقه یعنی دین ایشان قوی تر و راه ایشان راست
 تر است اول الذین اعظم الله ایشان انما شد که اندر جنت

۱۲۸
 خدای عز و جل دور ترند و من یلعن الله فلن تجد له نصیر
 و هر کس که خدای عز و جل او را از رحمت خود دور کرد
 هیچ یغیث نبود او را و هیچ شفعی نباشد او را کی بود
 قیامت شفاعت کند او را از عذاب خدای تعالی بر هاند
قول تعالی *والذین آمنوا و عملوا الصالحات*
جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لم یسلبها
ازواج مطهره و لا یظلمون فیها اولئک هم المصابون
ان یؤدوا الا بالاث الی اهلها و اذا حکمتهم بین الناس ان
یحكموا بالعدل ان الله تعالی یعطیکم من الله کان
سمیعا قسیما انما شد که با او در دید و طاعات صلوات
 از ایشان صادر شد و فرودانم ایشان را در بستانهای
 لا انهار روان در آن بود خالدین فیها ابدا و ایشان در آن
 بستانها جاوید باشند لهم فیها ازواج مطهره و در آن
 بستانها ایشان را کرامت کنیم زانی که از دین و
 حبص و نقاس باک باشند و لا یظلمون و لا یظلمون و در
 سایه دایم فرودانم ایشان را لا اقتاب انرا کرم
 نکر دارند و گفته اند ستر ما و کرم ما و سموم در آن

ان الله بما ترون منكم من ايمان واما انتم فاعلموا ان الله
 تعالى شامخ في ما بينكم واما انتم فاعلموا ان الله تعالى
 مجاهد لكونه ابن آيت در شان عثمان بن طلحة الحبشي
 لا خادم لعنه بود مترك شد و ان جناب بود كي رسول
 صلى الله عليه و آله كلبه لعنه انو كي بيستند و
 بكعبه در رفت و ان روز فتح مكه بود چون
 يروز آمد اين آيت مي خواند كلبه بوي باز داد
 و گفت پيغمبر اني فرزند ابو طلحة امروزي هنوز
 سده لعنه اند بر كفت خرها با مائة الله
 خالدة مودة لا يا خرها منكم الا ظالم ان شما اين
 كلبه نشاند الا كس كي ظالم بود اكي عجب كلبه ظالم
 از كافر و اعي دارد كي باز ستاند و كسي
 باز مي ستاند و اظالم مي خواند كس امانت از
 اهل بيت رسول و كي پيغمبر و حقوق فاطمه و كي
 انو ستاند و ظالم باشد اللهم اهدهم معي آيت
 انست اخذ تعالى مي فرمايد لا امانت باهل خود
 باز سايند و اذا حكمتم بين الناس و چون ميان مردم

حكم كنيد انضاف و سويت رعايت كنيد
 ان الله بما يعطكم به اي نعم شياء يعطكم به ينكو
 جبريست آي خداي تعالى شما را با ن نصيحت
 مي فرمايد ان الله كان سميعا عابدا رسته كي
 خداي عز و جل مي شنود آي ايشان امانت مي
 گويند بصير اينست بايخ از ايشان صادر مي
 مصنف كتاب كويند حقيقت و ظلم آيت انست
 كي خدا عز و جل اهل ايمان را مي فرمايد كي حق اهل بيت
 رسول صلى الله عليه و آله با ايشان دهند و امانت
 لا امانت است از رسول با ايشان باز سايند چنانكه
 رسول فرمود اني تارل فيكم الثقلين كتاب الله
 و عترتي ان تمسكتم به لن تضلوا الله اس كتاب
 و عترتي از رسول صلى الله عليه و آله امانت بود
 در ميان امت و رعايت اين امت نكردند و حق
 باطل دانستند و باطل حق و ميراث رسول فاطمه صلوات
 الله عليهم ندادند و اين خلاف حذر تعالى بود در آيت
 يو صبحكم الله اكبر كويند حديث حق معاشر

ابو بنبی غملا کردند **و** گویم این حدیث موصوفه
 از وجود اول آنکه سواد در حدیث صحیح فرموده که
 حدیث کی از من بشمارید که با قرآن مصادمت نماید
 قبول میکنند آن نه قول من بود زیرا که سخن رسول
 نشاید که ناقض قرآن بود **و** **ج** دوم آنکه
 این حدیث غیر از ابو بکر هیچ کس دیگر روایت
 نمی کنند و قول این معترض قبول نتوان کرد
و **ج** سه سیوم آنکه در کافری و مسلمانی خلق
 عالم برین دو قسم اند هیچ کس نگفته اند که میراث
 پدر بفرزند نباید داد الا در واقع فاطمه دختر
 رسول صلی الله علیه و آله و درین معترض در حالت
 احتجاج کی فاطمه را با ابو بکر بود فاطمه گفت
 ای امیر ابو جعفره توان پدر خود میراث بر کرد من
 از پدر خود میراث بزم و فاطمه باده از رسول بود
 باده از رسول طلب چیزی باطل نکند هذا خلاف
 کلام الله **و** **ج** چهارم آنکه حدیثی از رسول بود
 لا و اذا حکمت بین الناس ان تحکموا بالعدل هیچ یک از

مشایخ بعد از حکم نکردند که اگر بعد از حکم
 قتل مالک غیره و اصحاب بشر که اهل ایمان بودند روا
 نداشتند که و بقتل ایشان بدان جهت گوشتند
 که اعتقاد ایشان آن بود که بعد از رسول امام
 امیر المومنین بود صلوات الله علیها و ایشانرا
 این معنی بقص حدیث و قرآن روشن شده بود
 زکوة با ابو بکر نمی دادند با ایشان حرب
 قتل مشغول شدند و ایشانرا اهل رده نام کردند
 و عمر در رتبه امارت خود چند حکم خلاف
 نص کرده بود و امیر المومنین علی السلام منع کرده
 و عمر در آن معترض گفته بود لا علی لهک عمر
 و عثمان ابو ذر را از مدینه بیرون کرده و
 بریده و بنشاده کی او دوست رسول و فرزندان
 او بود و مروان العنه الله کی دشمن رسول و
 فرزندان وی و او را از مدینه بیرون کرده بود
 مدینه باز آورده و وزارت بوی داده و عبد الله
 مسعود را بزخم جوب کشته و مضحیه کی جمع

و خود از روی شرم و آبر سوختن و ازین جهت او را
 نام چتراف المصاحف کرده خدای تعالی بقول
 و فعل ایشان سمیع و بصیر بود کی است الله کان
 سمیعاً بصیراً **فَقُلْ لِّمَنْ لِّی** یا ایها الذین
 آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
 منکم فان تنالوا عنمی فی شیء فرددوه الی الله
 الرسول ان کنتم امنتکم بالله وایومکم الا حرزکم
 وامنکم **تَاوِیْط** ای اهل ایمان مطاوعت نمایند
 خدا و رسول و اولو الامر را و مراد از اولو الامر
 امام است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و
 علماء سنت گویند که مراد از اولو الامر امراء
 سرایانند که رسول در حال حیوة خود ایشان را
 باطراف می فرستاد این دعوی از ایشان باطلست
 زیرا که اولو الامر عطفست بر اطیعوا الله و
 اطیعوا الرسول و مراد از اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول امر مطلق است در جمیع امور و
 احکام دینی و دنیاوی و چون اولو الامر

باصحاب سرایان مجیم لازم آید که ایشان در جمیع
 امور دینی و دنیاوی حاکم و نافذ الامر باشند و
 این معنی باطلست زیرا که امرای سرایان در بعض
 امور جزو بایات حاکم بودند نه در کل امور و اولوا
 الامر باید که در جمیع امور نافذ الامر بود چنانکه
 خدا و رسول در جمیع امور نافذ الامرند پس روشن شد
 از لفظ قرآن اولو الامر باید که امام باشند بعد از رسول
 و بصورت امت را بعد از رسول ایامی مقتضی الطاعة
 بیایند و در وجوب امام نکند که اندک کسی کی قول را
 الثقات بنود اما بعضی امت بر استدلال وجوب امام
 سمعی است اما امامیه بر استدلال وجوب امام
 هم سمعی است و هم عقلی و این صحیح است دلیل برین
 معنی اینست که عطف اناست که اهل تکلیفند اما عصمت
 از ایشان مرتفعست و چون چنین بود ایشان را
 از بیس مطاع محیب منبسط البید نافذ الامر
 که امور سیاسی عالم بود و بر اصحاب سیاست مطلع
 باشند چاره نبود تا باقامت حد و مشغول بود

در این باب
 از امام
 است
 و اولو الامر
 است
 و اولو الامر
 است

و حافظ حقوق بود و ظالم از ظلموم باز دارد و
 مارا به زورت معلومست کی این چنین کسی باید
 که اصلاح نزد یک باشد و از فساد دور بود و این
 حقیقت لطیفست که اصطلاح امامیه است و اگر
 کسی برین تقریر ایستگار کند و گوید لازم بود
 که این رئیس از فساد اصطلاحی بود بلکه شاید
 صلاحیتش بیشتر باشد و فساد اندک تر بود یا این
 چنین کسی مکالمت و مباحثت نباید کرد زیرا که
 هر کس که در میان مردم بوده باشد و عاده ایشان
 دانسته بود بصورت داند که قوام خلق و نظام
 دین و امن رعیت بلکه اصلاح دین و دنیا مقرون
 بود با وجود رئیس کی عالم بود در قضا یا عادل باشد
 در احکام عارف بود با امور بطشش شدیدا باشد
 دلش قوی بود و بیشتر زورت داند از عدم
 رئیس تضييع خرد و ابطال حقوق و حصول مرجع
 و مرجع لازم آید تا بحدی که هیچ کس بر نفس و اهل
 و مال این نبود و هر کس که حال وی این بود شغل او درین

باشد و بیشتر ازین و خوب لطف بیان کردیم و چون
 وجود امام لطف بود و وجود او رعیت بر نفس و اهل
 و مال امت است و بروی واجب بود کی با مکلف بر بالغ
 و جوه و اقوای آن عمل کند و چون نداند که از الطایف
 کدام است که فایده آن اعم است و نفع آن اکثر
 است از امام در تکلیف واجب شد که تکلیف از
 امام منتقل نبود بلکه تکلیف فیه بود و
 گویند این باید کردی امور دنیا است و مصالح دنیوی
 بر دین صحیح واجب نبود و برین دعوی کردی
 واجب بود کی در شهری و دهی و جمله رئیس باشد
 لا موصوف بود با این یاد کردی و هیچ کس این نکوید
 و لازم شود کی مکلف با وجود رئیس چنین که او را وصف
 کردی ملحق بود بفعل واجب و ترک فیه زبر کی حصول
 این جمله کی ذکر کردی وجود سلطان عصر ممکن بود
 و چون چنین بود وجود امام معصوم حیه حاجت
 باشد و گویم ما پیش ازین بیان کردیم کی
 عاقل بصورت داند که اکثر صلاح و قلت فساد

در کدام رئیس مؤید است که کسی دعوی کند
که کشف صلاح و قلة فسادند از امور دین است
او معرفت دین ندارد زیرا که خدا تعالی بندگانش را
باقامت عدل و احیاء ملت و اداست صلاح و طاعت
و امانت جو و فساد آمرز و زهد باشد و این جمله بوجود
امام حاصل بود و بعد از آنکه امام مرتفع باشد پس
روشن شد و وجود امام اعظم مصاح و اعظم الطافست
پس اگر مصلحتی از امور دین بوجود امام تعلق یابد
آن تبع امور دین بود و امت ایح ما الزام می کنی
که در هر شهری و دهی امامی باید مسلم می دایم زیرا که
چون وجود امام ثابت شد باید بود که در هر موضعی
امیری و والی و قاضی نصب چنانکه رسول الله علیه
و آله در مدینه مستقیم بود و امیر و قاضی هر طرف
در دستار امامان بود که امیر و قاضی معصوم بودند که
زیرانی رئیس ایشان عالم بود بشرایط اسلام و معصوم
بود از آثام و در قضاوی و احکام رجوع محرم است
و هیچ کس در برابر امام در میان امت همین حکم دارد

و امت اجماع کردند و از هر عصری جز یک امام روایت
نکرده و منصوص علیه بود و اگر بخیار امت و اجماع
ایشان حجت باشد بر آید بران مجتمع شوند و امت
ایح گفتی که سلطان عصر و وجود امام معصوم کافی بود
جواب این است که این را مضمون بود زیرا که
عرضه از این وجوب ریاست نیست نه تغییر امامت
و وجوب ریاست با ابد الله کی پیش ازین یاد کردیم
معلوم است پس تغییر ایح و عدد ایشان و اوصاف
ایشان به ادله دیگر معلوم کنیم و امت ایح
گفتی که وجود امام باید که مردم را بر عبادت و صلاح
دارد باطل است زیرا که اوصاف و احوال امام زیاده
از اوصاف و احوال بنی بود و چون حضور بنی
بندگان را عبادت ملحا بود حضور امام کی نایب بنی
بود بطریق اولی ملحا نبود زیرا که اگر قوم فلهی بودند که
عبادت بوجود بنی یا امام علیهم السلام ایشان را افعال
خود مستحق مدح و ثواب نبودند و زیرا که ایح
مناهی تکلیف و چون ثابت شد که وجود امام اعظم

تصالح و انتع الطافست امامی که در توحید اجتماع
 دارند بر آنکه امام باید که اصل قوم بود در دین و بر
 خدای تعالی روا شود که بواجب اخلاص رساند پس
 حکم کردن بوجوب ریاست طریق عقل بود
دلیل بر عصمت امام و اوصاف او
 آنست که مردم در دار تکلیف محتاج اند بوجود
 امام زیرا که مکلفند و معصوم نیستند که اگر
 معصوم بودند که در اقامت خود و حفظ حقوق
 و وقوع عدل و صلاح و ارتقای ظلم و فساد با امام
 محتاج نبودند و شک نیست در آنکه امام باید که مکلف
 بود و اگر معصوم نبود محتاج بود با امامی دیگر
 و سخن در امام ثانی هم آن بود که در امام اول پس
 امامت مؤدی شود به ملائمتها یا ممتنی شوند
 به امام معصوم و این مظلومست و آید گویند
 که امامت امام را از سه وجه خطا نگاه دارند و حقوق
 او را مطلقیت نمایند و او را با قانت خود امر و مایل
 این باطلست زیرا که این معنی حکم رعیت است نه حکم

رئیس و امام زیرا که اشرف امام محتاج بود با غیر او محتاج
 بود مؤدی شود بحاجت چیزی که آن چیز محتاج بود
 بنفس خود زیرا که او محتاج بود بغير خود در اقامت خود
 و طلب حقوق و آن غیر محبین مثل آن محتاج بود با امامی
 دیگر و آن به احتیاج شی بنفس خود باز کرد و فساد
 این معنی در نظر عقل روشن است و بطلان آن حکم فی
 و انتاج کرده اند و از امام امامی دیگر نبود
 پس اگر امام معصوم نبود هر آنکه آنچه الناس بود
 با امامی دیگر زیرا که آنکس لا متولی امور خلق بود و معصوم
 نباشد محتاج بود بکسی که او را محقق کند و آنکس که
 در احکام محتاج بود بیکری امامت را نشاید پس
 واجب بود که امام افضل رعیت باشد و در جمیع فضایل
 اعلم ایشان باشد و ثواب او در حضرت خدای تعالی از
 همه بیشتر بود زیرا که او بر همه امت مقدم است و
 تقدیم مقضول بر فاضل جایز بود زیرا که از اید که پیشتر
 در فقه بوشافعی و ابو حنیفه مقدم بود و در لغت و
 نحو و سیبویه و خلیل سابق باشد و قیاس این معنی بر عقل

کند

نوشید مانند و مخیر واجب بود که امام عالم بود بتدبیر
 ریاست و انساب سیاست و اصطلاح رعیت و نظام
 مملکت و قوام دولت و اگر خلاف این بود مؤدی
 شود بخیریب بلاد و فساد عباد و اضاعت مملکت
 و ابطال دولت و مخیر واجب بود که امام شجاع ترین
 امتد سخی ترین ایشان باشد و باید که در وی خصلتی
 باشد که بتغیر مردم بود از وی که بددی و بخل او مردم را
 از متابعت و طاعت او مانع نشود و امنت متقوانند
 بر آنکه واجب است که امام متابع و مطاع بود **دلایل**
شرعی بر وجوب امام است که شریعت
 رسول صلی الله علیه و آله تا قیام قیامت ثابت است
 و متابعت شریعت و جمیع امت را قریب بقدر
 تا تکلیف زایل شود لازم است پس واجب بود که
 ایشان را حافظی و داعی معصوم بود چنانکه مردم بود
 و ائمه باشند و همه را بروی اعتماد بود و اهل تکلیف
 بدانند که او بران راهست که خدای عز و جل رسول را
 بآن امر فرمود و مردم را متابعت آن حکم کرد

و اگر شرع را حافظی و حامی نبود که مردم را بقول
 و فعل او اعتماد بود و حفظ و رای او واقع باشند و مکلف
 جابر بود که بگوید این عبادت کی در شب و روز می گزارم غیر
 آنست که ما را بان فرموده اند از جهت کثرت مخیط اهل
 نقل و اختلافت و اکر تا قبل از دروع نه معصوم
 باشد روی امن نتوان بود از خطا و ذلت و عجز و بسیار
 و در نقل واحد و جمع یکسان باشند برای قصد و عمد
 و خطا و سهو چون بر یکی رواند بر جمع نیز هم رواند
 و چون چنین باشد البته شریعت را حافظی باید که ضابط
 طریقت بود تا این علت از اهل تکلیف راحت کند و
 اهل دین بوی و ائمه باشند **ک** گویند چرا انکار
 کردی که شرع با اخبار و اجماع محفوظ بود **ک** و
 اخبار بر دو قسم است متواتر و غیر متواتر و متواتر نتوان
 یافت الا در مسایل اندک بلکه در هزار خبر متواتر یکی بود
 و اخبار آحاد موجب علم و عمل نبود بر مذکور صحیح و
 اثبات شرع و حفظ آن بطریق قیاس جابر نبود
 و امت اجماع چون در میان اهل اجماع معصومی نبود که

بر قول و فعل وی اعتماد توان کرد و حکم آن
 اجماع حکم احاد بود پس روشن شد که
 اعتماد در حفظ شرع حاصل نبود الا بکسی
 صحت عصمت او ثابت بود و مردم بوی و اتق
 باشند **ک** و کونند طریق نشاء در محافظت
 شرع و ثقیب امام در حال عیبت او چیست
ک ویم چون طایفه محققه بر مسئله
 اجماع کرده اند انستیم لا بان فامورم زیرا که
 چون طایفه محققه بر چیزی اجماع کنند
 آن حق بود و اگر نه حق بود برخدای تعالی
 واجب بود که تکلیف از آن مسئله را ابل کرد اند
 با امام را ظاهر کنند تا از احت آن علت
 کنند برای تکلیف آید علم را بان راه نبود
 تکلیف الا بطلاق بود و چون امام ظاهر
 نشود و تکلیف در مسایل را ابل نکرد
 صحت آید طایفه محققه بران اجماع کرده اند
 بطریق قطع ما را معلوم شود زیرا که اجماع

ایشان در هر عصر و تحت بود و چون امام
 حافظ شریعت بود واجب بود که او مطاع
 بود بران وصایا بود جمیع شریعتات
 و عالم بود بغوامض و حلی آن تا در تفهیم
 مسئله بروی ملتبس نشود و درین امری بروی
 مشتبه نکرد **دلیل بر تعیین**
امام بدان که امام بعد از رسول صلی الله علیه
 و آله بی فضلی امیر المومنین بود علی السلام چنانکه
 پیش ازین بیان کردیم بطریق اعتبار
 عصمت و مراعاة نص و خیر امیر المومنین
 جمیع صحابه باین دو صفت موصوف بودند
 پس واجب شد که امامت بوی مخصوص بود
 و جزویرا استحقاق آن نباشد **یک**
 آنکه عصمت نه آن بود که از سنایل مورد بشنا
 یا افعال و اقوال وی بران دلالت کند و **معا**
 پیش ازین بیان کردیم که واجب است که
 امام معصوم آن بود که خدا تعالی او را تعیین

و جمعی از آن وجوه اینست **اَنَا مُتَقَرِّبٌ**
 یعنی **تقرب** است و تقی چون بر تقی داخل شود صار ایجابا
 و بنا بر حدیثی که نقل شد از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 که این سر منکر و انجاب چون بعد از تقی بود
 از ایجاب مؤکد تر باشد در ابتدا بر آنکه **هَذَا**
مِنْكُمْ نشاید فی تالیف ایجاب قولی **هَذَا**
الْبَشَرُ مثل **كَمْ** **أَتَادَ لِبَانٍ** **بِرَأْسِكَ** **أَنَا** **إِيحَابٌ**
بَعْدَ **تَقِي** **قَوْلِهِ** **ذَوِ** **نَفْسٍ**
أَنَا **الدَّافِعُ** **لِلْعَامِي** **لِلدَّمَامِ** **وَأَنَا** **بِدَفْعٍ** **عَنِ** **أَحْسَابِهِمُ** **أَنَا** **أَوْ** **مِثْلِي**
 معنی آنست که لا بدافع عن الأحساب الا انا او مثلی
 چون انا در تالیف قایم مقام ایجاب شد بعد از تقی این
 معنی بر لفظ انا در اکثر کلام اختصار کردند جهت
 اطالته و **شیخ ابو علی** در کتاب **الحجّه** بر لفظ
 انا این تصریح کرده است و چون برین وقوف باقی
 معنی تخصیص و تالیف در آیت **أَنَا** **وَلِكُمْ** **اللَّهُ** **تَرَامَعْلُومٌ**
فَكَانَ **قَالَ** **لِكُمْ** **وَلِي** **عِنْدَ** **اللَّهِ** **تَعَالَى** **جَنَافِكَ** **بَلَى** **أَزْمَا**
 غیر خود را گویند بشر که عندی که در هم و این از آن

جهت است که انا متضمن تقی است و وجوب ما واجب
 جنافک بشیر الذین بیان کردیم پس بدان که اولی حد
 آیت معنی او کی بود و اگر ندانیم و نه بودی در تخصیص
 و تالیف به ایجاب بعد از تقی هیچ فایده نبود و بر این
 لا خفاء تقالی میفرماید **وَالْمُؤْمِنُونَ** **وَالْمُؤْمِنَاتُ** **بَعْضُهُمْ** **أَوْلِيَا**
بَعْضُهُمْ **سِرِّ** **رَمَ** **بُودِ** **كِي** **وَلِ** **حَدِّ** **رَأْمَا** **وَلِكُمْ** **اللَّهُ** **عَبْرَانِ** **وَلِ** **حَدِّ**
لَا **دَرِ** **وَالْمُؤْمِنُونَ** **وَالْمُؤْمِنَاتُ** **بَعْضُهُمْ** **أَوْلِيَا** **بَعْضُهُمْ** **وَالْأَخْصِيصُ**
 از فایده و تالیف از مبالغه خارج ماند و ولی معنی او کی
 در لغت و عرف از آن ظاهر تر است که به بیستی بر آن
 استدلالت توان کرد و **مُبَرِّدٌ** **وَلِي** **وَأُولَى** **وَالْمَوْلَى**
 و الحق بیل معنی می دانند چون این معنی روشن شد خدای
 تعالی و لایت تفسیر خود مختص فرمود بلفظی که
 اختصار بغایت دارد پس مثل آن ولایت بوا و
 عطف رسول را علیهم السلام تقریر فرمود پس مثل آن ولایت
 ثابت کرد بر آنکه **وَلِي** **بَلْفِظْ** **وَالَّذِينَ** **أَسْمَا** **الَّذِينَ** **يَسْمُونَ**
الصَّلَاةَ **وَيُؤْتُونَ** **الزَّكَاةَ** **وَهُمْ** **رَالْعُونَ** **حِينَ** **دَا**
 و این تفضل و احسان است در شان آنکه مراد است

از لفظ والذین است و است بعد از خدای تعالی واجب شد
 که این است مقصور بود بر آنکه در آیت مذکور است و
 محبت واجب است بر او و طاعت و وجوب ولایت
 بر او و این که در آیت مذکور است و طاعت و
 وجوب و به بی اخذ، تعالی نفس خود را ثابت و نمود
 این که گویند امر بوجوب طاعت خدای تعالی و رسول
 علیه السلام را آیت ظاهر است چنانچه والذین است و بر امیر المومنین حکومت
 ممکن بود **گویم** دلیل بر آنکه مراد از والذین است و امیر المومنین
 است که مراد از والذین است و خاص است باعام المومنین
 آیت مثل است در حق امیر المومنین علیه السلام اما الله را عام است
 باطل است از سه وجه **وجه اول** آنست که البته
 مضاف غیر مضاف الیه بود و این معنی پوشیده نیست
 و محال بود که در وی مولى علیه بود و چون وی در امت است
 و بگویند غیر از آن بود که غیر عنه است بکاف و میم
 یا ضمیر عام است واجب بود که مضافه ایضاقت تا آخر آیت
 منشیق بود تا کلام خارج فصاحت نبود و این
 دلالتی کند بر تخصیص آیت در حق آنکه طاعت او واجب

و ولایت او فرض است **وجه دوم** آنست
 که والذین است و اگر منهم بودی صلاحیت خصوصیت
 و عموم داشتند اما خدای تعالی در آیت و صفی بیان کرد
 که هیچکس از اهل اول و آخر بدان وصف و در این
 الا امیر المومنین را علیه السلام قایلند که مراد از این است
 حبس و آن الذین یقومون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم
 والعون است و هر کس که از علم خود نویسی بشمار ایام
 و می رسیده باشند و آنکه او در وفهم را عون است و
 همچنین در آنکه مضارع از افعال اگر چه صلاحیت
 استقبالی دارد اما حال را موضوع بود و چون این وصف
 علم امیر المومنین سیاحت بوجهی که اشتراک غیر خالی ماند
 خدای تعالی بوجوب ولایت و لزوم طاعت او از اسم
 کسی که او را در آن شریک بود و عدول فرمود بوضع کسی
 در آن وصف کسی او را شریک نبود زیرا که از دور آدم
 تا مشرفین عالم هیچکس در حالت رکوع و اداء نماز زکوة
 و صدقه جز امیر المومنین علیه السلام نداشتند و این
 مراد از آیت امیر المومنین است **وجه سوم**

نیست بخاندای تعالی و من رسول الله و رسول الله و الذین
 آمنوا بطریق تالکیم مکرر فرمود بسراکر و الذین
 آمنوا را بآیت اول عام بودی واجب بودی و الذین آمنوا
 را بآیت دوم عام بودی و آن درشت نیاید زیرا که خدای
 تعالی تالی در آیت ثانی بلفظ خبر فرمود که قال تعالی
 و من یؤلف الله و رسول الله و الذین آمنوا سرای و آیت
 فرمود کرد این در آیت اول بقوله و الذین آمنوا و محال بود
 که آنکه بحسب علیه التولی هم آن بودی بحسب التولی زیرا
 که این معنی مؤدی شود که مطیع مطاع بود پس باین
 وجوه روشن و مبهر هن شد که بعد از الله تعالی و جوب و آیت
 و طاعت و استخفاف آن کس را بودی معصوم و مستصوم
 بود و آن کس یا بنی باشد یا امام **ا** گویند
 الذین آمنوا لفظ جمع است محال آن بر واحد چگونه توان
 کرد **ک** و هم این سوال را دو جواب است **جواب اول**
 آنست که امر چون عظیم قدر و بزرگ منزلت بود تعظیم
 قدر و شان او ذکر او بلفظ جمع کنند و قرآن ازین معنی خبر
 میدهد **ه** اما نحن ترانا الذین و ان الله حافظون و الامان

فرشتگان ما فم الماهدون الذین قال لهم الناس ان الناس
 قد جمعوا لكم و باقی روایات مخبر یکی بود و عبارت از
 بلفظ جمع فرمود و آن ناس است که صیغته جمع است
 پس چون امیر المومنین علیه السلام سید اولیا و مهتر من له صیبا
 بود بعد از رسول صلی الله علیه و آله در سنود کی و ذرا
 بلفظ جمع ذکر فرماید **جواب دوم** آنست
 که امر بلفظ الذین جمیع ائمه اند علیهم السلام زیرا که طاعت
 ایشان بر جمیع امت چون طاعت رسول است علیهم السلام
ا گویند آنکه موصوف بود یا عطاء رزق
 در حالت نماز نه یکی بود از جمله ایشان جمع را بآن چگونه
 وصف توان کرد **ک** و هم عرب را عادت
 معروف و طریقی مشهور هست و آن آنست که
 جمع را وصف کنند باج از واحد یکی از ایشان صادر بشود
 چون آن از وی کراهت ندارند و بر دخی ران انکار
 نکنند و آن در میان ایشان شایع و جاریست تا حدی
 که نزد ایشان چون حقیقت بود نه بینی لا ایشان
 گویند نحن قتلنا فطنا و حفظنا فطنا و اگر چه

بل و حافظ یکی از نشان بود و قرآن باین معنی ناطق
 قوله فلم یقتلوا نبیا الله من قبل و مخاطب غیر قابلست
 و قوله تعالی فعفر و المفاقه و کشنده ناطقه صالح
 یکی بود و قرآن زبان عربی مثل شد قوله تعالی بلسان
 عربی مبین و هذا الیسان عربی مبین و اخبار در سبب
 نزول این آیت که خاص در حق امیر المومنین مثل شد بیش
 از آنست که آنرا شمار توان کرد **در لیلی دیگر**
بر امامت امیر المومنین علی علیه السلام آنست که امت
 بر آن اتفاق کرده اند از قول رسول صلی الله علیه و آله
 و هو قوله علی علیه السلام انت منی بمنزلة هرون من موسی
 الله لا بنی بعدی و امامت امیر المومنین درین حدیث
 ثابت فرمود اگر تعصب ندک کنند و انصاف دهند
 بدانند که رسول امیر المومنین را صلوات الله علیهما از
 خود همان واجب کرد لا هرون دار موسی علیهما السلام
 واجب بود از وزارت و ولایت و شهادت ظهیر و خلافت
 و لزوم طاعت الایمان از آن در نبوة و اخوة از جهت
 ولایت **ک** گویند فرمود رسول صلی الله علیه و آله

ازین حدیث نه امر خلافت بود که اگر سراد او ازین
 بودی گفتی انت منی بمنزلة هرون من موسی و بر آن
 بیش از موسی علی علیه السلام وفاء یافت و یوشع بعد از موسی
 در جیوة بود **ک** و هم خلافت یوشع از موسی علی علیه السلام
 معروف نیست نه در اخبار و نه در قرآن و خلافت
 هرون از موسی در قرآن مذکور و مشهور است و اگر
 خلافت یوشع بعد از موسی در سنت آمدی و ثابت
 شدی امیر المومنین را بک منزلت بودی و رسول خواست
 که جمیع منازل و مراتب از وزارت و خلافت و وصیت
 و قرین طاعت او را بود و ازین جهت بود که نبوت
 استثنای فرمود و هرون بعد از موسی علیهما السلام اگر
 از در کانی باقی خلافت او واجب بودی و طاعت او
 فرض شدی بر آنکه الخطا در ثبت و عقول از رسالت
 طریق نبود آنرا که خلعت نبوة مشرف و مکرر کرد اینده
 باشند پس امامت امیر المومنین علی علیه السلام باین آیه شریف
 عقیلی لا بیش ازین بیان کردیم روشن شد اللهم جعلنا
 من العارفين بحقه و المقربين امامته قوله اطیعوا الله

ای فرایضه و طبعوا الرسول فی سقیته و کعبه اند
 طبعوا الله فیما أمرت فجلوا و طبعوا الرسول فیما أمر
 مفصّل و اولوا الامر منکم یعنی امام منصوب مخصوص
 و زمان برید عطا گوید مراد از اولوا الامر علما اند انوار
 گوید امراء سر ابا الله لا یعمر علیکم ایشانرا امیری فرمود
 در حالت حیوة خود و خلفاء بعد از وی بحسب در حق
 آنها کی شایسته نبیند و عمر خود ندوزد تا که ندوزد و غ
 گفتند جایز میدارند لا اولوا الامر باشند و در حق انک ازین
 احوال معصوم بودند و داعی دارند بخود با الله و الخلد ان
 فان تارکتم فی شیء کمر شهادت امری از امور دین خلاف
 اقتد و هر یک از شما گوید حق با منست فرموده الی الله و
 الرسول انرا بر رسول علیالمره کیندر رحلت حیوة و
 کتاب خدا و هاد در ردوه عاید است بشه و کعبه اند
 حکم و تقدیرش به حکم شیء بود ان کتم مومنین اگر این
 عذر نقالی و روز قیامت دار بدلا ایمان موجب حیر است
 در دنیا و آخرت ذلك خیر و احسن تاویلا یعنی عاقبت
 و ان الی قول است و گفته اند احسن من تاویلکم و گفته اند

تاویل

تاویل یعنی جز قول نقالی

الی قول نقالی
 انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و یذوب ان
 بنحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا
 به و یرید الشیطان ان یضلکم ضللا بعیدا و اذا
 قیل لهم فقالوا الی ما انزل الله و الی الرسول و انیت
 المنا فین یصدون عنک صدودا فکیف اذا
 اصابتهم مصیبة بما قدمت الیدیم ثم جاؤک
 تخلفون بالله ان اردنا الی احسانا و نؤذینک
 اولیک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم
 و عظمهم و قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا و ما
 ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و لو انهم
 اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و
 استغفر لهم الرسول لوجروا الله توایا رجیما
 فلو و ریتک لا یومنون حتی تحکموک فیما
 شکر بکم ثم لا تجدوا فی انفسهم حرجا بما قضیت
 و یسلطوا تسلطا الی ترویج علم توای محمدا مشای
 می خود با تاویل عوی کردند لا یقران ایمان آوردند

و ما انزل من قبله وبانگ پیش از تو منزل شد یعنی توریه
 بریند و ان شاء الله الا الطاعون می خواهند
 لا حکومت خود بر طاعون برند عبد الله عباس
 گوید این آیت در شان قوی از بنی سلیم منزل شد
 لا خواستند لا حکومت نزد ابو ترده الاشلم برند
 و او گاهن ابو سلیم بود تا میان تنافر یهود حکم
 کند شعی گوید در شان منافق و جهودی
 منزل شد تا میان ایشان خصومتی واقع بود جهود
 می گفت بیانا حکومت نزد محمد بن بریم و این از آن
 جهمت می گفت لا میدانست که رسول صلی الله
 علیه و آله رشوة قبول نکند و منافق میگفت
 مرا با محمد هیچ کار نیست نزد چه گام
 یهود و بریم و این از آن می گفت لا میدانست که
 ایشان رشوة قبول کنند پس بران اتفاق کردند
 لا حکومت نزد گاهن جهینه برند خدا ی تعالی
 این آیت منزل فرمود کلبی و آیت کند از ابو صالح
 از ابن عباس لا این آیت در شان منافق منزل شد که

بیان در جهودی خصومتی بود جهود گفت خلوت
 نزد محمد بریم منافق گفت نزد کعب اشرف
 بریم خدا تعالی کعب اشرف را طاعون خواند
 خصومت نزد رسول علیه السلام آوردند رسول
 حکم یهودی را فرمود چون از خبر مت رسول
 بیرون آمدند منافق یهودی را الزام کرد
 لا نزد عمر و بریم فانی الله نزد عمر رفتند
 عمر منافق را بر یهودی حکم فرمود و گفته اند
 لا جهود گفت ای عمر نزد محمد رفتیم و حکومت
 نزد او عرض کردیم دعوی من بر منافق مقرر
 داشت او را چه نمی شود نزد تو آمدنم گمان دارد
 لا حکم او را فرمایی بر من عمر منافق را گفت نمی گوئی
 گفت من چنین است لا او می گوید عمر منافق را بر یهودی
 حکم فرمود و در قول منافق لا نزد عمر و بریم نمکده هست
 و آن بغایت واضح است و گفته اند عمر منافق را
 بکشت و قدامت را آن یک نفر و ابیه و مؤمنان را
 فرموده اند لا طاعون کافر شوند چنانکه در

و وضعی دیگر فرمود فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ
يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَغُرُوهُ
وَلَقِيَ الْيَمِينَ و گفته اند که معنی آنست که دوست
 ندارند کسی را که منافق باشد و گفته اند جبری الخطب
 و یزید الشیطان از یضلم خط لا بعید ضلالا
 عن الحق بعید دور و شیطان چه خواهد که ایشانرا
 از حق دور کرد اندک کرد ایندی دور هیچ
 خط است دور تر از آن بود که حق فاطمه دختر رسول
 صلوات الله علیها باز گیرند و بر خود و دختران
 خود صرف کنند و در میراث رسول باطل
 متصرف شوند و امامت لا یصح علی حق امیر المومنین
 بود خود را خواهند و یزید الشیطان از یضلم
 ضلالا بعید و ادا قبل لهم فقالوا لا ما انزل الله و الی
 الرسول و چون گویند ایشانرا بیا بیدنا باز کردیم
 بآخ خدای تعالی فر فرستاد یعنی قرآن و الرسول
 یعنی رجوع کنیم خضرة رسول رأیت لنا فقیه
 یعنی ای پسر منا فقا نرا یصدون عنا صدود الی ز

مصنف
 در
 این
 باب

تو اغراض کنند و مخالفت تو ظاهر شوند
 و از حکم تو بر گردند فکیف اذا اصابتم ای
 کیف صبیعتم و کیف یضغون یعنی چگونه بود
 صنعت ایشان اذا اصابتم مصیبه بما قد است
 ایدیم چون ایشان رسد مصیبتی بآخ ایشان
 کشت کرده باشند با اعتقاد بد و نفاق خود
 ثم جاؤکم یخلفون بالله پس نزد تو آیند و خدای
 عز و جل سوگو کند باز کنند آن اردنای ما
 اردنا ما الخوا سنبین باین حکم مر منافق را بر
 یهودی الا احسانا و توفیقا الا تقرب منافق
 و توفیقا بین الخصوم دون من الحکم تا بیان همان
 موافقتی بود نه حکم مر اولیک الدین علم الله ما
 فی قلوبهم ایشان آفات را خدای تعالی در اناست کای
 در دلهای ایشان نیستند نفاق عذاب کند ایشانرا
 بنفاتی که پنهان می داشتند فاعرض عنهم ای
 اغراض کن از عذر خواستن ایشان و گفته اند
 مواخزفت قلن ایتنا نرا بآخ ما مطلق کرد ایندی نرا

نرا

و نفاق و مخالفت رسول ایشان را و آنچه در دلها
 پنهان داشتند و عظیم و بزرگوار ایشان را بزیان
 و قتل کیم فی انفسهم قولا بلیغا که محمد را زجر و زاری
 ایشان را از مکارهی نازل شود بر ایشان اگر
 باز کردند مثل این احوال را از ایشان صادر شدند
 زجر و بلیغ حسن گوید اگر ظاهر کرد ایند
 آنچه در دلها شناسنت شمار بکشم و قتل را در دلها
 ایشان تا بشرز باده بود و قول بلیغ آن بود کی
 غایت مقصود از آن فهم کنند و ما را رسالت
 من رسول الله اطاع باذن الله و نفرستادیم هیچ
 رسولی الا برای آنکه قتل کنند قولا و را بهر چه افر
 و نمی فرماید بافر خدای تعالی آن دلالت کند بر
 وجوب طاعت و ولایت و اگر ایشان را
 منافقان دوستی و معاشرت به کنند اظلموا
 انفسهم چون بر نفسهای خود ظلم کردند
 نفاق در دین و غصب نفاق جاوید توبه کنند
 و یا خلاص نزد تو آیند فاستغفروا الله طلب مغفرت

خدای تعالی کنند و استغفر لهم الرسول و رسول
 صلی الله علیه و آله شفاعت کند ایشان را
 بعد از آنکه توبه یا خلاص ایشان را معلوم شود
 لو جروا الله بیا سدا ایشان خدا را تو با قبول
 کنند توبت ایشان و جفا محرمان فلا ویریک یوم
 حتی حکمو که خداوند برورد کار توای
 محمد را ایشان ایمان بیارند تا ترا حکم سازند مجاهد
 و شعبی گویند این آیت متصل است با قولی
 ایشان را در حکومت بر طاعت و رقتند و
 طاعت و احکم ساختند و گفته اند عمر و دیگران
 روایت کنند از ابو سلمه از ام سلمه رضی الله عنها
 که پیغمبر عوام را با شخص خصوصیت بود گفته اند
 حاطب بن ابی بلتعنه بود و گفته اند بلتعنه حاطب
 بود و آن خصوصیت در آن بود که شرافت و کبریت
 رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله بر حقیقت
 پیغمبر حکم فرمود مرد گفت حکم را پیغمبر فرمود کی
 پیغمبر او است خدای تعالی فلا ویریک یوم

و محمول مثل فرمود یعنی ایمان نیارند تا نزد تو
 نواز سر رضا بطیب نفس و فیما بینهم در
 خصوصیت واقع است میان ایشان شجرای
 اختلط و مختلفه و اصله الشجر تم لا یجدوا فی
 انقسام حرجا پس نیاید در نفسها خود شکلی ممان
 قضیت از آن حکم کردی تو ای محمد و یسلمو
 تکیا بطوع در سر و جهر ترا متفاد شوند
قولی فی یا ایها الذین آمنوا جددوا حرم
 فافقروا ثبات او انقروا جمیعاً و ان منکم
 لمن لیطین فان له ما نسکر مصیبه قال قد انعم
 الله علی اهل اهل معهم شهید و این احادیث
 فضل من الله لبقولن کان لم یکن یسلم و بیینه
 مودعه یا لیتنی کنت معهم فافور فوزا عظیما
 ای کانه ایمان آوردید بیدار باشید و خفاوت
 نکنید در استغداد مجاریت باد شتمان
 و جدد سطح بود و گفته اند معنی جز بود
 و گفته اند ابتدا کنید شما بر ما بیدار ایشان قائل

جهاد بیرون روید و اصل آن فرعونست یقول
 نغیر الیه اذ افرج ثبات جماعت جماعت یعنی
 گروه گروه و هر جانی گروهی بیرون
 روید و گفته اند مراد سر ابا است و گفته اند
 برقیاس شمر و آن جمع نند است و ثبات جماعت
 بود و آن مشتق است از ثبیت علی الرجل اذ اجعت
 محاسنه فی الثناء علیه یعنی در ثناء او محاسن را
 جمع کردم این عیسی کوید ثبات میان جوض
 بود لان الما یثوب الیه و ریش فله بود و ثباتا
 خوانده اند او انقروا جمیعاً یا همه بیرون روید
 یا رسول الله علیه و آله و گفته اند چون دشمنان
 بسیار باشند و ان منکم ای من عداکم و گفته اند
 اگر از شما در حکم و گفته اند منکم معنی فیکم
 بود لمن لیطین کلبی کوید این آیت در شان
 عبد الله ابی سلول و اصحابش مثل شد بظا
 تاخر فیکون لای شاقل مرة بعد اخرى
 و الشیطیه و الابطا اطالة مدة العمل و بظا بصر

این بقول بطور و بظا غیره فی کون المفعول
 من الایة محذوفاً فان اصابتکم مصیبة الر
 شمال مصیبتی و سدیعی هیزمینی قال الی المبطی
 یعنی گفت در نیک کننده قد انکم الله علی ادم
 اکثر معتم شهبلا بدرستی اخذای غالی بر
 بخت کرد کار دران معرض با ایشان
 حاضر نمودم فیصیبی مثل اصابکم بمن یسبک
 مثل الخ با ایشان رسید و لکن اصابتکم فضل من الله
 و اگر بشمار ساز خدای غالی ظفری و غنهای
 لیقولن این مبطی گوید بطریق تالمق بر آخ از
 و کفوت شد یعنی غنمت و حسدا در حسد
 ایشان مگر شد از مومنان نه از قوت
 متو بات و در جات حیات کان کم یسبکم و
 بیند مودة مبطی گوید آنرا کی از عز و تخلف
 عود و از منافقان و ضعفا مومنان را کان کم
 لکن یسبکم و بین مودة فتح حرم الی الجهاد
 فتقو و با فاز و یا البیتی کنت معکم فاقور و

نکر

عظیمایع کویا میان شما و محمد مودة و
 محبت نبود تا شما را بغزو یسرون یزدی تا یسرون
 یا فتیانی باخ ایشان یسروزی یا فتدیعی غنمت
 کاشکی با ایشان بود می تا یسروزی یا فتدیعی یسروزی
 یا فتدیعی عظیم **قوله تعالى** **الذین آمنوا**
یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون
فی سبیل الشیطان فقاتلوا اولیا الشیطان
ان کید الشیطان کان ضعیفاً انا انک ایمان
 آوردند کارزار کنند در دین و طاعت
 خدای تعالی و الذین کفروا و انا انک کافر
 کشتند و از دین روی کرد ایشانند یقاتلون
 کارزار کنند فی سبیل الطاعوت در
 راه شیطان فقاتلوا اولیا الشیطان بکشد
 دوستان شیطان را ان کید الشیطان کان
 ضعیفاً بدست و راستی لا و سوس شیطان
 ضعیف بود و الکید السعی فی فساد الحال علی
 طریق الخ خیال کید کو ششوی بود که از حیل

گری واقع شود که در آن انواع جبههها باشد
 و برادران حمیت ضعیف خواند لا یناء آن بر خور
 بود و در مال اثر افایده و حاصلی نباشد و چون
 نصرة و معاونت خدای تعالی فرار شد آنرا نا پیر
 بود مصنف کتاب گوید این آیت دلیلست
 بر آنکه جماعتی که مخالفند امیر المؤمنین کردند علیهم السلام
 و تیغ در روی وی کشیدند و او را قتل و
 جدال کردند بعضی در نصرة مثل طلحه و زبیر
 و جماعتی با ایشان بودند هر که بودند و بعضی
 در صفین خون معاویه و اصحابش را روی تعالی
 ایشان را که معاون امیر المؤمنین بودند و برای وی
 مقاتلت کردند راه ایشان راه خدامی خواند
 و راه ایشان را با امیر المؤمنین قتل کردند و مخالفان
 جستند و در ابطال حق وی کوشیدند راه
 طاعوت می خواند و ایشان را شیطان نام می نهاد
 و بقتل ایشان حکم می فرمود چنانکه فرمود
 قتلوا اولیاء الشیطان انکم کید الشیطان

ضعیفاً و در حدیث صحیح رسول صلی الله علیه
 و آله فرمود یا علی لا تحب و دملک می و خربل خرمی
 و سلم سلیم یعنی ای علی کوششت و کوششت
 منست و خون تو خون منست و خربل کردن
 با تو خربل کردن با منست و صلح کردن با تو
 صلح کردن با منست بدلیل این حدیث
 ایشان که تیغ در روی وی کشیدند و با او
 و فرزندان قتال و جدال کردند و آزار ایشان
 طلبیدند با رسول خدا قتال و جدال کردند
 و هر کس که با رسول خدای تعالی حرب کرد
 و آزار وی طلبید و تیغ در روی وی کشید
 خدای تعالی در حق وی میفرماید ان الذین
 یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
 و الآخرة و أعد لهم عذاباً مهیباً یعنی بد رسته
 و راسنه که آنانکه آزار خدا و رسول کردند
 خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور گردانید
 و نومید کرد در دنیا و آخرت و سزا خنده

۱۷۲ ایشان در آن حقه عذاب خواری کنند و بنابر
 باری دهند کار دشمنان آل محمد را بعد از
مبین قوله تعالى ألم تر إلى الذين قبل
 لهم كفووا أيديكم وافتيموا الصلوة وأتوا
 الزكوة فلما كتب عليهم القتال إذا فريق
 منهم يخشون الناس خشية الله أو أشد خشية
 وقالوا ربنا لم كتب علينا القتال لولا أخرتنا
 إلى أجل قريب قل متاع الدنيا قليل والآخرة خير
 لمن اتقى ولا يظلمون فتيلا ألم تر إلى الذين قتل
 لهم علم نوحي محمد بنی رسد بانانک ایشان را
 گفتند کفووا ایديکم نگاه دارید ستمها
 خود را از قتال و نماز فرضیه بیاوردید و اتوا
 الزکوة و زکوة واجب بدهید کبی گوید
 ابن ابی نجران بعض از صحابه منزل شد
 مثل عبد الرحمن عوف و قدامة بن مطلق
 و سعد بن ابی وقاص از مشرکان رنجها
 بسیار بی یافتند از رسول صلی الله علیه و آله

و این
 است
 از
 ابن
 ابی
 نجران

۱۷۳ اجازت خواستند تا با ایشان قتال کنند
 رسول ایشان را گفت کفووا ایديکم عن القتال
 نگاه دارید ستمها و خود از کارزار با ایشان
 و نماز فرض بیاوردید و زکوة مال بدهید فلما
 كتب عليهم القتال چون کارزار با مشرکان
 برایشان فرض کردند از آن قوم سهم بخشیدند
 الناس خشية الله ای خافون آن بقاتلهم
 الکفار چه ترسیدند از آنکه کاروان ایشان را
 بکشند و با ایشان قتال کنند و گفته اند از قتل
 می ترسیدند چنانکه از مرگ چه ترسیدند و استند
 خشية یعنی ترس قتل ایشان را از ترس مرگ سخت
 تر بود و قالوا ربنا لم كتب علينا القتال گفتند
 خداوند اجازت قتال بر ما فرض کردی لولا أخرتنا
 اگر ما را مهلت دادی تا مرگ را در ما یافتی ما را
 اولین بودی قل متاع الدنيا قليل بگوای محمد
 را در کار دنیا سریع التفضاست و لا حرة
 خیر و آخرت بهتر است از دنیا برای دوامی

مقایی دارد پس ای کسانی که از شرک و معاصی
اجتناب کنید و لا یظلمون فیه و ظلم نکنند
بر ایشان اندک و بسیار و گفته اند در شان
مناققان شرک شد زیرا که زکوة نه بگردد
واجب شد و منافقان خدای تعالی نرسد
قوله تعالی ایما تکونوا یدرکم
الموت ولو كنتم فی بروج مستبیلین وان
نصیبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان
نصیبهم سیئة یقولوا هذه من عندك قل كل من عند
فالله و الفوم لا یکادون یقفه هوز حریبا
ما اصابکم من حسنة فمن الله و ما اصابکم
من سببة فمن انفسکم و ان سلناک للناس
رسولا و کفی بالله شهیدا من قطع الرسول
فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم
حفیظا و یقولون طاعة فاذا برزوا من
عندک بینت طایفة منهم غیر الذی یقول
و الله یتبینون فاعرض عنهم و توکل

علی الله و کفی بالله و حبیبة افط یثدبرون
القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهم
اختلافا کثیرا و اذا جاءهم امر من الامر الا خوف
اذ اعوابه و لو ردوا الی الرسول و الی اولی الامر
منهم لعلهم الذین یستنبطونهم و لو فضل الله
علیکم و رحمته لا تقم الشیطان الاقلید فقال
فی سبیل الله لا تکلف الی انفسکم و عرض المؤمن
ان یکلف یاس الزین کفر و الله اشد باسا و اشدا
تکلیف ابن عباس گویند روزی احدی چون طایفه
از صحابه شهید گشتند مناققان را در آن غزو
رسول صلی الله علیه و آله تخلف نمودند گفتند برادران
ما را بقتل آمدند اگر نزد ما بودید یک عمر دلدک
و ایشان را نکشتند خدای تعالی آیت فرستاد آنها
را بخون بیدار کرد الموت یعنی در هر موضع که باشید
سر شمارا در بایند و لو كنتم فی بروج مستبیلین اگر در
حسنها و کوشکها باشند سخت کرد اینده و گفته اند
در خانه های کنیزان احصاها باشند شدی و هیچ کس

این بروج است که در آسمان هستند و اصل آن از ظهور است
 من تبرجت المرأة اذا ظهرت وكفته انداز عفت است
 و این اولین است جهت آنرا در اصل را بر آن کف
 ما دار مشیدة ای ذبیحة مطولة بقول شاد اینها ای
 رفعه و شده اذ بالغ فی التشید مزینة بالشید و
 هو الکسر والخص وان تضیم حسنة و اگر با ایشان
 خوش عیشی و فراخی نعمت بقولوا هده من عند
 گویند این از نزد خداست و ان تضیم سبة و اگر
 با ایشان فحط و درویشی بقولوا هده من عند
 گویند از تو است ای محمد حسن و این نیز گویند
 مراد از حسنة ظفر است چنانکه روز بدر بود و مراد
 از سبة هیز عیشت چنانکه روز احد واقع شد
 قل کل من عند الله بگوئی ای محمد همه از حضرت
 خدای تعالی است و این معنی بطریق انکار است
 بر ایشان چنانکه منافقان و یهود چون خیری با ایشان
 رسیدی نسبت خدای تعالی کردند و چون مکر و
 با ایشان وقوع یافتی و رسول اصلی الله علیه و آله

فتی و ظفری ظاهر شد گفتند که از شوم محمد
 باری تعالی آن فتح و ظفر را مکر و ایشان بود و
 ایشان از شوم محمد مبدل شدند و آن خبر را ایشان
 بان قابل بود که خود حواله و اضافت فرمود و گفت
 قل کل من عند الله و در لفظ فالسوء القوم را بکادون
 بقیه هون حدیثا این معنی روشن است یعنی چه بود
 این قوم را کی فهم و دریافت سخن ندارند اما صابک من
 حسیة فمن الله ای هر ظفری و فتی که ترا میرسد از
 خداست و اما صابک من سبة فمن رسول و غیر مبتی
 و مکر و هیز که ترا میرسد روز آخر با خدای قوم تو است
 و عصیان ایشان ترا خطاب با رسول است و مراد
 است اندک سرکوه فرو گذاشتند و بطمع گرفتار
 شدند و کفته اند مراد از حسنة طاعت است
 و از سبة معصیت و آنکه من نفسک می خواند بفتح میم
 آن قرآه مخالف صاحب است و روی خود گرفتار از
 و ارسلناک للناس رسولا و ما ترا فرستاده ایم بر سالت
 و ذکر رسول تا بکندست زیرا که ارسلناک بر سالت می گفتند

و فتی

و مراد

بر آنکه او رسواست و کفی بالله شهیدا و کفایتشست ترا
 گواه بر رسالت خدای تعالی و این اشیاء نیست بتایید او
 ترا که محمدی در معجزاتی بود است نوظا هر می شود
 من یطع الرسول فقد اطاع الله هر کس که فرمان برد
 رسول را فرمان برده است خدا را بر اکی او خلق را
 بطاعت خدای تعالی دعوت می کند و آن موافقت
 اراده اوست و من توتی و هر کس که از طاعت رسول
 صلی الله علیه و آله اعراض کند خدا از سنانا علیهم
 حقیقا نفرستادیم ترا که نگاه باب ایشان باشی
 یا بر اعمال ایشان ترا محافاتی بود که تو بران قیام توانی
 نمود و گفته اند تو حافظ بنیست بر معاصی ایشان
 که واقع میشود این عباس گوید رضی الله عنه این آیت
 مشروح است و گفته اند محکم است و یقولون
 طاعة و گویند در حضورت ما مطیعیم ترا که محمد
 حسن گوید ایشان منافقان بودند که در حضور رسول
 خود را مطیع می نمودند و تقدیرش چنین است که امین
 ما عنه یعنی از ما فرمان بردار نیستند قادر بر رد او چون

۴۵

از نزد تو پیروان میروند و بدین طایفه منتمند
 کردند و طایفه از ایشان و مفسران اجماع کرده اند که
 بنیبت اطلاق چیزی که در شب تقدیر کنند
 ابن عباس گوید آن در نفس بهمان دارند از بنیبت
 گویند و حقیقت معنی آنست که اتفاق در دل
 همان داشتند و خلاف آن بر زبان ظاهر می کردند
 و گفته اند بنیبت تبدیل بود ببلغت طی و معنی اول
 اجماع مفسران آنست در حق باری تعالی اطلاق
 کردن جایز نبود غیر از آنکه بقول جز از آنکه نزد
 تو گفتند یعنی آن طایفه منافق و الله یکت
 ما یبیتون و خدای تعالی افعال ایشان در صبح
 حفظه می نویسد و گفته اند در لوح المحفوظ
 تا روز قیامت جزا دهد ایشان را بان فاعرض
 عنهم اعراض نمای از ایشان و اشیاء ایشان
 هتک کردن آن تا خدای تعالی در ایشان چه فرما
 و توکل علی الله و در امور خود اعتماد بر خدای
 تعالی و کفی بالله و کفایتشست ترا بر آنکه او رسواست

وکیل تقاضا است و الوکیل القایم بما فوض الیه من
 التدبیر وکیل کسی را گویند لا قیام نماید بتدبیری
 که او می مضبوط بود افراط بتدبیر و ان القرائ
 و تدبیر تا مل بود یعنی در معانی و مبانی قرآن می
 کنند و تدبیر نظر فی دل بود بنظر کردن
 در عوایق و تفکر نظر فی دل بود بنظر
 در دلایل از رسول یا امام نقل بود و لو کان
 من عند غیر الله و اگر قرآن به از حضرت
 خدای تعالی منزل بودی چنانکه از نعم کفار است
 لو جدد و آیه اخلافا کثیرا بیا فتدی در آن
 مخالفت بسیار چنانکه ندیقان برانند که در
 قرآن تناقض بسیار هست و این کفر مطلق است
 زیرا که در قرآن تناقض صورت نیندازد و اگر
 در آیتی بر نعم ایشان چیزی بود آنرا حکمتی باشد
 که جز مومنین و مؤمنان از آن نمی دانند و از آن جمله
 که از نعم ایشان است آیتی اینست که فرمود خلق الله
 السموات و الارض فی ستة ایام و بعد از آن در

سورة حم السجده علی التفضیل هشت روزی
 رسانند و جواب و تقریر این اشکال در سورة
 سجده بیان کنیم انشاء الله تعالی و اما اختلاف
 معانی از امر و نهی و وعده و وعید و ناسخ و
 منسوخ و غیر آن که قرآن بران مشتعل است
 آن اختلاف تناقض خوانند و اذا جاءکم امْرؤ
 من الامم او الخوف اذا عوا به فخاله کویلد مراد
 از این جماعت منافقان اند و این قول عبد الله عباس
 و اذا جاءکم جون آمد با ایشان یعنی منافقان امری از
 غنیمت و فتح یا هزیمت و قتل اذا عوا به فاش به
 کرد اینند از او برکنده می کردند و با هر کس
 حکایت آن باز می گفتند و سیر رسول صلی الله
 علیه و آله کی بطریق و حی بوی رسیده بود مشتشر
 میکرد اینند و آن بر مومنان مضرتی عظیم بود
 و کورد و ابی عباس گویند چون خدای تعالی مومنان را
 بقتال امر فرمود و ایشانرا از محارم نهی کرد
 منافقان مطاوعت نمودند و چون بر سر راه

سرار رسول الله علیه و آله و قوف بافتندی
 در افتاء آن گویندند که و باد شغاف با و گفتند که
 خدای تعالی آیت فرستاد و نور و فیلا الرسول یعنی
 اگر امور خود در حلال و حرام بر رسول داد کند
 بطریق تصدیق و قبول از وی و لا اولى الامر منکم
 یعنی امیر المومنین و گفته اند امراء سرا یا و گفته اند امراء
 و ولایة رجحان گویند مراد اهل علم و فقه اند مصنف
 کتاب گوید ای عجب انگیزد که پیشتر خلق را از
 امیر المومنین است که نقشبند اولی الامر با امر سرا یا و اهل
 علم و فقه می کنند و اطلاق آن بر امیر المومنین جایز نمی
 بماند مع آنکه حدیث انما مدینه العلم و علی بابها می
 خوانند و نص افتاء کمر علی بی داند چون در مدینه
 امیر المومنین باشد و با امور دین و قضا یا ای شرع
 او قاضی ترین خلق بود بعد از رسول عقل و شرع
 آن اقتضا کند که امر از او و لا اولى الامر منکم المومنین
 بود و در حق و کدوی و آخری باشد و لا اولى الامر
 و گفته اند مراد خدای تعالی خود اوست لعلمه الذین

یستنبطونه عبد الله عباس مراد ازین آیتند
 منبیا بعت قرآن کردند عیسی علیه السلام مراد آیتند
 که از معانی قرآن رسول را می بیند و بعضی گفته اند
 یستخبرونه بقال استنبطت الماء اذا اخرجه
 و گفته اند مراد آیتند که در علم تخصص کنند و این
 تواند بود که امیر المومنین یا زده امام کی فرزندان
 معصوم و شی اند که استحقاق پس ایشان را بود و معنی
 کلی آنست که اگر خاموش گشتند که افتاء
 سر رسول صلی الله علیه و آله تا خود از آن حکایت
 فرمودی لعلمه الذین یطلبون علم ذلک تا بدانستند که
 آنانکه مطالبت علم آن بی کردند پس فرمود و
 لا فضل الله علیکم و رحمته لا یغتم الشیطان
 الا قلبه و اگر نه محمد بود که لا فضل خداست و
 علی لا رحمت اوست شما متابعت شیطان کرد تانی
 الله اندکی و ایشان آیتند که ایمان بخدا و رسول و ولایت
 امیر المومنین صلوات الله علیه دارند در آنه قلیل چهار
 قول گفته اند اول آنست که اتباعا قلبه یعنی از آنکه

مشاهده اند که کردند و مآست الا قلبه مخرج
 الاسلام قبل محمد بن طارک الدین که بنی بن عمر و بن نعل
 و ورقت بن نوفل و غیره ما بعد از قتل از قبل این گروه
 که پیش از بعثت رسول ایشان را باسلام راه نمودند
 سیوم اذاعوا به الا قبلای یعنی اندکی استرار رسول علیهم
 محقق میباشند چهارم آنست که علیه الدین یستنبطونه
 الا قلبه فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک سبب
 نزول آیت آن بود که چون روز الحار رسول صلی الله
 علیه و آله ابوسفین را بدید و میان ایشان آن
 حال را مفر و فو و مشهور است واقع شد و ابوسفین
 بکلمه باز شد و رسول را بیدر ضغری وعده
 حرب داد در ماه ذی قعد و چون موسم در رسید
 رسول علیهم صحابه را گفت وقت کار را یاد شمر
 رسید بیرون زد و بکلمه باز شد و ابوسفین را
 امر کرد هبتی عظیم ایشان را حاصل شد خدا ی تعالی
 این آیت منزل فرمود فقاتل فی سبیل الله لا تکلف
 الا نفسک و تکلیف نکرد در کار زاری محمد را خود را و کسی را

در ماه خرام

لا ان نفس تو باشد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و مقتدر
 لا تلنم فعل غیر که تو خود به و لم یرد بالکلیف
 الامر یعنی الزام مکن بقتال عمد و فعل جز خود را
 و بان کسر را مواخذه مکن و مراد از این تکلیف
 نه امر است که اگر از این قول بودی جز رسول
 بقتال را موری بودی مصنف کتاب گویند این قول خطاست
 زیرا که وجوه المؤمنین بعد از آن ذکر می نماید
 یعنی ای محمد مومنان را بقتال یاد دشمنان خدا و رسول
 تحریض نماید و ایشان را بنواب رعیت فرماید و فضیلت
 شهادت بر ایشان بر کشاید چون این آیت منزل شد
 رسول صلی الله علیه و آله صحابه را بقتال ابوسفین
 امر فرمود و ایشان را بران تحریض فرمود ایشان را
 دشوار آمد جز امیر المؤمنین با هفتاد سوار با و یک بیرون
 رفت تا بیدر ضغری رسید عیسی علیه السلام آن یکف
 یا ای الدین کفر و عیسی از خدا تعالی واجب است یعنی
 واجب شد از خدا تعالی بطش و شدة ابوسفین و اصحابش
 از قوای محمد منع فرماید ابوسفین بان وعده وفا نکرد این معنی

و صوت
 و صوت

عسى الله ان يكف باس الذين كفروا است واین
 بنابر تفسیر مومنان با ظف و بضرة و ابطال کبیر
 کافران و الله استد باس و اشد سحر و باس و
 شدة و صولت خدا بر است و عقوبت او سخت تر است
 سوال اگر گویند چون عیسی از خدا و جود است
 و او گفت عسی الله ان یکف باس الذين كفروا و ما
 مومنان را می بینیم لا باس و شدة انداز و عده کجا است
جواب گویم مراد با عام بود یا خاص
 اگر گویم خاص است آن وقت بود یا رسول
 علیا کلم از بند طغیری و حدیثیه باز گشت و
 خدای تعالی آن شدة و بطش اوسین و امحابش
 از مومنان دفع فرمود چنانکه فرمود هو الذی کف
 اید بکم عن حمر و اگر گویم عام است مراد آن
 مده بود که خدای تعالی امر کرده است در آن
 مده بقنان تا کفر بکلی نایل کرد چنانکه فرمود
 و قاتلوهم حتی لا یکون قسمة و یلوث الدین کله
 لله در آن وقت خدای تعالی باس و شدة و صولت

کلی کافران از مومنان دفع فرماید عسی الله ان
 فرود آید و صاحب الزمان علیه السلام ظاهر شود و یكون
 حکما مقسطا و بظهر الاسلام علی الدین کله چنانکه
 در حدیث صحیح رسول علی الله علیه و آله فرمود
 اگر از غیر عالم نماند الا روزی خدای تعالی آن روز را
 در ادبی بخشند تا فرزندی از فرزندان من ظاهر شود
 لا تا مشرق نام من باشد بملا الارض عده کما ملیت
 جورا عالم را از عدل و کردار چنانکه از جور بزرگدند
 و این معنی عسی الله ان یکف باس الذين كفروا است
 اللهم ارزقنا ظهوره **قولنا فی** یا ایها الذین
 آمنوا اذا صرتم فی سبیل الله فقیبوا و لا تقولوا
 لمن اتى البکر المسلم استحوکا بیننقون
 عرض الجبوة الذی فعد الله مقام کثیره
 کذلک کستم من قبل فمن الله علیکم فقیبوا
 ان الله کان یأتمنون خیر ای انا نلایان
 آوردند از صرتم فی الارض الله فقیبوا کلی گوید
 از ابوصالح شنیدم که گفت از عبد الله عباس از پدر آیت

سوال کردم گفت این آیت در شانِ مُردی از بنی
مُرَّة بن عَوْف بن سعید بن حنیار نام او مُرد اس
بن خنک بود و او از اهلِ فدک بود و مسلمان بود
و از قوم اوجین و یکی مُسلمان نبود آوازِ سِرِّبِه
رسول صلی الله علیه و آله بسمع ایشان رسید
و امیران سُرِّبِه آن روز مُردی بود نام و کت
غالب بن فضالة اللبثی بود همه بگریختند
الا این مُرد اس را یکی مسلمان بود چون لشکر
دیدند بترسیدند که آن اصحاب رسول را بکشند
گوشتند از او و سواران کوه کردند و خود بر سر
کوه رفت چون لشکر رسید آواز تکبیر
بر آوردند و چون آواز تکبیر بشنیدند بدانست
که اصحاب رسولند از کوه فرود آمدند و الله
الا الله محمد رسول الله می گفت پس گفت
السلام علیکم ائمة بن زید و ابی بکشت و کله گوشتند
او بگریخت و خدمت رسول علیه السلام باز آمد
و این حکایت بار رسول رسانیدند این آیت منزل شد

رسول ابراہیم سامہ خواند سامہ گفت استغفر
 لی بار رسول الله رسول گفت اعتق رقبته یعنی بنده
 آنرا دکن صاحب تفسیر آیات در کتاب خود گوید
 رسول بر سامہ انکار کرد چرا او را بگشته
 و او کلمہ لا اله الا الله صحر رسول الله می گفت گفت یا
 رسول الله او این کلمات براء آن گفت تا بان حال
 باهل خود باز کرد رسول گفت هلا شقت
 عن قلبه و حطت هذا السبب لا یقاتل من یقول
 لا اله الا الله و لهذا فقد عن نصره علی فلم یکن معه
 و لا علیه مصنف کتاب گوید این مفسر
 باین قول خود در کفر دارد زیرا علی را علیلم
 بقتال با مار قز و ناکثر و فاسطین خا طمی دانند
 و نیز ترجیح می بخشد سامہ را بر امیر المومنین
 مکر از دعا رسول حق امیر المومنین باللهم وال
 عن الاله و انصر من نصره و امدد من حذله خبرند است
 و سامہ روز غدیر در بیعت حاضر بود و این
 دعا از رسول شنید اللهم اهدنا من عندک

مع اولیایه و گفته اند قاتل محکوم بر خنایه بین
قیس بود ادا منیم فی سبیل الله چون سبیر
کنید در راه عز و در قتال کفار قیمنوا یعنی
روشن کنید مومن را از کافر و در قتل فجیل
ممایید و لا تقولوا لمن اتقى الحکم السلام لست
مومنا و مگوید آنرا که بر شما سلام کند
تو نه مومی زیرا که سلام شعا را اهل ایا است
و بگوید کرا بان شما سندی و غیبت بعضی
مر بعضی را سلام بود و آنکه سلم بفتح میم
معنی آن قول لا اله الا الله محمد رسول الله
بود بقیعون عرض الحیوة الدنیا یعنی بآن
غنم و غنیمت و سلبت فی طلبید و عرض
دنیا مانع دنیا بود و متاع آن و گفته اند
هرچ جز آن در وسیم بود آنرا عرض دنیا
خوانند و عند الله مقام کثیره یعنی ثواب
بسیار نزد خدای تعالی است آنرا که قتل
مولا کند کذا کتیم من قتل محبیر شما

بیش از این مدتی ایان بهمان می داشتید فمن الله علیه
بر خدای تعالی منت نهاد بر شما بطور ایمان و اعتراف
دین و دست مشرکان از شما کوتاه گردانید
و گفته اند منت نهاد بر شما بقول توبت از قتل
آن مسلمان قیمنوا بر چون کسی را کشید احتیاط
کنید از الله کان بانظرون حییر بدسته کی خدای
تعالی اناست هرچ شما می کنید از خیر و شر
قولی **انا انزلنا الیک الكتاب بالحق**
لتحکم بین الناس بما اریک الله و لا تکن للحائنین
خصیما و استغفر الله ان الله کان عفورا رحیما
و لا تجادل عن الذين یختارون انفسهم ان الله
لا یحب من کان خونا ایما ابن عباس گوید این
ایت در شان مردی از انصار منزل شد لا اورا
طیفة بن ابرق گفتدی و او بسرکی از بصران
طفوی من الحرت بود زهری از آن شخصه از همسایه
خود بدزدید او را قناده بن النعمان گفتدی
و آن زره در آبنانی فرارید بود چنانکه رفت آرد از

سوله خباء ابناء در راه میر بخت نابدر خابید
 رسید بعد از آن ذره را نزد جهنودی لا اورا زید
 بن سمین گفتند کی بهمان کرد ذره از طعمه
 بن اسرق طلب کردند سو کنند یاد کرد کی من ذره
 ندیدم و کشند ام صاحب ذره گفتند ملی والله کی
 طعمه دوش آمد و ذره در دند و اثر طلب کردیم
 نابدر سرای کی بواسطه آمد لا در ابناء بود
 و ذره در میان آن بهمان نزد آوردیم و آن در تخته
 بران دلیل است چون او سو کنند یاد کرد او را
 بکذاشتند و متابعت اثر آمد کرد ذره نابدر سرای
 جهنود رسیدند او را بگرفتند و از طلب ذره
 کردند جهنود گفتند ذره بمن طعمه داد و گفت
 بهمان در جماعتی بران کواهی دادند بنو ظفر کی
 قوم بلغم بودند گفتند بیا بید نابدر محمد ویم
 و این حق نزدیک و کی بیم محمد رسول آمدند ملی
 الله علیه و آله و حال بر روی او عرض دادند و
 از وی درخواست کردند از جهت صاحب ایشان

جمال کنی و اگر تو ای محمد این حالت نفع و نفع نایی
 صاحب ماهی که شود و جهنود حاضر نابدر سوله
 علیه السلام قصد کرد کی خودی مواخذت کند
 ز برای خاطر شرب ایشان تعلف داشت اما تفکر می
 کرد و در آن صوره انتظار و می چه فرمود در
 حال جیسر بل آمد علیه السلام این آیت آورد در روایتی دیگر
 از عبد الله عباس آنست کی طعمه ذره بل زد بدین
 و ذره در آبانی بران خاکه بود چنانکه میرفت
 خاکه از سوله خباء ابناء میر بخت تا خانه
 زید سمین رسید ابناء بر در سرای بهار و
 ذره بیرون آورد و ذره پاک کرد و خانه خود
 برد چون روز شد خدو ندید ذره بر هجاء
 خانه خانه زید سمین آمد و او را بگرفت و
 خدمت رسول آورد و حکایت بار رسول
 صلی الله علیه و آله باز گفت رسول خواست کی
 دست زید سمین بر سر خدای تعالی این آیت
 فرستاد محال گوید این آیت در شان شخصی از

دفعه صحابه رسول صلی الله علیه وآله منزل شد
 که از هر یکی از شخص و دبعیت خواست چون طلقی
 برآمد صاحب و دبعیت خود از وی طلب کرد
 صحابی انکار کرد او را خیانت نسبت کردند
 طایفه از صحابه گفتند آخ فلان صحابی
 خائن نیست بعضی از قوم پیامند و از وی عذر
 خواستند و بروی ثنا گفتند رسول صلی الله علیه
 وآله تصدیق ایشان کرد و آخ در حق وی
 گفته بودند استماع نفرمود و عذر خواست
 خدا تعالی آن آیت منزل فرمود چون خدا
 تعالی خیانت او بیان کرد از اسلام برگشت
 و مرتد شد و بعد که رفت خدای تعالی
 آیت فرستاد مَنْ يَتَّبِعِ النَّبَالَ رسول الله علیه وآله
أَتَابَتْ لَهُ الْبَلَدَ الْكَبِيرَ بِالْحَقِّ و فرستادیم بنو
 ای عجم را که خداوندتم قرآن و این امت مثل ما هستیم
 بر امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و
 محکم و متشابه و وعده و وعید و قصص و امثال

انکم بین الناس یا اربک الله تا حشر کنی ای محمد
 یا خدای تعالی ترا در آموخت و بنوعی فرمود
 و لا تکن للخائنین خصما و معین نباشی خائنان را یعنی
 آن مرتد مصنف کتاب گوید منافقان صحابه
 دو قسم بودند بعضی آن بودند که بواسطه ظهور
 اسلام در اسلام توقع جاه و بزرگی پیدا شدند
 طریقشان بود الا کتمان کفر و اظهار اسلام
 تا در برده اسلام بمیرا در سندی و بعضی رافقه
 نفاق بودند مرتد می شدند مثل عبد الله سرخ و
 خائن زریه و غیر ایشان که حرم خدای تعالی
 در دوزخ اسفل جای ایشان ساخته است
 قوله ان المنافقين في الدرك الأسفل من النار
 حرادی که بگویند باغوا هم ما لیس فی قلوبهم
 قوله و استغفر الله و امر زارش خواه از خدا
 تعالی بنوا رسول صلی الله علیه وآله معصوم
 بود و عباد زلت بر دامن عصمت او نشستند
 خطاب استغفار چیست جواب

رسول صلی الله علیه و آله از صغایر و کبایر معصیوم
 بود اما او را دم بدم و لحظه بعد لحظه در مقام
 و درجات ترقی بود و در کشف حقایق و دقائق
 دین نظرها داشت و اظهار آن بوقت معین
 مقید بود چون از حقایق شرع و دقائق
 دین نظری و امری ظاهر شدی خطاب آمد که
 ای کافر علوم دین ترا بدی بی باری و در مشکلات
 آن بر تو بی کشاید و نامه الهی و اسرار الهی
 بنویس که از جهنت ترقی مقامات و کشف مشکلات
 استغفار کن و در بسیاری از آیات قرآن لفظ
 و استغفر می آید و خطاب بارشوال است اما
 مراد امت اند و گفته اند مراد از استغفار ترک
 مجادله است برای آن شخص یا طعمه می خورد
 ان الله کان عفورا رجا بدست کی خدای تعالی
 پوشنده گناهست و مهربان توبت کنندگان
 ولا یجادل عن الدین تحت ید انفسهم و جدال
 مکن جهنت آنجا کی نفیهای ایشان شد و زدگی

ان الله لم یحب من کان جافا انما بدست کی خدای
 تعالی دوست نمی دارد آنرا کی حیانت کشد و بزه بند
 بود مصنف کتاب گوید ای عجب خدای تعالی خاین را
 دوست نمی دارد و ایشانرا ظالم می خواند و خاین کسی
 بود کی چیزی از کسی بغیر حق پسزد و ظالم کسی بود کی
 چیزی بموضع نفذ لانه موضع آن بود پس ایشانرا
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله ترک رسولان
 فرزندی یعنی فاطمه علیها السلام بغیر حق بدستند و بر
 خود و فرزندان خود و هر کس که خواهند و فرستند
 و حق از صاحب حق منع کنند و عین آن رسول را
 دلیل کرده اند و دلیل آن رسول عزیز کرده اند
 خاین باشند یا نه ایشانرا ظالم تواند خواند یا نه
 بلی و رد سلنا لکم یکنون ان قرآن بشو ال لعنه الله
 علی الظالمین از قرآن خوان مکر آیت قل لا اسلام علیهم
 اجرا نه خوانند مکر حدیث اخفطونی فی عترتی
 بسمع ایشان بر سید مکر آیت و اذا حذر الله مشایق
 البیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاکم رسول مصلح

ما علم لنومنین ولتصرتنا انجا کی من توفیق
 ذلک فاولک هم الفاسقون معنی آیت آنست که خدای
 تعالی مبتلای بنویس رسول و محبت و نصرت و کی
 باممه پیغمبران به بست که بوی امان آرید که او بر است
 دارند بنویس و رسالت و کتاب شماست و اگر
 عهد دولت و زمان بعثت و کی بیاید و انصرت
 دهید و برین مبتلای بر بگرد بگر گواه شود
 و من لا خلو ندیم بران عهد بر شما گواه باشم پس
 هر کس که بعد ازین عهد بر کرد و ازین مبتلای
 تجاوز کند و از روزه فاسقان بود ای مصطفی
 اضافه ده و از حق اعراض نمائ چون با اینها
 و رسل این خطاب بر و ذکی هر کس که عهد بنویس
 محروم محبت و نصرت و کی نقض کند خدا را فاسق
 و ظالم و فاسق کس بود که از زمان خدا و رسول
 بیرون آید آنکس که رعایت حفظ و بی عثرتی
 نکند و التقاف باقی تا رک فیکم التقلین کتاب الله
 و عثرتی اهل بدی نماید و در خدا از نفس رسول

کو شد که علی منی و نصرت دهند آنرا که خدا از او
 راجع بود و در حق و کفر و نایز و من الناس من
 نفسه ابتغامن صائب الله و الله روف بالعباد
 و خدای عز و جل بهرانی بروی گواهی میدهد
 و رسول او را با حیت خلق خدا بر خدا می خواند
 چنانکه وقتی با وجود مسرغ بریان گفت اللهم
 ابیخی یا حیت خلق الیک باکل معنی هذا الطبرک
 علی و اکل معنی و با وجود انا مدینه العلم و علی بها
 واقضاکم علی و لولا علی لهدم عمر بر و کی نفوق و
 تنج جویند و در کشته نجات نشینند و بیابان
 مخالف و عرق طلبند و از استماع مثل اهل بدی
 کشتل سقینه روح من رکت فیها تجاوز و خلف
 عنها عرق خود را گرسا زند و هر دو را
 بلد دارند و بگو ساله بر شنی مشغول شوند و از
 بدی که انا و علی ابوا هذه الامة بری و بیزار شوند
 این چنین کرده حاین و ظالم باشند بانه بل هر
 اظلم و احب قول تعالی و لا تجادلوه

الَّذِينَ خَنَوا أَنْفُسَهُمْ أِنَّ اللَّهَ لَأَحْبَبُ مِنْ كَذِبٍ
 حَوَانَا إِنَّمَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَهُمْ يَسْتَحْفُونَ
 مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ لَهُ بِرُضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ
 كَانَ اللَّهُ بِمَا تَقُولُونَ خَبِيرًا هَاتِمٌ هُوَ لَمْ يَجَادِلْهُمْ عَنْهُمْ
 فَمَنْ جَادَلَ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ
 وَكِيلٌ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
 يَغْفِرِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ
 عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ
 حُظِيَّةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيًّا فَقَدْ اِخْتَلَىٰ حِمْلًا
 وَآثِمًا بَيْنَنَا وَلَوْ كَفَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ
 طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
 وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ
 فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا أَحَبُّ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ خَوَلِهِمْ
 إِلَّا مَنْ آمَنَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ أَصْلَحَ
 يَوْمَ النَّاسِ وَرَبُّكَ يَقُولُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
 فَسَوْفَ يَنْصَرِفُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَظِيمًا وَفِي تَفْصِيلِ الرُّسُلِ

وَمَنْ يَكْسِبْ
 إِثْمًا فَإِنَّمَا
 يَكْسِبْهُ عَلَى
 نَفْسِهِ

مِنْ بَعْدِ تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ
 تُولَاهُ مَا تُولَىٰ وَفَضْلُهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
 عَنْ الَّذِينَ خَنَوا أَنْفُسَهُمْ فَجَادَلْتَ ظُلْمًا بِرَأْيِ
 أَنَا لَمْ يَخْبَانَتْ وَدُزْدِي بِرِئْصِ خُودِ ظَلَمَ كَرْدَنَد
 وَبَانَ بِرَأْيِ سَلَحَتِ يَهُودِي طَلِيدَنَدَانِ
 اللَّهُ لَأَحَبُّ مِنْ كَذِبٍ حَوَانَا إِنَّمَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَهُمْ يَسْتَحْفُونَ
 مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ لَهُ بِرُضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ
 كَانَ اللَّهُ بِمَا تَقُولُونَ خَبِيرًا هَاتِمٌ هُوَ لَمْ يَجَادِلْهُمْ عَنْهُمْ
 فَمَنْ جَادَلَ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ
 وَكِيلٌ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
 يَغْفِرِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ
 عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ
 حُظِيَّةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيًّا فَقَدْ اِخْتَلَىٰ حِمْلًا
 وَآثِمًا بَيْنَنَا وَلَوْ كَفَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ
 طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
 وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ
 فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا أَحَبُّ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ خَوَلِهِمْ
 إِلَّا مَنْ آمَنَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ أَصْلَحَ
 يَوْمَ النَّاسِ وَرَبُّكَ يَقُولُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
 فَسَوْفَ يَنْصَرِفُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَظِيمًا وَفِي تَفْصِيلِ الرُّسُلِ

وَمَنْ يَكْسِبْ
 إِثْمًا فَإِنَّمَا
 يَكْسِبْهُ عَلَى
 نَفْسِهِ

از طرف نیست خفون است عبد الله عیاسی گوید
 یقیناً یعنی بقولون بی گویند مالا بر صحت
 من القول یعنی جهود را بدزدی نسبت کردند
 مالدوخ و كان الله بما يعملون محیطا و علم خدای
 تعالی با اعمال خبیثه شما محیط است یعنی فعل
 شما از نظر علم او مخفی نیست **سؤال**
 اگر گویند چون خدای تعالی فرمود کی و الله بما
 يعملون محیطا و دیگر گفت و هو معهم و دیگر گفت
 و هو معكم انما كنتم لازم آید لا او را در
 هر مکان توان یافت **جواب**
 گویم معنی و هو معهم و هو معكم انما كنتم مراد
 آنست که او میداند آنچه می گویند و از افعال
 و اقوال و احوال ایشان هیچ پنهانی پوشیده
 نیست زیرا که او عالم است با آنچه خلق اظهار
 می کنند و آنچه پوشیده میدارند و از لفظ و هو
 معهم و هو معكم لازم نمی آید لا او تعالی بذات
 در هر مکان بود زیرا که فرمود امتهم من بی

ط
 ر
 ه

ب
 ا
 ه

۲۰۳
 السماء ان تخشع بحکم الارض و مراد از این
 عین خافتست کی در آسمانست زیرا که چون
 کوسم زید فی موضع کذا و دیگر فعلی یا
 چیزی از چیزها نسبت کنیم لازم بود
 لا زید در آن موضع بنود الابدات و خدای
 تعالی فرمود ایها یصعد الکلم الطیب و العلم
 الصالح برقع و جای دیگر فرمود یذکر
 الامر من السماء الى الارض و جایز بنود کی او
 تعالی بذات از آسمان بن زمین تدبیر کند زیرا
 که بشر در محتاج بود و در هر امری این ساقط
 که میان آسمان و زمین است او را قطع باید کرد
 و اعمال صالحه و مواصلت هم بر آسمان باید
 بُرد و دیگر فرمود و هو معهم اذ یقینون
 مالا یرمی من القول لازم آید لا لایکون معهم
 اذ یقینون چون معیت خود با ایشان موقوف
 کرد بشرط اذ یقینون بنوا بنود معیت
 بذات بنود پس روشنی شد لا معیت بعلم بود نه

رات و تدبیر او را آسمان بر زمین بعلم و حکمت و
 قدرت نبرد نه بدات و رفعت اعمال مومنان
 از زمین با آسمان هم چنین بعلم بود نه بدات
 و خوب چنین بود و امکان لازم بیاید تعالی
 الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً بس قوم
 طعمه را تو بیچ می خوراید ها بستم هوای ای یا
 هوای و هایتیسه را بود جاد کنم ای شما آفتابند
 لا از جهمت طعمه حضومت کردید و این قرآه
 ای کعبه است عنه فی الحیوة الدنیا در زره فمن
 تجادل الله عنهم کبست کی از جهمت طعمه
 بپراة او یوم القیمه روز جزا ازین تا عذاب
 خدای تعالی از وی دفع کند ام بچون علیهم و کبلا
 ای منعمم عذاب و من بچون سوا و هر کس لا
 زره در زد یا غیر آن او بظلم بنفسه یا حیانت
 بر نفس خود ظلم کند ثم یستغفر الله بسبب
 از خدای تعالی معفوق خواهد و گفته اند توبه
 کند خدا الله بیاید خدا بر اعفوق را پوشنده کناه

لا
 ای
 کعبه
 است
 عنه

رحیم بمریان چنین قبل توبته و من یکسبت
 و هر کس لا سو کند کی باطل یاذلته معصیتی
 بدست آرد فاما یکسبت علی نفسه ای بضر
 به نفسه زیبا کی و بالان بدی راجع با نفس او
 خواهد بود و غیر کی را بکنایه وی مواظبت
 نکند چنانکه گفت و لا تزوزا زره و زره آخری
 و کان الله علیها حکیم و خدای تعالی بود و
 هست و باشد انا بافعال و اقوال خلق و در
 جزا ازین ایشان راست گفتار و درست
 کرد او علیما یعنی داناست با نکر زره در زد
 حکیم در قطع دست طعمه در زد کی و من
 یکسبت خطیئة ای عینه کاذبه او انما بسرقه
 الذیج و هر کس لا سو کند کی بدو غ کسبت
 باز زره در زد ثم یزیم به یزیا بسبب به
 کسب کند لا از آن خبر ندارد و زره نذر دهنه
 باشد و مراد ازین جهود است فقد اختلفت
 حل کرده باشد دروغی و نهان نسبت چیز که

فا

بسی آن چیز از وی صادر نشده باشد رجحان
 گوید منتان دروغی بود کی مرد از عظمت
 آن محیر شود و انما مینا ای ذنباً مینا کما هی
 روشن مصنف کتاب گوید مراد از
 و من یکسب خطیبه او انما انا شد لا حق فاطمه
 و امیر المومنین علیهما السلام منع کردند حدیث حق
 معاشیر الانبیاء لا یروث و لا نورث و حدیث
 سر و ابابکر فلیصل بالناس و مراد از بن تفر
 امامت او داشتند ثم یرم به بر و با بس نسبت
 میراث و امامت بلکه کردند از آن حقوق
 و حقیقت بری بود فقد اختلفنا و انما مینا
 دروغی وضع کرد و نسبت کرد و کما هی روشن
 و بر عظیم بیند و حنت و لا فضل الله علیک
 و رحمته و اگر نه فضل خدای تعالی بر تو بود که
 نبوة و وحی فرستادن تو و نصرة کردن ترا
 لیمت طایفه مهم فضل کردند که طایفه از قوم
 طایفه آن یصلوک ای یذعولک ای مالیسر حق یعنی

و اینست از حدیث
 که در حدیث آمده است

ترا در حکم لحظا خوانند و ما یصلوک ای انفسهم
 و هیچ مصرف بنویسند و سایندن و با وجو د
 عصمة لا تراست از خدای تعالی مصرف اینها را
 اثری نبود و انزل الله علیک الکتاب و خدای
 تعالی قرآن و احکام آن و مواعظ و حکمت
 بتو فرستاد تا میان خلق قضا و حکم بآن
 کزاری و علم که کمال تکش تعلم و در آموختن
 ترا چیزی را بیشتر از وحی ترا معلوم نبود و
 کان فضل الله علیک عظیماً لا خیر فی کثیر
 من جویم نیست چیزی در بسیاری اسرار
 ایشان یعنی قوم طعمه الامن امر بصدقته
 انک امر لک بصدقته او معروف یا به بگوید
 او اصلاح بین الناس یعنی اصلاح ذات البین
 یعنی میان طعمه و جهود و من یفعل ذلک استعاض
 من هبات الله و هر کس را طلب رضای خدای
 تعالی کند مشوق ثوابه اجر عظیم از
 باشد و بهیم او را در آخرت مزدی عظیم یعنی

و اینست از حدیث
 که در حدیث آمده است

عشت جاوید و من نشأ فوق الرسول من بعد ما
 يقين له الهدى آیت در شان طعمه منزل شد
 و سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی
 برده طعمه بدید و قرآن بران فرود فرستاد و
 قوم او را معلوم شد که او ظالم است طعمه ترسید
 و بگریخت و ملک شد خدای تعالی آیت فرستاد
 و من نشأ فوق الرسول و هر کس که مخالفت رسول
 کند من بعد ما یبین له الهدی پس از آنکه توحید
 و حدود شرع بروی روشن شد و پیغمبر
 سبیل المومنین و متابعت کند در اهل مکة و
 عبادة بتا نرا نوله مالتوی فر و کذاریم او را
 و ای اختیار کرده است و گفته اند و بگردانیم
 او را در آخرت بایخ در دنیا بان باز کردید
 و نصیبه جهنم و او را دوزخ فروز آریم و سالت
 مصیر آ وجه بد باز کشتن جایی است دوزخ قوله
 تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین
 بالقسط شهدایه و لو علی انفسکم کما و الوالدین

و قوله
 و قوله
 و قوله

و لا قرین ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بها
 و لا یقفوا الهوی ان یعدلوا و ان تلوا او تغضوا
 فان الله کان بما تعملون خبیراً یا ایها الذین آمنوا
 آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی نبيه
 و الکتاب الذی نزل من قبل و من یکفر بینه و
 ملا یکنه و رسوله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالاً بعيداً
 ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم اردوا
 کفراً لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیقبل یم سبیل
 بشر المنا فقیر بان لهم عذاباً بالما الذین یخذون
 الکافرین اولیاء من دون المومنین یتفقون عندهم
 العترة فان العترة لله جمیعاً و قد نزل علیکم فی
 الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یقر بها و
 یستشرون بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حد
 غیر انکم اذا مثلتم ان الله جامع المنافقین و
 الکافرین فی جهنم جمیعاً ای فانما ایمان آوردید و کونوا
 قوامین بالقسط قوامین ای دو موازنه و یقین الی
 قدام بر ایمان ثبات نمایند بالقسط بعد از آنکه خدا را

کوهان خدا باشد بحق و لو علی انفسکم و اکبر بر
 نفسها و شما باشد از عباس گوید کونوا قواله بالعدل
 فی الشها یعنی چون خواهی دهید باید که سخن شما و گفتار
 شما بعد از بیان شد علی و کانت بر هر کس که باشد و اگر
 بر نفسها و شما بود او الولدین و الا فریضه و الرحم فاقیموها
 علیهم و اگر بر مادر و پدر و خویشان شما باشد
 ان یکسر عتیا او مقبر و محابا مکنید توان کرد از
 جنت توان کرد و اگر در و پیش بود بر در و پیشی
 او رحمت مکنید که خدای تعالی شما اولیتر است از
 شما و تتبعوا الهوی ان تعملوا متابعت هوا مکنید
 کی ترک حق کنید و راه جور پیش گیرید و گفته اند
 متابعت هوا مکنید فرا من اقامة الشهادة
اصلا و ان تلوا او تقرصوا و اگر زبان خواهی
 بگرد ایند تا حرفه باطل بگوید او تقرصوا
 یا بکلی خواهی بپوشید و نزد حکام آنرا اقامت
 نکنید فان الله کان بما تعملون بالخبر و تعالی
 باقامت شهادة و کتمان آن خیر از اناست یا کما

و
 و
 و

الذین آمنوا بالله ورسوله و کتاب الذی نزلت
 رسولهم ای انا نکل ایمان آوردید بخدا ایمان آرید بخدا
 و رسول و آن کتابی که فرود آید بر سوا خود
 یعنی قرآن کلی گوید از این عباس شنیدم که این آیت
 در شان عبد الله سلام و اسد و اسید بن کعب و ثعلبه
 بن قیس و سلام بن اخیث عبد الله بن سلام و سلمه
 بن اخیثه و یامین بن یامین که مومنان اهل کتاب
 بودند مثل شد و حال آن بود که این جماعت بخبر رفت
 رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما تبو و کتاب
 تو و توریه و موسی و عیسی ایمان داریم و هرج
 غیر ازین است کافر شدیم خدای تعالی اینها را
 یا ایها الذین آمنوا بالله ورسوله و کتاب
 الذی نزل علی رسولهم ایمان آرید بخدا و رسول
 و قرآن و کتاب الذی نزل علیهم یعنی کتابها
 که پیش از قرآن فرستاد یعنی توریه و انجیل و زبور
 و صحف و من یکفر بالله و ملا یکتبه و کتبه
 و رسوله و هر کس که بخدا و ملا یکتبه و کتبه و رسول

و اینم الاخر یعنی نور قیامت صلوات علیه
یعنی دور شد دور شد دور شد دور شد دور شد دور شد
مطوب و مقصود دور افتاد مصنف کتاب
گویند خداوند تعالی مومنان را مهری فرمود بایمان
آوردن خدا و رسول و کتاب الذی نزل علی
رسوله و کتابی لا یحدر صلی الله علیه و آله مثل
بعض قرآن و هر کس یک بابی از قرآن ایمان بیارزد چنانست
که همه قرآن ایمان بیاورده است نوعی بعض و
نکفر بعض تواند بود از جمله آیات قرآن آتی
اینست لا قل لا اسلم علیه اجرا لا المودة فی القرنی
و دیگر آتی این است لا اطيعوا الله و اطيعوا
الرسول و اولوا الامر من کمر و این قرنی امیر المؤمنین
و فاطمه حق سن و حسین از علیهم السلام و اولوا الامر
امیر المؤمنین است بعد از رسول صلی الله علیه و آله
بأشرف قل لا اسلم علیه اجرا کافر شدند در پراکت
موده بودی حق فاطمه باطل نکردندی و او را
از امیر ای رسول مستوع نداشتندی و امامت

داستان کی فہرست

۲۱۲
لاحق علی بود شرعاً و عقلاً چنانکه پیش ازین
کردیم بطریق اجماع بدیگری ندادندگی و
مفضول را بر فاضل ترجیح ننهادندگی و با بیت
لَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ
الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَاجِهَا وَبَرٌّ إِسَارِكُ
بود با نامدیده العلم و علی بابها عمل کردندگی و جبر
باین آیات و امثال آن یکایک نکردیم ایمان نیاوردند
که از آن آید که بعضی کفر بعضی صفت ایشان بود
و همچنین بر روز قیامت کوا الیوم الآخر ایمان ندارند
که اگر جزاء روز قیامت ایمان داشتند که
و از جزاء آن روز نیز سبندگی با قاطعه بضعة
می آن همه نااضافی نکردندگی و با امیر المؤمنین
آن همه جفاها نکردندگی چون آن کردند
لا خود خواستند فقط ضلالت را بعید صفت
ایشان آمدن الذين كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا
ثم ازدادوا کفر یعنی آنانکه ایمان آوردند بجهنم
بسر کار شدند چون کوه سالد بر سینه اند بستم

درین مضمون

بعد از آنکه عیقات باز گشت ثم کفر و ایم از دافوا
 کفر یعنی عی کافر گشتند و کفر نشان بر کفر
 زیاده شد یعنی بر کفر مردند و مجاهد گوید این است
 در حق مینا قفانست که بظاهر ایمان آوردند و در
 ستر بکرات و مکررات کافر شدند پس کفر نشان
 بر کفر زیاده گشت و بر کفر عمر کردند و گفته اند
 در حق ایشان آمد که فرزند شدند بکرات امیر المومنین
 گوید علیکم مرتدند ایشان سید توبت
 توبت قبول توان کرد لم یکن الله لیغفر لهم
 خدای تعالی ایشان را بیاموزد و بر یکی و اما اعمال
 بلخاتم و خاتم ایشان بر کفر بود و لا یهدیهم
 سبیل توفیق ندید ایشان را براه نجات بسبب
 اصرار ایشان بر تفاق بشر المنافقین بشارت
 ده منافقان را که محمدیان هم عذابا الیها می ایشان است
 عذاب و دردناک و این بطریق استمر است ایشان را
 که است لایسته لهم سواة یعنی بر یکی ایشان را جز عذاب
 چیزی دیگر نیست و گفته اند بر اصل خود است

از جمله

و اصلش از پیشتره است و در حول یاد ربان هم
 از آن جهت است تا فرق بود میان محم و غیره
 الذین یخذون الکافرون اولیا و در مویبت
 آنانکه ایمان اظهار می کنند و با کافران در
 بی نمایند و گفته اند مراد جمود است و ایشان را
 انصار و یطائنه خود میدادند جز از مومنان
 اینست و عندهم العزّة از دوستی ایشان
 طلب عزّة می کنند و عزّة نه صفت ایشان است
 بلکه مذلت ایشان است فان العزّة لله جمیعاً
 بدرستی که عزّة کلی خدا است و آنرا خدا
 تعالی کل است در جاند چنانکه فرمود العزّة
 لله و لرسوله و للمؤمنین و قد نزل علیکم فی الکتاب
 ان اذا سمعتم آیات الله و بدرسنه کی فرمودند
 بشما کی چون آیات خدا بشنویید یعنی قرآن بگو
 یها و نسیته می بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا
 فی حدیث غیره کافری شوند با آیات و هادر
 یخف بها راجع بایانست با ایشان متفقند

و در کتب کلام

و این از جهنت زیادتی عذاب بود ایشانرا و گفته اند
 در رخ راد رکنا نشست چنانکه هشتاد و
 در جانشست منافقان در در که فرو نزن باشند
 و در تابوتی بختاء آمیز باشند و کن تجد لهم نصیرا
 و نیایی ناورکت و معاونی ایشانرا از عذاب
 خدای تعالی برهانند یا شفعی که شفاعت کند
 ایشانرا و این احوال آن منافقانست که بار رسول
 و اهل بیت و بی بریان اظهار ایمان و محبت می
 کردند و در اندرون عداوت داشتند و
 کردند هر چه کردند الا الذین تابوا و اٰصلحو الا
 آنانکه از اتفاق توبت کردند و بپشیمانی باز خود را
 با صلاح آوردند و متابعت رسول و موافقت
 اهل بیت او و گفته اند اصلاح کنند آنرا که افساد
 کردند و اعتصموا بالله و تمسک کنید در پیر
 و سنت رسول و امامت امیر المؤمنین و بازده فرزند
 و بی بظاهر و باطن بران اقرار کردند مصنف
 کتاب گوید چگونه منافق نباشند که می

بار سواد در حالت وفات گردانید و بیاد و وفات
 اکتب لکم ان تمسکتم به لکن تصلوا ابدا یعنی در وقت
 و باره که عذاب یارید تا بر آید شما چیزی بنویسیم
 لا اگر شما بآن تمسک نایید و چنگ در آن محکم
 کنید هرگز کم راه نشوید فقال لعل منکم دعا
 الرجل بالله یا بحر او یبحر او مردی از ایشان گفت
 بسبحن این مرد التقات مکنید و بگذارید او را که
 می میرد یا هرزه می گوید و این حدیث متفق
 علیه است بخاری و صحیح نقل کرده است
 و گویند را ذکر می کنند از ان غایت بدفعی است
 تا منافق بزرگتر را در میان خلق رسوا کند و اند
 اما بهمان می توان داشت رسول و حدیث صحیح
 ایشانرا باز می نماید و برده اند و یکی کار ایشان
 بر میدارد قوله انی و طحتم علی الجوف من من
 علی شرب و من شرب لم یطأ ابدا لیرد
 علی اقوام اعرفهم و یحرفون ثم بحال بی
 و بینهم و اقول انهم می فیقال انک اندر می و احذروا

بعد که قاتل سحر قاتل غیر بعدی
یعنی روز قیامت من بر کنار حوض ما بشم لاهرس
یا از حوض من آب خورد هرگز نشنیده نشود
قوم را بر من بگذرانند لا من ایشان را شناسم
و ایشان مرا شناسند پس میان من و ایشان بوی
و مانعی ظاهر کنند و مراد است کی ایشان را
بدوزخ برند کوم ایشان از پاران مراند مرا
گویند تو نمی دانی بعد از توجه کردند وجه و صفها
ساختند وجه ناکردن آنها کردند کوم دوری
باز دوری باز از رحمت خدای بجلای ایشان را
لا بعد از احکام من منع کردند و از امر خدا
و فرمان من تجاوز نمودند و این قوم آنا شد بیا
خدا تعالی رحمت حق ایشان فرمود از النار لعین
به الدارک الاستغفار النار قوله قاتلک مع المؤمنین
یعنی ایشان بر دین مومنان باشند و گفتند ایشان
مومنانند از عیبه بر منافقان و سوف بوقی الله
المؤمنین اعظمها و زود باشند احدای تعالی در آخر

و از قاتل قاتل غیر بعدی

قول نفا الی

انا اوحینا الیک اوحینا الی
نوح و البیت من بعده و اوحینا الی ابرهیم و اسمعیل
و احق و یعقوب و لایس و یس و یوسف و یونس
و یونس و هرون و سلیمان و ایتنا داور نور
و ایتنا قد خصصنا هر علیک من قبل و در سینه لم
نقصهم علیک و کلم الله موسی نکلیما رسل
میشین و مندرین لیت بکون للناس علی الله
حججه بعد الرسل و کان الله عنینا حکیم لکن
الله یشهدنا انزل الیک انزل بعلمه و الباطن بکله
یشهدون و کفی بالله شهیدا ان الذین کفروا و
صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضللا بعیدا ان الذین
کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و له یهدهم
طریقا الا طریق جهنم خالدين فیها اولو کان خلت
علی الله بسیرا انا اوحینا الیک تنووحی فرستادیم
ماکی خداوندیم که اوحینا الی نوح و البیت من بعده
خداوندیم فرستادیم بنوح و انبیاء پس از وی
این آیت در شان جمودان متر شد و این بوقی بود

خدای تعالی این فرستاده بود یساک ابن
الکتاب لا قوله رحمان الله عز وجل کیم
 ایشان را در این قضیه کرد و عیوب
 ایشان را گرفت و از جهنم گرفتند
 و گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء و بهر ج
 خدای تعالی منزل فرموده بود انکار کردند
 خدای تعالی این فرستاده و ما قدر الله حق
قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء
انزل الله به حایه موسی و هجر ایستاده
انا و حنینا الیک او حنینا الی نوح و الی یس
 من بعد سوال در تقدیم نوح بر انبیا چه
 حکمت است و درین انبیا طر کوران و کهن هستند
جواب — اورا مقدم از ان جهت
 داشتند اول بشر است چنانکه خدای تعالی
 فرمود وجعلنا ذرینه هم الباقی و گفته اند
 زیرا که اول انبیا صاحب شریعت او بود
اول داعی خلق خداوند بر ایشان از نزل او بود

و گفته اند از جهت اول مقدم داشتند لا عمر وکی
 از همه پیغمبران دراز تر بود و معجز او در نفس
 او بخاذل بر الی هزار سال زندگانی یافتند
 قوه او نقصان نشد و موی و ک سبب نکشت
 و دندان او نیفتاد و گفته اند از ان جهت که
 هیچکس از انبیا در دعوه آن مبالغت نکرد که
 او کرد و هیچ کس بر ادب قوم آن صبر نمود
 که او نمود بشیر و روز خلق لا خدا خواند
 و او را می زدند و دشنام میدادند و از ان پس از
 می بردند و نوح را با ایشان می نمودند و می گفتند
 این مرد ساعی و لذت است از وی بر خدا باشد
 چنانکه خدا تعالی فرمود و قوم نوح و قتل انهم
اظم و اظغی و گفته اند که او در اول از ان فرمود
 که اول کسی لا خلق را از بنو نوح و اما است
علی و باز ده فرزند او خبر از او بود و او حینا
لا ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الی سبط
و اسباط فرزند ان یعقوب ابو عسمه و ابوب

زینب و هرون و سلیمان و ایثاد اود زبور را
 و داوید داور را زینب و زبور نام کتاب مشرکست
 بدو و زبور بضم زین خوانده اند کثوم و تخوم و
 اروم و اروم و نیکوتر است که زبور واحد گویند
 و زبور جمع زینب بود **سوال** چو فرمود کی کما
 او حیثا الی نوح والنین و لفظ نبین مشرکست بزین
 انبیاء مذکور و غیر مذکور چه حاجت بود ببلر
 بقیه **جواب** ایشان از جهت تشریف تخصیص
 فرمود چنانکه کان عذو الله و ملائکته و رسله
 و جبریل و میکائیل و یحیی است لا جبریل و میکائیل
 از مطلق بیکه اند ایشان از جهت تشریف تخصیص لا جبریل
 و رسله و قد قصصناهم علیک و رسولانی که تتبع احوال
 ایشان کردند و از احوال ایشان بنویسند از من قبل
 پیش از سوره یا پیش ازین روز و رسله لم نقصصهم
 علیک و بعضی از رسولان آنست که احوال ایشان
 بانو تکفیم و کلم الله موسی و خذنا تعالی و واسطه
 با موسی سخن گفت نکلیما رسله مبشرین و منذرین رسله
 سخن گفتی

بدلیست از اول رسولی فی بشارت دهنده آنان را کی
 مطیع امر خدا تعالی باشند و انبیاء او را و منیدین و
 بیم کنند آنان را که فوادی کنند خدا و رسل او را لیلایکون
 للناس علی الله حجة بعد الرسل نام مردم را بر خدا کی
 تعالی محنتی باشد چنانکه فرمود ولو اننا اهل کتاب بعد از
 من قبله لقالوا لولا انزلت الینا رسول فنتبع ایاک
 من قبل ان یذل و یخزیک و کان الله عزیرا حکما
 لکن الله یشهد بما اتزل الیک ابن عباس گوید رضی الله
 عنهما سبب نزول این آیت آن بود که یوسف و سار مکه
 خدمت رسول آمدند صلی الله علیه و آله گفتند ما بنوة
 تو از جهود این ترسیدیم گفتند تا ترا نمی شناسیم کواهی
 کرد ما و از کار بنوة تو کواهی دهد و بگوید لا خذنا
 تو ترا بما بر مسالت فرستاده است خدا تعالی این
 آیت منزل فرمود لکن الله یشهد بما اتزل الیک خذنا
 تعالی کواهی میدهد باخ بنو و فرستاده است
 از قرآن لا معجز تو است که بان محذی کردی و هم کس
 مجال مثل آن آوردن بود ولو کان بعضهم لبعض ظمیر
 چنانکه فرمود لا یفون علیهم

بعضی را بعضی را باری دهند و آوردن
مثل قرآن و این شهادت است بصدق تو و معجز و
نعمه تو آنکه تعلیم یغنی بسبب علمه قبل و اندک اهل
لذلك تقوم بحقوقه یعنی بسبب آنکه علم او محیط بود
بوسع و دیانت تو که اهلیت و استعداد آن داری
لا تخفوق و قیام نایب و حاج کویذ قرآن و فرشتگان
لا متضمن علوم و احکام است و المطلبه بشهدون
و فرشتگان خواهی میدهند بنوع تو ای محمد و لقی بالله
شهادت و بر بنوع تو کفایت است خدای تعالی کوا هست
ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله بدرستی که
آنانکه کافر گشتند و انداه خدای بگردیدند یعنی
جهودان و بجهود قرآن کافر شدند در آن معرض که
گفتند صحت نبوة محمد نزد ما روشن نیست و ذکر او
در تورات نیست و ضلوا ضلوا که بعید از دستگیری کی کم
راه گفتند که راهی دور آن الذين كفروا و ظلموا آنانکه
کافر شدند و ظلم کردند بر آن محمد بگفتن الله لیغفر لهم
خدای تعالی بپارزد ایشان و لا یهتد لهم طریقاً و نهما بد

و فرشتگان خواهی میدهند بنوع تو ای محمد و لقی بالله

ایشان را راهی که طریق حرم آراهِ دوزخ خالیدین است
و در آن دوزخ جاوید باشند و گمان ذکر علی الله سیر
و آن بر خدای تعالی سهل و آسانست و **سورة**
المائدة قوله تعالى **بسم الله الرحمن الرحيم**
یا ایها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام
الا ما تبلى علیکم غیر محلی الصيد و انتم حرم ان الله یحکم
ما یرید یا ایها الذين آمنوا لا تخلقوا شبعا بر الله و له الشجر
الحرام و لا الهدی و لا القلید و لا امین البیت الحرام
یتعنون و ضلوا من ربهم و رضوانا و اذا حلتکم فاحططوا
ولا یحجر منکم ثلثان قوم ان صدقکم عن المسجد
الحرام ان تعبدوا و تعافوا علی البیت و التفتوک
و تعافوا و تعافوا علی البیت و التفتوک
شرب العقاب سورة مائدة مدنی است و گفته اند مدنی
الآیة اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا و ان قابل لا میگوید این آیت نه مدنی
گفتن ما میتامروا من یمکن علیکم زینت این آیت در
عذیر خم مثل شرب الخدای تعالی حیرت و متنازع و بار سق

کلت

بیعت امامت امیر المومنین (علیه السلام) بخواه رسول منبر
 از بالا نشتران پیش رفت و امیر المومنین را
 با خود بر آن منبر برد و دستها بر دو شانه وی نهاد
 گفت ای مردم من پیشانی این خدای تعالی را بر شما قرار دادم
 گفتند بلای رسول الله پس گفت من گفتم مؤلفه محمد
 علی مؤلفه ایلا آخره صحابه همه بیعت کردند عمر
 خطاب برخاست و دست بر کتف امیر المومنین زد و گفت
 اصححت باي الخ طالب مؤلفه ای و مؤلفه کل مؤلفه مؤلفه
 ما بعدی باز کردی ای سر موطالب کا حاکم من شدی
 و حاکم همه مردان مومن و زنان مومنه بعد از آن جبریل
 اظہر آیت آورد البوم اکلت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز دین شما
 بر شما تمام گردانیدم لا بامانت علی بیعت کردید
 و امانت اورا نعمت خواند و بدین اسلام از شما راضی
 گشتم و از اینجا است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 ای مردم سوره مائده آخر قرآنست یعنی نزول او در
 آخر همه قرآن افتاد فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها

قرآن از پیشانی
 او بر شما قرار
 داد

آیت اظہر

آنچه در این سوره حلال است حلال گردانید و آنچه حرام است حرام
 گردانید یا ایها الذین امنوا و فوالله خود ای کافران او را دید
 و فوالله ببعد و عهد خدای تعالی در آنچه بر شما حلال کرد و
 حرام فرمود و این همه از این عباس نقل کرده اند حسن
 گوید مراد عقود دین است این جرح گوید مراد
 از این خطاب اهل کتاب اند با ایشان چه گوید و فوالله ای
 اهل کتاب عهد بنو محمد را با شما کردم از آنکه او را
 پیغمبر مراد ایند و متابعت او کنید و نعمت و وصفت وی
 در کتب خود بنهان ندارید این را گوید مراد از این
 عقود پنج است عقد نکاح و عقد شریکت و عقد
 بیع یعنی سو کند و عقد عهده و عقد خلف یعنی سو کند
 و عقد بیع شریکت گفته اند مصنف کتاب گوید از این
 عقود عقد توحید و عدل و نبوت و امامت امیر المومنین است
 املت لکم هجیة الانعام حلال گردانیدم بر شما هجیة
 انعام این عباس گوید مراد از هجیة الانعام و خوش است
 و بیشتر مفسران بر آنند که هجیة الانعام اسم اشترک است و
 گویند است دلیل برین قوله و من لا انعام حولہ و من لا

پس بآن فرمود که انعام حقوله کدام است قوله ثانیة
 از وجع و الزان اثنتی عشره سواد از آن حلاله داشت
 آنست که اهل جاهلیت حرام می داشتند شعبی گوید
 بهیمة الانعام بجهه است در شکم چهار پایان چون
 ایشان را بکشید یا قربان کنند و کتفه اند بهیمة
 الانعام آنست که در شکم چهار پایست که چون مادر
 بکشند بکشتن بجهه حاجت نبوذ ابو سعید خدری
 گوید از رسول صلی الله علیه و آله از کشتن بجهه
 یا در شکم کاو و کوفت و اشتر باشد سوال کردیم
 گفت کشتن مادر کشتن بجهه است بلی گوید
 بهیمة الانعام امور کاو و کوهی است و آنرا
 از آن جهت بهیمة خوانند که تمیز آن بر هر کس پوشید
 بود الا ما یتلی علیکم الا جیزی که در قرآن مذکور
 نبوذ از آن بر شما حرام کرده اند چنانکه فرمود
 حرمت علیکم المیتة لا قوله و اذخ علی النضب
 و قوله و لا تأکلوا مما یدکر اسم علیه و انه لفسق
 غیر محلی الصيد احفش گوید منقول است بحال

از چهار پایان بعضی

یعنی او قوا بالعقود غیر محلی الصيد و این
 چنانست که گویند اهل اکثر الطعام غیر
 مفسیدین فیه یعنی طعام بر شما حلال کردم
 بآنکه دان فساد کنید و معنی آیت این است که
 چهار پایان بر شما حلال کردند الا انک و حشی
 نبوذ الا آن صید است و آن در حالت احرام
 گرفتن بر شما حلال نیست چنانکه فرمود و انتم حرم
 ابن عباس گوید و انتم فی الحرم یعنی و شما در
 حرم کعبه باشید و کتفه اند در حرم و احرام
 باشید و گویند رجل حرام و قوم حرم و آن جمع
 حرام بود آن الله تحکم ما یرید ابن عباس گوید
 حلال کرد آنرا می خواهد حرام می کند هر چه
 خواهد و کتفه اند کس نیست که ارادة و کت
 رد کند یا تمایز الدین امواله اخلوا شعایر الله
 ابن عباس گوید این آیت در شان شرح است
 ضیعة بن هند بن شرحیل کسری منزل شد
 لا بدیده آمد و خیل خود پیروین مدینه بگذراشت

و خود تنها خدمت رسول آمد و گفت ای محمد
 مردم را بجه دعوت می کنی گفت بپشتها دة
 لا اله الا الله محمد رسول الله بپا داشتند غار
 و اداء زکوة شرح گفت نیکوست آتا
 امیریک چند دارم می منم دستورکی ایشان هیچ
 کار نتوانم کرد بروم و ایشان را بیارم و میلمان
 شوم و رسول صلی الله علیه و آله پیش از وضو
 او را صحابه گفته بود کی سر دی نزد ما آید از
 ربيعة بزبان شیطان سخن گوید چون از
 خدمت رسول بیرون آمد رسول فرمود
 لا دخل بوجه کافر و خرج بعقی غادر
 یعنی بروی کافر نماند و بی غدر گشتند و فر
 رفت و او مسلمان نشود از مدینه بیرون رفت
 و مواسی مدینه با خود بیبرد او را طلب کردند
 از وی عاجز گشتند چون سال دیگر بود
 با حجاج بکبر و ایل از یامد بخ آمد و تجارتی عظیم
 باوشی بود و رسول صلی الله علیه و آله آن سال

بخ رفته بود این خطم لا نام او شرح بود با حجاج
 بکسر هدی آورده بود در آن غارتی بود کی از
 مدینه برده بود صحابه چون علم را بدیدند گفتند
 یا رسول الله خطم بخ آمده است بکذا و باوشی قتل کنیم
 رسول گفت هدی آورده است میلمانان گفتند یا
 رسول الله در جاهلیت ما بر قاعده اسلام هدی می
 آورده و این سفته اهل جاهلیت نیز رعایت می کردند
 رسول صلی الله علیه و آله در اندیشه بود که با ایشان
 چگونه جبرئیل آمد و آیت آورد یا ایها الذین آمنوا لا
 تحلو شعایر الله عبد الله عباس گوید شعایر الله
 مناسب است و مشرکان بخ می آمدند و هدی می
 آوردند مسلمانان خواستند که ایشان را از آن منع کنند
 خدای تعالی ایشان را از این منع فرمود و من یعظم شعایر
 الله فانه من تقوی القلوب و عبد الله عباس
 بروایتی دیگر گفته است شعایر الله علمایه و افراشته
 لا میان حل و حرم بود خدای تعالی می کرد کی آن بکسر
 نبودند احترام حسن گوید مراد دین خداست لا تحلو

بر
 ست

اِیْ لَ تَسْتَحِلُّوْا بَعِیْ حِلَالٍ مَّا دَبَّ شَعَابِرُ اللَّهِ اِیْ حُرْمَاتِ
 اللَّهِ بَعِیْ اِلَیْ خُدَی نَعْلَیْ حَرَامٌ كَرْدَه اِسْتِجْتَابِ
 سَخَطِ وَاِشَاعِ طَاعَتِ اُولَیْكَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بَعِیْ قَالِ
 دِرْیَاةِ حَرَامٍ وَلَقَدْ اَنْذَرْنَا جِبْرِیْلَ رَقْتَالِ مَرْقُولِهِ اَعْمَا
 النَّسِیْ بَادَءَ فِی الْكُفْرِ وَاِیْنَ اَنْ جَمِیْعَتِ مَرْوَدِ كِیْ دَرِ
 جَاهِلِیَّتِ بَكْرِ سَالِ حَرَامٍ وَاِیْنَ اَنْ كَارِ اَرْحَالَیْ دَاشْتَدِ
 وِدْرِیْكَ سَالِ حَرَامٍ وَاِیْنَ اَنْ مَرْوَدِ اَرْحَالَیْ حَرَامٍ دَرِیْنَ مَوْضِعِ
 دَوَالِقِیْنِ اَسْتِ وَكَقْتِهِ اَلْجَبِیْ وَلَقَدْ اَلْهَمَّه
 مَاهِیْ حَرَامٍ وَكَلَامُیْ وَهْدِیْ اِطْلَاقِ بَرَشْتِ
 یَا كَاوِیْ كَوِیْ كَسْتِ كَسْتِ بَلْعِبِهِ بَرِیْ بَرِیْ قُرْبَانِ
 اَبْنِ عَبَّاسِ كَوِیْ قَلَا بَدِ قُرْبَانِهَا اَسْتِ وِدْرِیْ جَاهِلِیَّتِ
 جَوْنِ اَلْجَحْرِیْمِ بَرِیْ اَمْدِیْ هَدِ اَبَارِ اَقْلَادِهَا دَرِ
 كَرْدِیْ اَرْحَالَیْ اَبَارِیْ بَرِیْ دَرِیْ حَرَمِ تَاهَرِیْ
 لَا اَنْ هَدِ اَبَارِ اَبَارِیْ صَوْرَةِ بَدِیْ دَاسْتِ كِیْ اَبِیْ قُرْبَانِ
 بَلْعِبِهِ مِیْ بَرِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 وَلَقَدْ اَنْذَرْنَا اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 قُرْبَانِیْ كَرْدِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ

وَاَلَا تَعْلَمُونَ
 مَوْضِعَ قُرْبَانِهَا

نَعَالِیْ مَوْضِعَ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 دَرِیْ كَرْدِیْ مَلِیْیْدِ جَاهِلِیَّتِ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 وَلَا اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 فَضْلَاوِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 حُشْ نُوذِیْ خُدَی نَعَالِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 مُرَادِ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 مِیْ مَرْوَدِ وِبَعْقُوْبِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 فَضْلُ مَشْرِیْ كَسْتِ مِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 عَمُومِ وِرْصَوَاتِ مَوْضِعَ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 لَا اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 زَبَرِیْ كَاوِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 وَحَدِیْ مَوْضِعِ وِقُولِهِ فَلَا تَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ بَعْدَ عَامِیْ هَدِ
 اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 وَاِذَا حَلَلْتُمْ وَاِذَا حَلَلْتُمْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ
 اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ اَبَارِیْ

اَبَارِیْ

اَبَارِیْ

اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلِسُوا فِي مَجْلِسٍ غَيْرِ قَوْمٍ عَلَى الْاِعْتَدَاءِ لَكُمْ صَدُوكُمْ
 يَعْنِي دُشْمَنِي قَوْمِ شَمَانِ بِاَيْدِيكُمْ اِعْتَدَاءُكُمْ بِكُمْ
 كَمَا فِي حَدِيثِهِ ابْنَانِ شَمَانِ اَنْ مَسْجِدَ حَرَامٍ مَنَعَ كَرْدَنَ
 مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ كَوْنِهِ بَيْنَ عُلَمَاءِ مَشْهُورِ سَنَةِ كِي اِيْنِ
 سُورَةُ بَعْدَ اَنْ قُضِيَ حَدِيثُهُ مُنْزَلٌ شَدَّ وَهِيَ كَلَسَ
 دَافِعُ اِيْنِ مَعْنِي تَوَانَدُودُ وَجَوْنُ جُنَيْنِ بُؤْذُ صَدُ
 ابْنَانِ اَنْ مَسْجِدَ حَرَامٍ مُتَقَدِّمٌ بُؤْذُ بَسْ مَعْنِي تَقْتُلُوا
 عَلَيْهِمْ اَنْ بُؤْذُ كِي اَقْتُلُوهُمْ وَخُدُوا اَمْوَالَهُمْ يَعْنِي ابْنَانِ
 بَلَشِيْدُوهُ اَلْاِبْنَانِ بَسْنَابِدُوهُ وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبَرْ
 وَالتَّقْوَى يَارِي كُنِيْدُ بَعْضُهُ اَنْ شَمَانِ مَنَعَ بَعْضِي رَا
 بِرُ مَتَابَعَتِ اَمْرٍ وَتَقْوَى دُودِي كَرْدَنِ بُؤْذِ اَنْ
 هَوَايِ نَفْسٍ وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْاَتَمُّ وَالْعُدُوَانِ
 وَبَارِي مَدْرِيْدُ بَعْضِي مَنَعَ بَعْضِي رَا بِرُ مَعَصِيَّتِ وَ
 ظَلَمٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَارْحَمَكُمُ تَعَالَى بَشَرِيْدُ اَنْ اَللَّهُ
 كَيْدُ الْعِقَابِ بَدْرُ سَيِّئِ اَحْذَرُ تَعَالَى سَخِيْبُ عَقُوْبِ
قَوْلُهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا
 اَللَّاهَ اَلَّذِي اَتَى بِكُم مِّنَ الْمَدِيْنَةِ اَلَّتِي كُنْتُمْ
 اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا

فَلْيَسْمَعُوا

وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ اِزْجَلِكُمْ اِلَى الْمَقْعَتِ
 اَنْ كُنْتُمْ جُنَا فَا طَهَّرُوا اَنْ كُنْتُمْ مَرْفُوعِي اَوْ
 عَلَيَّ سَفَرٍ اَوْ جَا اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِبِ اَوْ لَمْ يَكُنْ
 اَلنِّسَاءُ فَلَمْ يَجِدُوا مَا فَبِتَمُّوا اَصْعِدُوا طَلِبًا فَا سَجُّوا
 بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يَرِيْدُ اَللَّهُ لِيَجْعَلَ
 عَلَيَّكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يَرِيْدُ اِلْطَافَهُمْ وَايْتِمُّ
 بِمَعْنَاهُ عَلَيَّكُمْ اَعْلَمُكُمْ تَشْجُرُونَ وَاَدْلُو
 نَفَقَةُ اَللَّهِ عَلَيْهِمْ وَمِثْلَ اَلَّذِي وَاَتَقَرُّكُمْ بِهِ اَلْاَقْلَمُ
 سَمْعًا وَاطْعَنًا وَاتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُوْرِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ
 شُهَدَاءَ بِالْبَيِّنَاتِ وَلَا يَكْرِهْكُمْ شَمَانِ قَوْمٍ عَلَيَّ
 اَللَّاهُ اَلَّذِي اَتَى بِكُم مِّنَ الْمَدِيْنَةِ اَلَّتِي كُنْتُمْ
 اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا وَكُنْتُمْ اَعْدَاؤُهَا
 اَللَّهُ اَنْ اَللَّهُ خَفِيْصٌ اَتَقَلُّونَ وَعَدَا اَللَّهُ اَلَّذِي اَمْنُوْا
 وَعَلُوا الصَّالِحَاتِ لَمْ يَكُنْ مَعْفُوَةً وَاَحْزَنُ عَظِيْمٍ
 وَالدِّينُ كَقَرِّ وَاوَلَدُ بَوَا اَلْاَيَاتِ اَوَّلِيْدُ اَصْحَابِ
 الْحَيِّمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اَللَّاهَ اَلَّذِي
 عَلَيَّكُمْ اِذْ لَمْ تَكُنْ قَوْمٌ اَلَّذِي اَتَى بِكُم مِّنَ الْمَدِيْنَةِ اَلَّتِي كُنْتُمْ

عَنْ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَكَانَ الْمَوْثُورُ
 أَيْ أَنَا لَكَ إِيْمَانُ أَوْ دِينُكَ إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاعْسَلُوا
 وَجْهَكُمْ خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 كَأَنَّمَا زَقِيمٌ خَوَّاهُ خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 عِلْمًا وَامْتَدَّ فِي حُكْمِ آيَةِ خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 بَعْضُ لَقْنَةٍ أَنَّ بَيْنَ الْأَعْمُومِ اسْتِ كَيْ مُرَادَ أَنْ
 خَاصٌّ اسْتِ وَأَنَّ أَنْ جَمْلُهُ اسْتِ كَيْ بَيَانِ أَنْ
 بِرَسُولِ اسْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعْنَى آيَةِ
 اسْتِ كَيْ جَوْنِ شَمَائِي وَضُوبًا شَيْدَ وَلَقْنَةٍ اسْتِ
 اسْتِ كَيْ وَضُوبِي وَاجِبٌ اسْتِ وَاسْتِ اسْتِ
 امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَهُ اسْتِ وَلَقْنَةٍ اسْتِ
 مَذْهَبُ عُمَرُ بْنُ الْوَلِيدِ وَاسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 لَا إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 رَوَيْتُ كَرْدَهُ بِرَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 نَمَازِي وَضُوبًا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 بِأَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاعْسَلُوا
 وَجْهَكُمْ وَبَعْضُ لَقْنَةٍ اسْتِ كَيْ خُذُوا خُذُوا خُذُوا

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 كَأَنَّمَا زَقِيمٌ خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 كَرْدَ مَصْنُفِ كِتَابِ كَوَيْدِ ظَاهِرِ قُرْآنِ
 دَأْسَتِ بِرَأْسِ حُكْمِ أَمَّا نَا سَخِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 قُرْآنِ بِنَا قِيمِ وَبَعْضُ لَقْنَةٍ اسْتِ كَيْ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 وَاسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 مِنْ نَوْمٍ بِوَجِبِ الْوَضُوءِ يَعْنِي مَرَادِ خَوَّاهُ اسْتِ كَيْ
 مُوجِبِ وَضُوبًا شَيْدَ وَكَقْنَةٍ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ
 الطَّعَامِ وَاسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا خُذُوا
 كَوَيْدِ عَجَبِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
 نَاوِيلِ وَتَقْسِيرِ كَقْنَةٍ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ
 لَا الْكَرْبَ ظَاهِرِ كَقْنَةٍ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ
 دَرِ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ
 مَعْنَى اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ
 حَاجَتِ بِرَأْسِ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ اسْتِ كَيْ
 صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا رَوَيْتُ كَرْدَهُ بِرَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بشرط آنکه یعنی اذ آن متصل است بغسل و مسح
 و غسل بر اندک آب بود بر عضو طهارت و باید
 یا اقتضار نکند در حالت آب را اندک بر اعضا
 چنانکه رو عن مالک آن مذهب اصحاب ابو حنیفه
 و جوه کمر مراد شستن همه رو بپست و آن
 عبارتست از ما و اجنت به غیر که و جلد
 روی از رشتن گاه مؤسست تا از نخداز
 و این طول رو بپست و از گوش تا گوش عرض
 و اندک بکمر المراق و شستن دستها تا هر دو
 مرقق فرض و در مراق جلد و کرده اند
 شعبی و مالک و زفر و محمد حسن و محمد
 حیر بر آنند که شستن مرقق در وضو واجب
 نیست و الی درین موضع یعنی حد و غایتست
 و گویند دلیل برین تم اتوا الصیام الی اللیل است
 و شب در صوم داخل نیست و سایر فقها و اهل
 البیت علیهم السلام بر آنند که غسل مراقق واجب
 و الی یعنی مع است و حجت ایشان برین قوله تعالی

۲۴۱
 و لا تأکلوا أموالهم الی أموالکم و قوله ردتا هم
 رجسا الی جسمهم و قوله من انصارت الی الله
 و این الی در کل آیات معنی مع است و استحو
 بر و سحر و مسح کنید بر سر و در مقدمه مسح سر
 حط و کرده اند مالک و مؤرخ گویند مسح
 سر در وضو واجبست و باید بر رؤس عموم
 به بکند چنانکه در و استحو بر و جوه کمر و اندک بکمر
 در حالت تیمم و قوله و لیطوفوا بالبیئت العتیق
 ابو حنیفه گویند مسح رقع سر واجب بود
 ابو یوسف گویند همه سر مسح باید کرد
 مصنف کتاب گویند واجب و العجب از ابو یوسف که
 مسح همه سر واجب است و هذا المسح همه سر واجب
 بود می باری تعالی غسل و مودی نه مسح و عقلا
 معلوم است که مسح دیگر است و غسل دیگر
 شافعی گویند اگر بر کمر از رقی اقتضار کند چنان
 بود و اذا مسح مقدار ما یستمسح الجراه و گویند
 دلیل برین قول خدا تعالی است و استحو بر و سحر

درین آیت دو دلیل است اول آنکه چون
 مسح بعضی از سر را و را مسح کنند خوانند فصار
 مؤید یا فرض نه امر یعنی کراهت در فرض امر کشت
 دوم آنکه در رو و سر امر فرمود بتعمیم طهارت
 قوله فاعسلوا وجوهکم وایدیکم المراق
 ودر سر بیا، بتعمیم مقید کرد قوله وامسحوا
 بر و مسح و غسل این در عرف گویند مسح
 بیدی با منديل و این کان مسح بعضه یعنی دست
 منديل با لیدم و اگر چه دست بعضی از
 منديل با لیده بود و مذهب حق آنست که آن
 قدر که اطاق مسح بر آن توان کرد از سر
 کافی بود و از جملکم الی الکعبین در حکم مسح و غسل
 و کعب با حلقه کرده اند چنانچه بر آنند لا غسل
 و گویند و از جملکم بنصب خوانده اند و باین وجه
 عطف بود بر وجه و بر سر و دست و دست
 بی باید شست با هم می باید شست و این قوافیه به
 امیر المؤمنین علیه السلام نسبت می کنند مصنف کبار گویند

بر فضاحت و بلاغت امیر المؤمنین علیه السلام جمیع آیت
 متفق اند و فضاحت اقتضا آن کند لا عطف
 بر اقرب کنند نه بر ابعد و اقرب در آیت فاعسلوا
 وایدیکم الی المراق و امسحوا بر و مسح سرست
 نه روی و دست و نیز عطف عذای تعالی
 حاشا نه اضافت می کنند دلیل بر مسح قول
 اس و این عباس است اما قول ابن عباس آنکه گفت
 الوضوء غسلتان و مسحتان و قول انس آنست
 که جمیع روایت کنند از موسی بن انس که گفت
 در احوال نزد حجاج بودیم روز جمعه خطبه
 خواند آیت فاعسلوا وجوهکم تقریر می کرد
 گفت از آدمی هیچ چیز نجاست نزدیکتر از بانیست
 فاعسلوا بطونهم و ظهورهم و عراقيهم فقال
 انس صدق الله و کذب الحجاج قال الله و مسحوا
 بر و مسح و از جملکم قال فکان انس اذا مسح قدمیه
 بیده یعنی چون با مسح کردی نزد او بیدی آنرا عطفه شد
 و قناده گویند اقترض الله غسلین و مسحین یعنی حرا و

در وضوء غسل یعنی شستن و دو مسح فرض کرد
 دلیل آن یکی بر مسح با آنست که در وضوء دست
 بتغییم طهارت اثر فرمود و در سر باء بتغیض ذکر
 کرد فقال و امسحوا برؤسکم بر سر عطف فرمود
 وقال وارجلکم دلیل بر آنکه با مسح است
 نه معنوس در تیمم حکم فرمود و امسحوا و اید حکم
 منه و آن دو ضربت یکدوم را دوم دست را سر
 و بار ایه حکم فرمود زیرا که آن مسح است
 بدل آن مسح است و آن مسح یعنی سر و با آنرا هیچ
 حکم فرمود زیرا که مسح و اید نیست پس
 اگر بار غسل بودی حکم آن چنین فرمودی
 فامسحوا بوجوهکم و ارجلکم منه باین دلیل
 واضح و مخفی لا یجده روشن و مبهر شد لا بار
 مسح است نه غسل و این طهیر امیر المؤمنین
 ائمه معصوم است صلوات الله علیهم الی اللعین
 در کعبین هم خلاف کرده اند بعضی گفته اند فما
التائبان من جانب الرجل و ما جمیع مفصل الساق

در تیمم

در تیمم

و القیم یعنی کعب آن خواست خوان است یا در وضوء
 باء سر برداشته است و آن بندگشا است کی میان
 ساق و قدم است مصنف کتاب گوید این ظاهر
 فقر قرآن و لغت عربست زیرا که خدای تعالی
 فرمود و اما از سنان من رسول الا بلسان قومیه
 یعنی هیچ پیغمبر نداشتیم الا باین قوم آن پیغمبر
 پس قرآن باین عرب منزل شد و این استخوانها
 که از جانب بایستون داشته است که آنرا طایفه
 کعبه خوانند عرب آنرا مجموعه گویند و
 طهیر محمد صلی الله علیه و آله آنست که کعب
 آن استخوانست که از پشت با برداشته است
 که اذوالنقل یا نه رسد و سیم بتلک رتقاعه و
 منه اللعینه یعنی کعبه از آن جهت کعبه می
 خوانند که از پشت با برداشته است و کعبه را
 از این جهت کعبه خوانند و طهیر محمد حسن از اصحاب
 ابو حنیفه این است و چون باء بر سر عطف و باء
 بتغیض در سر حکم فرموده بود حکم باء هم حکم سر بود

و بعضی ششوج باشند همچنین باید که بعضی بایست
 مسح بود و چون خمین بود لازم این که کعب
 آن استخوان باشد از پشت پای برداشته بود
 ابوذر رضی الله عنه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
 کند لا وقتی ده سره از اجبار که خود کند سوره
 آمدند صلی الله علیه و آله و گفتند ای محمد از تو
 سوالی خواهیم کرد کی جواب آن ندانند الا یغیری
 مرسلا یا ملکی مقرب اگر جواب بصواب گوئی
 ما بنوامان آیم رسول گفت سلونی نقمها لا نقمنا
 گفتند خبر ده ما را کی خدای تعالی در وضو چهار
 عضو را غسل و مسح فرمود و این عضوها با کترین
 حسد است رسول گفت آدم علیه السلام در وقت خود
 گندم چهار فعل بکرد توجه الیه یعنی روی فرا
 شکره لا ثم مسح الیه یعنی پس نهد آن رفت
 ثم تناول بیه و شمه یعنی پس بدست آنرا گرفت
 و خورد و پیوید و طار عنه الخلی و الخلیک پس رفته
 و طلبا از وی پیوید چون بدو رفت گندم نکر است

در وضو

و قصد او کرد خدای تعالی او را ام
 کار و کیشوی چون بدست بر گرفت و تناول
 کرد او را فرمود یک دست بشوی چون درخت
 بروی سایه افکند و لام دست بر سر خندم
 نهاد او را فرمود کی سر مسح کن پای برقت و
 بدو رفت گندم نزد یکی یافت او را فرمود کی پای
 مسح کن این چهار فعل کفارة آن چهار فعل شد
 لا نزل اولی کرد پس هر مؤمنی که در وقت اداء
 نماز این چهار بشوید و مسح کند خدای تعالی
 هر گناه کی ازین چهار عضو صادر شده باشد
 عفو نماید قوله تعالی ان الحسنات یذهب
 السيئات ازین جهت خدای تعالی غسل و مسح
 این چهار اعضا بر امت فرض کرد اخبار
 گفتند راست گفتی و همه ایمان آوردند
 و در روایات خلاف کرده اند بعضی گفته اند
 یعنی ترتیب و تعقیب است و ازین جهت
 ترتیب در وضو واجب می دانند و ترتیب

این است که اول رکعت بشوین پس دست بعد از آن
 مسح بر بعد از آن مسح بایک و این مذهب اهل
 البیت است و ثانی این اختیار کرده است و
 دلیل بر آنکه او ترتیب است قوله تعالی ان
 الصفا والمروة من شعایر الله جابر عبد الله
 انصار کي کویز در خدمت رسول صلی الله علیه
 وآله الخ رقیم رسول قضا صفا کرد پس فرمود
 ابتدا کنید یا ای خدا ای ابتدا فرمود
 و حکم کرد و این دلیلست بر دو چیز اول
 آنکه او موجب ترتیب است دوم آنکه ابتدا در
 لفظ موجب ابتدا است در فعل دلیل دیگر
 قوله تعالی ارکعوا واسجدوا والركوع
 قبل السجود و دلیل دیگر قوله علیکم السلام
 یقبل الله صلوۃ امری حتی یضع الوضوء
 مواضعه فی غسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح
 براسه ثم یرکب علیه و فی کلام العرب للتغییب
 و مذهب مالک آنست که اگر بعد ترتیب در وضو

فروگذار از اعاده وضو واجب بود و اگر
 فراموش کند اعاده لازم نیاید و مذهب
 این اختیار کرده است و سفین نور کت و
 ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد حسن گویند
 ترتیب در وضو سنت است اگر سبب و یا عمد
 فروگذار از اعاده لازم نیاید و او بمعنی
 جمع می نهند دلیل ایشان قوله تعالی انما الصدقات
 للفقراء والمساکین الیه وقوله یا ایها الذین
 آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما وقالوا بحوز
 تقدیم احدهما علی الآخر و در زکوة تقدیم
 مسکین بر فقیر جایز بود و صحیح تقدیم اهل
 سهمی بر اهل سهمی دیگر روایت قال عبد الرحمن
 بن سمره الانصاری قال خرج علی بن رسول
 صلی الله علیه وآله و نحن فی مسجد المدینه فقال
 رأیت البارحة عجمارا یترجل من امتی قد
 بسط علیه عذاب القبر فجا وضوءه فاستفک
 من ذلك یعنی رسول از حجره بیرون آمد و ما در

الله

مسجد طیبه بودیم رسول گفت دوشنبه
عجب دیدم مردی از امت خود دیدم که عذاب
کورسیر از وی جدا شده بود وضوء او پامند
و او را از آن عذاب برهانید قوله وان كنتم
جنبا فامسحوا واکر حنب با شید غسل
کنید بود رکوبید از امیر المؤمنین شنیدم بکرا
ده مرد از اخبار خود خدمت رسول
آمدند صلوات الله علیهم و گفتند ای محمد
جرا خدای تعالی از جنابت غسل فرض
کرد ایندوار بول و غایط یا بلید تر از نقطه
فرض نکرد رسول فرمود چون آدم درخت
کندم تناول کرد نخول بی عروقه
و شعله در رگها و موی وی بگردید
چون آدمی بجای مشغول شود از تن
مویی بطریق لذت قطره ترول کند خدا
تعالی بر او آفت بطریق طهارة و کفارة و
شکر انعام آن لذت با ایشان میرسد غسل

واجب فرمود گفتند راست گفت ای محمد
رسول گفت ان المؤمن اذا اراد ان یغتسل
من الجنابة فامسحوا واکر حنب با شید غسل
المؤمن یبینه و ینیر یتنه و المناق و لا یغتسل من
الجنابة فامسحوا واکر حنب با شید غسل من الجنابة
اینها الله بهما المتطهرین و یقول علی بکایت
انظروا الی عبدی و امتی استهدکم الی قد عرفتم
لما وکبت لکل واحد منهما بکل شعرة علی راسه
و جسده الف حسنه و محی عنه مثل ذلك و رفع له
مثل ذلك یعنی مومن چون خواهد از خطا غسل کند
خدای تعالی او را در بهشت کوشش بیا کند و آن
مومن را حقنی بود میان او و خداوند او و منافق
از جنابت غسل نکند بر هیچ بنده و برستار
از جنابت غسل نشانند الا خدای تعالی بایشان
باید ملائکه مباحات کند گوید ای فرشتگان من
بنده و برستار من فرستید لا جلونه و نهان من
رعایت می کنند بر من گواه باشند لا کناه ایشان

عقودم و بعد هر موی را بر سر و تن هر یک از
 باشد هزار نعلی بنویسد و هزار بدخج و کند
 و هزار درجه در هشت بنا کند اخبار لغتند
 راست گفتی و ایمان آوردند قوله فلم تجدوا
 قلوبهم اصعبا لطيفا فاستحووا بوجوههم و ابدلکم
 منه جونا ب نیاید خال پاک تیم کنید بروها و
 دستها از آن خال بوسایند و در سورة النساء تیمم
 و کیفیت آن بیان کرده ایم اینجا حاجت بکار
 نیست یا برید الله لیجعل علیکم من حرج ائی
 یا فرض علیکم من الوضوء والغسل و التیم صیق یعنی
 خدای تعالی خواست از آنچه بر شما فرض کرد از
 وضوء و غسل و تیمم بر شما تسکین و سستی و لکن بدان
 بظهر کمر اما خواست تا شمار از احداث
 و جنابت و گناه پاک کرد اند و لیم بغتة علیکم
 و نعت خود بر شما تمام کرد اند از اینجا حاجت تیمم عند
 عدم الماء یعنی در وقت آنکه آب نبود لعلمکم
 تشکرون تا شما خدا را بر آن شکر کنید و ذکر را

بشان

بغزة الله علیکم و میثاقه الذی و انفقتم بینه
 ائی العهد الذی عاهدتوه و یاد کنید نعت خدای
 تعالی بر خود و عهدی که بران با شما میثاق
 بسته است الشرح مفسر آن میثاق را مراد از این
 سمع و طاعت است رسول و اعلی الله علیه و آله
 اصحابه با وکی سعت کردند با هر ج بر ایشان
 واجب کند اگر چه بر ایشان از آن کراهیت بود
 بسمع و طاعت اجابت کنند مجاهد گوید مراد
 از این میثاق آنست بر بکم فالو ابل است
 مصنف کتاب گوید این عهد و میثاق و لایت
 امیر المومنین است و باز ده فرزند او صلوات الله
 علیهم دلیل برین حدیثی صحیح است لاحافظ ابو
 اصبهانی در کتاب حلیة الاولیا یاد کرده است
 با سناد از سالم جعفی از ابو مرزاة الاشعری قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل
 عهد الی فی علی فقلت یا رب بیته لی فقال
 اسمع فقلت سمعت فقال لی علیا و آیه الذی

نعیم

وَأَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَنُورٌ مِنْ طَاعَتِي وَهُوَ الْكَلْبَةُ الَّتِي
الزُّمَّيْنَةُ الْمُتَّقِيَةُ مِنْ لَحَبَةِ أَحِبَّتِي وَفِي بَعْضِهِ
ابْتِغَايَتِي فَبَشَّرَهُ بِذَلِكَ جَاعِلٌ فَبَشَّرَتْهُ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَفِي بَعْضِهِ فَإِنْ
بَعْدِي قَبْلِي فَإِنْ بَيْنَ الَّذِي بَشَّرْتَنِي بِهِ
فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِ قَالَ قُلْتُ اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَلْبَهُ وَاجْعَلْ
رَبِّعَهُ الْإِيمَانُ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ فَعَلْتُ بِهِ
ذَلِكَ ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَى أَنَّهُ سَيُخَصُّهُ بِالْبَيْتِ بِشَيْءٍ
لَمْ يَخْصْ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ احْنِ
وَصَاحِبِي فَقَالَ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ أَنَّهُ مُبْتَلَى
وَمُبْتَلَى بِهِ دَلِيلِي دِيكَرُ حَدِيثِي صَحِيحٌ اسْت
كَحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ طَبَقِهِ بِأَذْكَرَ لَيْسَتْ
إِذَا شَقَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْكُتُوا لِي وَضُؤُوا ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ أُولَئِكَ مِنْ يَدْخُلُونَ هَذَا الْبَابَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَفَإِنَّهُ الْغُرَّاءُ الْمُجَلِّيزُ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ
قَالَ اللَّهُ قُلْتُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَافِعًا فِي الْأَنْصَارِ وَكَلِمَةً

إِذَا جَاءَ عَلَى قَتَالٍ مِنْ هَذَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُلْتُ عَلَى قَتَالٍ مَسْتَبِيرٍ
فَاغْتَسَقَهُ ثُمَّ جَعَلَ يَسْخَرُ عَرَقَ وَجْهِهِ بِوَجْهِهِ وَشَبَّ
عَرَقَ عَلَى وَجْهِهِ فَقَالَ عَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْتَهَى
صَنَعْتُ شَيْئًا مَا صَنَعْتُ يَدُ قَبْلُ قَالَ وَمَا يَصْنَعُ وَأَنْتَ
تُؤَدِّي عَنِّي وَتَسْمَعُهُمْ صَوْتِي وَيَتَّبِعُونَ مَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ بَعْدِي دَلِيلِي دِيكَرُ حَدِيثِي صَحِيحٌ اسْت
كَحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ طَبَقِهِ بِأَذْكَرَ اسْت
بِأَسْنَادٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ أَذْغُرِي سَيِّدَ الْعَرَبِ يَعْنِي عَلِيًّا فَقَالَتْ
عَائِشَةُ السَّنَّةُ سَيِّدَ الْعَرَبِ فَقَالَ أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ
آدَمَ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَلَمَّا جَاءَ رَسُلُ اللَّهِ إِلَى الْأَنْصَارِ
فَأَتَوْهُ فَقَالَ لَهُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ لَا أَذْكَرُكُمْ عَلَى
مَا أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بِهِ لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ فَقَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ
قَالَ هَذَا عَلِيٌّ فَأَجِبُواهُ تَحِيَّاتِي وَاحْكُمُوا بِهِ بِلَا مَنِي
فَأَبْ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ
عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَابْنِ حَرْبٍ فِي كِتَابِ سُوْدُودِ
أَبُو بَكْرٍ أَرْسَلَ سَعِيدَ جَبْرِيلَ أَرْسَلَ أَيْشَةَ رَوَيْتَ كَرَاهِيَّةَ اسْت

دلیلی دیگر حدیثی صحیح است لاحاظ ابو نعیم
 در کتاب حلیه با سند روایت کرده است از
 ابی وائل از حذیفه بن الیمان قال قالوا یا رسول الله
 لا تتخلف علیا قال ان تولوا علیا تجدوه هادیا
 مهذا یبشركم الطريق المستقیم دلیلی
 حدیثی صحیح است کی حافظ ابو نعیم در کتاب
 حلیه با سند روایت کرده است از زید بن شیح
 از حذیفه بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله ان تتخلفوا علیا ووالا ریکم فاعلموا
 تجدوه هادیا مهذا یبشركم بالحجة البیضا
دلیلی دیگر حدیثی صحیح است کی حافظ ابو نعیم
 در کتاب حلیه با سند روایت کرده است از خالد
 بن معدان از معاذ جبل قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله یا علی احکم بالنوّة ولا بنوّة بعدک
 وخصم الناس شیخ ولا یجادلک فیه احد من
 قریش انت اولکم ایمانا بالله واول فاهم بعهد الله
 واقومهم بأمر الله واقسمهم بالسویة واعلمتم فی

الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم عند الله فیریة
دلیلی دیگر حدیثی صحیح است کی حافظ ابو نعیم
 در کتاب حلیه با سند روایت کرده است از
 ابی مرزة الاسلمی فقال له وانا اسمع یا ابی مرزة ان
 رب العالمین عهد الی عهدا فی علی بن ابی طالب
 فقال له زایة الهدی وشار الیمان واما مر
 او لیا بی و نور جمیع من اطاعنی یا ابی مرزة علی بن
 ابی طالب عینی عند فی القیمة وصاحب ابی بن
 القیمة علی منافع خیر این رحمة رت
دلیلی دیگر حدیثی صحیح است کی حافظ در
 حلیه روایت کرده است با سند از عبد الله مسعود
 قال کتبت عند النبی صلی الله علیه وآله عن علی قال
 قسمت الحکم عشرة اجزا فاعطی علی تسعة
 اجزا والناس جزوا واحدا معنی حدیث اول
 رسول و بعد از این صلی الله علیه وآله خدای تعالی
 در شان علی با فرمود کرد کفتم خداوند ا
 بیان فرمود کی آن عهد است خطاب مذکور

بشنو و مژده ازین آنست کی بشنو و اجابت کن و
 باز در میان سحفت علی علم راه راست است
 و او را برایت ازین خواند که هر کس کی نظر
 بر دینت دارد کم نکند و بدین هر کس کی طلب راه
 راست دارد باید که نظر بر ولایت و امامت
 علی دارد تا ضلالت بوی راه نیابد از اینجا لازم
 آید که هر کس که مخالفت امیر المومنین کرده در تبه
 ضلالت گرفتار شد و امام اولیای بی معنی با آنست
 بگوید خدای تعالی حکم فرمود و با ایشان عهد
 کرد کی علی امام اولیای من است بصورت
 ازین معنی لازم شود کی هر کس که بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله جز امیر المومنین دیگری
 امام دانده از اولیاء خدا بود و نور من اطاعتی
 یعنی علی رویش ای چشم و دین و جان بر داران
 من است ازین معنی لازم شد که ایشان را بر امیر المومنین
 نفوق و ترخ طلب کردند و عهد امامت او
 نقض کردند و در ظلمت بودند و نه مطیع حق

بودند و هو الکلمة التي ألزمتها المتقين و او آن کلمه است
 بر متقیان الزام کرده ام چنانکه فرموده اذ جعل الله
كفر و اثم قلوبهم للحمة حمية لجاهلية فانزل الله
 سلبته علی رسول و الزمهم كلمة التقوى و كانوا
 احق بها و أهلها و كان الله بكل شيء عليم و مراد ازین
 آنست که رسول صلی الله علیه و آله حکم خدای تعالی
 عهد و میثاق امامت امیر المومنین روز غدیر با صحابه
 ببینست چنانکه خدای تعالی فرمود يا ايها الرسول بلغ ما
انزل اليك في علي فان لم تقول فابلغته رسالته و الله
 بعصمك من الناس و تفسیر این آیت در موضع گفته آید
 انشاء الله تعالی چون رسول تقرر امامت امیر المومنین
 فرمود اکثر صحابه در گفت و گو و گفت و گو
 افتادند گفتند بیکدیگر محمد بدان راجع شد گفت بر ما
 خود را حاکم ساخت می خواهد که بعد از خود بر عزم
 خود بر ما حاکم سازد و الله کی بایدین در سارتیم
 چون او میرد یا در چرخ کشته شود ما داینم که
 تدبیر کار چون باید کرد حمیت جاهلیت در

خبر

ششم

نه از ایشان از فروخته شد چنانکه خدای تعالی
 از آن خبر داد و ما محمد را رسولی مقرر کردیم قبل از آن
 اذان ما قتل او قتل اقلیم علی اعقابکم و من یقبل
 علی عقیبه قلن نصر الله شیا و سبحن الله الشاکرین
 و تفسیر این آیت پیش ازین بیان کرده ایم بعد از آن
 چون در رقیع مکه بود رسول صلی الله علیه و آله گفت
 و خدا بر تناسی گفت که مثل آن هرگز کسی نرفته بود
 نشیبه خلق بسیار بودند رسول صلی الله علیه و آله
 امیر المومنین را فرمود که یا علی آتش شمعهم صوتی
 توانی و یا ایشان رساند امیر المومنین علیه السلام آواز رسول
 خلق میرسانند صحابه در گفت و گو افتادند که محمد
 میخواهد که علی را بر او امیر و حاکم گردانند ما هرگز باین
 راضی نشویم ما چندان صبر کنیم که او میرد چنانکه
 خواهیم کنیم لا طایعه اندک با امت و ولایت امیر المومنین
 با رسول است کرده بودند مثل او در روز سلمان
 و خدیجه و نظیر ایشان که پیش ازین در ایشان
 کرده ایم خدای تعالی آیت فرستاد از جعل الذین کفروا

و
 و
 و

آنانکه بخدا و محمد کافر گشتند از در امامت امیر المومنین
 فی قلوبهم الحیة الحیة الخا هلیة حمیت جاهلیت
 در دلها خود کردند فائز الله سکیته علی رسولیه
 و علی المومنین بر خدای تعالی سکیته خود یعنی ذوالفقار
 امیر المومنین را کرد کلین شکر بان برداشت و در هر
 مصافی جبریل بر پاهای سر امیر المومنین میزد می
 کرد و میگفت لا فتی لا علی لا سیف لا ذوالفقار
 زیرا که اعتماد رسول اهل ایمان در تقویت دین بر امیر المومنین
 بود و از مردم کلمه التقوی لازم کرد بر مومنان کلمه
 تقوی یعنی امامت امیر المومنین علیه السلام و كانوا احق بها
 و اهلها و مومنان با امامت امیر المومنین سر او را ترانند
 غیر ایشان که تصدیق امامت او نمی کنند زیرا که اهل
 امامت و ایشانند که خدا و رسول را در جمیع امور عالم
 و صادق می دانند من احببه احببنی هر که او را
 دوست دارد مرا دوست داشته است و من
 ابغضه ابغضنی ازینجا لازم که اهل سبق و نالیک
 یعنی طلحه و زبیر و عوان ایشان و قاسطین یعنی

میزد

و
 و
 و

بعوی و اعوان او خدا بر او دست نه داشتند برای
 دشمنان امیر المؤمنین بود و دلیل دشمنی ایشان تقدیم و
 ترجیح و حرب کردنت با و کلامی چون مناقق بودند
 یا لا یغضل المناقق شقی تو را بوی تواند کرد بر
 دشمنی ایشان با خدا و تعالی بنص این واحد پیش دیگر
 و آیات بسیار در قرآن مذکور است و بعضی از آن
 پیش ازین بیان کرده ایم روشن و مبهره شد فبشره
 بذلك یعنی ای محمد علی را باین تشریف بشاره ده
 فجا علی فبشرته یعنی علی بیا مداور بشاره دادم
 فقال رسول الله انا عبد الله و فی قبضته بر علی
 گفت ای رسول خدا من بنده خدا ام و هستی من در
 قبضه داشتی و ای فانی بعدی بنده ای اگر مرا
 عذاب و فایز بگناه من بود و این بطریق عجز و
 مذلت در حضرت عزت می گوید و طریق بندگان
 در حضرت خداوندان چنین بودند از جهت آنکه او
 گناهی داشت و ان یم فی الذی بشرنی به و اگر آج
 مرا بآن بشارت دایمی بر وقت تمام کند فالله او کی قال

خدا تعالی بمن اولیتر و سزاوارتر قال قلت
 اللهم اجل قبته واجعل یسعه ایمان رسولی قلت
 صلی الله علیه و آله کفتم خداوند دل او روشن
 کرد آن یعنی روشن شای دل او زیادت کرد آن
 و بکار او ایمان کن و مراد ازین آنست که چهار
 موسم نزعت و اسایش است و انواع کلمات و
 لایها و نباقات در چهار بود اشارت رسول علیکم
 درین دعا و توقف او است بر حقایق ایمان و
 دقایق عرفان فقال الله قد فعلت به ذلك
 بر خدا که خالی گفت ای محمد آج در حق علی
 از من خواستی اجابت کردم تم الله رفع الی
 الله بخصه من البلیه بیه لم خص به احد غیر
 اصحابی یعنی بر من عرض کرده اند لا علی را
 روذ بود لا بیلای محض کس کرد اند لا به عکس
 از اصحاب من بمثل آن بلا محض من نکرده باشد
 کفتم یارب ارحمی و صاحب خداوند او برادر من و یار
 من است فقال ان هلا شیء قد سبق الله مثلی و

پس ای نبی نفعی خدای تعالی گفت علم من لا خلو ندیم بران
 محیط بوده است با علی بان بلا مبتلی خواهد بود
 و مراد از این است که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
 با امیر المومنین و فرزندان وی مخالفت کردند و در ابطال
 حق او کوشیدند و وصیاء همه انبیاء در میان امت بعد
 از انبیاء عزیز بودند و حقوق ایشان رعایت کردند و
 ادبیت و ادا در شان ایشان جای نداشتند و این امت
 جانی در حق امیر المومنین غصب کردند و اذیت و ادا
 با وصیاء رسول علیهم السلام رسانیدند بلا یی عظیم تر از آن
 بود که کسی الشریع در پشت برستی و خوردن و زنا
 کردن و ربا دادن سر زده باشند تقو و ترس بر
 کسی جویند که هرگز بت نرسیده باشند و معصیت
 بتوی برفته بود آری هل یستوی الامی و البصیر
 معنی حریت در و مر حافظ ابو نعیم از انس مالک روایت
 می کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای انس آب
 وضوء من تنیبت کمن تنیبت کردم رسول وضوء سلخت
 و دور گفت غار بجزارد بعد از فراغ نماز مرا گفت ای انس

و فرزند از ایشان هم

اول کسی که ازین در بر تو در آید امیر مومنان و سید
 سلمانان پیشوای آگاهی ان آثار و ضوابط شیعار
 اهل ایمانست روی و دست و پا ایشان سید بود
 و خاتم اوصیاء باشد قال الله اجعله رجلاً من
 الانصار انس گفت کفتم خدایتان مرد را مردی
 از جمله انصار کن و گفته یعنی این معنی بهمان داشتم
 اذ جاء علی درین اندیشه بودم که علی در رسید
 رسول گفت ای انس کیست که آمد قلت علی گفت
 علی است مقام پیشینش رسول صلی الله علیه و آله
 شادمانی داشت فاعتقده او را در بر گرفت
 ثم جعل علی توجیه یعنی بر عرق روی
 خود بر روی علی مالید و عرق علی روی خود می مالید
 فقال علی یا رسول الله علی گفت ای رسول خدا گفتند
 را شکر صنعتت شیاً ما صنعتت فی قبل چیزی می
 بینم لاف با من چه کنی لا یش ازین بایمیدم قال و ما یمنع
 رسول گفت و چه منع کند مرا ازین فعل با تو و انت
 تو را عیبی و توانی از من برسانی و مراد ازین رسانیدن

و فرزند از ایشان هم

سورة براءة است باهل مكة وان جنان بود که چون
 سورة براءة منزل شد رسول صلی الله علیه و آله خواست
 که ابوبکر را با صاحب نماید که او را عند الله چه در
 و در بابت او ناله است و بعد از وی ایفا است
 سورة براءة بود که او گفت بدو و اهل مکه خواند
 و عهد ایشان تازه کن ابوبکر سورة بستند و رفت
 جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدای تعالی مرا بیدار کن
 سورة براءة براهل مکه نرسم باید خواند و عهد ایشان
 تازه می باید کرد یا کسی که از نفس تو باشد رسول
 امیر المومنین را بفرستد و گفت برو و سورة براءة از
 ابوبکر بستان و او را بخیر کن اگر چه او را نگو
 بیا بدو اگر خواهد باز کرد و نزد من ابوبکر
 دو منزل رفت بود امیر المومنین بود رسید سورة براءة
 بستند و او را بخیر کرد او بان گشت چون گفتند رسول
 رسید گفت یا رسول الله در عرجه دینی را عازم
 بود که بیک رسول گفت امیر خدای تعالی چنین بود که سورة
 براءة براهل مکه خوانم یا کسی که از نفس تو باشد و علی

نفس من بود دلیل بر آنکه امیر المومنین نفس رسول بود
 ندع انما نلک انما نلک و سانا و سانا و انفسنا و انفسکم
 الیه پس چون خدای تعالی علی را نفس رسول خواند
 هر کس که بر علی تقدیم و ترجیح طلبد بر رسول طلبیده
 بود و هر کس با علی حرب کند با رسول حرب کرده باشد
 و هر کس که بر رسول تقدیم و ترجیح طلب کند و با وی
 محرم شعور شود عاقل مومن اندک که باشد قوله
 و لشعیر صوفی یعنی آواز من در آید و می توان ایشان را سانی
 چنانکه پیش ازین بیان کردیم و پیش ازین ما اختلافی بود
 بعدی معنی تو بیان کی ایشان را عرجه ایشان در آن
 اختلاف کنند بعد از آن چنانکه در عهد مشایخ هر
 مشکلا ایشان را پیش ازین و هیچ یک از ایشان از در آن
 آن بود امیر المومنین آن بیان کرد و این معنی مشهور
 و مذکور است تا در بسیار احکام عمر خطاب گفت لولا
 علی لهدم عمر بن مسعود چنین هم عاقل تقدیم فاضل بر
 معقول شد و این معنی جنان بود که کسی که بگوید شما
 بخت و روش آن آفتاب است و این سخن هم عاقل قبول

و اگر قبول کند جهل محض بود قال الله تعالى هل يستوی
الظلمات والنور معنی حالت سیاه و روشن
ابو نعیم روایت کند از حسن علی بن ابی حمزه که رسول گفت
صلی الله علیه و آله اذع فی سید العرب بهترین
عرب را بمن خوانند یعنی علی را فقالت عایشة
عایشة گفت السنت سید العرب یعنی نه تو سید
عربی فقال ایا سید ولد آدم و علی سید العرب
رسول گفت من بهترین فرزندان آدم و علی بهترین
عرب است فلما جاء علی بن جعفر علی بیاید از رسول
إلى الأنصار فانوه لهم و انصار را بخواند چون بیایند
فقال لهم یا معشر الأنصار بس اثباتی گفت ای گروه
انصار ای اهل کربلا ای آن عشق من به کین فصلوا بعد
دالتکم شمار بخیر کی اگر جنگ در آن زمین
و بان افتد کینده هرگز بعد از آن کمر راه نشوید
قالوا بلی یا رسول الله گفتند ای رسول خدا بس
رسول گفت هذا علی ابن علی است فاجتوه نجبی
و اگر نه بکرامتی دوستدارید او را بدوستی من

و اگر ای دارید چنانکه مرا گرامی می دارید من سفت گم
گویند ازین حدیث روشن شد که علی بهترین عمر
و ابوبکر و عمر و عثمان یغین است یکا عرب بودند
بس بنص این حدیث ظاهر شد که بهترین خلق بعد از
رسول امیر المومنین بود و هر کس که خلاف این گویند
عناد بود با وی سخن نباید گفت و از وی محترمانه نباید
بود دیگر ازین لازم آید که هر کس که بوی عسکر
نکند در ضلالت بود دیگر لازم آید که دوستی
و اگر ارام و بیاید که چون دوستی و احترام رسول بود
و معنی این سخن آن بود که چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
در جمیع امور واجب و لازم است متابعت امیر المومنین
بعد از رسول علیهم السلام جمیع امت در جمیع امور واجب
و لازم بود تا حدی که خدای تعالی در سوره حجرات
فرمود یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضهم لبعض ان
تخبط اعمالکم و اقم لا تشعروا یعنی ای اهل
ایمان مگذارید که در وقت سخن گفتن او را بشمار بر او از

او باشد و چنانکه شما بایکدیگر سخن بکنید گویند یا رسول
 سخن بکنید و گویند که این افعال موجب آفتاب کی احاط
 افعال بکنید شما کند چون یا رسول این شخصت فرمودند
 با امیر المومنین این معنی هم روا بود که محط عمل بود زیرا
 که نفس رسول است اکبر گویند هر چه خاصه
 و رسول است خاصه علی بود شما بکنید که بعد از رسول
 زبان رسول دانگاه کنند لازم آید که زبان علی را
 بعد از هم فکاح نتوان کرد گویم چون نفس
 امیر المومنین نفس رسول بود صلی الله علیه و آله هر خاصه
 که رسول را بود امیر المومنین را بود زیرا که رسول بوقت
 اندکی سلب فرمود باقی جمیع خاصه او را چنانکه رسول
 فرمود است منی منزله هر دو من موسی که الله لا نبی
 بعدی دلیل بک برین معنی حدیث صحیح است
 که رسول فرمود انا و علی ابوا هذه الامّة یعنی من
 و علی بندگان این امتیم و مصداق این معنی خدا کی
 تعالی فرمود و انما اجدکم منکم یعنی زبان محمد و زبان
 شما اند چون زبان مادر باشد رسول پدر بود و

زبان پدر بود و پدر را مندا که آنها نام و رسول علی را
 پدر امت چنانکه پس چون پدر بود زبان او هم مادر
 امت باشند و امت دانستند که زبان او را نگاه
 کنند و الله اعلم معنی جاریست جمله مراقظ
 روایت کند از ابی وایل از حدیث بن الیمان قال
 قالوا یا رسول الله لا یشخلف علیا یعنی صحابه گفتند
 یا رسول الله علی را بر امت خلیفه نمی گردانی گفت
 احر تو که بعلی کنی و او را راه تار و راه راست
 یافتند یا بید بسبب دشمنان راه راست یعنی راهی
 لا خدا و رسول بآن خلق را دعوت کرده اند
معنی جاریست بخم مراقظ روایت کرد از زید
 یثیع از حدیث بن الیمان که رسول صلی الله علیه و آله
 گفت اکبر علی را بعد از من خلیفه خود دانید و من
 دایم کی بعد از من خلافت او را می بینید و او را خلیف
 خود نکر دانید و اگر او را خلیفه دانید بایبدا و نا
 لا هادی و مقدر بود و تحت بیضا یعنی روشن
 شما را ظاهر کرد و این حدیث جلیل است بر وجه خلافت

امیرالمؤمنین علیه السلام معنی حارث بن ششم حافظ
 سعادت کند از معاذ جلیل رسول صلی الله علیه و آله
 امیرالمؤمنین را گفت علیاً السلام علی من ینوّه بر تو غلبه
 کردم و پیشی گرفتم و بعد از من نبوت نیست
 و تو بر جمیع مردم غلبه یافتی و پیشی گرفتی
 بهفت چیز که هیچ کس از قریش با تو همت خلقت
 با تو نجات نتواند گرفت اول کسی از همه مردم کی
 بخدا و رسول ایمان آورد تو بودی مصف که با تو بود
 ایشان را دعوی می کنند اول کسی ایمان آورد ابو بکر
 بود دعوی باطل است زیرا که این حدیث و دیگر احادیث
 بر این ظاهر است ایشان واضح است و نیز در کتب
 سیره و تواریخ مشهور و مذکور است که روز و شب
 بود که رسول صلی الله علیه و آله اظهار نبوت فرمود
 و روز سه شنبه بود که امیرالمؤمنین ایمان آورد پس خدیجه
 پس زید عارف پس ابو بکر و این عبارت قبیحی است در
 کتاب عارف قوله و از فاهم بعد الله یعنی و این
 توفیق خلقی خداوندی است این معنی قوله تعالی

یوفون بالند و اقومهم با امر الله و قوی توفیق ایشان
 با امر خدا تعالی یعنی خدای تعالی فرمود که من تو را
 حجت و جد تو و هم یکشید کافر ازادر هر موضع کی
 بیایید و مقاتلت و اظهار من الشمس است بیکر
 دست برد او در بدلت و احدی حنین و حنین و دم بیکر
 غذاها در کتب مذکور و مشهور است که هیچ
 کس از آن حالات و مقامات نبوده است و در جمله
 قیام بود و او با امر خدای تعالی این یا ایها الذین آمنوا
 اذا نادیکم الرسول فاستجبوا لیه و ان یأمرکم بشئ فاعصوا
 و هیچ کس از صحابه باین آیت عمل نکرد الا امیرالمؤمنین
 و معنی این آیت و تقریر آن در موضع گفته آمد ان شاء الله
 و اقسام بالسویقه و شویبه در قسمت توانی لا بکران
 از آن عاجز باشند و نکند و لذ سوتیب قسمت بود که
 طلحه و زبیر و اتباع ایشان بیعت امیرالمؤمنین نقض
 کردند و مکر رفتند و خواستند که ام سلمه را رضی الله عنها
 بفرستند و با خود ببرند ایشان را اجابت نکردند و نه
 عایشه رفتند و خود از امیرالمؤمنین چیزها در خاطر داشت

این بیان در

با ایشان مشتق شد و یسره رفت و تیغ در روی بخت
 خلق کشید عذوة علی بن ابی طالب و جیوه و دیگر
 در دل داشت قوله واعدکم فی الدعیة و عادل
 ترین ایشان در میان دعیت تو باشی و البصر هرگز
 القضاة و بینا ترین ایشان تو باشی در قضاای شرع
 از بانه قضا یا وقتی در حیوة رسول صلوات الله علیه
 جهودی پیامد و هزار دینار بر رسول دعوی کرد رسول
 گفت ای ابوبکر میان ما توقاضی باش ابوبکر صوة
 دعوی از جهود سوال کرد جهود گفت هزار دینار
 بر محمد دعوی می کنم ابوبکر گفت یا رسول الله همی گوئی
 رسول گفت مال هزار ده ام ابوبکر گفت بیان کن
 یا رسول الله کی مال هزار ده رسول گفت عمر را
 حاضر کنید چون حاضر شد رسول گفت ای عمر میان من
 و این جهود قاضی باش عمر گفتی مرفعه و قضیه
 از جهود طلب کرد جهود گفت محمد را هزار دینار
 بخن در ایست عمر گفت یا رسول الله عمر فرمای رسول
 گفت مال بوی رسانیده ام عمر گفت بیان باید کرد رسول

صلی الله علیه و آله گفت عثمان را بخوانید چون حاضر شد
 رسول گفت ای عثمان میان من و این جهود در دعوی
 که او راست قاضی باش عثمان گفت ای جهود چه دعوی
 می کنی جهود گفت هزار دینار بر محمد قرض دارد عثمان
 گفت یا رسول الله همی گوئی گفت مال بوی رسانیده ام
 عثمان گفت بیان باید کرد رسول گفت علی بن ابی طالب
 علی را حاضر کنید علی درآمد گفت ای علی مرفعه این جهود
 با من پیشو و میان ما حق حکم کن امیر المومنین جهود را گفت
 چه دعوی می کنی گفت هزار دینار از محمد سند می دهم
 امیر المومنین رو کرد و سند رسول آورد گفت یا رسول الله
 همی فرمای رسول گفت قرض و بی بوی رسانیده ام جهود
 انکار کرد امیر المومنین گفت ای جهود با من بی امانت من
 برسانم جهود با امیر المومنین رفت قبر را اشارت کنی
 دوا الفقار بیار دوا الفقار بیاورد بر لادن جهود زد و شریک
 از بدت جدا کرد و کردند رسول آورد صحابه همه
 زبان ایشان را زدند امیر المومنین گفت ای عجب رسول
 صلی الله علیه و آله او امر و احکام و غیر آن از خدا می نغالی

م
 ح

بمانی رساند و بیان اندکی طلب نمی کنیم در آداب فرض هر دو
 اورا تصدیق نکنیم و اندکی بیان خواهیم سزای هر یک را رسول
 خدا را نکذیب کنند چیزی بود و قضایا و او بسیار است
 از جمله قضایا و اوقضیه در بکر بشنوی مؤمنون
 تا اول امانت زایدت کرد در عهد رسول صلی الله
 علیه و آله شخصی خدمت رسول آمد گفت یا رسول الله
 آن مرد طلاق زن باز کرده است آیا حین باز سخن
 نکوید رسول صلی الله علیه و آله خواست لا علم امیرالمومنین
 و بتصبر او در قضایا خلق را معلوم کرد و اندک گفت
 نزد ابوبکر و و این مسئله اندکی بیترس مرد نزد
 ابوبکر آمد و اندکی فتوی پرسید گفت تا جهل سال
 نگذر نشاید که باز سخن گویم مرد خدمت رسول
 آمد و جواب ابوبکر در خدمت رسول عرض کرد
 رسول گفت نزد عمر و عثمان و علی و و این مسئله از
 هر یک از بیترس مرد نزد عمر آمد و حال خود با وی باز گفت
 عمر گفت تا قیامت باز سخن نتوانی گفت مرد نزد
 عثمان آمد و مسئله خود با وی باز گفت عثمان گفت تا

شش ماه نشاید که باز سخن گویم مرد نزد امیرالمومنین
 آمد و قضیه غصه خود با وی در میان نهاد امیرالمومنین
 علیه السلام گفت یا شبان روز باز سخن مگوئی مرد
 خدمت رسول آمد صلی الله علیه و آله و جوابها همه
 در خدمتشان نمی کرد رسول صلوات الله علیه و مرد
 تا همه حاضر شوند ابوبکر را گفت گفت شکر تو در این
 گفتی که جهل سال سخن نشاید گفتن چیست گفت خدی
 تعالی فرمود هل اتی علی الانسان چیز من الذم لم یکن
 شیامه کو و و این چنین جهل سال بود عمر را گفت
 حجت تو در جواب قیامت از کجاست گفت
 خدای تعالی فرمود و لکم فی الارض مستقر و مناع
 الیه حیر و مراد از این چنین قیامت است عثمان را گفت
 ایستد لال تو در جواب تا شش ماه چیست گفت
 خدای تعالی فرمود تو حق کلمات کل چنین باز سخن
 و مراد از این شش ماه است رسول صلی الله علیه
 و آله روی سوی امیرالمومنین کرد و علیه السلام گفت ای
 در مدینه علم بجه دلیل بر یک شبان روز خبر لاری

امیرالمومنین گفت یا رسول الله یا ربی تعالی در کتاب
 کرم و قرآن حکیم فرمود فَسُبْحَانَ اللَّهِ حَبِيبِ شَتُونَ
وَحَبِيبِ تَقْوُونَ و مراد از بن شام و بام است رسول
 صلی الله علیه و آله گفت تَبْلُوكُنَّی وَجَوْهَرِ صِدْقِ سَقِی
صَدَقَتْ وَبِالْحَقِّ نَفَقَتْ پس روی سوزی آن شخص
 کرد و گفت جواب بصواب این است کی علی بیان کرد
 پس آن رسول فرمود کی فَبَصُرْهُمْ فِي الْقَضِيَّةِ وَ
تَوْبِنَا تَزِينِ اِيشَانِ در قضایا و احکام شریعت قوله
وَاعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ بَنِي یعنی درجه و رتبت آن
 در حضرت خذ تعالی از ایشان عظیم تر است
 زیرا که قربت خدای تعالی و درجات جنات
 بعم و عل و تقوی و ورع و زهد و عدل و احسان
 و سخاوت و شجاعت و متابعت امر خدا و
 رسول به توان یافت و این اوصاف در امیرالمومنین
 بود عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَوْجِبِينَ الثَّابِتِينَ مَعْنَى
حَابِثِ هَاقِمِ حافظ و ثابت گذارد انفس
 از این بزرگه اسلم کی رسول با وحی گفت و من

در این حدیث
 از امیرالمومنین
 علیه السلام
 در بیان
 اوصاف
 و صفات
 و احوال
 و احوال
 و احوال

می شنیدم یا بزرگه اِنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ عَمِدًا
فِي عَلَى خَدَّيْكَ در شان علی با من عهد کرد کی و
 رایت هدایت و منار یا مسنت یعنی بلندک ایمان اوست
 و امام اولیاء منست و نور جمیع من اطاعت و معیت
 این پیش ازین بیان کردیم ای بزرگه علی سیرت
 امیر من است روز قیامت و مراد از بن است حق
 روز قیامت خذ تعالی فتاوی هشت و دورخ
 یا امیرالمومنین تا هر کس اَعْدَاوِیْهِ سوز و امامت
 او و یارده فرزند اعتراف کرده بود و متابعت
 او امر و نواهی ایشان از وی صادر شده به مشقت
 فرستند و هر کس بِخِلَافِ اِيشَانِ بوده بدورخ
 فرستند و هر کس مَحَبَّتِ اِيشَانِ داشته باشد و
 بولا بیت ایشان قَوْلًا مَعْرُودَةً از مخالفان ایشان
 نترسیده و قدم در کوی منایع و طاهی نهاده
 او را اِشْفَاعِ عِنْدَ سَوَّلِ استکار کرده وَاللَّهُمَّ اجْعَلْنَا
مِنْ اَهْلِ اِشْفَاعَتِهِ و صاحب رایتی يَوْمَ الْقِيَمَةِ یعنی علی
 روز قیامت صاحب رایتی باشد و رایت علم بود

در این حدیث
 از امیرالمومنین
 علیه السلام
 در بیان
 اوصاف
 و صفات
 و احوال
 و احوال
 و احوال

علی معایج خزان رحمة رقی یعنی علی کلیدها
 خزان بهار رحمت خلد و برادر کار من است معنی
 این سخن آنست کی بی وجود کلید در توان گشودن
 محبت علی و مامت و ولایت علی و توحید
 و نبوت او رحمت خدای تعالی نتوان یافت و نعیم
 میفهم میباید نشود از این حدیث لازم آید باینسان
 که محاکمت امیرالمومنین کردند هرگز رحمت خدای
 تعالی نیابند الحمد لله علی ذلک معنی حدیث
 هشتم حافظ روایت کند از عبد الله
 عبد الله موعود گوید در خدمت رسول بودم
 و او را از منافقین علی می پرسیدیم رسول گفت
 صلی الله علیه و آله خدای تعالی انواع حکمت بده
 فتمت کرد نه جزو بعلی از دیگر جزو
 بحیث مردم مصنف کتاب گوید چون بک
 جزو نصیب همه آدمیان باشد و ابو بکر و عمر
 آدمی بودند از میان این همه مردم از یک جزو
 ظاهر بود لاجه نصیب ایشان باشد و الله اعلم

قول تعالی اذ قلتم سمعنا و اطعنا چون گفتید
 آنچه حکم کردی بر ما ان مروی مطیع شدیم و
 فرمان بردار گشتیم یعنی امانت علی قبول کردیم و
 اتقوا الله و از خدای تعالی ترسید یعنی در مشافه
 ان الله علم بذات الصدور بدست کی خدای تعالی
 عالم است بآنچه دلها در خود پنهان داشته

نفخ ببعث علی قول تعالی یا ایها الذین آمنوا
 قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنان قوم
 علی الان تعللوا اعدوا هو اقرب للتقوی ان الله
 حنیف یقولون و عد الله الذین آمنوا و علوا الصالحات
 لهم مغفرة و اجر عظیم و الذین کفروا و الذین ابایا
 اولیک اصحاب المحیم یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه
 الله علیکم اذ هم قوم ان یشیطوا الیکم ایدیم
 فکف ایدیم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل
 المؤمنون و لقد استدر الله شیاق فی اسرا یل و بعثنا منکم
 اثنی عشر نبیا و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة
 و ایتتم الزکوة و آمنتم برسلی و عززت عنوهم و افرجتهم

قَوْمًا حَيًّا لَا كُفْرَ عَنْكُمْ سَيَاتِكُمْ وَلَا ذُنُوبَكُمْ حَتَّى
 تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْجَارُ فَخُذْ كُفْرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَبِلْ
 ضَلُّ سَوَاءِ السَّبِيلِ فَمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَكُمْ
 قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِمْ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا
 بِهِ وَلَئِنْ تَطَّلَعْ عَلَيْهِمْ يَخِيتِرْ مِنْهُمْ الْأَقْلَامُ فَاعْلَفْ
 عَنْهُمْ وَاصْبِرْ إِنَّ السَّيِّئِينَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ أَيْ أَنْتَ كَإِيَّامٍ
 آوردید در اقوال و افعال و صدق پیام نباید
 و لا یجر منکم شأن قوم ای و لا یجملکم بغض قوم
 علی آن لا تعذلو ابعی دشمنی قومی شمار ابران ندارد
 لا بسبب دشمنی ترک عدل کنید و جور مشغول
 شوید یعنی بسبب آنکه علی را و فرزندان او را دشمن
 به دارید بریشان جور کنید و در حق ایشان عدل سعی
 نایید پس گفت اعدلو یعنی با دوست و دشمن عدل
 کنید هوأقریب للتقوی لا عدل کردن با دوستان و دشمنان
 بنسب کاری و برهیز کاری نزد یکتر است بلکه آن خود
 تقوی است و گفته اند آقریب للتقوی النار یعنی عدل در
 جمیع امور از آتش دوزخ بآن نرسند و اتقوا الله و از

و ایضا
 و ایضا

از خدای تعالی نرسید از آن الله خیر لا خدای تعالی
 عالم است با عقول جزا دهنده است شمارا
 باید شما می کنید و عدل الله الزین منوا و عده داد
 خدای تعالی آنرا کی ایات آوردند بخدا و رسول و امامت
 علی و فرزندان بازده کا نه او و عکملوا الصالحات
 که در راه بیکو کردند لهم مغفرة و اجر عظیم
 از خداوند و بود کار خود آمرزش و زید عظیم
 در معقول و عدل و قول گفته اند قول اول آنست که محذوف
 و لفظ وعد بران دلالت میکند اوعد ای خیر ابعی
 و عده داد از خیر و گفته اند معقولش محذوف است تفسیر
 لهم مغفرة و اجر عظیم است قول دوم آنست که جمله معقول
 لا واقع است موقع مغفرة جناتک شاعر گفت
 و جَدْنَا الصَّالِحِينَ لَهُمْ جَنَاتُ الْجَنَاتِ وَ عَيْنَا سَلْسَبِيلُ
 جَنَاتِ وَ عَيْنَا رَافِعٌ كَرْدَ بِحُلِّ لَهُمْ جَنَاتُ الْجَنَاتِ
 تقدیرش خیر است و وعد الله آن لهم مغفرة چون آن
 حذف کرد مغفرة باشد از موقع شد و گفته اند
 ما بعدش من موقع است بطریق حکایت بدی و وعد

ست
 فست

قَوْلَ اسْتَأْذَنَ قَالَ اللَّهُ يَعْزِمُ وَعَدَ قَوْلَ اسْتَأْذَنَ
 أَنِ اسْتَأْذَنَ كَيْ خَدَايَ تَعَالَى كُنْتُ الَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَ ذَلِكَ
 كَافِرًا وَأَعَدَّ لَهُ لَدُنِّي وَلَقَدْ كَفَرْنَا وَوَلَدْنَا
 بَابًا تَأْتِيهِ الْأَوَّلُ أَهْلُ الْحَبَابِ الْحَكِيمِ أَنَا كَا فَرُكُشْتُمْ وَأَيَاتِ مَا
 بَدِيعُ بَارِزٍ دَاذَنْدِ بَارِزٍ دُورِخِ اَنْدِ اِيْ لَا يُقَارِقُ قَوْفًا
 كَمَا يُقَارِقُ الْبَصَاحِبُ مَا لَهُ بَعْنُ اَزْ دُورِخِ مَفَارِقَتْ
 كُنْتُمْ جَنَانَكُمْ صَاحِبِ مَا اَزْ مَا اَزْ مَفَارِقَتْ كُنْتُمْ بَايَحَا
 الَّذِينَ آمَنُوا اذْ كَرُوا مَعَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ كَرُ اذْ هُمْ قَوْمُ اَنْ
 يَبْسُطُوا اَيْلَهُمْ اَيْدِيَهُمْ اِيْ اَنَّا لَكَا اِيْ اَنْ كُنْتُمْ نَعْت
 خَدَا تَعَالَى رَجُودُ دُورِخِ لَقَوْمِي دَسْتَمَا بَقِيْلُ شَمَا اَزْ اَزْ
 لَدُنْ فُلُكْتُ اَيْدِيَهُمْ عَنَّا بَارِزٍ اَشْتِ خَدَا تَعَالَى دَسْتَمَا
 اَيْشَانِ اَزْ قَتَالِ بَا شَمَا وَانْقُوا اللَّهَ وَازْ خَدَا تَعَالَى تَرَسِيدُ
 رَعْلَى اللَّهِ فَلْيَسْتَوِ كُلُّ لَوْ مَوْجُزٍ وَمُؤْمِنَانِ بِرِخَدَا تَعَالَى دُورِ
 جَمِيعِ اُمُورِ اَعْتَمَادُ كُنْتُمْ مَفْسَرِ اِنْ دَرَسِيْبِ زَوَلِ اِيْ اِيْ
 خَلَا اِيْ كَرْدَه اَنْدِ قَتَا دَه كُوِيْدُ سُوْلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 بِطَنْ خَلِ بُوْدُ دَرِغَزْ وَهَفْتُمْ خَبِرُ بِنِي ثَقَلِيْهِ وَبِنِي حَارِبِ
 رَسِيدُ شَكْرِي اَزْ بِنِ دُورِخِ جَمِيعِ شَدِيدُ اَزْ اَطْرَافِ مَدَدُ

تَعَالَى
 كُنْتُمْ
 يَبْسُطُوا
 اَيْدِيَهُمْ

خَوَاسْتَنْدَ فَا نَا كَا هُ بَرِ سُوْلُ دَوَاسْتَدُوْنِيْ خَبِرُ بَرِ اَيْشَانِ
 فَرُصَتْ بَا يَحْدُ وَكُنْتُمْ مَحْمُودًا وَاصْحَابُشْ اَنْ اِيْ هَسْتُ اِيْ اَنْ
 نَمَانِ بَرِ اَيْشَانِ دُورِخِ تَرَاذْ اَزْ وَبَدَا اَيْشَانِ سَتُ بَلَدِ اِيْمِ
 نَا دَرِ سَجْدَه رُوْنَدُ فَرُصَتْ بَا يَحْدُ خَدَا تَعَالَى سُوْلُ رَا
 اَزْ حَالِ اَيْشَانِ خَبِرُ اَزْ اَيْتِهْ نَمَانِ خَوْفِ مُتَرَلِ مَرُودُ
 چِيْنِ كُوِيْدُ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ
 رَسُوْلُ رَا عَلِيْلَمِ اَزْ جَمِيعِ كَرْدَنْدِ بِنِ قَضَا كَرْدَنْدِ اَزْ جَمِيعِ
 وَاصْحَابُشْ رَسَا اَنْدِ خَدَا تَعَالَى رَعْلَى دَرِ اِيْ اَيْشَانِ
 طَاهِرُ كَرْدِ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ
 كُوِيْدُ خَبِرُ بَرِ سُوْلُ خَدَا رَسِيدُ اَزْ دُورِخِ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ
 لَشَكْرِي اَزْ بِنِي ثَقَلِيْهِ وَبِنِي حَارِبِ جَمِيعِ كَرْدِ اَزْ
 هَرْ طَرَفِيْ عَا رَكْنِيْ كُنْتُمْ رَسُوْلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 قَضَا اَيْشَانِ كَرْدِ جَوْنِ اَيْشَانِ اَزْ خُرُوجِ رَسُوْلُ
 خَبِرُ بَا قُنْتُمْ بَكُوْهُ هَا كَرْدِ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ
 دَرِ كَرِ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ اِيْ
 كَرْنَتْ رَسُوْلُ دَرِ مَوْضِعِيْ خَالِي رَفْتِ وَجَاهِ هَا وَسَلَامِ بَرِ
 دَرِخْتِ اَزْ اَخْتِ دُورِخِ نَا كَا هُ بَرِ رَسُوْلُ رَا مَدُ وَشَشِيرُ

باوکی بود رسول را گفت من غفلت گفتم که نیست که ترا از
 من منع کند رسول گفت خدای تعالی بر جبریل
 شمشیر از دست تو بییداخت رسول صلی الله علیه
 وآله شمشیر بر گرفت پس دشمنان را گفت من غفلت گفتم
 که مانع باشد ترا از من گفت هیچ کس پس گفت استمهذات
 لا اله الا الله وانتم اهله ان محمد را سوله پس نزد قوم
 رفت و ایشان را با سلام دعوت کرد جابر گوید
 مردی خدمت رسول آمد و شمشیر او در حجره وی
 بود گفت ای محمد ایاب شمشیر زکریا رسول گفت
 چه نکرم پس شمشیر از نیام بیرون آورد و می
 جنبانید و قصد رسول علیا لم می کرد پس گفت
 ای محمد الخافنی قال یعنی از من می ترسی گفت
 نه دیگر بار مکرر کرد گفت ای محمد از من می
 ترسی و فی بکی الشف و در دست من شمشیر است
 قال تعنی الله منک خدای مرا از تو منع کند
 ثم غلب الشف و در ده ای رسول الله یعنی پس شمشیر
 باز غلاف نهاد و بدست رسول از خدای تعالی

که در حدیث آمده است
 که در حدیث آمده است

این آیت فرستاد مجاهد و عبد الله گیش و عکرمه
 و کلبی و از بسیار گویند و در از اصحاب رسول
 صلی الله علیه وآله دو مرد را از بنی سلیم بگشتند و
 میان بنی سلیم و رسول وادعتی بود قوم ایشان
 بیامدند و از رسول بخت خواستند رسول صلی الله علیه
 وآله با ابوبکر و عمر و عثمان و امیر المومنین و طلحه و زبیر
 و عبد الرحمن عوف برخاست و خانه کعبه شرف
 و بنو المصیر رفت تا از ایشان مرد طلبید در دیت ایشان
 کعبه گفت ای ابوالقاسم چنین کنم ما را آن شرف
 کفایت است که تو نزد ما آمدی و از ما حاجتی خواهی
 خوش بنشین حتی نطعمک و نعطیک التي سالتنا تا
 چیزی یارم و بخوری پس آخ الناس کردی بنزد
 داریم رسول یا اصحاب بنشست ایشان با یکدیگر
 خلوت ساختند و گفتند محمد را ازین نزدیکتر خواهیم
 یافتن وقت ظهر است کیست که بام این سوار و دو شکلی
 بر سر وی و رواندازد و ما را از دست او برهانند عمر و
 بن حجاج بن کعب گفت من این کار را کمتر ندیدم آسیاسکی

بر گرفت و بر پام رفت و قصد رسول کرد صلوات الله
 عليه فامسك الله يده خذاه تعالى دست او را با سنگ
 خشد کرد ایند و جبریل فرستاد و رسول را علی با سلم
 از آن حالت جبر کرد رسول از آن خانه بیرون آمد و
 امیر المومنین را بخواند ازین مقام بخاورد و هر کس از
 اصحاب بیرون آید و از عزیزان رسد گویند که تو فوجی از المومنین
 یعنی رسول مدینه رفت امیر المومنین چنان زد که رسول
 فرموده بود تا ایشان در خواب رفتند و چنان شمرند
 که رسول مدینه رفت پس صحابه در پی رسول میآمدند
 خدای تعالی این آیت منزل فرمود این رواه گویند که
 سبب نزول آیت این قصه اولین است که بعد از آن
 ذکر قبایح و جانیات جهودان بیان می کند عبد الله عباس
 را گویند این در شان اصحاب کلیلۃ العقبه منزل شد
 لا هم قصد رسول کردند و هم قصد امیر المومنین را در
 راه حاه ساختند و گفتند از دست محمد و علی خلاص باشیم
 خذاه تعالی شب را روشن کرد ایند چنانکه خدیجه اصحاب
 عقبه را بنام خود و بذران ایشان بشناخت و رسول

از کید ایشان رعایت فرمود و امیر المومنین را خبر داد
 از جاه فدک ماه داشت خدای تعالی این آیت منزل فرمود
 و سیاقه آیت بر آن دلالت می کند از هم قوم این میسر
 الیکم ایدیکم یعنی قصد کردند قومی بکشتن و هلاک شما
 فکف ایدیکم عنکم یعنی خذاه تعالی مصرت ایشان
 از شما منع کرد و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون
 یعنی اعتماد بخدا کنید لا او کافی و دافع و مانع است قوله
 ولقد احل الله ميثاق بني اسرائيل وبعثناهم انبياء
 عشر نقييا بلذستی خذاه تعالی با بنی اسرائیل میثاقی
 و عهدی فرمود و از ایشان بر ایشان دوآورده نقیب
 برکاشت تا باج خدای تعالی موسی را مشرف فرموده بود
 ایشان را مشرف نمایند و متابعت موسی کنند و برای
 قوم موسی دوآورده سبط بودند چنانکه خدای تعالی
 فرمود و جعلناهم اثني عشر اسباطا و نقيبا لکعبيل
 بود بر قوم تا قوم یوسف را مشرف خدای تعالی فرماید و این اشارت
 از حضرت خذاه تعالی بدکاران بدکار دوآورده امام
 از اهل بیت رسول چنانکه پیش در آیت و ذکر و انعم الله

عليكم و ميتافقه الذي و التقكم به بيان فرمود اين
 ميتافقه بر اين ميتافقت يعنى چنانكه در اين آيت باني اسرار
 ميتاف بستم و دوازده نقيب از ایشان بر ایشان گذاشتم
 تا ایشان را با مردم امر فرمايند و محبين اهل ايمان در اين
 واذكروا نعمه الله عليكم و ميتافقه الذي و التقكم به
 ميتاف بستم با مامت علي و بارزده فرزندان ایشان شمارا
 با مردم امر فرمايند و وفاء آن از شما خواهند دليل بر اين
 حديث صحيح است اجاب سمره روايت مي كند از رسول صلي
 الله عليه و آله قال لا يزال امر الاسلام عظيم الا اني شئ
 خليفة كلهم من قبلي و بروايي ديگر لا يزال امر الناس
 ما ضياء ما و لهم اني عشر خليفة كلهم من قبلي و بروايي
 ديگر لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة او تكون
 عليهم اني عشر خليفة كلهم من قبلي يعنى رسول فرمود
 لا يزال امر اهل اسلام و مسلمانان عظيم بود تا دوازده
 خليفة بگذرند و ایشان همه از قبيلش باشند بروايي ديگر
 لا يزال كار مردم نافذ و جاري بود تا دوازده امام از
 قبيلش بگذرند بروايي ديگر لا يزال دين قائم بود تا قيامت

ظاهر شود بايد دوازده امام در ميان امت باشند و ایشان
 همه از قبيلش باشند و در مذهب اهل سنت و جماعت امام چهار
 و مذهب طائفه هم از ایشان هستند اند و مذهب طائفه ديگر
 لا با مامت بني عباس قابل اند و مذهب سني مذهب اهل سنت
 رسول است صلوات الله عليهم كى دوازده امام قابل اند
 و از مذهب حق است و بر آن دليل و براهين بسيار درين
 كتاب و كتاب الاعتقاد قل كند ايم و درين معرض واذكروا
 نعمه الله عليكم و ميتافقه الذي و التقكم به تا كيدان در
 آيت و لغذا خدا الله ميتاف بني اسرار و بعثنا منهم اثني
 عشر نقيبا بغايت واضح است و در حد و روايت كرده اند
 لا خدای تعالی موسی را وعده داد كه از من مقدسه ميراث
 بموسى و قوم دهد و از من مقدسه زمين شام است
 و جباران در آن ساكن بودند و خدا تعالی با موسی كند
 لا ایشان را اهل كركه اند و آن زمين را مشكل و مغرور
 كند و عوج بر عتق از آن جباران بود چون بني اسرائيل
 در مصر قرار گرفتند و خداى تعالی فرعون و فرعونيان را
 هلاك كرد ايند ایشان را امر فرمود كه شام رويدى فرستاد

در
 كتاب
 اعتقاد

بود
 بيل

بخوادار و قرار حکم کرده ام عزم آن طرف کنید و باد شتابان
 من بدار آن طرف اندر جهاد کنید یا من فاصرو معین شمام
 شمارا بر ایشان ظفر و نضرت تخشتم بر موسی را امر
 نمود که از بن اسباط دوازده کانه دوازده تقیب
 اختیار کن تا هر یک از بن یثربا کفیل باشد بر قوم خود
 تا ایشان را بوفاء امر و نیک اخذ و ندیم امر فرماید و
 الثقباب بکسر الون الرجل العلامة یعنی ثقباب بکسر
 و امری بود که بر انواع علوم و اقیق بود و یقیب
 از آن جهت یقیب گویند و اقیق بود بر هر چه قوم را
 بکار یزد و یغایت ایشان دانند بر موسی علیه السلام
 با امر خدای تعالی از هر سبطی یقیبی برگزید و اسما
 اسباط و ثقباب درین موضع بیان کنیم از سبط رومیل
 شاپول بن دکر اختیار کرد و از سبط شمعون
 ساقاط بن جزی و از سبط یهوذا کالیب بن
 یوقیا و از سبطی انوخا بیل بن یوسف و از سبط
 یوسف و آن سبط افرایم است یوشع بن نون
 و از سبط یثربا مین قلطم بن وقون و از سبط

زیا بون جزی بن سوری و از سبط یوسف و آن
 میشا بن یوسف است جزی بن یوسف و از سبط
 اشیر شاتون بن لکیل و از سبط نفتالی حی
 بن وقشی و از سبط دان حطیل بن حیل و از
 سبط لاوی حوای بن ملکیا اختیار کرد پس
 بابنی اسرا بیل بر وقت قاتزد یکدگان رسید و وضعی
 لا آنرا ریجا گویند ثقباب بر ستاد نالان جباران
 تفحص کنند و آن احوال ایشان موسی و هرون را
 صلوات الله علیهما خبر دهند موسی از جباران
 باین ثقباب رسید یا اورا عوج بن عتک اندک
 و در قصهها عظمت جسم او گفته اند و در آن مبالغت
 کرده چون نظر عوج بر ثقباب افتاد عوج
 دانست که ایشان صاحب خبران موسی اند ایشانرا
 بگرفت و با خود نزد زین خود برد اهل قصه گفته
 ایشانرا بختی شلوار در رخا و پیشین بن بیدلخت
 زینا گفت این قوم را نکرا ریم ایشانرا است
 یا ما فتال کنند و ملک از ما بستانند بر با و خود ایشانرا

خرد کردیم زن گفتند سندان ایشان بد از نابروند
 و قوم خود را از حال ما و بیدار طاعت چشم ما خبر دهند
 اهل قصه گفته اند طول عوج چنان بود که ماهی از
 دریا بیرون آوردی و بر آفتاب داشت تا بریان شد
 و تناول کردی و گفته اند چون طوفان نوح
 صلوات الله علیه ظاهر شد عوج نزد نوح آمد
 و اورا گفت ای عجلانی معرکه سفینتک مرا با خود در
 کشتی نشان نوح گفت آخر حج یا عذر الله بیرون
 روائ چشم خدای من اجازه نفرموده اند لا ترا با
 خود در کشتی نشانم چون آب در روی زمین
 برآمده و کوهها عالم برکنار شد از ساقهای
 عوج بالا تر برشته بود و عوج سیه هزار سال
 ز کانی یافت و خدای تعالی او را برد سین مور
 نهاد کرد ایند و لشکر موسی علیهم السلام فرسنگی در
 فرسنگی بود عوج دست از تقیاب داشت ایشان
 بنظر و احوال مشغول شدند نظرشان در پاهای
 و میوه های ایشان افتاد خوشه انگور به پنج کس بر

و این کشتی را بنام کشتی نوح میگویند

۲۹۳
 گرفتند و طریقی از انارهای ایشان یاد آنها بیرون
 کرده بودند یک کس یا چهار کس را بکشیدند
 تقیاب چون بر آن حالت واقف گشتند با یکدیگر
 گفتند اگر ما بنی اسرائیل را از بسطت جسم ایشان
 و حالات ایشان خبر دهیم از موسی علیهم السلام بزرگوارند
 و فرمان او سرند صواب است که ایشان را از این
 صفات خبر ندهیم اما با موسی هر روز صلوات الله
 علیه بگویم و از قوم پنهان داریم و برین معنی با
 یکدیگر عهد کردند بعد از آن خدمت موسی را
 و احوال در خدمت او عرض کردند و الله جند
 از انکور ایشان خدمت و کلودید بعضی از
 تقیاب احوال ایشان با بنی اسرائیل از گفتند پس بنی
 اسرائیل مخالفت موسی کردند و برکشیدند عوج غرق
 بیابان و حبیب طوم موسی کرد پس کوهی آمد و آنرا
 قواره کرد و بقدر لشکر موسی باره از آن
 کوه بر کسرت تا بر قوم موسی اندازد خدای تعالی
 هدایت برشتاد تا متفق بر سر آن کوه باره

و زده و سولاخ کرد چون طوقی شد و در کردن او افتاد
 عروج از بیا در آمد موسی علیه السلام بوی رسید و بلا
 موسی ده کرد بود و بالای عصا شده کز بود و
 ده کز در هوا بر جست و عروج افتاده بود
 فاصاف لم کعبه یعنی ضرب موسی بوی رسید
 لم بر کعب اهل قصه گفته اند جماعتی بسیار بعد از
 قتل عروج رسیدند و حججها را با ایشان بود
 موسی سرش بچیدند و آنرا بتافتند و آنرا برین امر
 جسته هستند بکس موسی از رضی مقدسه یعنی
 شام بگرفت قوله تفکالی و قال الله انی معکم بعضی
 گفته اند ای قالتم البنی للتقبا یعنی موسی علیه السلام با
 تقبا لقت و اکثر معسران بر انداختاب یا بنی اسرائیل
 انتم الصلوة یعنی منا هر معین شام ای بنی
 اسرائیل ما دام کی ناز بیا و دارید و انتم الزکوة و زکوة
 بدهید و انتم بر سولی و بر سولان من ایمان آید و
 عور غوهم ای و نصر غوهم و و غوهم یعنی نصر
 دهید و تو قیرنا بید ایشان را و فرستم الله فرضا حسنا

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و خذنا نغالی دهید قرنی بنیکو گفته اند مراد صدقه
 و گفته اند مراد همه چیز است و فضل از آن جهت
 حواله منافع ثواب بعوض ایشان می دهد و قرنی
 روا بود کی مقول باشد و روا بود کی مضد بود کلام
 زیاده و بعضی بر آنند که این اوصاف شرایط است لقوله
 انی معکم و بعضی بر آنند که لا تم الکلام عند قوله انی
 معکم ثم التناف فقال البنی انتم الصلوة و لم توطیبه
 قسم بوی در آورد و المقسم قوله لا کفرتم عنکم سیا
 یعنی گناه شما محو کنیم و بپوشانیم و لا دخلتکم
 جنات تجری تحتها الانهار و فرود آیم شمارا
 در بهشت های کادرین و صور آن ابعاد و آن بودیم
 فمن کفر بعد ذلك معکم هر کس که بعد از ميثاق
 کافر شود و مخالفت این شرایط کند فقد ضل سبی
 السبیل ای عدل عن الطريق المستقیم یعنی از راه راست
 کز دیده باشند یعنی هر کس که از ميثاق برگردد و مخالفت
 موسی و تقبا او کند از راه راست برگشته بود و بن
 خذنا نغالی مواظبت نموده باشند مصنف کتاب گوید

تکم

رسول صلی الله علیه وآله فاضلت از موسی بود علی السلام
 و تقبلاً او یعنی امان دوازده گانه او فاضلت از تقبلاً
 یعنی اصل بود و باری تعالی فرمود من کفر بعد
 ذلك منکم فقد ضل سوا السبیل معجزه هر کس که
 متیاف خدای تعالی خلاف کند و لوی از امان دوازده
 گانه رسول بکشد ایندود را بطال حقوق ایشان
 گویند فقد ضل سوا السبیل صفت ایشان بود قوله
 فما نقضهم مبتأ هم یعنی بسبب نقض عهد ایشان لعنهم
 لعنت کردیم ایشان را این عباس گوید مراد آنهاست که
 در عهد رسول بودند و لعنت جریب بود حسن گوید
 صوره ایشان بگردانیدیم یعنی بوزنه و خوک بد کردیم
 من قوله کالغنا امی بالسبت و گفته اند بعد از آنکه من
 نه بخون هم جمیعاً یعنی دور کرد ایندم ایشان را از رحمت
 و باین وجه جمیع وجوه ایشان را بود قتاده گوید
 نقض ایشان چند وجه بود کذا یبئانی بعد از وی
 بودند و قتل انبیا و بند توریة و تفسیر و ارض سلمان
 فارسی گوید سبب هلاک این امت نقض عهد بود لعنهم

و تقبلاً او یعنی امان دوازده گانه او فاضلت از تقبلاً

انت
رمه

و تقبلاً او یعنی امان دوازده گانه او فاضلت از تقبلاً

و معنی این سخن آنست که نقض سعت امانت امیر المومنین و بازده
 فرزند او کرده اند خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور
 کرد ایند لعنهم کالغنا اصحاب السبت و جعلنا قلوبهم
 قاسیة این عباس گوید قاسیة یا بسته یعنی دلهای
 ایشان را خشک کرد ایندم و گفته اند در رشت کردیم
 که هیچ نرمی در آن نبود و گفته اند دلهای ایشان را مثل
 گرد ایند که هیچ وجه نصیحت نپذیرند و گفته اند
 ردیة قاسیة من الدرام القسیة و آن درمی بود
 که معشوش باشد و خرقون الکلم عن مواضعه
 یعنی تار و پود توریة برادر می کردند و گفته اند لفظ
 آن که گرد ایند و سوا خطا ما ذکر و ابه ای
 ترک و بعضی ما امر و ابه یعنی ترک کردند بعضی
 از آنجا با ایشان ذکر کردند این عباس گوید ترک متابعت
 محمد کردند و گفته اند توریة هیچ نصیب نیاقتند و
 در آن تحریف کردند و ترک تطلع ای بدشاهد و شرف
 علی خائنه منهم یعنی ای محمد همیشه بر جانت ایشان
 واقعی مبرکه گویند خائنه مصدر است چون کاذبه و اغیبه

و تقبلاً او یعنی امان دوازده گانه او فاضلت از تقبلاً

و گفته اند مَشْنُوع است و اما خَافِق می گویم چرا
 گفته اند یعنی فاعله است و هادران میافند راست
 چون راوی و علامه دین باطنی گوید خانوه چنین میگو
 بفعله یعنی جانیان ایشان بار سول قصد کردند ایشان
 بود بقتل کسی و گفته اند جمع خا بن است گفتو که فرقه
 خا فرقه و طایفه خارجة الاقلیة منهم عبدالله عباس
 گوید جانیان ایشان بقتض عمد بود و مظاهرة ایشان
 مشرکان را بر سر کردند بار سول صلی الله علیه و آله
 و قصد کردند بقتل وی الاقلیة منهم الا اندکی ایشان
 لا بقتض عمد نکردند و بقتل سول یا مشرکان اتفاق
 نداشتند چون عبدالله سیدم و اصحاب او و
 گفته اند استیثا الله و جعلنا قلوبهم قاسیة الهی
 قلبیة منهم است یعنی دلها را ایشان را از رحمت خالی
 و حشدر کرد ایندم الا اندکی را از ایشان فاعف
 عنهم و اصغح ان الله يحب المحسنین ایشان را عفو کن
 و از ایشان در گذار لا خذلی تعالی نیکوکاران را دوست
 میدارد گفته اند این آیت منشوخ است بایه سیف

و گفته اند

و گفته اند منشوخ است و اما خافق می گویم چرا
 و گفته اند محکم است و گفته اند و اعف عنهم و اصغح
 بعد از آن اعطوا الجزیة و اخفوا الدم یعنی عفو کن
 از ایشان و در گذار ایشان بعد از آنکه جزیت دهند
 و خون نریزند ان الله يحب المحسنین **نور**
 و انک علیهم بنی آدم بلحق اذ قر با خرو با خفیل من
 احسن ما ولم یقتل من الاحمر قال قلینک قال فایستقبل الله
 من المتقین الا قوله فاصح من النادرین خبر ده ایشان
 ای محمد و گفته اند قرآن را ایشان خواندند و گفته
 و زردان آدم در آن باشند و بنی خبری بود کی در آن
 خطری بود و اکثر مفسران بر آنند که بنی آدم بر اینیم
 آدم بودند و هما قایل و هایل و در قایل چند لغت است
 قایل و قابل و قاین و قاین و قیر و در هایل سه لغت
 هایل و هاین و حسن گوید قایل و هایل اسم دوم است
 از بنی اسرائیل و گوید لیل این معنی خوفه آنست و آن قریب
 قریب است و قریب بود الا از آن بنی اسرائیل و محبت بن
 قوله تعالی من اجل ذلك کتبنا علی بنی اسرائیل و لیل

نور

و گفته اند

فرمانی او بقول کند قتر با قربانا حتی تقر عی خذاء تعالی
 قتر با یاید بقرانی ناجتم من روشن کردن با بند کافران
 شما بقول کند سبب قرار ایشان این بود چون خذاء
 تعالی قربان هایل قبول کرد عدوة هایل در دقایل
 ظاهر شد و بروی حسد برد و از حسد او را بقتل آورد
 و کافر شد معویه قمار کوید از صادق علیکم سوال
 کردم کی آدم علیکم دختران خود را بیسران نکاح کرد
 صادق گفت معاذ الله اگر آدم این رواد داشته بود که
 رسول صلی الله علیه و آله بوی رعیت نکردی و دین
 آدم بنو دین محمد صلو الله علیه ما جوب خدی تعالی
 آدم را از هشت بر مین فرستاد با جوانها شرف کرد
 قایل انوی وجود آمد بعد از قایل هایل وجود آمد
 جوف قایل بالغ شد خدای دخترکی از فرزندان جان
 بنی الحان نام وی جانانه بر صورت آدمی فرستاد و آدم را
 امر فرمود که جانانه را با قایل نکاح کن آدم جانانه را
 با قایل نکاح کرد بعد از آن هایل وجود آمد
 و بالغ گشت خذاء تعالی جوی از هشت بر صورت آدمی

ما
 آدم علیکم

نزد آدم علیکم فرستاد نام او نزله هایل چون بنی الحان
 خاطرش ملققت او شد خدای تعالی بآدم وحی فرستاد که
 نزلد ابا هایل نکاح کن آدم نزله را با هایل از قایل
 گفت ای پدر من بزرگتر از هایل من او لیست و سزاوارتر
 بودم کی این زن را با من نکاح کردی آدم گفت ای پسر
 ان الله یصلک الله یونیه من لثا قایل گفت این حالت
 نه بعرضان خدا بود بلکه تو به او مراد خود کردی آدم
 گفت کسی خواهی ترا محقق کرد که کی این فرمان
 خدای تعالی کردم قربا قربا ناهریک از شافریانی
 بیارید قربان هر کس را در محل قبول اقتدا و این فضل
 سزاوارتر است فرزندان را ایشان بوجود آمدند
 میان ایشان نکاح رفت آن نکاح بنات القم بود
 مصنف کتاب کوید صاحب تفسیر لیا به در تفسیر خود
 آورده است نقلی در تفسیر این قصه از صادق علیکم
 روایت کرده است اما نزد من درین روایت ضعف هست
 زیرا که علماء امت بر آن اجماع کرده اند که آدم فرزندان را با هایل
 نکاح می کرد و الا دو فرزند با هم یک شکل زاده بودند

و میگوید
 و هم

دیگر آنکه اگر خواهر و برادر را با یکدیگر نکاح
 نکردی مثل آدم مثلاً شریک یا دخترانش
 نه شوهر بماند یک این جور تیغ گوید همیشه بنی
 آدم نکاح خواهران می کردند تا چهار برادر زن حالت
 بگذشت بعد از آن نکاح دختران عم می کردند
 و نکاح خواهران بر اقتاد این فلج را بگری
 سخن صادق را علیالم کی کفر و باخت از آدم
 و فرزندان او نفی بکنند و برات ساخت ایشان
 از آباء خود از رسول صلی الله علیه و آله بیان می
 آنرا ضعیف نام می نمود و اجماع اهل باطل را حق می
 خواند بجز قون الکلم عن مواضعه کار ایشانست
 و العجب باری تعالی کا و انل علیهم بنا ابنی آدم بالحق
 یعنی جن بر قایل و عاقل حق خلق رسان و فرزند
 معصوم رسول اند رسول خلق میرساند و فلج را
 نه دین قبول نمی کنند و حق را ضعیف می خوانند و
 باطل را حق و قوی نام می دهند کافران بار رسول علیالم
 معینه گفتند انا و جرتا ابا نا و انا علی آثارهم معتدول

و باطل

و باطل

و باطل

علی الله

تیغ فایز از خود را بر تن بستن یا قیام و مراد نیست
 بر تنی افتاد با ایشان به کیم ایشان تنگ با جماع باطل
 کردند این قوم محبت از اشد تا الله با جماع باطل
 تنگ ساخته اند و خواهند ساخت تا وقت ظهور
 صاحب الامر در این و این باطلان میان خلق بر آید و
 حق ظاهر گردد اند چنانکه رسول فرمود علیالم باطل
 الله یاکفی بک العرب رجل من اهل بیت یواطی ائمه
 اسمی و فی روایه لولم یبق من الدنیا الا یوم لظهور الله
 ذلك الیوم حتی یبعث الله نبیه رجلاً من اهل بیت
 اهل بیت یواطی ائمه اسمی یطه الارض فسطاً و
 عذراً کما سلبت ظلماً و جوراً عبد الله مسعود این
 حدیث روایت می کنند و علماء سنت حدیث را
 روایت کرده اند لا رسول فرمود که این عالم مشق طبع شود
 تا ظهور مهدی از اهل بیت من بگری نام وی قائم
 باشد و بروایت دیگر اگر از دنیا هیچ ندقی باقی نماند
 الا بیک و از خدای تعالی آن دور را چندان جدا می
 دهد و لا در آن روز بیرون فرستند هر کسی که از ایشان

علی الله

ن

اهل بیت نام او نام فریاد شد چنان که از عدل کرد
 چنانکه از ظلم و جور فرسوده اند فریاد قریبانا گفته اند
 نشان قبول فرای آن بود که آتشی اسید از آسمان
 ظاهر شد و آن قریبان خوردی و اگر قبول
 خدای تعالی بودی آتش از آسمان فرو بآمدی و
 مرغاف و سیاح آنرا خوردند پس قایل و
 هابیل بنو شیب قریبان مشغول گشتند قایل
 صاحب درخت بود برقت و خوشه چندی
 رد بود بیاورد و هابیل صاحب طرح بود
 یعنی خوشی برقت و بره قریبه بیکو بیاورد
 و آن بیکو زین کوسفندان او بود و شیب
 و زید با آن یار کرد برضایی هرج تمام شر
 و گفته اند هابیل از همه کوسفندان بره داشت
 که از هر مال او را بودند و ست فرمیداشت آن
 بره بر پشت گرفت و بیاورد چون وقت
 و قریبان رسید قریبها را بر سر کوهی بردند
 پس آدم دعا کرد آتشی از آسمان منزل شد و بره و

شیب و زید هابیل خورد و بقریبان قایل التفات
 نمود خدای تعالی بمنزه قیامت بره را در بهشت
 می جبرانیدند تا وقت قیامت هابیل این ابرهیم علیهم السلام
 قنقیل را در هوا و لم یثقیل قریبان یعنی قریبان هابیل
 قبول فرود و قریبان قایل قبول نکرد از کوه
 فرود آمدند و مشورت گشتند قایل در خشم بود که
 خدای تعالی قریبان آورد کرد بغی و حسد در نهاد
 و می دید آمد و در دل بهمان میدانستند تا آدم قصد
 و بارت آله کرد چون عزم جزم کرد آسمان را گفتند
 فرزند من یعنی هابیل بختانت نگاه دار قایل شیب
 قبول نکرد پس هابیل گفت فرزند من باریا بخت
 و عاقبت کن قایل او را شیب منع کرد با کوه هابیل
 بگفت او قبول کرد پس قایل گفت ای قایل
 هابیل را بنویسم سپارم با مسامت تا او را بمن باز سازد
 قایل گفت من این عاقبت قبول کردم که چون
 اند بارت باز آیی اهل خرد را میی حرم و شادان
 شوی آدم چون بر آید قایل کرد قایل هابیل را بگشت

ن

فذلك قوله تعالى انا عرشنا الامانة على السموات
والارض والجبال فابين ان بحملها واشتغالها
وعملها الانسان انه كان ظلوما جهولا يعني
تأويل ظالم وجاهل بود که امانت بذر قبول کرد
و در آن حین نت نمود چون آدم علیه السلام عايب شد
فابيل دزدی هابيل بياورد و هابيل با کوسفتن امانت
بود هابيل را گفت من ترا بکشم هابيل گفت چرا
فابيل گفت امانت من را خدا قربانی تو قبول کرد
و ده علی قربانی و قربان من مرده بار کرد و مردم
در حق تو بارادت شدند و در حق من شک کردند
گشتند و ترا از من بهتر اند و فرزندان ترا از فرزندان
من بهترند هابيل گفت و ما دینی و مرا چه گناه انا
یتقبل الله من المتقين خذوا نعالکم من الارض
و من سماران قبول کنند این سبط
الی بدل اگر نبودست بمن در از کنی لتقبلنی تا
مرا بکشی یا انا بیا سبط بدی الیکه قتلتک من
دست بنود را از کلمه انا ترا بکشم اناي اخاف الله رب العالمین

من از بنود رد کار جهان بیان چه ترسم که اگر تو بفرستی
من اندا کنی من ترا بشد انکم و درین معنی نفیر بصرع
نیست و گفته اند اگر تو خواهی که مرا بکشی من ترا از نفس
خود دفع کنم حسن و عجا همد گویند این از آن جهت
گفت که مدد خواستند در آن وقت ممنوع بود آنی
ارید ان بنو باغی و اثمک انا ترجع الی الله باغی
بعقاب قتلی و اثمک الذي خرجت به من المتقين یعنی
من چه خواهم که تو خدا را بکشی بگویند قتل من و گناه
خود که سبب آن از من است متقیان بیرون رفتی
و گفته اند از آن اختیار چه کنم که آن براء نفس خود
اختیار می کنی و معنی اثم حقیقت استحقاق
عقاب است و اثم الرجل ما يستحق العقاب یعنی گناه مرد
آنست که با آن مستحق عقاب شود و متکون من اصحاب
النار تا توان اصحاب دوزخ باشی و ذلك جزا الظالمین
و این دلیل است بر آنکه ایشان در آن زمان مکلف
بودند و وعده و وعیدان حضرت خدای تعالی بر ایشان
جاری بود و طوعت که نفسند قتل اجبه اناي طاعت

طاعت ان بنو باغی

۳۱۰
 یعنی نفس او را در مطیع شد بکشتن برادر و گفته بود که
 مثل شد و گفته اند نفس او را متابعت کرد و آن قتل
 من قول العرب طاعت للظبية اصول الشجرة ای مثل
 علیه ما تاد لها یعنی بچه ها گناهها بر او آسان شد قتل
 عبدالله عیار و ابن عود گویند ناکاهی سر او شکست
 مجاهد گویند ابلیس او را تعلیم کرد که او را چگونه
 بکشد این جرح گویند قایل نمی دانست که او را جرح
 کنند ابلیس در نظر او متمثل شد و مرغی بگرفت
 و سر آن مرغ بر سگی نهاد و سگی دیگر بر سر او
 زد و سرش شکست و قایل بود که بکشد قایل
 کیفیت آن یا موجب سگی بر گرفت و بر سر
 هاییل نهاد پس سگی دیگر بر سرش زد و هاییل را
 بکشت و آن روز هاییل را بیست سال عمر بود
 در موضع قتل او خط و کرده اند بعضی گفته اند
 بر کوه نوح بود و بعضی گفته اند نزد عقبه
 حرا بود و این قول صحیح است صادق گویند
 علیه السلام تا ییل هاییل را در بصره کشت در آن موضع

و

لا مسجد اعظم است فاصبح الخاسر چون با مراد بود
 خود را این جمله زبان کاران دید بشکر رضا مادر و
 پدر و کشتن برادر و اعراض از رفاه خدا و تعالی بوش
 الله عزابا بین قایل دانست که با جسم هاییل جلند سفت
 فی یوم یعنی بادم شد و نمی دانست که او را چگونه باز
 بوشد بر آنکه او اول کشته بود از بنی آدم و اول فرده
 مجاهد گویند او را صد سال بوش و کشید می دانست
 که او را چگونه محال گویند او را در آبنای ها و بل سانش
 بر کردن کشید خدا تعالی کلامی بفرستاد بخت
 در الارض لریه کیف یوالی سواة احمیه یعنی آن کلاغ
 زمین و کاه و یاقا بنای قایل را کی عوڑه هاییل چگونه
 بنهان می باید کرد این عوڑه گویند کلاغ چیزی خوردنی
 بنهان می کرد و طبیعت او آنست که طعام بطریق خیر
 دفن کند حسن و زجاج گویند یوالی نفس مقتول
 یعنی نفس هاییل در زمین بوشید و گفته اند کلاغ فرده
 در زمین بنهان می کرد و گفته اند خدا تعالی و کلاغ بر
 باید بکشد چنانکه در نیکو بکشد گویند عتقار بر کند

د

و گفته اند چون در این کتاب

و کلاغ گفته را در آن گوانداخت و حال بر سر وی کرد
 مسند کتاب بخوبی این دو قول بغایت بعید است و
 مخالف قرآنست زیرا که خدا تعالی بیک کلاغ می فرماید
 نه دو کلاغ و نه دو ملک قول ابن حجر اولین است از
 دیگر قولها کی موافق قرآنست و اهل بیت برین اند
 و دیگر آنکه قرآن بر آن دلالت می کند قوله لیرونه
 تا بناید او را پس فعل غراب باشند یواری که بیشتر تا
 یوشاند عذرة برادر را و گفته اند تا یوشاند مقایح
 و معایب او را زیرا که چون روح از قالب مفارقت کرد
 و چند روز بر آن بر آمد چیزها عجیب از وی ظاهر شود
 لا سبب تفرقه بود پس آن قابل گفت صد سال او را
 در جهان می گردانید با آنکه گفت او را در آبنای نهاد
 و یک سال بر گردن می کشید هکذا بن محض بود زیرا که
 مظاهره بینیم لا احسام حیوانات بعد از مرگ چند
 روز اندر عجه درجه میرسد بقوذا بالله و الجمال
 قال یا و بلی و این کلمه ایست لا استغفار آن نزد ملاک
 کنند و معنی چون قایل بدیده کلاغ گویند متفار و ناخن

و برادر دجیره طعام بنهان کرد گفت ای هلاک من
 نزدیک شده اعجزت آن اکنون مثل هذا العزیز فوالله
 سواة اخی من عاجز کشتم لا مثل این کلاغ باشم تا سواة
 برادر خود باز بوشم و این دلیل است بر آنکه صلی بیت عود
 و گفته اند لم احدثک لیدفن اخی کما احدثک الیه الغراب
 یعنی جراداه نمی بایم بلیغیت دفن برادر خود چنانکه آن
 راه یافت که دجیره چگونه بنهان کند فاصبح فالتادیر
 با برادر باز کرد و او را جمله تا و مان بود یعنی از عمارت
 از قتل و می و گفته اند دشمنان بودند آن قتل برادر را
 از کتاب حصیت **فانفالت** **یها الذین**
اسوا اتقوا الله و اتقوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله
لعلکم تفلحون ای آنکه ایمان آوردید بر سیدان خدا
 تعالی و اعدا شیرین می گویند و بدگاه وی وسیلت طلب
 کنید گفته اند وسیلت قرشست و آن وسیله است
 من توسل الافلان بلکه اخی تقرب الیه یعنی بوی نزدیک
 طلب کن و جمع آن وسایل است عطا گویند وسیلت
 اعظم درجات جنت است اصبع بن بیانه گویند از امیر المؤمنین

فانرا من طعام دجیره

عليه السلام شيدم الله قال في الجنة لو توازن الا بطائر العرب
 في بيها ايضا والاخرى صفرا في كل واحدة منها سبعون
 الف غرقة ابوابها واكوابها من عرق واحد
 فالبيضا المحمدي واهل بيته والصفرا البرهيم واهل
 بيته يعني امير المؤمنين كفت در هشتاد و دو قصر
 از يك الله مرد بد اسر آن قصرها باق عرش
 رسیده بكناسيد و بكناسيد در هر يك از اين
 قصرها هفتاد هزار غرقة است درها
 آن و كوزها آن از يك ميشد است قصر سيد
 از ان محمد و اهل بيته و قصر زر زرد از ان
 ابرهيم است و اهل بيت وكي مصنف كتاب
 كويد باین وجه مضاف حذف کرده است
 و مضاف اليه قايم مقام داشته چنانكه طراي تعالى
 فرمود و اسال القرية كي مضاف انداخته است
 و مضاف قايم مقام آن داشته تقديرش چنين است
 و اسال اهل القرية زير الى القرية كي عا د است
 سوال بتوان کرد از اهل قرية سوال شايد کرد ايجام

لما كان في يوم الجمعة...

تقدير بود و اتبعوا اليه اهل الوسيه يعني محمد و علي
 و بازده و زو او خدا تعالى تقرب ما بيد يعني متابعت
 ايشان تا خدا قربت يايد از ان عباس سوال کرد
 لا و اتبعوا اليه الوسيه و سبيلت چيست گفت آن
 محمد و سبيلت اند **قوله تعالى** **الم تعلم ان الله**
له ملك السموات والارض يعذب من يشاء ويعفو من يشاء
والله على كل شئ قدير يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسيرون
 في الكفر الذين قالوا امنا ولم يؤمن قلوبهم و الذين
ها اد استماعون للكذب لا قوله و من لم يحكم بما انزل
 الله فاولئك هم الكافرون الم تعلم بمنى الى ابي محمد
 خطاب بار رسول است و مراد امت است يعذب
 من يشاء يعني عذاب كند آنرا كي بولز عذر و يعفو من
 يشاء و سافر آنرا كي از كفر توبت كند اين قول كلي است
 و سبيلت محال كويد عذاب كند آنرا كي خواهد يعني
 بر صفات قيام و صراط عوده باشد و يعفو من يشاء يعني
 آنرا كي از كياير باز كند مصنف كتاب كويد يعذب
 من يشاء محال كويد و اهل بيته و يعفو من يشاء بالرجوع

يا ايها الرسول...

و لعل الشكرون بل قد انزلنا من هذا بان ايشان دعابت
 في هذا جناتك في هذا لا ياتيه الباطل في هذا يدك ولا
 من خلفه تنزل بل حكم حيدر ابي مشكلا في مشكل
 و در ان صورت بدید اید سماعون لقوم اخرين
 لکن الله عز و ادان سماعون اول بني قريظه اند و از
 سماعون دوم يهود خيبر الشتر مفسران بر آند
 لا اين آيت آن وقت منزل شد لا مردی و زنی از
 اشرف اهل خيبر را گرفتند و در دو شخص
 بودند و خدا ايشان را بزرگوار بود يهود خواستند
 لا ايشان را سنگسار کنند با يکديگر گفتند لا صاحب
 بشرب را يعني مدینه حکم برجم در کتاب نیست
 بلکه در کتاب او قاتل يانه است مصلحت آنست
 لا جماعتی را با اين زانيان نزد وی فرستيم تا از او
 در نهان سوال کنند اگر حکم بتا يانه فرمايد
 از وی فتوا کنند و اگر برجم حکم فرمايد اجابت
 نکنند اين طایفه بيايدند تا به بني قريظه و بني نضير
 در سينه گفتند شما با محمد صم سابقی داريد و در شهر

و در دو شخص بودند و خدا ايشان را بزرگوار بود يهود خواستند لا ايشان را سنگسار کنند با يکديگر گفتند لا صاحب بشرب را يعني مدینه حکم برجم در کتاب نیست بلکه در کتاب او قاتل يانه است مصلحت آنست لا جماعتی را با اين زانيان نزد وی فرستيم تا از او در نهان سوال کنند اگر حکم بتا يانه فرمايد از وی فتوا کنند و اگر برجم حکم فرمايد اجابت نکنند اين طایفه بيايدند تا به بني قريظه و بني نضير در سينه گفتند شما با محمد صم سابقی داريد و در شهر

او می شنيد و در بيان ما حادثه فلان و فلان را و ايشان
 می خواهم کسی شما را در ما از محمد اين حکم و قضا سوال
 کند بني قريظه و بني نضير جواب دادند لا والله
 الله با هر کس يا تشکر هون سولند يا ذکر دندگن
 محمد شمارا درين واقعه مجيزی حکم فرمايد لا شمارا
 از ان گرا هيئت بود پس قوی از ايشان چون کعب
 اشرف و کعب اسيد و سعيد عمر و مالک صنيف
 و کنانه بن ابی الحقيق و شارس بن قيس و ابو نافع
 و ابو يوسف و عازار را با اين طایفه بخدمت رسول
 آمدند و گفتند ای محمد ما را خبر ده از زانی و زانیه
 چون محضن باشند خدا ايشان را نزد تو جيسنت
 و حکم آن خدا در کتاب تو با تو چون گفته است
 رسول گفت هل ترضون بقضايي في ذلك شما حکم
 من درين قضيه راضی باشيد گفتند در حال جبريل
 آمد و گفت از نعم نعم حکم بسکسا و غلامی رسول صلی
 عليه و آله ايشان را بان خبر داد ايشان را با کردند
 جبريل عليه السلام گفت ايشان را بگو اين صور يا و احواليم

و در دو شخص بودند و خدا ايشان را بزرگوار بود يهود خواستند لا ايشان را سنگسار کنند با يکديگر گفتند لا صاحب بشرب را يعني مدینه حکم برجم در کتاب نیست بلکه در کتاب او قاتل يانه است مصلحت آنست لا جماعتی را با اين زانيان نزد وی فرستيم تا از او در نهان سوال کنند اگر حکم بتا يانه فرمايد از وی فتوا کنند و اگر برجم حکم فرمايد اجابت نکنند اين طایفه بيايدند تا به بني قريظه و بني نضير در سينه گفتند شما با محمد صم سابقی داريد و در شهر

تا بیان ما و شما درین سلسله سخن گوید پس رسول
 جانی آمد و اسبید یک چشم در فک ساکن است و را از
 ۲۰ شناسید گفتند بلی رسول گفت او در میان شما
 گنبد گفتند هو اعلم بخودتی فی الارض انزل الله
 علی موسی فی التوریه یعنی او عالمترین جهود است
 در روی زمین یا فی خدای تعالی در توریة موسی
 فرو فرستاد کس فرستاد ندان صورت با حاضر شد
 رسول گفت این صورت با تویی گفت بلی رسول گفت
 انت اعلم البهود بالتوریة یعنی تو عالمترین جهودانی
 بعلم توریة گفت زعم ایشان چنین است پس گفت او
 میان من و شما سخن گوید گفتند راضی شدیم اگر تو
 راضی باشی فقال له رسول الله فانی انشدک الله بالذی
 لا اله الا هو القوی الیه نبی اسرائیل الذی انزل التوریه
 علی موسی والذی اخراجکم من مصر و فلقکم البحر
 واجامکم واعطوکم من عوون والذی ظلمکم علیکم
 الغام وانزل علیکم المن والسوی وانزل علیکم
 کتابه فیه حلاله وحرامه هل تجدون فی کتابکم الهم

علی من احضن قال البهود بانعم والذی لو لم یضرب
 ان خرق فی التوریه ان کذب او غیرت فاحضرت
 لک ولكن کیف هی فی کتابک یا محمد یعنی رسول عالم
 این صورت با را گفت ای سر صورت با تو اسولند می
 دهم خدای لا خدایی اندکی قوی تر نیست و او
 خدای بی اسرائیل است آن خدایی که توریة موسی
 فرستاد و شما را از شدت ظلم و رعون از مصر بیرون
 آورد و در بیابان شما بشکافت و شما را اندر بیابان
 بجا داد و رعون را هلاک کرد ایند و در دریا
 او را عرق کرد و ابر بر سر شما سایه بان کرد ایند
 و از بحیرت و شانه شما فرستاد و کتاب خود کی حلال
 و حرام در اندوختن کرد بشما مثل فرمود کی بگو
 لا در توریة رجم می نماید بر کسی محض بود این صورت با
 گفت بلی و درین سوگندم لا بهی عرص کردی لا اگر نه
 اعتقاد من آن بودی لا اگر من باینه توانم بر سیدک
 دروغ گویم یا تقیر حکم خدا کنم توریة مرا بسوزاند
 من نزد تو این حکم اعتراف نکرد می اما ای خدا این حکم

بهی عرص کردی

در دایه اب تو جو نیست رسول گفت اذ اشهد ان لا اله الا الله
 و ان محمدا عبده و رسله قد اذخله فيها كما يدخل المبعوث في
 المحملة و حب عليهما الرحم یعنی چون چهار عدل
کواهی دهند که ایشانرا بایکدیگر گردیده اند
چنانکه میل و سوره دان بایکدیگر جمع اند
 ایشانرا سنل سار واجب بود این صور با گفت
 والذي انزل التوریه علی موسی ه لک انزل الله
 علی موسی التوریه یعنی بر صوریا گفت بآن
خدا بی لا توریه موسی فرستاد که این حکم در
توریه موسی مجتبی فرستاد فقال لم رسول الله
صلی الله علیه و آله فاذاکان اول ما نزل خصم به
امر الله قال کنا اذا اخذنا الشریف رکنا
و اذا اخذنا الضعیف اتقنا علیه الحد فلتشر
الزنا فی اشرافنا حتی ننا ابن عم ملکننا فلم نر حجه
بعی رسول بر صوریا را گفت سبب رحمت
در مسئله رجم چه بود گفت چون شریکان ما
رنامی کردند ایشانرا دها می کردیم و پدر ایشان

و یقیناً در رجم

نمی راندیم و چون وضعی آن رنامی کردند بر ایشان
 اقامت حد رعایت می کردیم زنا در میان ما
 بسیار شد تا حدی که بیشتر اشراف ما بزنا مشغول
 گشتند تا بر سر عم ملکن از طول ازارنا کرد و او را
 رجم نکردیم بعد از آن از ضعفاء ما کسی زنا کرد
 آن ملک خواست که او را سنل سار کند خویشان
 او جمع گشتند و گفتند ما نکراریم که این را سنل سار
 کنیم تا بر سر عم ملکن را نیز سنل سار کنیم و ما قییم
 بیایند تا ما جمعیت سازیم و وضعی کنیم که چون
 رجم بود و قیام مقام رجم سازیم و آن درختی وضع
 و شریف ممضی و ممشع داریم تا زبانه وضع کردیم
 و جمل عدد سنق ساختیم عجبی یقین مطلق کرده
 بر بودی ایشان سیاه کشد و از زبانه بر خورند
 و ایشانرا در میان مردم بگرداند این معنی
 عوض رجم کردیم جهود آن گفتند ای ابن صوریا
 زود محمد را ازین حالت خبر دادی و تو سراوار آن
 ثنا نمودی که ما بر تو قییم امانت رعایت نمودی و ما

ند

گراهِت داشتیم کی ترا عینیت کنیم این صورت را بگفت
 خداوند تو می دانی که بتو توریة سولند می داد
 و اگر نه از آن نزد سید می لا توریة مرا هدا که
 که اند من محمد را خبر ندادمی پس رسول صلی الله
 علیه و آله بفرمود تا آن زن و آن مرد را هر دو را
 بر در مسجد سئل سار کردند پس رسول گفت
 انا اول من احبب امرک اذا امانتوه یعنی من اول کسی
 که امین ترا کی خداوند کند زنده گردانیدم بعد از آنکه
 ایشان از من برانیده بودند عبد الله عمر روایت
 کند که من حاضر بودم کی رسول این دو را هر دو را
 سنکسار فرمود و او را دیدم کی شکل بارها می
 چید تا ایشان را سنکسار کند پس این بیت منزل شد
 یا اهل الکتاب قد جاء رسولنا بینه لکم کثیرا
 مما کنتم تحقون من الکتاب و یعفو عن کثیر
 یعنی ای اهل توریة محمد کی رسول ما است بشما آمد
 که بیدار کرد بر شما بیاری از احکام توریة کی شما
 آن احکام بنهان می داشتید یعنی حکم رجم و دیلا احکام

و بیاری از آن پوشیده داشت و شمار از آن خبر
 نداد پس هر صورت را بدست برد انوی رسول نهاد
 گفت ای محمد ترا خدا سولند می دهد کی خبر دهی
 ما را از آن بیاری که ترا فرمودند که لا عفو کنی از آن
 رسول صلی الله علیه و آله بعضی از آن بروی عرض
 کردند پس این صورت را بگفت ما از سه خصلت
 خبر ده رسول گفت آن خصال سه گانه چیست
 گفت اول خصلت آنست که مرا خبر دهی از جواب
 خود رسول گفت تنام عینا و لا ینام قلبی
 دیده من خواب کند اما دل من در خواب نرود
 این صورت را بگفت صدقت راست گفتی پس خصلت
 دوم آنست که مرا خبر دهی از مشابیهت فرزندان
 بپدر یا بچه حال یا مادر مشابیهت ندارد یا با
 مادر مشابیهت دارد کی بچه حال یا پدر مشابیهت
 ندارد رسول صلی الله علیه و آله گفت آب هر یک
 از ایشان چون سبق و پیشی گیرد فرزندان مشابیه
 او باشند این صورت را بگفت صدقت این صورت را بگفت

حَصَلَتْ سَيُومُ اَنْتَ كَيَا اَعْصَاءُ فَرْزَنْدِ حَبِيبِ
 اَبَا اَبِ مَرْمَرِ مَوْلِدِ شُودِ وَ حَبِيبِ اَز اَبِ زَنْ سَوِ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيَا عَتِي دَر اَز خَا مُو تَر كُشْت
 وَ سَر دَر پِش از اَحْتِ بَس سَر بَر آورد زُوی
 مَبَارَكُش سَرخ كُشْتَه بُوَد وَ عَرَفِ بَر اَز اَحْتِ
 كُفْتِ اِي اَبِنْ صُورِ يَا كُوشْتِ دُخُونِ وَ نَا حُنُورِ
 مَوِي اَز اَبِ زَنْ سَتِ وَ اِسْتِخْوَانِ وَ اَعْصَابِ
 وَ عَرُوفِ اَز اَبِ مَرْمَرِ سَتِ اَبِنْ صُورِ يَا كُفْتِ
 صَدَقْتَنَ تَوَ بَسْتَنَ اَلَا يَغْفِرُكَ مَرْشَلِ فَا سَلِمَ كُفْتِ
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَشْهَدُ اَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ بَس
 كُفْتِ اِي هَمْدِ اَز مَلِكِ يَكُ كَلَامِ مَلِكِ نَبِيِّ اَبِ زَنْ سَوِ
 كُفْتِ جَبْرِ اَبِنْ صُورِ يَا كُفْتِ صِفَتِ لِي صِفَتِ اَوَا
 مَن بَكُورِ سَوِ صِفَاتِ جَبْرِ اَبِنْ صُورِ يَا كُفْتِ بَا وَ كِي بَارِ
 كُفْتِ اَبِنْ صُورِ يَا كُفْتِ اَشْهَدُ اَنْهُ فِي التَّوْرَةِ كَمَا قُلْتِ
 وَ اَنْكَ سَوِ اللَّهِ حَقَّ اَعْمَى كَوَا هَمِي مِيدِ كِي صِفَتِ
 جَبْرِ اَبِنْ صُورِ يَا كُفْتِ اَشْهَدُ اَنْهُ فِي التَّوْرَةِ كَمَا قُلْتِ
 خَدَا يَحْيٰى حَقِّ اَبِنْ كُفْتِ اِي مَحْمُودِ اَحْبَرِ كِي نَقْبَا يِ

بَنِي اِسْرَائِيلِ جَبْدِ بُوَدْتَنِ رَسُولِ كُفْتِ دَوَا زِدِه اَبِنْ
 صُورِ يَا كُفْتِ نَقْبَا تَوَدِ رَا كُفْتِ تَوَجِدُ اَنْكَ رَسُولِ كُفْتِ
 دَوَا زِدِه وَ اَبِنْ اَشَارِ نَسْتِ دَوَا زِدِه اَمَامِ اَز فَرْزَنْدِ اَبِنْ
 رَسُولِ مُصَنَّفِ كِتَابِ كَوِيذِ فَرْزَنْدِ اَبِنْ جَعْفَرِ
 دَوَا زِدِه بُوَدْتَنِ قَوْمِ مُوسَى دَوَا زِدِه سَبِيحِ بُوَدْتَنِ
 نَقْبَا يِ مُوسَى دَوَا زِدِه بُوَدْتَنِ بَرُوجِ آسْمَانِ دَوَا زِدِه
 مَاهِ هَا اَمَدَارِ عَالَمِ وَ حَكَا بَر اَنْسَتِ دَوَا زِدِه اَسْتِ
 مَدَّةِ وَضْعِ هَلِ اَحْوَانِ اَنْسَتِ دَوَا زِدِه مَاهِ اَسْتِ عِلُومِ بَر
 دَوَا زِدِه عِلْمِ فَنَمَتِ كَرْدِه اَنْدِ شُورِ هَا مَوْتَفَكَاتِ
 دَوَا زِدِه بُوَد اَمَا مَن خَا نِه سَوْتِ دَوَا زِدِه بُوَدْتَنِ
 جَوْنِ اَبِنْ صُورِ يَا مُسْلِمَانِ شَدْ جَهْوِ اَبِنْ اَوْرَا دُشْنَا
 دَا دَنْدِ جَوْنِ خَوَا سْتَنْدِ اَبِنْ وَ نَدِ بُوَقْرِ بَصْنَه بَنُو
 فَضِيلِ اَفْرَوَكِرِ قُتْنَدِ وَ لَقُتْنَدِ اِي مَحْمُودِ اَبِنْ
 بَنُو فَضِيلِ اَز اَبِنْ مَادِرِ وَ بَدِزِ بَر اَدِرِ اَرِيْمِ جَوْنِ اَبِنْ
 كِسْمِ بَكُشْنَدِ دَبِيتِ بَا نَدِهَنْدِ بَا اَقْتَدِ اَنْكَ اَنْكَ
 هَقْتَنَا دُ وُ شَوْقِ حُرِّ مَاهِ اَدِهَنْدِ جَوْنِ مَاهِ اَبِنْ اَبِنْ
 بَكُشِيمِ اَز مَاهِ صَدِ وَ جَهْلِ وَ شَوْقِ خَرَا بَسْتَانْدِ اَكْر

مقتول ایشان در حق بود مردی از ما باز کشند و اگر ما
مردی از ایشان بکشیم دو مرد از ما باز کشند
و اگر ما بکشد از ایشان بکشیم ایشان از ما باز
کشند و جز حاجتی از ما ایشان رسد بکشمه
مال معین دهند و ما را بحر احاط مال تمام نستانند
میان ما و ایشان حکم از ما خدای عز و جل و قصاص
آیت فرماید یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارون
فی الکفر الذین قالوا آمنا باقوا هم و لم یؤمن قلوبهم
تا اینجا صفت منافقانست که اکثر خلق ایشان را
مومن موحید می دانستند و می دانند و من الذین
هاهنا سماعون و از جهودان و من یبیین راست
سماعون خبر مبتدأ محذوف و فست ای هم سماعون
و گفته اند الذین اول تبیین راست و دوم تبیین
و آن خبر مبتدأ است و مبتدأ سماعون است للکذب
گفته اند لم یعنی الی است ابوجهام گوید لم در اللز
لم کی است ای سماعون لکی یکنذوا علیک یعنی
سخن تو ای محرمی شنوند تا کی باشد یا دروغی متو

نسبت کنند و لم در لغو لم اجل است ای من
اجل قوم آخرین یا ایشان نزد تو می آیند و ایشان
اهل خیبر اند تحریفون الکلم می گردانند سخنها
و کلم جمع کلمه است من بعد مواضعه ای من بعد
و ضعه و این صفات جهودان خیبر بود کی نزد رسول
صلی الله علیه و آله می آمدند و معانی توری می گردانیدند
و جهودان فریب می گفتند آنچه شما را موافق افتد از آن
مهر شما را بآن دعوت می کند قبول کنید و آنچه مخالف
شما باشد از التقات مفا یبذ تحریفون الکلم و بعد
مواضعه یعنی الفاظ می گردانیدند و گفته اند تفسیر
آن بمراد خود می گفتند و من بعد مواضعه یعنی بعد از آن
که خدای تعالی آنرا در موضع خود وضع فرموده بود
و اراده و حکم او آنرا واجب گردانید و آن گفت
و صفت جهودان و نبوت او مصنف کتاب گوید من
الذین هادنا یحرفون الکلم بعد مواضعه لا اهل الایة
عطفست بر یا ایها الرسول الذین یسارون
فی الکفر الذین قالوا آمنا باقوا هم و لم یؤمن قلوبهم

خبر قول الکلم من بعد ما ضعه صفت هر دو قوم بود یعنی
 منافقان و جهودان جهودان صفت محمد و آیت در جم
 تغییر و تبدیل می کردند و منافقان لغت و صفت
 اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله لفظی و تفسیری
 تغییر و تبدیل می کردند بقولون ان تو یقیم هذا الحدیث
 وان لم تؤتوه فاحذر و این سخن جهود است یعنی
 نزد محمد روید اگر شمار بنایان و تحمیم قنوک
 ده داندوی قنوک کشید و اگر بر جم قنوک
 ده داندوی سیر هیزند و بر حد با شید و
 سخن وی قنوک کشید و من بود الله و قنوک
 و هر کس لا خدای تعالی هلاک و عذاب او
 خواهد و گفته اند خواهد لا او را فضیحت کند
 چنانکه در آیتی دیگر فرمود یومئذ علی النار نقسور
 یعنی آن روز لا ایشان را در دوزخ عذاب کنند
 و فضیحت که داشتند ایشان را فلن نخلک له و الله شیه
 دافع عذاب خدای تعالی از ایشان اولیک الدین
 لم یؤد الله ان یطهر قلوبهم خدای نمی خواهد که

بر

که از آن ضرب برنج این و در دیا بد و رسول صلی الله علیه
 و آله در موضعی از او خج گویند و آیت است
 در طایفه مجتبیان حکم فرمود و گفته اند خداش
 تار یانه بر شد کی میر خدای عادی یعنی اگر بعد از حکم
 صید کند سدی گوید عادی در جل خدا حکم علیه
 بانحریم فاحرقه الله بالنار یعنی هر کی بعد از حکم
 خشم عود کرد بنقل صید خدای تعالی او را با شش سوخت
 و الله عز و جل و انتقام خدا تعالی بر همه چیزها غالب
 و انتقام خواهد از آنکه خلاف امر او کنند **قوله تعالی**
یا ایها الذین آمنوا امنوا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تقوله ثم اقبلوا بها کافین ای نا آنکه ایمان آوردید سو
 می رسیدن چیزی های لا اگر شماران امر کنند برنج
 آید از آن در سبب و آیت خلاصه کرده اند این
 گوید رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و آله
 سواها امتحان می کردند و آن استنهای می بود که یکی
 گفت بیدار کیست یکی می گفت جاء من کما ست خدای
 تعالی آیت فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام رسول صلی

در حدیث
 که در حدیث
 که در حدیث

۲۲۲
 علیه و آله روید که در خطبه فرموده ان الله كتب
 علیکم حج خدای تعالی حج بر شما واجب کرد
 مردی از بنی اسد نام او عکاشه بن محض بن
 خاست فقال کل عام یا رسول الله یعنی هر سال
 فاعرض عنده حتی عاد مریتن او ثلثار رسول
 علیکم انوک اعراض کرد تا آن سخن دوبار
 یا سه بار مگر کرد رسول گفت و بجز
 و ما یومنکم ان اقول نعم جی این کرد ایستاد
 الی لقتی هر سال حج واجب فرمود لو قلت
 نعم اکر لقتی بلی خدای تعالی واجب کردی
 ولو وجبت ما استطعتم و اگر واجب شدی
 شمار اطاقت تحمل نبودی و لو امرتکم و اگر
 لکفرتم و اگر شماران امر فرمودی و ترک کردی
 کافر گشتی از من می رسید و محو اید از من
 شماران فرمایم فانما هلال کرکان قبلکم بکثره
 سوائکم و احسن فیهم علی ایضا ایم کی هلاک شدند
 اناک ایشان شماران بودند سوال و اختلاف ایشان

در حدیث

۲۲۳
 یا بر یحیی بن خود کردند فاذا امرتکم بشی فانوه
 ما استطعتم چون شماران چیزی امر کنیم بران
 موافقت نمایند و اذا اجهتکم عن شی فانوه
 و چون شماران چیزی منع کنیم از ان اجتناب کنید
 و بیرو هیزید خدای تعالی این آیت منزل فرمود بجاهد
 کوید این آیت انکاه منزل شد کی رسول را صل
 الله علیه و آله الی غیره و ساییه و و صیده و عام
 سوال کردند به بینی لا بعد الان به و نه باید
 ما جعل الله من غیره و ان تسئلوا عنها چیزی هر
 القرآن تبدل کفر فتنه و کفر و اگر از ان سوال
 کنید در ان وقت کی قرآن منزل به شود برخ ایید
 زیرا کی قرآن بلانیم کردن فرقی منزل به شود و
 ان بر شماران شماران بود با یحیی چیزی استا او احلال
 می دارد یعنی الله عنها خدای تعالی شماران از ان
 عفو کرد و الله عفو و حلیم قد سلها قوم من
 قبلکم بدست کی قومی پیش از شما سوالها کردند
 یعنی قوم عفو صالح را با فقه و قوم عیسایان

ثم اجمعوا بحاكم من بعدنا ان كان ائتمنا فاجعل
 الله ائمه ائمه الله ولا يتر الله ولا آمن به بعض
 خدای تعالی و نفر تاذ و بیان نکند و امر
 نفر بود بعضی در عیبه و سایبه و وصیله و حاکم
 من خیره و لا سایبه و لا وصیله و حاکم عبدالله
 عباس و یزید محب هر دو جاهلیت شترکی را
 گفتند که این بطن اندکی بدین آمده بود که این
 بطن پنجم او را بودی او را بکشند و مردان
 و زنان از آن بخوردند و اگر سواد بودی
 گوش او بشکافتند و کشم و بییدند و
 شیر و می خوردند و چون بران نشستند
 یاد خدای تعالی نکردند و همچنین بار بودی
 نهادند و منافع آن برندان حرام داشتند
 بلکه منافع آن خاص مردان بودی چون مردی زن
 و مردان در خوردن گوشت او مشترک بودند و
 و سایبه شترکی را گفتند که اگر مرد آن را مال خود
 اخرج کردی و بسد آن برودند که تا منافع آن

از مردان و عیبه

با ثناء سبیل دادند و چون بمردی کوشید و
 مردان و زنان خوردند و اما وصیله و سبیل
 گفتند که اهت بطن اندکی است که بطن
 هفتم آن بودی او را بکشند و مردان و زنان
 و اگر سواد بودی زن را که دندکی از برای
 و اگر مردی و سواد بودی مرد را برای سواد بکشند
 و گفتند که سواد است اما سواد بطن خود
 بیوست او را بکشند و اما سواد بطن خود
 و لا ولد و لا اولاد بر نشینند و پیش از آنکه غمی ظهور
 کرده بودند که مردی نشستند و بان مردی
 نهادند و از خوردن و آشامیدن او مانع نکردند
 تا بمردی چون مردی زن و مردان از آن خوردند
 مولا و لكن الذين كفروا يفتنونا على الله اللذ
 و اکثرهم لا یعقلون و لكن انا نكافر كافر كشتند و روح
 خدای تعالی نسبت می کنند در آن گفتند و الله
 امر تا بجا خدای تعالی را بان امر فرموده است یعنی
 عیبه و سایبه و وصیله و حاکم و بیشتر ایشان عیبه را

ند

وَاذْأَقِيلْ لَكُمْ نَقَالُوا إِيَّا بَا انزل الله والى الرسول وجون
 ایشانرا گویند تخلید حوث و انعام و بیان شرایع
 و احکام از علم خدا و رسول طلب کنند قالوا
 حسبننا ما وجدنا عليه ابانا گویند پس است ما را آنچه
 ما بدان خود را بران یافته ایم او لو كان ابا و هم
 لا يعلمون نیا و لا یحسدون بدان ایشان هیچ
 علم نداشتند و بر راه راست نبودند **قوله تعالى**
يا ايها الذين آمنوا عليكم السلام لا يعزكم من قبل اذا اهلتم
 در تاویل این آیت خلاف کرده اند حسن این آیت بجهانند
 گفتند الحمد لله هیچ مومنی پیش ازین نبود و بعد ازین نباشد
 الا بر جانب او منافق باشد لا از علم او کراهیت دارد
 و گفته اند معنی آیت آنست که بر شما باز تقوی خود را
 بطاعت خدای تعالی رعایت کنید لا بصرکم من قبل
 اذا اهلتم تم مضرت رساند شما را انکس لا کم راه است
 چون شما هدایت یافتید قاصرتم بالمعروف و نهیتتم
 عن المنکر قیسر ابو حاتم گویند ابو جکر بر منبر
 گفت آیت یا ایها الذین آمنوا علیکم السلام می خوانید

ووضع ان در غیر موضع می کنید و نمی دانید یا این
 چیست و من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم کی
 لو ان الناس اذا راوا منکرا فلم یغیروه عثم الله بعباد
 قاصر و بالمعروف و انه و عن المنکر و لا یحسدون و یقولون
 الله علیکم السلام ینقولوا اخذکم علی نفس و الله
 لیامرون بالمعروف و لینهون عن المنکر او لیستغفر
 الله علیکم شراکم فلیستوا منکم سوا العذاب
 ثم لیدعن الله خیارکم فلا یستحب لکم معنی
چهار پیش مردم چون نظر کنند و منکر
بیند و این عیب نکنند و در میان دفع آن نشوند
 عموم ایشانرا خدا تعالی بعقاب کسر قنار کرده اند
 پس امر معروف کنید و نهی منکر نایند و از حد
 شرع تجاوز نکنید لا خدای تعالی فرمود علیکم
 انفسکم کرم بلو را شما گوید و الله کی نفس خود را رعایت
 کنم امر معروف کنید و نهی منکر نایند و لا خدای
 تعالی از شر شما کسی بر شما تسلط کند تا شما را سوی
 عذاب بجهشتاند پس چهار شما دعا کند خدای تعالی

در اجابت بایشان در بند مصنف کتاب گوید
 ابو بکر را روی این حدیث است حدیث و قرآن عمل
 نکرد و بر یکی از معروف آن بود که ای امامت و فدک
 لاحق امیر المؤمنین و فاطمه بود بایشان تسلیم کردند
 و معنی منکر آن بود که در حق ایشان غضب نکردی
 چون بآن عمل نکردی و نیز از بن خلق میله کشند و
 دعا و اخبار که اهل حق بود در محل اجابت بر سید
 ابوالعزیزه گوید این آیت بر عبدالله مسعود و حواله
 گفت قرآن نقران شد چنانکه منزل شد بعضی آیات آن
 آست که تاویل آن پیش از نزول واقع شد و بعضی
 آست که تاویل آن در عهد رسول صلی الله علیه و آله
 واقع شد و بعضی آست که تاویل آن بعد از وفات
 رسول علیه السلام واقع شد و بعضی آست که تاویل آن
 در آخر الزمان واقع شود و بعضی آست که در
 قیامت واقع گردد مثل صفت هشت و دوزخ
 و احوالی که آن روز خواهد بود این آیت آست که
 تاویل آن بعد از وفات رسول علیه السلام واقع شد و علیک

لفظ اعتراف است و عروب از صفات اعتراف است و عروب
 و الیک و عندک و دونک پس فرمود الی الله مرجع حقیق
 بان کشتن شاه همه محض منتهی است از حال و عقیدت
 و نیز با کشته بگویند و پس خبر دهد شمار آن را در شاه
قول نقالی یا ایها الذین آمنوا شاهجه بیگانه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ایشان را در منزل
 این آیت در شان سید کس منزل شد و از آن مدینه
 بنجاره بشام رفتند و در مدینه بن بلخی و عظیم
 از اوس الداری و ایشان هر دو بضاعتی بودند و بدیل
 لا موی و معاصی می بود و او سلمان بود و در کشت
 بدیل بدیل خلاص کرده اند کلمی گوید بدیل بن ابی طریقه
 قتاده و ابن سیرین و عسکریه گویند ابی کاویته چون
 بشام رسید بدیل بدیل بخور شد تقصیلی بنوشت و
 هر چه داشت در آن ذکر کرد و در میان رختها
 پنهان کرد چنانکه صاحبان دخی را خبر نبود چون
 رخ بروی غالب شد عظیم و علیک الوصیت کرد
 و گفت این رختها با اهل من است پس بدیل و قات

یاقت ایشان رختها وکی بکشو خندانی بی تفره
 زر کوفت از سبب صدمت حال در میان رخت بیاقتند
 از بزرگ رفتند و خرج کردند و کارها خود بکاشتند
 و بدین رجوع کردند متاع بدیل باهل فری دادند ایشان
 تخصیص کردند تقصیل بیاقتند هر چه در آن مکتوب بود
 همه موجود بود الا اناء تفره زر کوفت گفتند بدیل
 از این متاع چیزی فرخت گفتند نه اهل بدیل گفتند
 تقصیلی در میان متاع وکی بدیم نام هر چیزی که
 باوی بود در آن تقصیل مکتوب همه موجود یافتیم
 الا ظرفی تفره زر کوفت بودند سبب صدمت حال
 نیم و عذری گفتند ما را وصیت کردی این رختها
 باهل من رسانید ما بشمار رسانیدیم از ظرف جنم نداریم
 من افعه محمد است رسول آوردند صلی الله علیه و آله
 خدای تعالی این آیت منزل فرمود یا ایها الذین آمنوا
 ای نیکوایان آوردید شهادت بینکم از حضرت احدکم الموت
 حین الوحیة ایشان چون یکی را از شمار کردند بگفتند
 وصیت کنید و دو عدل بخورند گواه گیرند گویان گویند

بشهادتشان باین کار وصیت دو گواه باشد لفظ آیت
 جنم است اما مع امر است بصران گویند شهادت بینکم
 شهادت اثبتن فالقیب الشهادة واقعت لاشان مقامها
 گفتند و اسل القرية ای اهل القرية فالقی الاهل واقام
 القرية مقامه فصیبا یعنی گواه در میان شما گواهی دو
 کس بود شهادت حدیث کرد و ایشان قایم مقام آن
 ساخت چنانکه رأیت و اسل القرية کی اهل حدیث
 کرد و قریه قایم مقام آن ساخت و گفته اند معناه
 شهادت بدینکه از حضرت احدکم الموت ان بشهدوا اننا
 دو عدل بینم یعنی گواهی در میان شما در حالت مرگ
 یکی از شما آنست که با دو عدل عاقل صاحب امانت باشد
 لا بدین و طقت شما اقرار دارند در صفت ایشان خلاف
 کرده اند بعضی گفتند دو گواه باشد لا بروصیت و
 گفته گواهی دهند بعضی گفته اند ایشان صفت
 و صلی است یعنی باین لا وصی و نباشند دلیل برین معنی
 قوله حبسوا نهما من بعد الصلوة فیفسدان بالله و بر الوه
 سوزند پس ایشان دو وصی بود از او الله تالیف

ب

باید که این کواهان نه از دوستان و خویشان شما باشند
 و این قول حسن و زهری و عسکره است و ایشان
 گویند کواهی کافر در سفر و حضر باید بود ان اتم ضربتم
 فی الارض ای ضربتم و سافرتم یعنی چون در زمین بروید
 و سفر کنید قاصاتکم مصیبه الموت چون مصیبت
 مرگ بشمارند و مصیبت کنید و کس را چون مال ایشان
 تسلیم کردی و ثقتی بر ایشان ظاهر شد و حیاتی بدید
 آمد و حرم آشتی کنی آن خبیث و منافق تستوقفوها
 و بعد الصلوة یعنی ایشان را موقوف بدارید بعد از نماز
 عبدالله عباس گویند رضی الله عنهما این از صله آخران
 و غیره است ای من الکفار ان کافر را بود اما الکفره
 از مسلمانان باشد سوگند برایشان بخورد و حدین مان
 خلاف کرده اند بعضی گفته اند مان بسین است سدی
 گویند اید مان اهل دین و ملت ایشان است زیرا که کافران
 مان نکند پس ایشان را سوگند قیسمان بالله ان اذبتکم
 اگر در شک افتید خدا ایشان را سوگند دهد که لا نشترکم
 به شتا یعنی خدا سوگند یازد نکندیم به عوض چیزی که
 بدویم

باید که این کواهان نه از دوستان و خویشان شما باشند
 و این قول حسن و زهری و عسکره است و ایشان
 گویند کواهی کافر در سفر و حضر باید بود ان اتم ضربتم
 فی الارض ای ضربتم و سافرتم یعنی چون در زمین بروید
 و سفر کنید قاصاتکم مصیبه الموت چون مصیبت
 مرگ بشمارند و مصیبت کنید و کس را چون مال ایشان
 تسلیم کردی و ثقتی بر ایشان ظاهر شد و حیاتی بدید
 آمد و حرم آشتی کنی آن خبیث و منافق تستوقفوها
 و بعد الصلوة یعنی ایشان را موقوف بدارید بعد از نماز
 عبدالله عباس گویند رضی الله عنهما این از صله آخران
 و غیره است ای من الکفار ان کافر را بود اما الکفره
 از مسلمانان باشد سوگند برایشان بخورد و حدین مان
 خلاف کرده اند بعضی گفته اند مان بسین است سدی
 گویند اید مان اهل دین و ملت ایشان است زیرا که کافران
 مان نکند پس ایشان را سوگند قیسمان بالله ان اذبتکم
 اگر در شک افتید خدا ایشان را سوگند دهد که لا نشترکم
 به شتا یعنی خدا سوگند یازد نکندیم به عوض چیزی که
 بدویم

به شایم با حق الحق نبایم ولو کان داخر و اگر اینک
 سوگند یاد می کنند از خویشان ما بود و لا نکتم شهادة
 الله و کواهی خدا بنهان ندایم شعبی شهادة شون
 خوانده است و الله بکسر ها با اتصال یعنی و الله بطریق قسم
 و ابو جعفر شهادة شون خوانده است الله بقطع الف
 و کسر ها یعنی و لا نکتم شهادة لله یعنی بواجزاء تعالین
 کواهی بنهان ندایم و وجهی دیگر بن شهادة سخن تمام شد
 پس بطریق شون ابتدا کرد بالله ای و الله و یعقوب شهادة
شون خوانده است و الله با شقیه نام و کسرها و
 استقام را عوض نهاد از جرف قسم و بعضی شهادة
شون خوانده اند و الله بضم هاء یعنی و لا نکتم
 الله شهادة آنان فعلنا ذلك اکرم این کرده ایم
 اذ المن الظالمین از جمله کناه کارانیم چون این آیت
 منزل شد رسول صلی الله علیه و آله بعد از فراغ نماز
 بسین عکری و عظیم را خواند و بر منبر رفت و خطاب را
 ثنا گفت بعد از آن ایشان را سوگند داد که در اماتی
 که بیدار ایشان داد هیچ حیانت نکردند و حوائی تمام

باهل و من و کسانند ایشان برین سوال سوگند یاد کردند
 پس رسول دست اند ایشان بداشت ایشان آنرا
 بنهان می داشتند تا مدتی دراز بران برآمد بعد از آن
 انا ظاهر شد و در کیفیت ظهور آن خلاص کرده اند
 سعید خیر از عبدالله عباس روایت کند آن انا
 در طه می افتند گفتند ما از عید و عظیم عزیمت بعضی دیگر
 گفتند چون مدتی بید بران بگذشت انا ظاهر شد این
 ما جرایه بنی ستم رسید بنی ستم نیز عید و عظیم آمدند
 و ان ظهور انا ایشان را خبر دادند ایشان گفتند ما این
 انا از بدیل خبر داریم بنی ستم گفتند نه شما گفتید که بدیل
 از ستارح هیچ نفر و خت ایشان گفتند ما ان افاست
 بیتت عاجز بودیم از افرا بر سر و شریک که اهیت داشتیم
 ازین جهت بنهان کردیم شرافعه حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله آوردند حدیثی تعالی آیت فرستاد
 فان عترواخی اطلع و طهر یعنی چون ظاهر شد و اصل
 عشر از وقوع و سقوط است و منه قولهم عترت
 اصبع فلان بکذا اذا صدقته و اصابت و وقعت علیه

یعنی انکشتن فلان بفلان چیز سبب و بران افتاد علی
 آنها یعنی این دو وصی استحقاقی استحقاقا یعنی ایشان
 هر دو مستحق جبر کشند اما یعنی کماهی در بیان ایشان
 یعنی در سواد کما بدیع باید کردند و حیانت ایشان
 فاحران دو کس دیگر از اولیا، میت بقومان مقامها
 قایم مقام این دو وصی کنند الذین استحقوا از آنکه گناه
 برایشان واجب شد حسب و حقیص یعنی حق خوانند اند
 و آن قرآه اعبر للموت است علی المرد و التي کعب و گفته اند
 حق و استحق یک معنی است پس فرمود کی الذلیان
 رجوع کرد به فاحران الاولیان و با استحقاق مروج
 فکرو و مقربان دیگر استحقاق بضم قی بطریق مجهول
 خوانده اند یعنی الذین استحقو فیم و لاجلهم الائم و هم
 ورثه المیت استحقاق للمال فان یسیم و فهم الائم یعنی از
 ورثه میت استحقاق آن طلب بودند و گناه خوردن آن
 سوزند بسبب ایشان و علی معنی فی بود حیانت کردند
 و ملک الیمان اولین خوانده اند بطریق جمع و آن قرآه
 اهل کوفه است و یعقوب اختیار کرده است والذین

کما بدیع

الاولیان

الموت و حسب خوانده است الاولان و باقی خوانده اند
الاولیان بطریق لغت آخرین و اولیان معروفه است
 و آخران نکره زیرا که گفت من الذین و حدهما و وصفها
ما را کما للعرقه فی المعنی فیفسها بأنه کشته ادشتا
حق مشته ادتها یعنی ایشان را کی اولیا، میت اند
 بخدای تعالی سوزند و عند سوزند ماسوا و او بر است
 از سوزند ایشان و ما اعتدنا یعنی در سوزند از حد راستی
 تجاوز نکردیم انا اذ المن الطالین و الکاذب راستی در
 سوزند تجاوز نکردیم ما ان جمله الطالین جور این
 آیت منزلت از عمر و عاصم و مطلب بن ابی و داعی که در
 ستمی بودند برخاستند بعوان انک نار سیر کمر ارده
 بودند و سوزند باید کردند این ان ان بديل سهمی بود
 پس ان با اولیا، میت دادند جور میم داري مسلمان شد
 گفت خدا و رسول است گفتند ان ان در اشته بودم
فانتم ب الله و استغفره و سوزند با لیا میت ان ان
اشغال وقت کی بود صیگان ثابت شد بر کی دعوی کردند
لا ما ان بديل سهمی خبر ایم و در حد مسلمه سوزند بر شک

و گذاشت اول این سله کی در آیت باری تعالی تقریر فرمود
 دوم اگر وی دعوی کند یا بوسی چیزی در حق من و صبیته
 کرده است و بران اقامت بیعت ندارد سوگند بگویند
 رد کنند سوم اگر مردی به مردی بآلی دعوی کند پس
 مدعی علیه بان اقرار کند پس بآلی آن دعوی کند قول
 قول صاحب دین بود مع الیمن یا سوگند همچنین اگر دختی
 در دست شخص باشد و کسی گوید یا این دخت از آن
 من است گوید از آن تو عزیزم یا تو بمن بخشیده ای سوگند
 بدعی رد کند و در هر فضیله کی با این کتاب مشایعنی
 دارد سوگند بدعی رد یا بیکرد یا از آن و قلی آن هائی
 از این عباس و آیت کند که از نعم داری شنیدم کی
 من و عیدی اقامه دارم بفر و ختمیم یا قصد دارم من
 بر کار ختم و یا قصد دارم بعد از دارم چون سلمان شنیدم
 از آن حالت ایشان گشتم بعد از آنکه سوگند بدو رخ
 یاد کرده بودم نزد موالی میبند ختم و ایشان را خبر
 دارم کی یا قصد دارم در دست من است و یا قصد دار
 دست عیدی اولیا بیعت بوقند و عیدی را بخود میبند

و سوگند بزدند و بروی دعوی کردند سوگند صلوات علیهم
 و آله بیعت خواست بیعت نداشتند سوگند اولیا بیعت
 سوگند فرمود عمر و عاص و مطلب سوگند یاد کردند سوگند
 حکم فرمود یا قصد دارم از عیدی استند و من یا قصد دارم
 مراضم فذلک قوله ذلک فی آن یا تو یا الشهادة علی و بیعت
 یعنی آن اولین و سزاوارتر از او صیا کواه بیارند بوجه
 دعوی خود او بخلاف آن شرخایان بعد از آنم چون
 بنترسند سوگند در دگند باولیا و الزام کنند ایشان را
 بحق و اتقوا الله و اسمعوا و از حدای تعالی بنترسند
 در سوگند یاد کردن و حکم او را بشنید و الله که
 بحدی القوم الفاسقین و حدای تعالی حدایت ندهند
 فاسقان را و من سفته الم نواسر
 الله و اتقوا الله و اسمعوا و از حدای تعالی بنترسند
 کلبی و مقاتل گویند این آیت در شان فخر و شرف است
 من ابوامیه و یوفی من یوفی من یوفی من یوفی من یوفی
 گفتند ای محمد یا تو یا یان بیاریم تا فو شتم از حدای
 تعالی یا اری و چهار ملک آن باشند و کواهی دهند

یا ای که از من خدایت و تو رسولی از منی تعالی
 آیت خدایت و لو تزلزلنا علیک خدا یا ای که مرا
 لا خدا بودیم تو نشسته بر کاهتک بنویسند از حضرت
 خود فلستوه یا بیدیم ای تعالی و معاينه و مسووف
 یا بیدیم اگر از معاينه به بینند و دشمنان ایشان
 از ایشان بد لغال الذین کفر و ان هذا الا سحر میر
 آنا که از کشتند گویند این کتاب نیست الا سحر
 پیدا ما سبوق علیهم علی که این معنی ایشان در سابق
 علم من بوده است که اگر حاجت کیم ایشان این گویند
 و قالوا لا انزل علیه ملک لقتلهم اگر بر عهد ملک منتراشند
 و لو انزلنا علیهم لقتلهم ای لو جیب العذاب و قسح
 من عذابکم اگر ملک من و قسح عذابی عذاب بر ایشان
 واجب گشتی و از عذاب ایشان خدا خدا
 لا ملک من ترل نشود الا اوحی و اهلک قوم ثم لا یبقی
 ای لا یجولون و لا یجولون یعنی تاخیر نکند و فرزند
 عذاب گویند لقتلهم ای اقامت الساعه قیامت
 بدینا ای حال گویند اگر ملک در و در ملکیت ایشان

میرند از غایت هیبت ایشان قناده گویند لو انزلنا مدکا
 ثم لا یبقی العذاب و لو یفرط و طرقة غیر یعنی اگر
 ملک من ترل نشود الا اوحی و اهلک قوم ثم لا یبقی
 ایشان و تاخیر نکند جنات که چشم بر هم رشتند و لو جملناه
 ملک یا یعنی اگر ملک ایشان فرستاد ما می جملناه بجای
 ای که در صورتی که آدمی را نمی بایست طبعون النطق
 الملیکه در صورتی که آدمی را نمی بود که در الی ایشان
 نظر و بلا یکه نتوانند کردن و لبسنا علم ما لبسوا
 و اگر مانند کرد ما می و پوشش ما می ایشان آج بر نفس خود
 می پوشند و تحلیط می کنند تا در شک افتند فلا بد و ا
 املک هو او آدمی و بداند که او ملک است یا آدمی
 قناده گویند ما لبس قوم الا لبس الله علیهم یعنی هر قوم
 حق پوشیدند الا خدای تعالی بر ایشان پوشانند
 این عباس گویند رخص الله عنها مراد اهل کتابند که سبیل
 در رخص باز خا خا و تحریف کردند طیس الله علیهم ما
 لبسوا علی انفسهم خدای تعالی رحمت خود را بر ایشان
 پوشانید چنانکه حقوقی را حقیقت آن می دانستند

و من یوشهد فی ذلک یقری بکشد یا خالده است و این طریق
تکرار و تالیف بود عرب گوید لیست الثوب البسه
البسه و لیست علیهم الأمر البسه البسه **البسه**
و اما استمنه من قبل من قبل بدست کی با فیاض پیش
از تو استمنه کرده اند چنانکه تو می گفتی و این طریق
نسیکین خاطر رسول علیه السلام می فرماید فحاق ربيع اس
گوید ای منی نزل فرود آمد عطا گوید یعنی چل بر سید
مقابل گوید از یکدیگر صیال گوید خاطر پیران
در آمد زجاج گوید الخیوق فی اللقعة ما یستقل علیها
الانسان من مشوره یعنی حیث در لغت عرب آن
بود کی بادی فرار شد و لقعه انداخت ای واجب
واجب شد و الخیوق و الخیوق الوجوب بالذین یحرموا
منهم ما كانوا به یسهرون ای جز استمنه را بهم
من العذاب و النقیه یعنی جز استمنه را با بیانی می کردند
عذاب و غضب خدا تعالی ایشان فرود آمد **قول**
فمنهم و یوم غنهم جمیعاً ثم نقول للمنین
استمنوا یعنی روز قیامت عابد و عبود را یعنی بسند

بنت برست را همه جمع کنیم و بنوا کنیم اینم ثم نقول للمنین
استمنوا اینم ایستمنوا که استمنه شد و این شرک و کفر
الذین حکم ترعمون کما اذنا نلکان شان بود کی شارا
در حضرت خدای تعالی شفاعت کنند ثم لم تکن منهم
یعنی ایشان را قوی و جباری و خدای نبود الا ان قالوا
الا انک کونید و الله ربنا ما کنا مشرکین و این روز قیامت
بود و قیامت بینند یا رحمت و مغفره خدا تعالی نمودن
حکونه می رسد و گناه ایشان عفو می فرماید بعضی بعضی را
گوید بپایند تا شرک خود بیوشیم لعننا تجوامع اهل
التوحید یا شد لا با اهل توحید نجات یابم و دستکار شویم
و یقولون ربنا ما کنا مشرکین سولند یا کشتند یا ما شرک
بیاوردیم و یقول الله لهم خدا تعالی ایشان را گوید این شرک
شرک و کفر الذین حکم ترعمون کما اذنا نلکان شان
ان بود کی امروز در حضرت شارا شفاعت کنند
و می گویند ایشان شرک یاران را بدست خدای تعالی منزه
دهند و ایشان خد و جوارح ایشان را گوید اگر انداخت
بر کفر و فعل ایشان کواهی دهند چنانکه روز البوم حکم

۱۵۲
 علی او ایچم و زکنا ایدیم و تشبهه کلام جا کافرا ایلر
 فذلک قوله انظرو کیف کذبوا علی انفسهم بیکلامی
 بر نفسها خود چگونه دروغ می گویند فصل اخذ از
 بطلان علم زایل و باطل شدن ایشان ما کافرا بقرون
 آن دروغ می گفتند از شرکت تان با خدا تعالی و علم
 من یفتح الید و جعلنا علی قلوبهم الکتمه کلمی گوید ابو
 عرب و ولید غیره و فیض الحاش و غتیه و شیبیه
 و حرث عامر بن رؤا علیهم بشینند نظر را
 گفتند یا ابا قتیله محمدی گوید گفت و الفی جعلها
 بینہ یعنی اللعینۃ حقانک کعبه خانه او سنت کی
 من عنی عامی گوید الا انی اراه یجزل لسانه و
 بقول الساطیر الاولین الا انک و بینم کی زبان او می
 و سخن گوشتکان می گوید چنانکه خبر میدهم
 شارا از قرون طایفه و فیض از قرون طایفه با خبر
 بود ابو سفیر گفت انی لا اری بعضا یقول حقاً
 ابو جهل گفت کلاً خدای تعالی این کتب فرستاد و بعضی
 از کافران سخن نومی شنوند و جعلنا علی قلوبهم الکتمه

ای عشاوة و خطا یعنی یوسف بر دلها، ایشان فرزندان
سبب عناد ایشان آن یقین بود که بداند و خواهم
و قرآنی قتل و قتل و در کوشه ایشانست قتل و کرب
و آن بر و اکل آیه بود و مواجها و اگر بعد معجزان تو
احد آن محنت ایمان بیارند این آیت قرآنیست و جمیع محنت
رسول صلی الله علیه و آله مصنف کتاب اوید این آیت
دلیل است بر آنکه یوسفین کار بود و ایمان حقیقی نیل بود
زیرا که خدا تعالی فرمود و آن بر و اکل آیه بود و مواجها
و ابوسفین بود قحطی و کله بود که بطاهر و ملان شد و فتح
کله آیتی بود از آیات پس خدا تعالی حکم می فرماید ابوسفین
بحقیقت بود و هر کس را او را مخرج از خلاف خدا تعالی
کرده بود بلکه او منافقی بود از جمله منافقان ظهور ایمان
او کی مصلحت را بود حتی اگر او را اول عباد و نکر غایت حال
ایشان آنست که نزد او آیند و با تو عبادت کنند بگوید
الذین یحرمون الوندان انما هم کاشفون ان هذا الله
اساطیر الاولین این قرآن نیست الا کوشه و کاشفان
اساطیر جمع است و اساطیر بود و اصل کفه گفته اند

فصل در بیان احوال و سیرت ائمه و اولاد ایشان

فی الشرائع و الا باطل و اصلها من سطره انی کتبته و هم
 یبنون عنه و یبنون عنه مقاتل حوین این آیه در شان
 ابوطالب رضی الله عنه منزل شد و سبب این بود که رسول
 صلی الله علیه و آله نزد ابوطالب بود و او را با سلام دعوت
 میکرد و او رسول را علیا لمر از ترقیش رعایت می کرد
 فاجتمع قریش الی ابوطالب یزیدون سوا ابی بنی صلی الله
 علیه و آله قریش همه نزد ابوطالب آمدند می خواستند قاریش
 بر رسول رسانند گفتند ما از سر را خود تو در زمینیم و او یوست
 دم خدا را می کند بگذار تا او را ادب کنیم و لو شال دهیم
 ابوطالب این شعر بگفت و ایشان را منع کرد **شعر**
 والله ان یصلوا الیک یجمعهم حتی لو سجد فی التراب دفت
 فاصدع باقرک ما علیک عضا صند و ایش و قریداک منک عیوننا
 و دعوتی و زعمت الیک ناصحی و لقد صدقت و کنت ثم امیتا
 و عرفت دینا لا یحله الله فرجی اذ بان الیرقة دینا
 اول الملائكة اوجردی سببه لو جردتی سمعنا یداک منیبنا
معنی شعر ابوطالب بخدا و تعالی سوگند مباد
 می کند و می گوید ای جمع قاریش باش و خلق را بخدا و تعالی دعوت

کن و از کافران قریش منزلی نامرور خال خود من نکنند ایشان
 هیچ وجه ریخ یوتوانند و سبب این بود که رسول
 یا ش هیچ کس نیست که دین ترا بوشد و ترا از ان مع کند
 و بشا و با از این دین و جنت با و موشان و دوستان
 تو یوتو و دین تو و دشمن است مرا دین خود دعوت می کنی
 و من تو است که انقضیحت کنند و منی و بدستی که تو
 راست می گوئی که یغیری و خدا را از ادعوت او فرستاده است
 و تو دین دعوی امینی و دینی بر او عرص کردی که لا یحاک
 آن دین بهتر من همه دینا است که یغیر این خدای
 تعالی خلق را بان دعوت کردند آخر طاعت قریش
 بودی با ابدیش و خدا را از دشنام اجلاف و خجالت
 عرب بودی مرا در دین خود ظاهر بیاقتی و این معنی
 دلیل است بر آنکه ابوطالب بان از قریش محقق میداشت
 اما دل او شورایان شود بود خدای تعالی این آیه در حق
 ابوطالب منزل فرمود و هم یبنون عنه ای یبنون الناس
 عن اذی بنی صلی الله علیه و آله یعنی ابوطالب قریش را
 از آن او رسول نمی فرمود و جهالت است متفق بر آنکه تا

منی و بدستی که تو
 راست می گوئی که یغیری
 و خدا را از دشنام اجلاف و خجالت
 عرب بودی مرا در دین خود ظاهر بیاقتی و این معنی
 دلیل است بر آنکه ابوطالب بان از قریش محقق میداشت
 اما دل او شورایان شود بود خدای تعالی این آیه در حق
 ابوطالب منزل فرمود و هم یبنون عنه ای یبنون الناس
 عن اذی بنی صلی الله علیه و آله یعنی ابوطالب قریش را
 از آن او رسول نمی فرمود و جهالت است متفق بر آنکه تا

ابوطالب در حقیق بود هیچ کس را از قریش عجز از رسول
صلی الله علیه و آله نبود و بنا بر اینست که ای نبیا عدوت
عاجبا بر من الهی است و لا یصدقونکم یعنی از رسول و آنچه
او را بیان فرستاده بودند یعنی قرآن و احکام آن و راه راست
و او را با آن تصدیق نمی کردند و این دعوت است از
قاسم بن مخیرمه و عطاء بن یدریس و مقاتل و عبد الله بن عباس
و ان یملکون انفسهم و هلاک می کنند انفسه ای
خود را که از ان الذین یصدونهم علیهم زیرا که گناه ایشان
لامی داشتند ایشان را از متابعت محمد برایشانست و صا
بیشتر بود و می دانند که لا حیز است و او تکی با نعمت
و اگر چه بینی به عیاد و وقوف و علی الناس حبسوا فی
النار چون ایشان را در آتش و ذبح محبوس کرده اند
و علی یعنی می بود چنانکه در بود و استعوا ما تملوا الشیطان
علی ملک سلیمان یعنی ملک سلیمان ابن السمیع بفتح و وقاف
خوانده است و آن ان وقوف بود و بضم و او و کبر فاف
ان وقف بود بقال و قفقت بنفسی و قفقا و قفقت غیر
وقف و جواب کو محذوف است مع آنست که لو تراهم

و این دعوت است از قاسم بن مخیرمه و عطاء بن یدریس و مقاتل و عبد الله بن عباس

فی تکرار الحاکمه را نیست عجباً یعنی اگر ایشان را بر این حالت بود
بدستی لا حیز است عجباً بدست باشی فقالوا یا ایبتنا نرد و لا
نکذب بآیات ربنا که فرایان در دوزخ کوینداری که شک فایان
بدینا باز فرستاده اندی و اینها را دعوت کردند که تا ما نکذیب
آیات خدا و تعالی نکردمان و نکون قراءه عامه بوقع است
علی معنی بایکیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا و نکون من
المومنین و ابی اسحق و حمزه و لا نکذب و نکون منسوب
حواله اند بطریق جواب ثنی و عریب منصوب می
کنند جواب ثنی را با جواب نکره منصوب می دارند و اینها و
ابن عباس نرد و لا نکذب بفتح می خوانند و نکون بنصب
قال برانهم عنوا الرد و ان یلو یواف المومنین و امر و انهم
لا یلذ یوف بآیات ربهم ان رد و الی الدنیا زیرا که ایشان
نخواستند که در دوزخ انداختند ایشان از مومنان باشند و امر
می نماید بر آنکه آیات خدا را نکره می کردند که ایشان را
بدینا در دوزخ بدینا که ما کما نوا یخفون ای ظاهر لهم
ظاهر شد ایشان را که و معاجی در دنیا پنهان می داشتند
و گفته اند مراد از این آنست که گفتند الله ربنا ما کما نوا یخفون

فذلك اخفاؤهم من قبل يعني پوشانيدن ايشان پيش از آن
 اين بود خداي تعالى خواج ايشان را كوي يا كرداند تا بر ايشان
 باحقا كواهي دهند فذلك قوله بل لا اثم ما كانوا يخفون من
 قبل و اين قول عجب است زيرا كوي ايشان كوي يعني پوشيدند
 الا الاثمت در شان منافقان منزله اند مبرر كوي بمعناه
 بل لا اثم جزا ما كانوا يخفون من قبل ظاهر شد بر ايشان
 جزا آنچه ايشان بهمان مي داشتند و لو ردوا يعني اگر
 ايشان را بدنيا رد كنند احافوا لما يخفون عنه بكونه ايشان
 از آن نهي مي كردند بآن كه رد و اثم لكاذبون و ايشان
 دروغ مي گويند در آنچه گفتند لعنة و قالوا الى الدنيا لم تكذب
 بآيات ربنا و كتاب الموتي يعني كاذبان گفتند اگر ما را
 بدنيا بماند و رسيد آيات خدا را تكذيب نكنيم و از جهل
 سونان باشيم و قالوا ان هي الاحيوتنا الدنيا يعني اگر
 كافر از بدنيا باز نرسند عينا ايشان در كفر نماند يعني بود
 لا بعد از معاينه كويند و باحق مبعوثين يعني بعد از
 مرگ ما را نيك بگرد و لو تردي اذ وقتوا على ربهم و الكفرة
 يعني اي مهربانان كافر از در حكم و قضاء خدا تعالى باز دارند

و
 كوي
 پوشيدند

و
 كوي
 پوشيدند

است

خزته با بر خزانه تعالى كويند ليس هذا الحق اين عذاب
 به حق است قالوا بلى و ربنا كويند عذاب كوي اين عذاب
 قال فذوقوا العذاب با كتم تكفرون كويند ايشان را
 عذاب خداي تعالى عجبيد بآنچه در دنيا عذاب و رسول و ك
 و احكام و كوي كاشيد فو
 الله ليحزن اليه يقولون فاهم و يبدوا و يبدوا و يبدوا
 اخنس من شرف و ابو جهل و شام بهم رسيد اخنس يا جهل
 كنت يا ابا الحكم اخبرني عن محمد اهو صادق ام كاذب
 من اخبره كذبا و دعوى كاذمي كذب صادق است با كاذب
 فانه ليس ها هنا احد يسمع كلامك عني لا ايمانك به
 لا سخن نومي شنود الا من فقال ابو جهل و لعنان محمد
 لصادق و كاذب قطعه خدا كوي خدا راست است و كاذب
 او دروغ نكفته است و لكن اذا ذهب بنو قضيي التور
 و السقيفة و الحجابة و الندوة و النبوة فاذا يكون اسباب
 قريش فانزل الله هذه الآية يعني چون در زمان قضيي لوا
 و سقيفة و حجابيت و مشورت و نبوة نرسد همه قريش
 چه خواهند و خداي تعالى اين قريش را نازل و كفته اند

انا لنصرف رسلا والذين آمنوا في الحجة الدنيا وقوله
 كتب الله لا غلبنا انا ورسلي ولقد جالنا بين المسلمين
 وتوكلنا ان نحضر ما خبر عن ابن مرسل **عنه** **عنه**
وان كان كبر عليك اعراضهم كلبي كويذ حشر من عام لغنت
 اى محرابي يا اورجنا لك انبياء بيشتر ان تواددنا تباشرو
 ايان ياريم ونراست كويذ اريم خدای نغالی رسول
 صلى الله عليه وآله انما انت مؤذن منع من مؤذ حشر
 ورفیقان وان رسول الله اعراض كسر فكل من ذلك
 عليه ان حالت بر رسول من ذلك آله خدای نغالی
 ایت فرستاد و ان كان كبر عليك اعراضهم ان بر توای محمد
 اعراض ایشان بزرگ و دشوار مؤذ فان استغوث
 بر اكرمی توانی بتقی تقاکی سوراحی طلب كنی فی
 الارض و زمین مثل ناقه البروج و هواجر حجور
 قند حب فیه نعن سوراحی مثل سوراح موش حشتی
 طلب كن و تقق كبر سوراح از سوراحنا اوست كلی در
 بود و ان كلی بر و آید او سلماتی استقام با نذر یا نعی طلب
 كن لا بان با سمان بر رویی فحاج كويذ السلام من السرافة

وهو الذي سلمك الي مصعدك يعني سلم و سلاست است
 وان جبري بود كی چون قصد بر ملا رفتن كشد سبب
 سلامت بافتن بود در بر رفتن و نذر با نذر از من حشر
 سلم كويذ قناییم بایه فافعل آبی با ایشان آور و لو شأ
 الله جبرهم على الهدى و اكر حذاء نغالی خواستی ایشان
 همه راه و است بخودی تمامه اهل ایمان بودند كی فكلو
 من الجاهلین بانه یومر كبر بعضهم حوث بعض و توان آنان
 مباش لا ندانی با ایشان بعضی عذر كویذ
 آرند ان كویذ اما بگو سابق علمه بهم انهم لا یؤمنون
 و سبب كبر ایشان است كخزلی نغالی بعلم سابق
 داشته است كبا ایشان ایمان نیارند اما یسئیل
 الذين یسعون اجاب دعوة تود را بان آنان كشد كی
 شنوایی دل دارند یعنی مومنان لا استماع ذكر یعنی
 قرآن می كشد و آنرا متابعت می كند و ان منفعت
 می یابند چنانك كافر اند لا كوش ایشان از شنیدن
 حق كرت و المونی یعنی كافران لا بحقیقت مرده اند بجهنم
 الله مع المونی و در قیامت ایشان را مرده كان بر انكیز ذ

ثم اليه ترجعون بر ایشان خضر خدای تعالی باز
 کرد اند و ایشان را بحسب اعمال حکم فرمود و قالوا لو
 انزل عليه آية من ربك يعني حارث عامر و اصحابه لقتلوه
 چه بودی که آنی محمد از خدای او فرو آید می قتل آن الله
 قادر علی ان ينزل آية ولكن احقرهم لا يعلمون بلوی
 محمد خدای تعالی قادر است بر آنکه آنی فرستد اما
 ایشان نادانند ایشان را در نزول آن چیست
قوله *فانزلناهم بالانس* و *انزلناهم بالانس* و *انزلناهم بالانس*
 فاذنواهم بالانس و *انزلناهم بالانس* و *انزلناهم بالانس*
 ان تدرسون ان نمنادیم کافر کشتند ایمان بیاوردند
 فاذنواهم بر آن عذاب کردیم ایشان را بالانس، سستی
 و لرزگی و الضراوة به رجوعی و زمانت یعنی شکی
 اعضا لعلم يتضرعون تا ایمان آرند و توبت کنند و
 خضوع و خضوع پیش گیرند فلولا اذا جاءهم یا سنا
 اگر عذاب ملا ایشان فرو آید می تضرعوا ایمان آوردند
 و کشف عنهم عذاب ان ایشان بر داشتیم و لكن کشت
 قلوبهم و لیکن دلها، ایشان سخت شدند و لم یستطاعوا

ما كانوا یعلمون و شیطان کزوه و عصیت بر اید الله استنه
 فلما استوا ما ذکرناه به چون نزل کردند و بوعظ و نصیحت
 النفات نمودند فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی یخرجوا
 من الدنیا و النشوة الذخا فی العیش و الصحة فی الابدان
 یعنی بر آن کردیم بر ایشان بلا و سختی بوقت عیش و
 تن درستی حتی اذا فرجوا تا عجب کشتند با او توانا بخ
 با ایشان دادند اخذناهم بفتنة تا گاه ایشان را گرفتیم
 بعد از آنکه من بودند و عجب بودند با آنکه از دنیا داشتند
 فاذا هم یبلسون آیسون کفر خیر یعنی از همه چیز بیز
 شدند و کلوا یبلسون شیء هالکون یعنی هلاک
 کشتند و اصل ابلاس فرو ماندست در حزن و بیهوشی
 انرا بد گویند بلیس کسی بود که شیعی او را فرسود و دفع
 آن تواند کرد صادق گویند علیهم السلام
 به من العظیم فتحنا علیهم ابواب کل شیء من النعم حتی اذا
 فرجوا ایا او توانا الشرف به و النعم اخذناهم بفتنة الی
 سوا المعجیم یعنی چون فراموش کردند آنرا که تقسیم
 آن بر ایشان واجب کرده بودند یعنی تقسیم مهر و اهل

و احکام الهی و امر با دشمنی و مکر داشتند در راه نفعها
 و ایشان بکشتن و کشتن با انواع نعمت و لذت و آرامش و
 آسایش و مزینه گشتند اخذ نام نعمته ایشان را بدو رخ
 و ستادیم فقطع دابر القوم الذین ظلموا اصل ایشان
 همه قطع کردیم و هلاک کرد ایند عذاب استیصا از ستادیم
 و المرید رب العالمین علی علاکم عقبة بن عامر روایت کند
 از رسول صلی الله علیه و آله انه قال اذا رايت الله يعطى
 العباد ما يشاؤون علی معا صییم فاما ذاک سید را حج منه
 کم ثم تلا فلما نسوا ما ذکرنا له الیه معنی حدیث
 رسول گفت صلی الله علیه و آله ای عقبة چون بینی که خدای
 تعالی در حالت حصیف از بندگان در رخ ندارد هر آنج
 از وی بخواهند بدان آن عذاب خداست ایشان را
 و المنظر الذین یلعنون بهم بالعدا
 و المنی علیه کوید عقبة بن ربيعة و شیبته بن ربيعة
 و مطعم بن عیبة و طبرک بن قفل و قرظة بن عمرو
 و قولع اشرف بن عبد مناف که او را ن کردن کش
 بود آن پیش ابوطالب آمدند و گفتند ای ابوطالب اگر برادر

و اگر و آنرا از آن
 و اگر و آنرا از آن
 و اگر و آنرا از آن

تو این موالی را و خدمتکاران ما را از پیش خود دور کن و بگو
 او در دل از باور است بود و اجل و تو قیلا و در نظر و ایشان
 و ما او را مطیع تر از بندگان ما باشیم و قنایعت ما او را از دیگر
 و ما او را بتصدیق کردن او بفرست و سزاوارتر باشیم ابوطالب است
 رسول آمد عمر حاضر بود این حکایت بار رسول صلی الله علیه
 و آله باز گفت پیش از آنکه رسول جواب فرمودی عمر گفت
 الناس ایشان اگر بشنوند از کسی شاید نایب ببینم کی مراد
 ایشان چیست و این را هر چه می رسد در حال این آیت
 منزل شد عمر از مخالفت خود غرض خواست مصطفی
 کتاب گوید این هر است از غایت بوی بود و مراد این
 طایفه تنقیر فقر بود از رسول بلکه تنقیر خلق و عمر
 موافقت آنها و ایشان را بری قالی بلعظ و لا تنظره الذین
 یلعنون بهم بالعدا و العینه بار رسول خطاب می نماید
 اما حکم با عمر می بود که تو فصولی مکن و سلمان و ابودزو
 عمار و ابی هر و جعفر و جناب بر الماریت و نظریه ایشان را
 کی نماز صحیح و نماز دیگر در خدمت رسول می کردند بطبع صحبت
 و مجاورت و دوستی اشرف بر اشرف لغا و قریب و در آن

طاعتی و در پیشگاه او نشیند و بگوید ایام و روزی ایشان
 در روز قیامت نشان آنکه گفتند مجلس یکی سال از روی کار آور
 داشت بر ایشان که حق تعالی این آیت فرستاد چیزی نیست
 تغییر گویند این اشراوت گفتند ای محمد اگر خدا با فرستاده اند این
 صغفا و اغناذ که از برات تا ما امان آیم مومنان را سخاوت
 خدا تعالی است فرستاده و لا تطعوا الذین یبدعون دینهم
 از حضرت خود دور مکن ای محمد مومنان را بدین سلمان و
 او بودند و نظر ایشان عبد الله عباس و بنی بدعون
 رستم کی این مومنان در پیش بدعون دینهم با عذاه و اوعشی
 خدا خود را می خوانند و نماز باطله و نماز سبیه می گزارند
 و با خلاصه یاد برود کار خود می کنند و گفتند اندر هر ماه و
 خدا را تلاوت قرآن بازمی کنند بر برون و جهده و مراد ایشان
 در آید نماز صبح و نماز سبیه و خواندن قرآن خداست نه
 بلکه جاه دنیا و کرم و مال چنانکه اهل دیار است و عیال
 حساب هم فرزند شی و قاصد حساب هم عیال فرزند شی و توان حساب
 ایشان چیزی نیست و از حساب ایشان بر حق چیزی نیست
 و لا تطعوا الذین یبدعون دینهم ای محمد مومنان را بدین سلمان و

و در روز قیامت

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند که اگر خدا با فرستاده اند این
 بیشتر از این بیان کردم و این معنی تعلیمی خود تفسیر نقل کرده است
 اگر ایشان را بر این توان جلد ظالمان باشد یعنی کافران عمر نبوت
 کرد و عذر خواست و گفت جواب فلا تطعوا الذین یبدعون دینهم
 دوم جواب معنی است و گفتند ای محمد مومنان را بدین سلمان و
 لنفسک بالمعصیة الواضحة الطردنی غیره و مراد این قابل
 آفت است احطاب بار سولست مصنف کتاب گویند دین
 داری نبود رسول کی محصوم است عامی خواندن هر آن
 عصیان و ظلم بر نسبت کردن او لیس که در حضور رسول
 میاد رفت و سبقت نماید جواب ابوطالب از تعلیف کی
 با قریش است تا بر سول سجده کند و این عظیم
 چون رسول عصیان و ظلم روا دارد و از وی صادر شود
 و از امت واقع کرد و بار حق تعالی عصیان می کنند و به
 آن امر من فرما بر عصیان و ظلم از خشاست و خدا
 تعالی بسوخت و دفع و دفع ظلم و عصیان فرستاد و او تفسیر
 خود را از آن منع نکرد و مخالفت خدا تعالی کرده باشد و
 چون چیزی بخود بیان او است هیچ فرق نبوده و رسالت

و در روز قیامت

وهم من كان ابن سبئ رسول الله
 واذا قال الذين يظنون يا ايها الله اننا قتل سلام عليك ليت علم
 نفسه الرحمن جود نزلنا نبي محمد وآتاه الله ان الله
 بايات ما روي عنه انه سلام كن برائشان على مكيون ابن آيت در
 نشان سلام و ابو ذر و حذيفة و مقداد و خباب و نظراء
 ايشان منزل شد لا كفاية بش خواستند رسول ايشان را
 حضرت خود بر انداخته تعالى رعم ايشان را رسول صلى الله عليه
 وآله امر فرمود كه چون پيش تو آيد تو سابق باش و بر ايشان
 سلام كن و ايشان را بگو خداوند و پروردگار شما رحمت خود
 براه شما واجب کرده است چون ابن آيت منزل شد رسول گفت
 الحمد لله الذي جعل في امي من امرتي ان ابدعهم بالسلام يعني
 شكر و سپاس خدا كه مرا متهم طایفه آورده است و
 در شما بعثت مرا مشتبه و مرا فرموده كه من اينكم بسلام
 دادن بر ايشان كه گويي چون ابن آيت منزل شد كه مرا نظر
 الدين دعوت دهم بالعدالة والعفة عمر بن الخطاب رسول
 آمد و از قات خود عذر خواست و از ان استعفا كرد
 و انما رسول الله والله ما اردت هذا الا الخير فتر في عمر

واذا قال الذين يظنون يا ايها الله اننا قتل سلام عليك
 منزل شد كه حضرت رسول فرمود و گفتند انا انما اعدونا با
 كثيرة عظيمة و كانت عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله
 فانزل الله و اذا قال الذين يظنون يا ايها الله قتل سلام عليك
 بگو ايشان را شمار بعد از ايمان آوردن از ان معا صي سلامت
 كشد بكم اي قضى بكم على نفسه الرحمن الله عز وجل منكم رسول
 بجهالة هر كس را كه شما بجهل بدي كرد و بجهل و بدي را بجهل
 من جهل يعني مراد از جهالت است لا طلال لجهل و نه
 جهالة ركيب الامر و كل من علم خطيئة فهو بجهل يعني
 از جهل بود كه حشيت كرد و هر كس را كه ناهي بكنند بان جاهل
 بود و گفته اند جاهل بود عكافات آن كناه و گفته اند جاهل
 بود كه معصيت بر طاعت ايشان مي كنند ثم تاب من بعد اي
 رجوع عن خطية آن كناه خود باز كرد و اصل علمه يعني علم
 خود باصلاح آمد و گفته اند اصل اي اخلاص نيسته توبت
 كنند باخذ من الله عفورا رحيم و در قرآن الله طاهر فذكره الله
 ابن كثر و اعش و ابو عمرو و حمزة و كيسان يكثر القديون
 حواله اند طبرقي استيناف و امام و يعقوب بن سفيان

خداوند بطریق بداند و حجت و اهل بیت مع اول حوائد
 معنی و اینست آنکه و دوم را بکسر کرده اند بطریق استیناف بر
 یا ما بعد فاء جزا افتد بود **قول ثانی** **ما ذالک**
الذین یخوفون آیت تا فاعل منم متخوضاتی
 حدیث من و سبب تفرق این آیت آن بود که بعضی از
 صحابه با کافران مخالفت می کردند کافران
 در حضور ایشان سبب رسول را گفتند و بقرآن استهزا
 می نمودند خداوند تعالی ایشان را از صحبت و محالست
 کافران منع فرمود و این آیت فرستاد یعنی جوئی بنیدانوا
 لا تکذیب قرآن و هر می کنند و استهزای کافران صحبت
 اعراض کنید و محالست ایشان ترک کنید حتی خوفوا
 فی حدیث غیره ای بدخلوا فی حدیث غیر القرآن تا در حدیث
 غیر قرآن مزع کنند و اما بنسب الشیطان و اگر نهی از
 محالست و صحبت ایشان ترا شیطان از یاد ببرد فلا
 تفقد بعد الذکر مع القوم الطالمین بعد از آن که ترا یاد
 حکم منع از صحبت ایشان با ایشان بشیر ظاهر خطاب
 با رسول است اما در صحابه اند با کافران محالست

قول ثالث

و الذین یخوفون الذین یسبون الذین یسبون الذین یسبون
 خداوند تعالی هر قوی را عید می داند بود که آن عید را تعظیم
 می کردند و در آن عید نماز می کردند بعد از آن مخالفت کردند
 و در عید یازی و بی کاری مشغول باشند الا انت می باشد
 صلی الله علیه و آله کی عید ها و جمعه ها و ذکر و قیام
 داند و فراموش کردند و کلمه مشغول شدند خداوند تعالی
 امت رسول را علیه السلام می فرماید که بگذارید ایشان را کی عید را
 یازی و هدایا بفرستند و در کار دنیا ایشان را معذور دارند
 و ذکر به آن تسبیح نفس و کسبت یعنی بصیحت کن بقرآن کن
 لا تسبیح نفس و کسبت جنان بود یعنی الله لکم ان تطلقوا
 لا تطلقوا یعنی و ذکر قم بالقرآن لیومنون کی لا تسبیح نفس و
 کسبت یعنی بفرستند ایشان را بقرآن تا با شد ایمان آرند و
 نفس ایشان بنا بر آنست هوا نفس هلاک شود این عباس
 ان تسبیح نفس ای لا تقصص تا بصیحت بشود و در قیامت
 با حق کسبت کرده است از معاصی و مخالفت خدای تعالی
 اهل لقا گفته اند تسبیح اسم زنی است و اصل انشال تحریم است

بکسر

در حدیث

يقال ايسل الشئ اي خزنته والسر في قوله تعالى
 يا ايل اي شجاع لا يغرب منه كانه حرم نفسه ثم جعل
 ذلك مثالا لكل شدة تزل وشقي يعني شهيدا يا ايل كوني اذا
 شجاعت عظيم دارد كي همه كس نزد يك و نتواند قتل و بياي
 نزد يكی نفس خود مرده است پس لفظ يا ايل دخت ساختند
 چيزی را کی شدنی و سختی دارد کی از جنت آن سختی آن ترک
 دور و گرداند يقال شرب بئس اي مشرول ليس لها اي ليل
 النفس نیست آن نفس را در دوزخ و اي اي قريب و صدق
 جز حدای تعالی نزد یکی و دوسه و شفع اي شفع لهم
 الاخرة و نیست شفاعت کننده ای در قیامت شفاعت
 کند ایشان را و ان بعد كل عذاب اي بعد كل عذاب و الا و الله
 چیزهای فلا کنند و فلا که بگویند منها از آن نفس قبول
 نکنند زیرا که ثبوت در جنة دنیا قبول بود اولیک الدین است
 بالسنوا ایشان آنا شد که بگویند و معاصی مخالفت لا در دنیا
 کسب کرده اند هلاک شدند لهم شرب من حرم ایشان است
 در قیامت در دوزخ شرای لا از اعضا اهل دوزخ روان
 شود و آن از دوزخ و حق ناب اهل دوزخ بود و عذاب لهم

وعدای و در آن کما کما یلغز و سبب انکه کما یلغز
قول نقال و اولی کما الظالمون و عمر بن الخطاب و اگر
 بعضی اسی محمد کافرا و کی پیش ازین یاد کردم و ظالمان که محمد را
 در سکران مرگ و حالت سختی جان دادند عمرات جمع غمره و عمر
 کل شی که شمر و معظمه و سختی و چیزی بسیار جان و بدن
 آتش و اصل غمره چیزی است که چیزی ها را می شاند بس
 شداید و مکاره و عمرات نام کردند و الملائکه با سطوا ابییم
 بالعذاب و القرب و در آن حالت مرگ شکان دستها بعد از
 و زدن ایشان بکشتن تند میروند و میگویند و میگویند
 کما یقال بسط الید بالکفره اخرجوا ای یقولون اخرجوا
 انفسکم انوا حکم لهما ایشان را گویند که اید و سختی جان
 بیرون کنید که نفس المؤمن تشیط الخس و جالبقاربه و برا
 کی نفس مؤمن در حالت مرگ با نشاط و جده لغا حلالا و
 حوایا و محتو و نیست یعنی و لو تراهم فی هذه الحالة کراست
 عجبا یعنی اگر ایشان را در آن حالت به بعضی چیزی عجب
 دیده باشی اليوم تجزون امروز در جهنم شناسست که شما
 حرا دهند عذاب الموت ای الهوان یعنی بعد از این فرادهند

ایشان را می خوار شوند و عرض عیسی که در دنیا از خود می
 بودند چنانکه فرموده تعالی العذاب فرعون و آل فرعون و غیره
 و حق است العزیز الکریم بالکم تقولون علی الله عز وجل
 یا ای در حق خدا تعالی تا سزاقتید و گفتم عن یا الله یعنی
 محمد و القرآن و کلام در حق محمد و در عرض این دو تعظیم
 نمودی قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سجد لله سجدة
 فقد یسره من الخیر معنی چنانچه سجد کرد از کبریا سبک شد
 و هر کس که خدا را یک سجده یا خلاص کرد از کبریا سبک شد
 و در این باب **اول کلام جنات کل شیء شیطانین**
الحق و الاثر یوحی بعضهم الی بعض خدای تعالی تسلی خاطر مبارک
 رسول را علیالمرسوفه تا بداند که تو باین قوم مبتلا کردی
 همچنین انبیاء پیش از تو را دشمنان پیدا کردیم پس آن دشمنان را
 ذکر نمود و تفسیر کرد و گفت شیاطین الانس و الجن علمه و
 و مخالف و نیک و بدی و کلامی که بنده شیاطین انس را استدل با انس
 و شیاطین انما استدل با جن و انس شیاطین نیست و گفته اند
 شیاطین دو قسم اند یکی انیس و الاخر انیس و دو قسم مقسوم
 رده است قسمی از ایشان با انس می فرستند و قسم دیگر که جن

شیطان

و این هر دو قسم دشمن رسول بودند صلی الله علیه و آله و سلم
 او یوحی بعضهم الی بعض هر قسمی از این دو فرستد بهم و دیگر
 شیاطین انس شیاطین جن را گویند صاحب خود را بفرمان
 چیز که را که در جم صاحب را مثل آن که را که و شیاطین جن
 شیاطین انس را میگویند و گفته اند که شیاطین و حقیقت شیطان
 گفته اند انس و شیاطین انس و شیاطین و حقیقت شیطان
 متغیر و عانی است از هر چیزی و گفته اند شیطان جن چون
 آن که را که ایند و عرض عاجز کرد و نزد مقرر می یعنی شیشه
 از انس و در قاموس را اعواء و غیره گفته اند شیطان انس
 ناموض و در گفته اند از دایره انس و شیطان جن
 و انس از انس و انس که در انس و انس و انس و انس و انس
 یا خد همل نقودت بالله من شر شیاطین الجن و الانس قال
 قلت یا رسول الله و هل للانس و شیاطین قال نعم ثم شر
 من شیاطین الجن معنی چنانچه انس بود و گویند در
 علیالمرسوفه گفته اند انس بود و هر چه بناه که فرستد خدای تعالی از شر
 شیاطین جن و انس گفته اند یا رسول الله در انس شیاطین و
 گفت علی شیاطین انس من ان شیاطین جن را که از انس و انس

کلمه ای بود که در کار تو ای محمد اهل کوفه کلمه بلفظ واحد خوانند
 و اقی قرا بلفظ جمع یعنی کلمات و مراد ائمه فراتست که
 بعد از آنکه ای برین بقیه مقتضون یعنی اهل فریب بر قرآن
 زیاده نتوانستند کردن و هو السميع العليم و ان تطع اکثر
 من لا یطع الله ای اطاعت کنی کافر را از قبول تو
 عین سبیل الله ای قبول کنی خدا را درین خدا را در
 ان یطیعون الله ای اطاعت کنند خدا را باطل را و ان
 هم الا حجة و انما یستبان دروغ می گویند ان را بگو و اعلم
 ان من عمل من سبیل الله درستی را برورد کار تو عاقلتر است
 با نکرانند درین و بگو در گفته محفل من کس است حرف صفت
 از ان ترغ کرد ای من در گفته اند محفلش رفع است گفته
 یعنی ای و الراجح ان یقبل و گفته اند محفلش نصب است
 بوقوع العلم علیه و اعلم یعنی اعلم و هو اعلم بالمعتقدین
 و او اعلم من یستبان ایشان که راه راست یا گفته اند
 انما یستبان انما یستبان انما یستبان انما یستبان
 آیات لقوم یحسبون انهم هذا الذی یبیطرون و بگو یعنی
 اینجانبان که دریم راه برورد کار تو است ای محمد و بگو ان الذی

ارقتناه لنفسیه و جعله مستقیما لا عوج فیه و هو الاسلام
 و جیبی است لا یفسد خود را بپسندیده است و انرا است
 که چه است که هیچ کاری در آن نیست و آن اسلام است که
 فصلنا الایات لقوم یذکرون آیات خود را مفصل کردیم
 برای قومی که یاد کنند از بعضی در معانی آن را بشنود کنند
 انما یستبان انما یستبان انما یستبان انما یستبان
 مسلم روز قیامت خدای تعالی با حق و انش کویید رسول
 ان شما بشنا بیا آمدند بقبضون علیه کرم آیتی و آیات کتب
 بر شما بخوانند و بگویند و بگویند انما یستبان انما یستبان
 روز نشتر ساینده **سوال** در حق رسول بوده اند یا نه
جواب عیید سینه ان کویید از محاکم سوال کردیم
 که پیش از ان مبعث رسول صلی الله علیه و آله در حق رسول
 بود گفت خدای تعالی فرمود یا معشر الجن و الانس انما
 یا لکم رسول منکم یعنی آدمیان را رسول آمد و جن را رسولان
 کلی کویید پیش از مبعث رسول علیه السلام رسول حق و انش
 همه می فرستادند عجا که کویید رسول ان اسیر بود در زندان
 ان حق ثم قرأوا فی قومهم منذرین ان عباس کویید ضم الدین

استمعوا القرآن فابصروه قومهم یعنی رسل جنات
 بودند که قرآن از لفظ رسول علیهم السلام شنیدند و بگویند
 خود می رسایند قلوا استمعنا و عتونا
 الحیوة الدنیا گویند گواهی بر نفس خود می دهیم الحیوة الدنیا
 ما را خبر دادند و ذات و شهوات و لذات دنیای
 ایشان را معرور کردند و بنده شدند و ای قلوا افلا تعقلون
 علی انفسهم بر نفس خود انعام کا تو کار بر ایشان
 کا فر بودند قل ان لم یکن ربکم فخلد الغری فی ظلمهم ای
من اشركوا و اهل با عاقلون حتی یقوت الله الیهم رسل
 شدند هم یعنی کافر شدند اگر کافر بود و این مذهب جبرست
 مذهب حق آنست که خدای تعالی همه قوم بظلم هلاک کند
 و آن قوم عاقل باشند تا رسول ایشان فرستند و بیم کند
 ایشان را که اگر ایشان را بواسطه رسل تنبیه و تذکیر
 لغیرت و آیات بود گشتند مثل ظاهر نکند و ایشان را هلاک
 کرد اندک بود و او ظلم نکند معنی این است و لکن در کجاست
 تا عملوا یعنی هر کس را بطریق اعمال درجه است در ثواب
 و عقاب علی قدر اعمالهم فی الدنیا یعنی تقدیر اعمال ایشان در دنیا

ممنهم من هو اشد عذابا و منهم من هو اقل عذابا بعضی باشند
 که عذاب ایشان سخت تر بود و بعضی باشند که عذاب ایشان
 بر این باشد و ما در کتب خافیه معلوم و خدای تعالی محرم
 از اعمال ایشان غافل نیست هر کس را حسب عمل خواهد شد
 و در کتب لغوی دو الیه بود در کار تعالی هم از خلق بی نیاز است
 و توانگری صفت اوست خداوند عفت بر خلق بزرگوار است
 و او بزرگترین عالم و او رزق و عفت از او سزاوارتر است
 عالم ان ایشان را بجهنم اگر خواهند شمار بیاورند و هلاک کردند
 و مستخلف من بعدکم ای خلق من بعدکم ما یشتا خلقا عظیم
 امثلکم و ملوک یعنی پس ما فرستاد خلقی خواهد داشت مثل شما
 باشند و زمان بود از زمان شما باشد تا امتیاز من در دنیا
 قدم آخرین جناتک شمارا از فرزندان قومی دیگر بیاورید مصنف
 کتاب گوید مراد از این آیت آنست که خدا تعالی می فرماید ای
 محمد بعد از کار تو خلقی که عت است این قوم را که مخالفت تو
 می کنند و با اهل بیت تو عداوت و ظلم در طبیعت دارند و حق
 شمارا عصب خواهند کرد ایشان را هلاک کردیم و مستخلف
 من بعدکم ما یشتا و بعد از ایشان صاحب الزمان را خواهد داشت

و بعضی از ایشان میراث

٦١٢
 پیرستم اما تو عدون کز آنخ شمار و عده دادند از ظهور
 صاحب الزمان و پیدا گشتن آمدنی است و خواهد بود و
 ما انتم معجزین انی بدرکم جنت گشتم شمار دادید هر جانی باشد
 و الامحان ان یاتی بشی فخر عند خصمه و یقصر عدوه قد فرغ
 و جعل عاجز عنه یعنی امحان آن بود که چیزی را بر او
 حضم از آن عاجز شود و هر چه می دون او بود آنرا فرزند
انتم الی ان الذین فارغوا دینهم و کانوا شیعا
 بدرستی که آنانکه دین پروران آمدند و ترک دین کردند و حق
 و کسایبی بالف و این قراة امیرالمومنین است علیهم السلام و معاذ
 از رسول مجتنب روایت می کند و کانوا شیعا انی صاروا
 و قبا مختلفه و ایشان گروهی شتوق بودند پس گروهها
 مختلف گشتند چنانکه رسول علیهم السلام فرمود امت من
 بعد از من هفتاد و سه فرقت شوند یک فرقت از ایشان
 رستگار باشد باقی همه هلاک شوند گشتند یا رسول الله
 و شتکاران کدامند که آنانکه متابعت من و اهل بنی
 کنند ابو موسی و روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله
 انه قال هذه الامة ان الذین فارغوا دینهم و کانوا شیعا

و
 و
 و

و
 و
 و

و
 و
 و

گشت منهم فی شی انی بزرگ منهم رسول الله صلی الله علیه
 و آله یعنی چون رسول این آیت بخواند اینجا رسیده است
 انم می گشت رسول از ایشان بزرگ است و از آن گوید
 امیرالمومنین می گفت ای زادن میدانم که چه بود آن
 چند فرقت شدند لغتم الله و رسول الله اعلم خدای و رسول
 دادا نزد امیرالمومنین گفت چه بود آن هفتاد و یک فرقت
 گشتند کلمات فی الها و یة الی واحدة هی الناجیة پس گفت
 الله کی علی کم افترقت القصار کی قلت الله و رسول الله اعلم
 یعنی میدانم که آن سبب آن چند فرقت شدند لغتم خدا
 و رسول دادا نزد گفت افترقت علی ثنی و سبعین فرقة
 کلمات فی الها و یة الی واحدة یعنی نرسانان هفتاد و دو
 فرقت گشتند همه در دوزخ باشند الا یک فرقت که رستگار
 باشند پس گفت الله کی علی کم تفترق هذه الامة قلت
 الله و رسول الله اعلم یعنی میدانم که این امت چند فرقت
 شوند لغتم خدا و رسول دادا نزد گفت قال تفترق علی
 ثنی و سبعین فرقة کلمات فی الها و یة الی واحدة هی الناجیة
 یعنی این امت هفتاد و سه فرقت شوند همه در دوزخ

و در حدیثی از امیرالمومنین
 می گویند که این هفتاد و سه
 فرقت است که از امت جدا
 می شوند و در دوزخ
 می افتند

باشند تا یک فرقت کار نشتکار باشند و انت منهم یا با عمر و
 حضرت کلب گوید در عهد رسول خدا گفت و تفرقت
 قوم ظاهر بود اما محقق اند و بخارا ایشان مخالف
 رسول بود چنانکه خدای تعالی فرمود درین آیت کی
 تق بهم جمیعاً و قلوبهم شتى ای محمد کان ذلک الا نشان
 باقی متفرق اند اما در آنها ایشان متفرق است چون
 رسول علیهم و فاة اخلاف و تفرق ظاهر شد
 و بعد منها ظاهر کردند محبت قل یا ایها الذین آمنوا
 المودة فی القربی بعدل و لدان وصیت انی تارک
 فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیی اعراض کردند
 پس آیت ان الذین فارغوا دینهم و کانوا شیعیاً است
 منهم فی شیء نشان ایشان بود یعنی ای محمد تو پیرو یکی
 از ایشان را از دین تو پیروت کردند اما امر هم را الله کار
 ایشان معوض است خدای تعالی فبیتهم بما کانوا
 به حالون جنید و هنا ایشان را باخ ایشان در دنیا
 می کردند یعنی روز قیامت ایشان را با آن برساند از محالوتی
 لا بعد از رسول کردند پس ایشان را بر آن جزا فرماید

و من سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحیم
 المص کتاب ان الذین یؤمنون فاصبروا و ذلک الموعود
 بن عباس گوید المص قسم الله به یعنی خدای تعالی
 بآن قسم بادی کند عطا گوید ثناء خداست کی خود را بآن
 ثناء می گوید ابو صالح از ابن عباس روایت کرد انما می است
 از نامها خدای تعالی روایتی دیگر از ابن عباس است
 لا انا الله افضل فتاده گوید ای ان نامها قرآن است و
 گفته اند نام سورة است مجاهد گوید عرو و نه راول
 سور فواح افتح الله بها کتابه یعنی کتاشا بشما است
 خدای تعالی کتابی در آن است که در آن
 شعبی گوید فواح اسماء الله اذا وصلتم کانت
 اسماء یعنی کتاشا بش نامها خدای تعالی است چون از
 بیم می بود نامی از نامها خداست و گفته اند یعنی
 اما الله الصادق من خدای راست گوئی محمد حبیب گوید
 الف از اسم است و از اول و آخر و لام از لطیف است
 و جمیع از مجید و ملک است و صاد از صادق و صدوق
 الودع و صانع المصنوع است و محل ان رفیع است

و کتاب خبر است که با لغت المصروف کتابی است
 لا بتوفر متاده اند و گفته اند کتاب خبر ابتدایی مضمون است
 ای هذا کتاب و فی کلین فی صدر کتب کتب خود
 هیچ صبیق میاور یعنی دل نکل مشنوبه پیم کردن ایشان
 کاما تا با بتداری ایشان فرستادیم اگر بنویسند و
 متابعت کتاب نکنند و احکام ما را اجابت نمایند و
 ذکر می شود که ای عظمه لم یعنی مومنان را بنده و بخت
 و محمل آن دفع است کی راجع است کتاب و گفته اند
 محملش محبت است بمصدوریت تقلید بر حق چنین بود
 و تذکره کردی **و ان الذين يذبوا**
 با یا غا و اسلم و اعنها لا تقنع لهم ابواب السماء انک تکتف
 قرآن و محمل کرد و تکریم خود در بخت درها و آسمان
 بر ایشان نکلش بند لا تقنع بشاویا و تشدید بود تحریف
 خوانده اند یعنی بر انواع بلیذ ایشان و اعمال فنیج
 ایشان درها و آسمان نکلش بند بلکه ایشان را بسجین برود
 و سجین سنگی است که در زیر زمین است از رسول عالم
 خوانده اند که آدمی را چون وقت وفاته بود ملائکه

و ان الذين يذبوا

مشتاق بر این **و ان الذين يذبوا** و در دل تکتفیب دا
 مجاهد گوید معناه فاکانوا و احببنا هم بعد هلاکم و ردنا هم
 لا الدنيا لئلا یوسوا بالذنوبه قبل هلاکم لقوله و لو ردوا
 لعادوا لما هموا عنه یعنی اگر بعد از هلاک ایشان را زنده
 کرد ایم و دنیا باز فرستیم و اینها ایشان را دعوت کنند تا ایمان
 آرند یا خدیش از هلاک کنند یا بایان بیاورند چنانکه فرمود
 و لو ردوا لعادوا لما هموا عنه و گفته اند مراد از بن آیت
 است کی هر عجزی قوم خود را از عذاب خدای تعالی
 انذار کرد ما کانوا یوسوا بالذنب به او ایلم ایمان بیاوردند
 زیرا که او کینان ایشان تکتفیب عجز آن کردند آخر بیان
 نیز تکتفیب کردند چنانکه اوایل ایشان تکتفیب کردند
 و دلیل بر آن معنی قوله تعالی و ما منعنا ان یسئل الله
 الا ان الذنب بحال المؤمن کذا که هیچ مانع علی قلوب کافر بر
 محبت خدای تعالی نمی بخاز برده ایم کافران بسبب آنکه
 دانست کی ایمان بیاورند از قوم تو ای محروم و او جد است
 از شر هم و عجز و بیشتر ایشان را نیاقتیم کی بعد خود
 و کار کرد و ان و خدا اکثر هم لغا سقیم و بزرگ کی بیشتر

و ان الذين يذبوا

ایشان را فاسق یا قبیح **گفت و اسئلم عن**
 العترة التي كانت حاضرة البحر اذ بعثوا في
 السبب واسئلم اني سل يا محمد هؤلاء اليهود والذين
 خرجوا منك يسوسون محمد بن جهمودان وانا نورا
 لامسا به فوافد ابن سوال فقرب و توضيح است عن
 العترة التي كانت حاضرة البحر ان دهی ابن کنار دژ را
 بود عکرمه گوید عبدالله عباس گفت آن ده را الله
 گفتی میان مدین و طور بود و علی بن ابی طلحه گوید
 ابن عباس گفت دهی بود در کنار دژ با میان مصر و شمری
 که اسم الله گفتی این دژ گویند نام ده معنی بود میان
 مدین و عینون از شمری گوید طبری بود اذ یعدون
 فی السبب انی تجاوزون امر الله ان امری قدی تعالی
 تجاوز لا رد اذ ما بینم حیثا تم يوم سبتم شرعاً و يوم
 لا یسبتون لانهم چون ماهیان درون شبیه سپید
 و قرمز با ایشان می آمدند نزد وی آب افتاده چنانکه
 آب از کثرت ماهی پوشیده بود فقال گوید شرعاً
 متتابعه یابج و يوم لا یسبتون لانهم انی لا یعدون

الحق

السبب عن ان دون فی شبیه عنی کردند یقال سبت
 یسبت سبتا و سبتوا اذا عظم السبب چون عظیم
 شبیه می کردند چنان سبتون یقیم یا جزا ده اند
 انی یدخلون فی السبب یقال اجعنا واسئلمنا انی
 دخلنا فی الجمعة والشهر در شبیه می رفتند چنانکه
 در آذینه رفیق و در راه رفیق لذلك یلوهما کما لو
 یسفتون و محبین مثلاً لردیم ایشان را بسبب فسق
سوال در قرآن هست که حال بندگی سدا
 فونی و جوام نر کذلک انار کنار **جواب**
 بلی در قصه داود علیه السلام و الله جناک خدای تعالی فرمود
 اذ ما بینم حیثا تم يوم سبتم شرعاً و يوم لا یسبتون
 تا بینم عکرمه گویند روزی خدمت ابن عباس رفیق مخف
 بر کنار داشتند و می گفست گفت نفس قدی نواف
 جرمی می قال مؤلف الوراقان فاذا هو فی سورة الاعراف
 گفت مرا این ورقها بگردانید بطریقم سورة الاعراف
 بود پس گفت تعریف الله قلت نعم گفت اهل الله می شناسی
 گفت بلی قال فانه کان حاجتی فی اليهود فی من ذ اود علیه السلام

بند

خاتم عليهم صيد الحيتان گفت در آیه قومی از جنودان
 بودند در زمان داود علیه السلام ماهی روز شنبه بر
 ایشان حرام کردند و سبب این حالت آن بود که
 خدای تعالی ایشانرا بتعظیم روز آذینه امر فرموده بود
 ایشان مخالفت کردند و عوض آذینه شنبه اختیار
 کردند خدای تعالی ایشانرا بر روز شنبه مبتلا کرد
 و صید ماهی درین روز بر ایشان حرام گردانید و
 بتعظیم شنبه ایشانرا امر فرمود و با ایشان گفت
 اگر این روز را تعظیم کنید شمار عذاب منم فکانت الجنه
 یا نهتم يوم السبت شرعا سما نایضا روز شنبه
 ماهیان سپید میزدند در دریا پیار بودی چنانکه
 از کثرت ایشان آب ظاهر بودی و يوم لا یستوی
 لانابهم لذلک ای فکان لذلک برهنة من الله هم برین
 حالت روزی بر ایشان گذاشت ثم ان الشیطان
 ادعی الیهیم فقال انما یحیتم من اعداء یوم السبت فاحلوا
 المیاض فکانوا یسرفون الحیات الیها یوم الجمعة یتقی

فیها ولا یملکها الخروج منها الفلک الماء فیاخذونها
 یعنی شیطان ایشانرا گفت شمار از صید ماهی نمی گزیدند
 ایشان بر کفار دریا خود را بساختند و روز آذینه ماهی
 در آن می زدند و از آن حوض بیرون نمی توانستند رفت
 و برای آب اندک بود روز یک شنبه بر می آوردند
 این دلیل گوید دو سینه ماهی بر ایشان غالب شد و در شنبه
 ماهی پر زد و دریا بودی و غیر شنبه هیچ نبودی مردمی
 از بنی اسرائیل ماهی بکشت و در یسای حکم در دینش
 بست و بدی حتی در ساحل دریا مقید کرد و ماهی را
 در آب گذاشت تا روز یک شنبه پس آنرا باز کشود
 و بوقت مشابه بوی ماهی بشید گفت ای فلان بوی
 ماهی از خانه تو می آید گفت خاشاک در سوراخی او
 رفت ماهی در تنور دید او را گفت این را کی الله سبغ
 منی سمی کی خدای تعالی ترا عذاب خواهد کرد فلما لم یوف
 عذبه جوزه بدی عذاب رسید آخر فی السبت
 الامر یخوفون انفسهم روز شنبه دیگر دو ماهی بکشتند
 چون بدی عذاب بیامد ماهی بکشتند و خوردند و بزرگ

خون دین را عذاب بدید مقتاد هرا را می یارفتند
 و بر و خنند و خوردند و بخت بدیدند و اذ قالت امته
 منهم لم یظفون قوا الله مملکم کردی از ایشان گفتند
 چرا بخیخت می کنید قوی را کی خدا تعالی هلاک
 کنند ایشانست ثلث ایشان اصحاب خطیبت
 بودند چون بخیخت قبول کردند مسلمانان گفتند
 نسألکم ما با ایشان هم نشین باشیم ده قسمت کردند
 دیواری میان بر آوردند و دری جدا گانه بر آوردند
 و لعنهم داود علیه السلام و در ایشان لعنت کرد قاضی
 الناهون ذات یوم فی محالسم و لم یخرج من المعتدین
 احد چون باطل بود ایشان را نمی شکریده بودند
 محالسم ایشان خالی یافتند هیچکس از ایشان حرکت نمی
 کرد و از خانه بیرون نمی آمدند و در رفتند و در ایشان
 نکرستند قاده ام و زده ایشان را دیدند با بودند بودند
 فقط الباب و دخلوا علیهم در یک شوخند و در رفتند
 همه بودند بودند مغروریت العتر و ذنباها و المشر
 و لا یعرف المشر انبیا هم من القسود بودند نکان ادیان را

و این طایفه هفتاد و هشت نفر بودند

کی خویشان ایشان بودند می شناختند و آدمیان ایشان را
 نمی شناختند زیرا که بوزنه بودند و جلیت افزوده ناتی
 نسیمه ما من المشر و ناخذ بتوب اخیه بوزنکان در حق
 خود می آوریدند و جامه ها ایشان می گرفتند و می بستند
 آدمیان ایشان را می گفتند الم منهم نه شمار نمی داریم و می
 بر اسکا تم بسر می گفتند بلو قتاده گوید جوانان بوزنه کشند
 و بیرون حواله نما می آید الذین یعقوا باقی همه هلاک شدند
 و اذ قالت امته منهم الم یه درین وقت که گفتند لم یظفون
 قوا الله مملکم خلافت کرده اند لا فرقتنا جید بودند با
 هالک بعضی گفتند اند فرقتنا جید بودند با آنها کانت
 الناهیه زیرا که از نا هیان بودند و بعضی گفته اند از
 فرقت هالک بودند و نمی گمانم که از امر الخاطیة زیرا که از
 کناه کاران بودند و این گف بود که ایشان نمی کردند و
 گفته اند ایشان را گفتند استنوا عن هذا العمل السی قبل ان
 یبذلکم العذاب ایشان را گفتند ازین عمل بد اعراض کنید
 پیش از آن که عذاب خدا تعالی بشما متفرق شود کی ما می ایم
 لا خذل عذاب خود بخت اند شمار را ازین عمل بد باز نگردد بد

این طایفه هفتاد و هشت نفر بودند

ایشان را گفتند لم تقفوا قوما الله مملکهم اذ علمتم ان
 الله تعزیم عذابا شديدا لاجرا لاصححت می کنید قوما
 که امید ایند لا خدا، تعالی ایشان را عذاب سخت خواهد
 کرد قالوا معذرة الى ربکم ای هذه معذرة گفتند ای
 عذر خواستی است به خدا، شما حفص معذرة بصب
 خوانده است ای تفعل ذلك معذرة الى ربکم واعلم بيقين
 صيد الجنان و باشد که از صیدهای ترسند و صواب
 است که ناهیان فرقت نایب بودند و این سخن نشان
 بود بعضی را بعضی می گفتند که نه او کان الخطاب للمعذرت
 لقالوا و اعلم بيقون ابن عباس حویدا کانتکلی بالاسمعی
 خدا، تعالی ایشان را گفتند لم تقفوا قوما الله مملکهم
 می کرد که علمه گفت که گفتند خدای تعالی مرا فدای تو کناد
 که از تو ایتم قدر که هوایا هم علیه و خالفوهم و قالوا لم تقفوا
 قوما الله مملکهم فلم ازل به حتى عرفت انهم قد بخلاف سانی
 خلقة یعنی نمی ایشان را عیب است می داشتند از آن ایشان
 بران بودند یعنی صیدهای همیشه در دین آیت فکر
 می کردم تا بدانستم که ایشان را سنگاران بودند و خلقة

میوشایند فلما استوا فاذکروا جوف نر که عذرند
 آنرا که ایشان را بان فصاحت می کردند لاجینا الذین هو
 عن السوا ای العصیة رستگار را ایندم آنان را که
 ایشان را از معصیت می کردند و اخذنا الذین ظلموا
 بعذاب و عقوبت کردیم آنان را که ظلم کردند با عتداییم فی
 السبب در تجاوز کردن از تعظیم روزی شنبه و استخلا
 ملحق الله علیهم و عذاب داشتی ایشان صید کردن ناهیان
 و در شنبه بعد از آن اخذنا تعالی بر ایشان حرام کرده
 بعذاب بعد از این می شخ بیس ای شدید و جیع عذاب
 سخت برنج آرند و الباس و هو الشدة و ان از باس است
 و باس سختی و العمل منه بوسن مؤمن و مقربان در آن
 خلوة و کرده اند اهل دینه بیس خوانده اند بکسر با وجزم
 یا ای همزه علی و زین فعل و این عامر مجتبی و زین فعل
 خوانده است الا انک او ممنون کرده است و عاصم بر وایت
 ابو بکر یفتح با وجزم یا و فتح هم خوانده است علی و زین
 فیعمل مثل صیقل و شرب و بعضی از اهل عصر بیس یفتح
 با و کسر همزه خوانده اند و زین فعل مثل جدر و حسن

و کسرین خوانده است معنی بیس العذاب و مجاهد بایس
خوانده است بر وزن فاعل و ابویاس بنسخ با و یابی هم
خوانده است و نصر عاظم پیشین بفتح با و کسر یا بشد
خوانده است بد همزه و اهل مکه بیس بکسر و خوانده اند
اهل لغت گفته اند هر فعلی که حرف دوم آن حرف فحاز
حروف حلق بود کسر اول آن جایز بود مثل بعبیر و صغیر
و رجیم و جهم و خیل و باقی مقررات بر وزن فعل خوانده
و این اختیار ابو عیبه و ابی حاتم است زیرا که فعل بصفا
و نفوت اولتر است فلما عتوا عما هم و اعنه چون در
گذشتند آن ایشان را از آن منع می کردند این عباس گوید
عتوا ای ابو یعنی سر باز زدند آن پر جعوا عن المعصية
لا باز کردند آن معصیت فلما کم کو بوا قرده خاصین ای
صاعقه ایشان را گفتیم بوزنه ستوبید سعید جبر گوید
موسی علیه السلام در شبیه مردی را دید که قضی بر گرفته بود
و می برد و ضرب عتقه کرد و او بر د ابور و کو بر الحاسق
الذین لا یتکلمون یعنی خاسبون آنانند که سخن نگویند
مورخ گوید بعدین معنی دوران از رحمت خدای تعالی

ابو عباس گوید فمکثوا ثلثة ایام بیظروا بیم الناس ثم هلكوا
و لم یبقوا الا ولم یکتب شیخ فوق ثلثة ایام و قال مقاتل
عاشوا سبعة ایام بعرف الکبیر بکبره و الصغیر بصغیر
ثم ماتوا یعنی ابو عباس گفت سه روز در آنجا بودند و مردم
ایشان را بر آن حالت می یافتند بر هلال شد و هیچ بجای
از ایشان بوجود نیامد و هیچ صوره گردیده پیش از سید
روزی در کانی نیافت مقاتل گوید یک عتقه بر بستند بزرگ
بزرگی و کوچک و کوچکی و شناختند این معهود گوید
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله لم یسخ شیئا
فجعل له سنة و عاقبة یعنی رسول من بود خدای تعالی
صوره هیچ چیز نگذاشت ابتدا و انتهای و عاقبتی بدید کرد
و اذا تاذن و کلمه و اعلم و کلمه مثل تعلم یعنی اعلم خدای تو
ای محمد داشت ابو عباس گوید تا ذات ای قلی بکر یعنی
خدای تو گفت مجاهد گوید امر بکر امر کرد بر و کار تو
عطا گوید حتم کرد ابو عیبه گوید احب خبر خدای تو
فقطوب گوید وعد لی بعش علیهم لا یوم القیمة بمرستیم
بایشان نداد و فیما منسب سیومهم انک ایشان را بخاند

سوء العذاب عذابی بر سر او ازین جهنم افتاد لا محذور را
صلی الله علیه بایشان فرستاد و امت او را لی بایشان
قتال کنند تا اهلان شوند با جزئیات بدهند سعید حیدر
گوید ایشان اهل کتاب اند لا عرب را بایشان گذاشته اند
تا از ایشان خراج بستانند تا روز قیامت و این موی
عذاب است و لم یحبب لی قط الخراج الا موسی علیه السلام
و هو اول من دفع الخراج و هیچ پیغمبری خراج واجب
نکرد الا موسی علیه السلام و اول کسی خراج واجب کرد موسی
بود سیزده سال پیشند پس ترک کرد و رسول صلی الله علیه
و آله آن را بکسر مع العقاب و الله اعفو و رحیم خدای تو
ای محمد در عقوبت شتابنده است و آمرزنده گناه و
رحیم و مهربان است **قوله تعالى و اتل عليهم**
بنی الدی القیاد فاشبه منها قاصد الشیطان فکان
من الغاوین بخوان ای محمد بایشان قصه انکار آیات خود
بوسی اذیم بعضی گفته اند مراد بلع با عورت و فتنه
او اهل تفسیر نقل کرده اند در آن مبالغه کرده و گفته اند
اسم اعظم مبد است و موسی علیه السلام بحر حیات آن می رفت

اورا کشند و توبخات الدعوی در حق موسی دعا کن تا خدای
تعالی شتر او را دفع کند بلع دعا را خدای تعالی موسی را
بابی اسیرل جمل سال در تبه سر کرد آن کرد مصنف کتاب
گوید هیچ عاقل مسلمان روا دارد که این حدیث را گویند جمله
اهل ادیان بر آنند لا اینها هن من خلق الله و آب دوی ایشان
در حقیقه خدای تعالی از همه خلق عظیم است پس این مفسر
باین قول حکم کرد لا ابدوی بلع در حقیقه خدای تعالی زیاده
از ابدوی موسی بود و او از موسی فاصله بود و بر آن
چون موسی بدعا او جمل سال در بیان سر کرد آن و لا قمار
لزم آید لا در حدیث او عند الله عظیم تر از در حدیث موسی بود
و این معنی در نظر عقل و ایمان غایت واهی و بی حاصل بود
عم و عام و سعید مسیب و لا یسلم و ابو یوسف روایت
کنند این کت در شان امیه بر ای الصلح المتقی منزل
شد و قصه او حنا است لا او در ابتدا حال کشت بسیار
خفا نه بود و در کشت بافته بود و معلوم کرده کی در آن
و غنم خدای تعالی بر موی خلاق فرستاد و او امید و ابر
لا آن رسول او باشد چون خدای تعالی محمد را بر سر است مبارک

مد رسول الله عليه وآله حسد کرد و قتی قصد بعضی
 ملول کرد چون باز گشت نکشتگان بدرش گذر افتاد
 از آن نکشتگان خبر رسید گفتند همراه ایشان نکشته است
 گفت اگر محمد معبر بودی بقتل او راه خویشان خود را
 نکشتنی خوب امتیه ببرد خواهرش قاریه بخدا میسود
 آمد عبدالله رسول الله از حالت وفاة برداشته و رسول
 را گفت او در میان حقیقه بود و کس از سقف خانه
 نرفته و آمدند یکی بر بالین او نشست و یکی بر این شخص
 را بر این قی نشسته بود با آن شخص گفت که بر بالین بود
 او می قال می قال می قال می قال می قال می قال می قال می
 گفت باقی طلب کرد و متابعت شعور شد گفت منع کرد
 و او را از آن بر میدم گفت خبری عرض خواستند از نظر
 منقطع شد پس او را غش برسد چون بهوش باز آمد
 این شعر گفت **شعر**
 کل عیش و آن تطاول و نقر صابر سرة ان یسرو
 کینتی کنت قبل ما قد بدلی فی قلال الجبال ارضی الوعود
 ان یوم الحساب یوم عظیم شاقا لصغیر یوما شقی

ثم قال اللهم رسول الله صلى الله عليه وآله انشدني شعر اخبر
 فاستندته يعني رسول الله اورا گفت شعر را در خود در
 حفرة ما عرض کردی خواهرش انشال کرد و این بیتها بگفت

شعر

لك الحمد والثناء والعذر تاء ولا شيء اعلا منك حلا واجبال
 ملكك على عرش السما يهيم بعزته تقنو الوجوه وسجدا
 وهي قصيدة طويلة حتى انش على آخرها يعني ان قصيدة
 در آن است می خواند تا با عزربا ایند پس قصیده دیگر

شعر

يؤقت الناس الحساب جميعا فشتي فذبت وسعيد

شعر

عید در می آورم بر عرصه نعلیه بعلم الجهر والسرار النعیم
 یوم باقی الرحمن وهو جیم الله كان وعدة ما بیت
 یوم یابیه مثل ما قال وکانت لم یدر انشد الوعد
 اسعید سعاده انا ارجوا او معانا ما انشبت شقی
 او تو اخذ با اجزمت فانی سوف انقی من العزای وریح
 و بیان لغفوا المعافاة طینی او تغافیت فلم تغافیت بریای

۴۰۶
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله آمنن شجرة ولقر قلبه
 يعني شجره ان آورد اما دلش کافر شد فانزل الله فيه
 قوله وانزل عليهم بنا الذي آياتنا اليه وبعضه كفته اند
 در شان يسوس مثل شد و او مردی بود که او را سید
 دعاء می شتاب کرامت کرده بودند و او را این بود
 و او را از آن ملک فرستادند و او را گفت این دعاء
 مستجاب یکی در حق من بخواه گفت جمیع خواهی گفت
 خدا خود در خواه تا مرا نیکوترین زبان بی اسرائیل کند
 دعا را در حق و تعالی و او را جمالی داد که در همه زبان بی
 اسرائیل نظیرش نبود چون در ما معلوم شد که در همه
 بی اسرائیل چنین و همان مانند او نیست از يسوس عشت
 بلکه ایند بروی ختم گرفت و بوی التفات می نمود بسوس
 دعا را در حق و تعالی درخواست تا آن حال از وی بستند
 و او را بصورتی سگی کردند و این دعا در حق وی تا آخر
 آمد و در آن نزد آمدند و گفتند ای خدا ما در طلبی که کرد
 شد و مردم ما را عیب می کنند از حق و تعالی در خواه ما او را
 بصورت اولی باز آورد يسوس دعا را در حق و تعالی و او را بصورت

در

۴۰۷
 آدمیت اول باز برد يسوس دعا را در بصورت اول باز آمد
 دعاء سه گانه بشنوی زن از وی فوت شد خدا
 تعالی این آیت در شان مقصده او فرستاد قتاده گوید
 هذا مثل ضرب الله لمن عرض عليه الهدى فأتى
 بغيره یعنی این آیت ضرب المثلی است که خدا می بخشد
 و فرمود در حق کسی که راه راست بروی عرض کنند از
 قبول آن سر باز زند این عباس گوید آیات اسم اعظم بود
 مجامید گوید هوبی بی اسرائیل بقال له بلعم اوتی
 النبوة فرشاء فومعه على ان يسكت ففعل وتركم على م
 فيه یعنی این صاحب آیت پیغمبری بود در بی اسرائیل نام و ک
 بلعم چون او را نبوة دادند قوم او را رشوة دادند تا از
 دعوة خاموش کرد و ایشان را حال خود باز گذارد
 رشوة بشنود و رشوة کرد و ایشان را حال خود باز گذاشت
 مصنف کتاب گوید و العجب ان من مفسر هذا حاشاه
 بجهل نسبت کرد و کفر بر اینا ثابت کرد و اینست شقوق
 مرا که انبیاء ما من العاقبة اند و نبوة معزول نشوند
 و کافر نکردند و از خدای تعالی سرزد کسی را از خلق اختیار کرد

و این سالت و دعوت و فرستادن بعد از آن اورا از رسالت معزول کنند
 این معنی از خدای تعالی عمل بخود نه بر کسی از قول این مفسر سه مخدور
 لازم می آید اول آنکه خدای تعالی عالم بخود یکی این معنی مخالف خداوند
 و رشوة شناسد و تزلزل عود کند و کارزد با عالم بخود عالم بخود
 خدای جاهل بود و خدای جاهل خدای را نشاید تعالی عن ذلك و اگر
 بحال و بی عالم بود نشاید خدای تعالی کسی را نبوة اختیار کند که
 مخالفند و کند و بگمانند رسالت دشوة شناسد و ترک دعوت
 کند و کارزد و از آن نبوت معزول کرد اندک محذور
 سیوم آنست که یبسی را فامون العاقبت ندانسته است
 و این خلاف اجماع است تعالی الله عما یقول الظالمون
 علوا کبیرا فانسلخ منها ای اخرج منها بیرون آمد
 از آن آیات که بقیسلی الجینة و جبارها جنانکاران بودند
 بیرون آید فاتبعه الشیطان ای لحقه و از رک شیطان
 بوی رسید و اورا در یافت فکان من العاویین پس از جهل کم راه
 شد و لو تبتنا لرفعناه بها ای فضلناه و شرفناه و رفعا من الله
 او را داد استغاثی لا یفسد اولیای فضیلت و شرف دعوت متابعت
 علیهم و بی حسد و استغاثی نبوة در خادوی نزدی ما و السبب

این معنی از خدای تعالی

آوردی مشرایی و کرامتی و علود و جانی کرامت دارد ما می
 این عباس گویند و رفعا بهاء بعلیه بها اورا بعلی کی آیات داشت
 یعنی لغت و صفت محمد را در کتب خوانده بود کی رسولی مان
 صفت خواهد بود بعد از ظهور او و تصدیق کردی و حسد بخود کرد
 درجه و می بلند کرد جانی مجاهد گویند و رفعا عنه اللعنه الیها
 و عصمتها و مراد او بلع است بعد از نبوة کافر شد چنانکه
 پیش ازین بیان کردیم و لکنه اخلد الی الارض سعید خیر گویند
 و کذلک الی الارض یعنی بایستاد در زمین مجاهد گویند سکن ساکن
 شد و آرام گرفت مقابل گویند بنیاد افی شد ابو سعید گویند
 لزمنها و ابطا ملان مت بخود چنین و در رک کرد و ظله از
 خلود است و هو الدعاء و المقام يقال اخلد فلان بالکار
 اذا اقام و اتبع مساوئ الامور و ذل معالیها یعنی فرود رفت
 امور بر کسرید و زبور بر کسرید کذا است ابو ذوق گویند
 دنیا بر آخرت اختیار کرد این دید گویند هوای مع القوم بیان
 گویند اتباع هوای ای امراته یعنی متابعت زن کرد و بر کی
 او را بر حیانت داشت قتل کثل الکلب این بحار علیه
 بلیه است او شرکه بلیه است مجاهد گویند مثل او جور مثل کسی است

هوای ای

کتاب خواند و بان عمل نکند این جور کویذ الکلب منقطع
 القواد لا قواد له ان بحال علیه بلیث او تشکر بلیث
 هو مثل الذی شرک الندی له قواد له اما قواد منقطع
 یعنی مثل داخل نیست مثل آنکه راه راست فرود دارد چون
 مثل سگ است که دل ندارد این عباس کویذ معناه ان بحال
 علیه الحکمة لم عملها وان ترک لم یحتمل خیر کالکلب ان
 کان زائعا لم یث وان طرد لم یث یعنی مثل او چون مثل
 کس است که چون حکمت بودی عرض کند نکلند او را خیر
 راه شود و این مثل سگ است که اگر میرود بانکه میدارد و اگر
 او را بماند بانکه دارد چنین کویذ این صفت منافق است
 لا الی ایشا را حق خوانند و اگر بخوانند و اگر ایشا را انصاف
 کنند و اگر نکلند از باطل منکرند و حق بگویند چنانکه
 سگ را اگر او را بخوانند و اگر برانند بانکه دارد عطا کوبند
 اگر چیزی ندیده اند بگویند اگر ندیده اند بگویند و حقیقت
 آیت است که هر کس که راه است و نکلند آیات ما
 می کند او را انصاف است که ای می و اگر نکلند نکلند
 نکلند چنانکه لا به حال او را بخواند و برانی بانکه دارد و
 سلم

قول نکلند چون

ظنی قادیانی و نکلند

نظیر این معنی از قرآن شنودان ندعهم الی الندی لا یتبعونم
 سوا علیهم ادعوتهم ام انتم صامتون ذلك مثل القوم
 الذین کذبوا بایاتنا فافضض الفصص لعلم یفکرون این
 صفت آن قوم است که آیات ما را نکلند و کتند ان عدل و
 نو حید و نبوة و امامت و جمیع احکام قضایا با ایشان بیان
 کن باشد و در آن فکر کنند سا مثلا القوم انی یسر المثل
 مثلا و آن حالی است که مثل مضمون و این وقتی مقرر بود که سا
 ان فعل مثل ساری و قوم را مرفوع کرد انی بطریق بدل از
 صمیری که در وی است و الی فعل حواله بقوم ای و قوم
 مرفوع کرد انی تغییر منصوب بود نزدیک سا مثل القوم
 بدشلی است مثل قوم چون حواله مثل بقوم ای مثل مفسر بود
 چنانکه کویذ قرینه عینا و ضاق به ذرعا و چون شوق
 ان مبین ساقط کنی مجرور بود باضافت و دلیل آن قرآ
 یحدیدی و اعشش است سا مثل القوم بالاضافة ابوطام
 کویذ سا مثلا مثل القوم محذوف مثل واقام القوم مقامه
 فرغم کتوله و سل القرینه یعنی بدشلی است مثل قوم مثل
 حذف کرد و قوم قایم مقام آن کرد و آنرا مرفوع کرد چنانکه

و اسل الفرقة وانفسهم كانوا يظلمون و نفس ايشان ظالم
 بود مخالفت امر خدا تعالى **قول تعالى** **وان دعهم**
الى الهدى **لا يسمعون ولا يحسمون** **يظلمون اليك وهم لا يصرون**
 وان تدعهم الى الهدى لا يسمعون و اگر ايشان را براه راست
 دعوت کني نشنوند يعني اجابت نکنند و مراد از اين امر
 خلافت و امامت است چنانکه حافظ ابو نعيم اصبهاني
 در کتاب طيبة الاوليا اند سوار صلوات الله عليه و رايست
 لاده است از حنيفة بن اليان رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه و آله ان تستحلوا عليا
 و ما اركم فاعلين تجلوه هاديا نهد يا يحكم الحجة اليها
معني چهل و شش رسول صحابه را گفت اگر
 سخن من را اجابت كنيد و بعد از من علي را خليفه دابند
 و بوي افتد كنيد و مي بينم شمارا الى اجابت نليند و حكم
 من التفات نماييد و بد بگويي افتد كنيد يا بيد علي را
 راه نماييد و راه يافتد طلال كنند بر شماره روشن و تراهم
يظلمون اليك وهم لا يصرون و مي بيني ايشان را كي نشنود
 مي نگرند اي محمد و معني بينند معسران گفته اند اي الاصنام

داستهم

يظلمون اليك وهم لا يصرون مصنف كتاب كويد
 عجب آدم از علماء تفسير كي بحسين عذرايت محض مشغول
 شوند و سخنان بي كار بگويند لا چون عقلا دران شروع
 كنند معنات عقل ايشان و خفاقت سر ايشان بداند
 خدا تعالى در حكم كتاب سمع و بصر و ادراك الاضنام سلب
 و مژده و كفار ايشان ستم ايشان تو چي و تفريع لاده قوله
 لم تقبلوا لستمع ولا يصرون و يعني عند شيا يعني مرابي
 يي بر نيند و او را معبود خود مي دانند و حال او آنست
 لا سخن شماعي شنود و شمارا معي بند و معني شماعي تواند
 رسايد و مضرتي از شمارا دفع تواند كرد و نظاير اين در
 قرآن با اختلاف عبارات چندين جا مذکور پس مفسر
 حاصل كويد اي محمد ايشان بتومي نگرند و معني بينند اين چنين
 تناقض بگام خداست كنند بخود با الله من الخدرا
 و مخالفت القرآن حقيقت معني آنست كي چون رسول
 صلى الله عليه و آله تقرر امامت امير المؤمنين فرمود
 از غايب حسد و عداوة و غلبه چشم كي بر ايشان
 ظاهر مي شد برده بر چشم ايشان فرو مي آمد چنانكه در وقت

بمعني چهل و شش

غضب و خشم ادراک لایحه ایم خدای تعالی است و ستاد ای
 محمد توانیش از راه راست دعوت می کنی و اجابت می کنند
 از غلبه خشم تو می نگرند و می بینند یعنی حقیقت قول
 تو می بینند خدا العقول الخلق الناس و افعالهم
 یعنی از فعل ایشان بطریق مکارم اخلاق در گذر و امرار
 بالعرف و امر معروف و نهی منکر و المعروف و المعروف
 و المعارف کل حصلة عمدة ترصتها العقول و تطهرت
 اليها العقول یعنی هر خلقی بیگانه عاقلان نیستند و
 بعضی باین آرام گیرند از غایت بسندیدگی و عسر من عسر
 الجاهلین و از جاهلان و امامت علی و فرزندان وی
 قبول می کنند اعراض کن و گفته اند مراد از عرف کلمه
 لا اله الا الله است و مراد از جاهلان مراد ابو جهل و
 اصحابش و اما بنزد عترة الشيطان فرع و الوتو
 رسد از شیطان فتنه و تغییر یکی و مراد از بن نه
 شیطان جن است لا صاحب رسول و عظمت و شی
 از این بیشتر است لا شیطان جن را بوی راه بود بلکه
 مراد شیطان اسلم است یعنی آنکه امامت علی و فرزندان او را

و

می کنند و ستادی و شیعی نور ساندند فاستعد بالله
 ای فاشترکناه خدای تعالی بر اندام سمیع علیم کنی
 بشو است بمقامت من بحراب امامت علی و داناست
 بضغاب اندون ایشان و کیفیت مجازاة ایشان
تو لایق الی و ذکر ربک فی نفسك فضرعا
 و حقیقه ابن عباس گوید مراد از این ذکر و استعد بالله
 ثمان خواندی یعنی ای مهر در حالت ناز قربان کاهی سیر
 خوان و کاهی بجهش جناتک ایشان که خوفنا کرده اند
 بشنوند و خون الجحش من القولیه آنکه از بلند کنی بالغد
 و اتصال یعنی بامداد و شبانگاه و احداصال اصیل است
 چون همین و ایمان اهل لغت گفته اند عذو و اتصال
 بین العقر و المعز نیست و لا تکت من الغافلین و از دفر
 غافلان مباش و مراد از بن امت است اگر چه خطاب
 بارسول می فرماید ان الذین عندک انما نکره و بروردگار
 توانای مهر یعنی طایفه ای که عند ربک جا هم التی منق و
 العصاة یعنی من شکان از نرد بروردگار تو توفیق و
 عصمت رفیق ایشان شد لا یستکبرون و یعظمون

و

حق است ابو عبید بن جریف قسم است مجازش چنین بود
والذی اعرجک وحق آن خدای که از آن خانه تو بیرون آورد
زیر آنی عذر محمل الذی است و جواب آن یجاد لوانکر بود
وعلیه یقع القسم تقدیر و الذی اعرجک **فمن ینزل الحق**
و لفته اندکاف معنی اذ است تقدیرش چنین بود و اذ اقر
و لکر من ینزل الحق و ان یرتقا و المؤمنین کما رهون لطلب
المشکرین یجاد لوانکر الحق ای فی الفئال معنی باید گری
محمد آن حالت لا خدای تعالی نزار خانه خود بعضی مدینه
بیرون آورد حق و بعضی از مومنان در آن کراهیت داشتند
لا طلب کاروان فرستاده کردی و ایشان با تو در کارزار جلال
در کردند و آن جناب بود کی مومنان بشکون و عرب شفق
بودند و در بلاد و بلاد استند لا کارزار خواهد بود از آن
کراهیت یافتند گفتند یا رسول الله اگر ما را خبر دادی لا
ما بدشمنان حواجم رسید اسباب حرب بسا خفانی
ما از جهنت کاروان فرستاده سزونی آنم جلال ایشان
یا رسول علیه السلام معنی بود بعد کایتین بعد از آنکه روشن
بر ایشان یا رسول کند لا آیه حق تعالی او را بان آورد

و فی ذلک یوم یبذل المؤمنون

در روزی

کما یساقون فی الموت و هم ینظرون این رید گوید هو
المشکون یجاد لوانکر فی الحق کما یساقون فی الموت حین
یذعنون لیا الاسلام لکراهیتهم آیه و هم ینظرون معنی
این مشرکان با رسول حق جدال می کردند و یساقون ایشان را
بمکر و حواد در آن حالت ایشان را با سلام دعوت می کرد
ارحمت آن انذوی کراهیت می داشتند جناب می داشتند
لا ایشان را بمکر دعوت می کند **و یوحی بلی**
المحطیة الی محکم فثبتوا الذین آمنوا ای محمد باید کی چون خدای
تو را بلیه و الفت ای محکم من با شما معنی آن فرستگان را
لا دور بدو مومنان که مدانی محکم معنی پیاری کردن
و مدینه دادی با شما فثبتوا الذین آمنوا و اهلها ایشان را
تو دهمید و غیر عین و نیت ایشان را در ستاد ایند
و لفته اند در حرب با ایشان حاضر شوند و لفته اند
معاونت کنند ایشان را در کارزار دشمن و لفته اند کان
الملک منشیه بالرحمن الذی یجر مؤمن وجهه قیاتی الرجل
من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله میقول ای قدر مؤمن
و المشکرین فسمعتم میقولون و الله لئن حملوا علینا لتلشطن

در جلال

فَتَحَدَّثَ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَقْوَى انْفُسُهُمْ وَ
 يَزْدَادُونَ جُرْأَةً يَعْنِي مَلَكَ خَوْفَهُ رَأْبُ صُورَةٍ مَرْدِيٍّ أَوْ رَا
 فِي شَاخِصٍ بِمَرْدِيٍّ أَنْ أَصْحَابَ رَسُولٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضِي
 كَرْدٍ وَبِلَاكِيٍّ مَيِّ كَعْتَمُ نَزْدِ بِلْ شُرْكَانٍ رَقْمٍ أَوْ إِتِشَانِ
 شَيْئِهِمْ كَيْفَ كَعْتَمُ خَلْجِ الْإِزْمَاحِ كَعْتَمُ دَسْتَبَاءِ مَا
 بِهِ بِنْدٍ وَبِأَسْلَمَانِ عَمَّةٍ أَيْ حَرِيشِ مَيِّ كَعْتَمُ دِلْمَا
 اِبْتِشَانِ بَيْنِ عَمَلٍ قَوِيٍّ مَيِّ يَأْتِي وَدَلِيلِيٍّ مَيِّ أَفْرُوزِ سَالِقِيٍّ
 قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالرَّعْبُ لَمْ تَزِدْ رَدْلَمَا كَا فَرَانِ
 اِبْدَانِ بِنِ اِبْتِشَانِ اِبْتِغِيثِ مَرْبِدٍ قَتْلِ قَلِيمٍ كَرْدِيٍّ كَعْتَمُ
 وَأَمْرُ بَوَاقُوفِ اِلْعَنَاقِ كَعْتَمُ اَلَّذِينَ أَمْرُ اِنْ خَدَايِ نَعَالِي
 مَوْنَانِ وَكَعْتَمُ اَلَّذِينَ سَنَتِ اِنْ خَدَايِ نَعَالِي اَقَامَتُصِلِ اِسْتِ
 بِهِ قَتْلُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَدَرِ قَوِّفِ اِلْعَنَاقِ خَلَا فَا كَرْدِيٍّ
 عَطِيَّةٍ وَخَالِ كَوْنِهِ مَعْنَاهُ فَافْرُوزِ اِلْعَنَاقِ يَعْنِي كَرْدِيٍّ
 اِبْتِشَانِ بِرِ بِنْدِ جَانْدِ رَأْبِ فَادِ اَلْعَبِيمِ اَلَّذِينَ كَرْدِيٍّ
 اِلْعَنَاقِ وَكَعْتَمُ اَلَّذِينَ هَوِّفِ اِلْعَنَاقِ اَيْ عَلَى اِلْعَنَاقِ
 بِرِ كَرْدِيٍّ اِبْتِشَانِ زَبْدِ عَمَلِهِ كَوْنِهِ بِرِ سَهْلَانِ بِنْدِ اَنْ
 بِالْاَلِ اِنْ جَانْدِ مَوْذِقَانِ كَنْ نَسَاقُوفِ اَشْتِيرِ اَيْ اَشْتِيرِ

وَقَدْ كَرْدِيٍّ
 اِبْتِشَانِ
 اِلْعَنَاقِ
 بِرِ كَرْدِيٍّ

فَا مَوْقُهَا وَأَمْرُ بَوَاقُوفِ اِلْعَنَاقِ كَعْتَمُ اَلَّذِينَ هَوِّفِ اِلْعَنَاقِ اَيْ عَلَى اِلْعَنَاقِ
 بِرِ كَرْدِيٍّ اِبْتِشَانِ زَبْدِ عَمَلِهِ كَوْنِهِ بِرِ سَهْلَانِ بِنْدِ اَنْ
 بِالْاَلِ اِنْ جَانْدِ مَوْذِقَانِ كَنْ نَسَاقُوفِ اَشْتِيرِ اَيْ اَشْتِيرِ
 اِبْتِشَانِ بَيْنِ عَمَلٍ قَوِيٍّ مَيِّ يَأْتِي وَدَلِيلِيٍّ مَيِّ أَفْرُوزِ سَالِقِيٍّ
 قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالرَّعْبُ لَمْ تَزِدْ رَدْلَمَا كَا فَرَانِ
 اِبْدَانِ بِنِ اِبْتِشَانِ اِبْتِغِيثِ مَرْبِدٍ قَتْلِ قَلِيمٍ كَرْدِيٍّ كَعْتَمُ
 وَأَمْرُ بَوَاقُوفِ اِلْعَنَاقِ كَعْتَمُ اَلَّذِينَ أَمْرُ اِنْ خَدَايِ نَعَالِي
 مَوْنَانِ وَكَعْتَمُ اَلَّذِينَ سَنَتِ اِنْ خَدَايِ نَعَالِي اَقَامَتُصِلِ اِسْتِ
 بِهِ قَتْلُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَدَرِ قَوِّفِ اِلْعَنَاقِ خَلَا فَا كَرْدِيٍّ
 عَطِيَّةٍ وَخَالِ كَوْنِهِ مَعْنَاهُ فَافْرُوزِ اِلْعَنَاقِ يَعْنِي كَرْدِيٍّ
 اِبْتِشَانِ بِرِ بِنْدِ جَانْدِ رَأْبِ فَادِ اَلْعَبِيمِ اَلَّذِينَ كَرْدِيٍّ
 اِلْعَنَاقِ وَكَعْتَمُ اَلَّذِينَ هَوِّفِ اِلْعَنَاقِ اَيْ عَلَى اِلْعَنَاقِ
 بِرِ كَرْدِيٍّ اِبْتِشَانِ زَبْدِ عَمَلِهِ كَوْنِهِ بِرِ سَهْلَانِ بِنْدِ اَنْ
 بِالْاَلِ اِنْ جَانْدِ مَوْذِقَانِ كَنْ نَسَاقُوفِ اَشْتِيرِ اَيْ اَشْتِيرِ

اِبْتِشَانِ
 بَيْنِ عَمَلٍ
 قَوِيٍّ مَيِّ
 يَأْتِي

وَقَدْ كَرْدِيٍّ
 اِبْتِشَانِ

ملکی شوم ذلك انتم تتناقضوا الله اى خالفوا الله يعنى اين
حالت اينشان ازان جهنم سید لا مخالفت خدا و رسول
لا چند وقت بشاقوا الله و رسول و هر کس مخالفت خدا و
رسول کند فان الله شديد العقاب خدا و تعالی سخت
عقوبت است ذلکم اى هذا العقاب يعنى اين عقوبت
بشما فرستادم اى کافران در دنیا و در ان عقوبت تعجیل
کردم يعنى واقعه بدو فذوقوه عاجلاً بطريق عجله
و قتل و محضی بخشید و ان للکافرین عجله فی العذاب
عذاب النار و بدو سنی لا کافران است در آخره بطريق
اخر باز بسج استمه ایم آتش دوزخ و در قع ان دو
دفع و نصب اما دفع بطريق سینه تکریر تقدیره ذلکم فذوقوه
و ذلکم ان للکافرین عذاب النار اما نصب بدو وجه بود
اول یعنی مضمّن ذلکم فذوقوه و اعلموا و ايقنوا ان للکافرین
دوم بمعنی و بان للکافرین چون با جزف کرد مستوجب
قول تعالی يا ايها الذين آمنوا اذا القيمه الذين لغوا
رحمنا اى آنانکه ایمان آوردند چون کافران را مجتمع بینید
اى متر احفین و الش احف اللذان و الشافرب و

در این
موضع

مفسر

مفسر است بر آن جمع نکرد گفتوهم قوم عدل و رفیع
فلا توالوهم الا دبار بشت بر ایشان مکنید يعنى هرگز
مشتوبید و لکن اتبتوا لهم و در معرض ایشان نبات نمایند
و من تولم يومئذ برة و هر کس لا روز کاردار با کافران
بشت بر ایشان گویى منم که در حیرت سکون با
خوانده است الا تحیر و الفتن اى متعظاً مستطرداً
لفتن الا انک بر ايشان در آید و راسته بود ایشان را
بقال و طلب قتل ایشان کند هر حال لا ممکن بود او متحیر الی
قیه یا اگر بشت بر ایشان کند باید کشتن این بود که با
جماعتی مومنان منقسم شود يعنى با ایشان پیوندد و با
ان مومنان با اتفاق بر ایشان باز کرد و قتل کند معذ
با بعضی من الله بدو سنی لا باز کردیده بود بحکم خدا
تعالی يعنى انکه هر عت شده باشد و او به جهنم و بیس المصیر
و عاوی او دوزخ باشد و بدو کشتن جای است دوزخ
و در حکم آیت و من تولم يومئذ برة خلاف کرده اند خاص
در اهل بد است با در شان همه مومنان است ابو عبد
خلدی که در خاص در شان اهل بد است که هر عت ایشان را

آن روز مسلمانان را فتنی بود که پناه بایشان برند
 رسول الله علیه و آله اما بعد از آن مسلمانان بعضی
 قبیله بعضی اند و بعضی گفته اند حکم آیت عام است در
 هر موضع که دشمن بپسندد و مقرر بشوند آن عباس گوید
 بزرگترین گناهها کبیره شرک است و کفر عیس و هرمت
 کشتن از کافران بزرگتر از کشتن از کفار است و هر دو
 بوجیه دوزخ الاممحر فالنقل الیه فلم یقتلوه و کثر الله
 قتلهم و ماریت اذ ریت و کثر الله رعی در سبب نزول
 این آیت سه قول گفته اند اول آنست که رسول علیه السلام
 فیضه از خاک وادی بدر برگرفت و در روی کافران
 انداخت و گفت شناخت الوجوه فلم یبق عین مشرک
 الا حله ما منه شیء هیچ چشمی از چشمها کافران نماند
 از آن خاک و روی افتاد چسبید حرام گوید روز بدر
 آوازی از آسمان بمین رسید گویی آواز شایار بودگی
 در طیش افتاد رسول علیه السلام آن سنگ راها بینداخت
 ماهزیمت باقیمت سعید مسیت گوید رسول الله
 علیه و آله روز احد پیشه بر آن خلف انداخته عن

بسیار است

فرسیده ای خلف از اسب در افتاد و لم یخرج من طعنه دم
 و از دم او هیچ خون بیرون نیامد فجعل جوارح الشوری یعنی
 خون کارواند میلرد و از القصد حی ترا جین عاجز کرد مگر جانی
 بافته گفت این جی عرس سیداکر باهل زمین رسیدگی همه
 بمردندی خدای تعالی این آیت فرستاد و ماریت اذ
 ریت و کثر الله رعی گفته اند روز خیبر رسول الله
 علیه و آله فرمود صحابه را ای کانی من آرید کانی
 در آن پیاور دند گفت کانی دیگر پیارید کانی کوتاه
 پیاور دند رسول علیه السلام از آن کانی سیداحت در
 خیبر افتاد خانه کنانة بن الحقیق فرود رفت و
 او در بستر حفته بود نیز بوی رسید در حال مردم
 خدای تعالی آیت فرستاد و ماریت اذ ریت و کثر
 الله رعی جمه در معسران قول اول اختیار کرده اند
 و معنی آیت آنست که فلم یقتلوه و قتلوا انفسهم
 و کثر الله قتلهم یعنی کافران شما را کشتید تا مستحق عذمت
 شوید خدای تعالی ایشانرا کشت و مراد آنست که
 نصره ان حصرة خدا تعالی است و مدد ملائکه بآمراد

ششی

ولقنه الله مراد آنست که فلم یثبتوهم ولكن الله اما تم واتم
 جرح حقوهم شما ایشان غیر ایندی بلکه خدای تعالی ایشانرا
 میرانید و شما جرح فرمودی ایشانرا زیرا که اخرج روح
 فخلق ما فرخدا، تعالی دارد ولقنه الله ساقم الیوم وکلکم تنم
 یعنی ایشانرا بشمار سایدیم و شمار او را میباید از دست و
 لكن الله رمی ای وار میباید فی اعینهم کلمه یعنی تو در چشمها
 ایشان همه نه توانی اجتنای زیرا که در قلعه بشر نیکو از
 دست بیندازد و چشم همه رساند و لکن خدا انداخته در
 چشمها ایشان همه ولقنه الله وار میباید ما ظفرت و لكن
 الله رمی اظفران یعنی نه تو ظفر باقی بل ظفر خدا، تعالی داد
 چنانکه عمر باقته اند رمی الله لک ای نصر لک و لیستک المومنین
 منه بلا حسنا ای انعم الله علی المومنین نعمه عظیمه بالقر
 والغبنه والاجر والمثوبه نقول ابلاه اذا انعم علیه وکراه
 امتحنه و بلاد خیر و شر استعمال کنند قیاده بقوله حسنا
 ان الله سمیع علیم ناموسان بداند که ان جی نعمت است کی
 بالکثرة دستم و قلعه مومنان ظفر داد ایشانرا بر دشمنان
 بسیار و حق این نعمت بشناسند و شکر آن بکارند ان الله

بیشتر از اینست که
 در این کتاب
 در بیان این
 در بیان این

سمیع لا تقوالهم هذا، تعالی شنوا، سخنان ایشان است علیم
 و اناست بافعال ایشان سمیع است باشر ایشان علیم است
 بصیر ایشان و لکم الذی ذکرتم من القتل والرمی والابلا الحسن
 یعنی انکه یاد کردی از قتل و رمی و بلا، حسن و ان الله ای
 واعلموا یعنی بدانید و در فتح آن هم آن وجوه است کی در
 ذکم فذوقوه و ان للکافرین عذاب النار بیش از این بیان کردیم
 موهن لید الکافرین ای مضعف لید الکافرین بابطال جیلم
 و الفاء العربیة قلوبهم یعنی بدانید که خدای تعالی باطل کننده
 حیل کافر است و تروید در لها، ایشان رمی خداست استحق
 فقد جاء القح یعنی اگر طلب نصره و فتح می کنید فتح و نصره خدا
 آمد و سبب نزول این آیت آن بود که یوحنا بن زبدر بدو گفت
 اللهم افتح بیننا و بین محمد خدای تعالی دعا و کی اجابت کرد
 عوفه و عوفه بن عمر ابوی جمله کردند و او را انعم زدند
 عبد الله مسعود او را بکشت کلبی لعید یوحنا بن زبدر
 دعا کرد و گفت اللهم انصر علی الجندی و اهدک الفیتن و ارم
 الحسن بن و افضل الدشینه یعنی نصره ده لشکر که ازین دو
 لشکر ازین دو گروه راه نماند و ازین دو طایفه طایفه را

کرامی در و ازین دور نیست بختی را فضیلت ده حدیثی نقلی
 این آیت فرستاد و آن تَنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ
 و برادر بن و حیرت کم آن باز ایستاد و برادر بدین
 شهادت جهنم بود و آن تَقْوُوا و اگر بفکران محمد باز کردید بعد
 ما نیز با آن دریم مثل واقعه کی چون بگذر واقع شد و آن تَقْوَى
 علم فیتکم شیئا و قتل ان شما جمیع لشکر دفع و منع نتوانند کرد
 و لو کثرت و الرحبه بسیار شوند و آن اللَّهُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
 خدای تعالی رحمت و نظر با مومنان است **قوله تعالی**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا رَسُولَهُ ای کسانی که ایمان آوردید
 و همان برید خدای رسول را در آغوش شمارا بان می خوانند
 یعنی جهاد و گفته اللَّهُ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ و الهی معنی مراد قبول
 کردن امر و معنی است و مومنان از آنکه مخصوص فرموده رفت
 فذلک ایشان و آن کان غیر المؤمنین اخلا معهم و اگر می غیر
 مومنان داخل شوند و لَا تَقْوُوا عَمَهُ و آنتم تسعون یعنی
 آن رسول اعراض کنید و در بند مخالفت او میباشید و
 این اشارتی است مخالفتی که در صغیر است بعد از آن رسول
 با اهل بیت او چنانکه کردند و آنتم تسعون و نهایت بلفظ

و این آیه در حدیث آمده است

ای که تفسیر او

و لَا تَقْوُوا عَمَهُ بواحد فرموده زیرا که آن عاید است با حضرا
 یا با رسول علیهم السلام و گفته اند عاید است با هر دو و آن امر
 کل و احدا را که جز گفته اند عاید است با جماد و امری که
 کلی است بآن فرموده اند و آنتم تسعون یعنی شما قرآن و
 گفته اند یعنی امر و معنی می شنوید و لَا تَقْوُوا کالذین قالوا
سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و چون منافقان و مشرکان
 میباشید که او امر و نواهی خدای تعالی می شنیدند و نمی
 شنیدند یعنی از آن منفعت نمی یافتند و چون ایشان را
 از آن هیچ منفعت نبود گویا که می شنیدند از آن نرسد
 عند الله نیزین حسد کان بر روی زمین عند الله در حق
 خدای تعالی الصم البکم الذین لا یعقلون احفظش گوید
 هر چیز که بعد از محتاج بود او را دانه گویند الصم البکم
 که و کنگر از آن حق در موضعی دیگر ایشان را که در حواله قوه
 فاما لا تعی البصائر و لکن تعی القلوب التي فی الصدور این
 عباس گویند مراد ازین آیت بنو عبد المذنب فقی اندکی می
 گفتند نحن هم بکم عی عما جاء به محمد فلا سمعوه و لا تجیبوه و لم
 یسلم منهم الا رجلا من مصعب بن عمیر و سوط بن حرامه

و این آیه در حدیث آمده است

حقیقتش
از خلق خدا

ما کرد و کند و گویم از آنچه محمد بن آدم است معنی شنویم و آنرا
اجابت می کنیم آن قوم را همه بکشند بیک نفس که او را بقتل آوردند
و آن صاحب لوا را رسول بود علی السلام و از بن قوم جز دو کس
ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سوبیط بن حرمله الذین
لا یعقلون ایشان عقل نداشتند و الذابیه علی الانسان المآدا
و علی الذم خلقت المآیه لانهم کما انعام حیث لم یسمعوا النور
و لم یطفوا بالحق و لم یتدوا القرآن فیرفوا الرشید فی الحق
یعنی دایه بر آدمی اطلاق نکنند الا بطریق ختم و آیت عمل بر دم
کرده است بر یکی ایشان چون چهار یابان اندازان وجهی
رضیعت قبول می کنند و سخن حق می گویند و در قرآن تذکر
و تفکر می کنند لا یواسطه ان حق ان باطل بداند و لو علم
ما فیهم خیر و اگر خدای تعالی دانستی ایشان ابا زارند
و رضیعت قبول کنند که سمعتم ایشان از ان شنیدند منتعنه
دادی و لو سمعتم ایشان را هم و علم بقرآن بردی و لو ای
عن القرآن ان حکم قرآن بر کشند می و هم معیر عتوب و ایشان
بر کشند که انرا خدای تعالی و ایمان آوردن بوی علم الله فیهم
از ان جهت لا خدای تعالی عالم بود با نکر ایمان بیارند مصنف

لا یعقلون

کتاب و در این آیات با سرها را چه ظاهر در نشان این
طایفه منزل شد که ذکر کردم اما حکم و حقیقت عموم راست
یعنی هر کس لا طبع و تمثیل از خدا و رسول نشود و مخالفت کند
ایشان را و بعد از رسول با اهل بیت و جنان بود و حق ایشان
گویند و از قول رسول و از حدیث که در این باب است
مولای من و مولای کل مومن و مومنه تجاوز کرد خدای تعالی و کسی
می گویند که لا یکنوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون کاند
کوی این شخص و اصحابش همان می کشند لا یسمعوا الدلائل قضی
کنند سخن هم بلم می عاقل محمد بن علی و اهل بیت به معنی ایشان
همان کنند که از بنی عبد المذله است کردند لا ما کرد و کند و گوید
از آنچه محمد در حق علی و اهل بیت خود می گویند بر جرم ان شر
الذواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون در نشان ایشان
بود و لو علم الله فیهم خیر الا سمعتم و لو سمعتم لتولوا و هم من
بر ابطال ایمان ایشان شاهد که عدل است بعود با الله عزایم
و مخالفت القرآن و غضب الرحمن و عذاب البیضاء و تقویه
اهل الضلالة و العصیان **قولنا فی** یا ایها الذین
اسموا استجیبوا لله و الرسول اذ دعاکم لما حیل ایا ناکر

در این باب

عزایم

ایمان آوردید اجابت کنید خدا و رسول را چون شمارا دعوت
 کنند یا چ شمارا بخوانند یعنی آنچه بر شما حکم کنند گفته اند لما
 جئیکم مراد یا مسنت کنان سبب حیوة است و کفر و نشت
 و گفته اند مراد جهاد است و گفته اند مراد شهادت است
 زیرا که شهادت را بگویند و گفته اند مراد علم است که آن سبب
 حیوة دائم است و گفته اند مراد قتل کفار است و گفته اند
 مراد غنیمت است که از جهاد یا ایشان می رسد و بآن غنیمت
 می رسد و لام در ما جئیکم معنی الی است و معنی استجابت
 در این آیت طاعت است و دلیل برین حدیثی است که
 امیر مومنان روایت می کند قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علی آتی کعب و هو قائم یصل فدعاه رسول الله صلی الله
 علیه و آله فلم یجبه حتی فرغ من صلوته ثم جاءه وسلم
 علیه فقال لم یجبنی اذ دعوتک اما نقل قوله استجیبوا الله
 اذ ادعاکم فقال لم اعلم ولا اعوذ بعد الی مثله معنی
 حال پیش یعنی رسول علی السلام را بگویند که بگذشت
 و او در نماز بود رسول علی السلام او را بخواند جواب ده سواب
 داد تا از نماز فارغ شد خدمت رسول آمد و سلام کرد

رسول علی السلام او را گفت چرا ترا دعوت کردم و اجابت نکردی
 قرآن خواندی یا خدا را تعالی فرمود استجیبوا الله و استجیبوا
 اذ ادعاکم اجابت کنید خدا و رسول را چون شمارا دعوت
 کنند یا رسول الله ندانستم بعد ازین مثل این بگویم مصنف
 کتاب گوید این آیت و این حدیث در آیت می کند پس آنکه اجابت
 امر رسول واجب است و اگر چه ما مورد نماز بود نماز قطع
 کرد و جواب رسول را بگوید شد چون اجابت رسول
 واجب بود در حفظ و نی در عزت و احترام و محبت و احترام
 بکرامت و محبت واجب بود و در مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح فمن
 رکب و نجا بحی و من تخلف عنها غرق لازم باشد پس چون نماز
 عزت نکرده و محبت رسول را ایشان محبت خود را بر آن محبت
 محبت آن بود که در جمیع امور مطیع و محبت امر محبوب باشد
 آن محبت این محبت مطیع و ایشان را بکرامت رسول الهی خود تر
 زیرا که ایشان را درین امر حکم فرمود که چنانکه ایدوست میبایزد
 و در جمیع امور و مواهی حکم و مطیع رسول الله صلی الله علیه و آله
 امر و مکل و شیخ و محبت دوستی اهل بیت را عزت و امتیاز
 و طاعت ایشان واجب و لازم بود و در کشتن متابعت و امامت
 در جمیع امور شوالام

فقط

ایشان موجب نجات آخرت خاد و مخالفت از سینه
متابعت و امامت ایشان سبب هلاک فرمود و بعد
از رسول این دعوت را بصورت اجابت نکردند چنانکه در
حالت حیوة بصفت اجابت نمودند بلکه بصورت هم در
حیوة رسول در اوقات خلوات باید از او مشغول می
گشتند چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه از ابو عبید
حدیثی روایت کرده است که صحابه از علی شکایت
می کردند رسول سید عالم مقام خطیب و قال ایها
الناس علی شکوا علیا فوالله لا حیثن فی ذات الله معنی
حل یش رسول بر خاست و خطبه بخواند و گفت
ای مردم از علی شکایت نکنید او از شما بذات خدا کوی
ترسناک تر یعنی او از خدا ترسناک تر از شماست و چون
حزین بود چیزی از وی صادر نشود که موجب شکایت
بود اما عداوة ایشان با امیر المومنین اند و جهت بود
اول حسد و دوم کمال مضایل ذاتی **ش**
که العداوة قد یترجمی از النما الى عداوة من عا داک عرسد
یعنی همه دشمنی را و سید زوال تقاد داشتند دشمنی کسی را

کسی را تو از حسد دشمنی کنده و لجاجت علوی لاهل العلم اعدا
و هم چنین جاهل دشمن عالم بود بلکه در عهد رسول علیه السلام
سب امیر المومنین کردند چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه
از کعب بن عجره از پدرش روایت کرده است قال رسول
صلی الله علیه و آله لا تشبوا علیا فانه منسوب فی ذات الله
معنی چهریش یعنی رسول گفت علی را دشنام مهید
لا ان بذات خدا باز می کرد یعنی هر کس که سب علی می کند
سب خدا کرده است پس مخالفان امیر المومنین و ناقضان تبعه
امامت او حکم آیت یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و لرسوله
اذا دعاکم لما یحکم عمل کردند و هر کس با حکام خدا و رسول
عمل نکرد می بود از قرآن شنو و من لم یحکم بما انزل الله فاولیکم
هم الکافرون قوله و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و
لا ینفذ احکامه فقالی بلی بلی نزدیک است که یخفی علیه شی
انصره او استرده یعنی چون به بند نزدیک است بر وی
پوشیده بنود هر ج آشکارا کند و هر چه پنهان دارد و این
هم چنانست که فرمود و من اقرب الیه من جبل الورد و
این قول فنادی است و بغایت بگو سنت و گفته اند چون رسول

علیه السلام صحابه را در حالت ضعف و فتنه دعوت کرد سأت
 ظننهم واختلجوت صدورهم طمنا ایشان بدست زد و دلهاء
 ایشان را بجاء و در آمد خدای تعالی ایشان را گفت قاتلوا فی
 سبیل الله واعلموا ان الله یحول بین المرء و بین ما فی قلبه
 فینبذ الذنوب و اعثا و الخیر جرأة یعنی بادستجات
 خدا کار را بکنند و بدینکه خدا تعالی حجاب می کند
 میان دل مردم و آنچه در دل است خوف باطن بزرگ کند
 و بد دل بدلیس را و الله الیه تخشعون اخی ففجأ بهم فی
 اعمالکم شمارا حفرة او باز کرد اند و برانگیزند پس باعمال شما
 شمار اجزا دهند **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا**
لا تخوفوا الله و الارسل قبله تخوفوا اما لکم اسمی فانکم اباان
 آوردید با خدا و رسول خیاست مکنند و در امانت خیاست
 روادید در سبب تروال این آیت خلاف کرده اند بعضی
 گفته اند در شان ابولبابه بن عبدالمطلب انصار می
 شدند و آن چنان بود که رسول صلی الله علیه و آله بیست
 و یک شبانه روز حصار جهوذان قریظہ داد پس ایشان
 از رسول علیالسلام طلب صلح کردند بر آنکه برادرانش

از بنی مضیر خواهندان اذرعاف و ایجا از زمین شام
 چون کسی نزد ایشان رود و خبر یابد رسول ایشان را
 ازین منع کرد پس رسول گفت حکم سعد معاذ باز گذاریم
 ایشان را گفتند ما حکم سعد را نمی شنویم پس گفتند ابولبابه
 نزد ما فرستد ابولبابه نا صح ایشان بود زیرا که مال و
 عیال و اهل و ولد او اجا بود رسول علیالسلام او را نزد ایشان
 فرستاد ایشان او را گفتند استرک علی حکم سعد بن معاذ
 یعنی حکم سعد معاذ فرود آیم فاشار ابولبابه الی خلفه
 الله الذبح فلا تفعلوا یعنی انگشت بر خلق نکند و گفت
 او شمارا بکشند او را حکم مسازید ابولبابه گوید و الله ما لکم
 قدری حتی علمت انی قد حننت الیه و رسول سولند باز کرد
 لا قدم انجاء بریداشتم تا بدانستم که با خدا و رسول خیاست
 کردم فتر هذه الایه این آیت فرود آمد چون آیت منزل شد
 خود را با شنوئی از اسنوخام مسجد محکم در لیست و گفت
 و الله کوی طعام نخورم و شراب نیاشام تا غیرم او بتوب الله
 یا خدا تعالی توبت من قبول کند فکلت سبعه ايام لا بدقوف
 جنبه طعام و لا شرابا هفت روز بر آن حالت بگذشت که

او طعام و شراب تناول نکرد تا بهوش شد ثم ثاب الله عليه
 خذ الله تعالى ثوبت او قبول کرد و او را گفتند ترا بشایم کی خذ
 تعالى ثوبت او قبول کرد گفت که و الله لا اخل بفسح الا ان رسول
 هو الذي خلقني سؤلت باذ کرد کی من خود انکشاف الا انک رسول
 خذ الله بشایم رسول صلی الله علیه و آله بیامد و بدست مبارک
 خود او را بکشود پس گفت یعنی ابولبابه ان تمام ثوبتی
 ان انحر دار قومی التي اصبحت فيها الذین وان اخلع من
 مالی معنی تمام ثوبت من است ان میان این قوم کی مرا
 در میان ایشان این گناه رسید هجرت کنم و ان مال خود بیرون
 آیم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یخیرک التلک ان
 یصدق به و و انک قال ترا کفایت است یا صدقه کنی
 عطا ابی رباح گوید سبب نزول این آیه بود که رسول
 صلی الله علیه و آله لشکر انکح و خواست که اسرا و سفین
 عرب را بکشد و منافقان نامه بوی فرستاد و او را از آن
 حالت خبر کرد که محمد قصد شما دارد اسباب حرب او بسیار
 شدی گوید سبب نزول آیت آن بود که هر یکی از رسول علیه السلام
 به شنبه و تقییرش آن می کردند و مشرکان از آن خبر می دادند

و گفته اند و حق امانا که فی ال محمد و انتم تعلمون یعنی در امانت
 ال محمد حیانت می کنید چنانکه رسول فرمود انی نازک فیلک الظلم
 کتاب الله و عترتی و این اساتذتی عظیم بود که بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله در ان حیانت بعد از انکه قرآن بران
 ماطق بود و هستند ان الله یامرکم ان تؤدوا الامارات الی
 اهلها ما عبد الله عباس گوید وقتی عمر خطاب و بخورشند
 پیرش و وی رفتم گفتیم ای عمر اعهذ یعنی ولی عهدی بدار
 او را خوش نیامد و برنجید گفتیم یا عمر اعهذ گفت لا اقر اعهذ
 یعنی که اولی عهد گردانم گفتیم علی لا فقال له فضايل ولكن فيه
 شیء یعنی او را فضايل است اما در وی چیزی هست گفتیم
 و قال له فیہ حیست ان چیز را دروست گفت او می خواهد
 که در جمیع امور بر حق قیام نماید و ان الله تعالى جعل الدنيا
 علی ساقی الحق و الباطل فاراد علی یزید ان يجعلها علی ساق
 واحد یعنی خذ الله تعالى عالم بر دو ساق وضع کرده است
 یکی حق و یکی باطل و علی میخواهد که این را بر یک ساق بدارد
 و شواله مصنف کتاب گوید ان سخن از عمر باطل است
 زیرا که خذ الله تعالى باطل را بر باطل و باطل را بر باطل از دیگران راضی

و گفته اند
 و گفته اند

از سخن عمر چند بخند و در لایم می آید اول آنکه باطل بخدای
 تعالی نیست که در و باری تعالی باطل از خود سلب فرمود
 قوله اولم یبق کسروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض
 وما بینهما الا بالحق ازین کت روشن شد بخدای تعالی هر چه
 آفرید حق آفرید چون این معنی محقق شد که حق باطل را آفرید
 پس اینجاست که گفت باخدای تعالی عالم را بر دو ساق حق و باطل
 آفرید و علی می خواهد که بر ساق حق بدارد و نتواند و
 ازین سخن لازم می آید که عمر در فقه حکم خود حق و باطل عمل کرده
 بود و علی بر حق کوشیده بود و از باطل معرض بوده باشد
 پس علی بهتر بود که بر حق بنشیند بود که کسی که بر حق بوده
 باشد و گاهی بر باطل و عاقلان دانستند که هر کس که بر حق باشد
 فاضل تر و از آنکه وقتی بر حق بود و وقتی بر باطل از قرآن شنو
 افهم یهدی الحق الحق ان یبیع من لا یهدی الا ان یتوب
 فانکم کیف تحکمون و ما یبیع الذمهم الا فلان ان الظن لا یغنی
 عن الحق شیئا و انت متقون الله لا تمسوا حلقها باطل
 که در و امیر المومنین او را هدایت فرمود و عمر گفت لولا علی لملک
 عمر خدای تعالی رسول را علیه السلام حق فرستاد و حق دعوت

و در این حدیث

که در وقت نبوت که مراد ما که خداوندیم آنست که حق ظاهر کرد اینیم
 و باطل مخفی کنیم قوله و یرید الله ان حق للمنی بکلماته و یقطع
 دابر الکافرن الحق الحق و یبطل الباطل و لو کرم المجرمون
 اگر گویند مراد از حق و باطل کفر و اسلام است و مراد عمر از باطل
 در امور دنیا بود گویم این هم روا نبوده زیرا که این معنی لازم
 آید که عمر در امور دنیا برای طلب دنیا و زینت آن باطل اختیار کرده
 و از حق برگشت و چون چنین بود لازم آید که عمر در دنیا
 بعضی از قرآن شنومگان بر بدی الحیوة الدنیا و زینتها توقف
 الیهم اعمالهم و هم فیها لا یحسبون اولیک لیس لهم فی الاخرة
 الا النار و حیطة ما صنعوا و باطل را که ما می بینیم که در
 سیوم رسول را و جمیع انبیاء را بر آن فرستاد تا حق دین
 و دنیا را بر یکند و در دفع و منع باطل کوشند و عمر گویند
 باخدای تعالی عالم را بر دو ساق حق و باطل وضع و علی می خوا
 هد که بر یک ساق وضع کند نتواند که لازم آید که انبیاء و رسول علیهم
 السلام حاشا لهم در منع و دفع خدا کوشیده باشند و هیچ مسلمان
 ایند و اندر آنکه بر آن خدای تعالی انبیاء را بر آن فرستاد تا خلق را
 بمصالح دین و دنیا راه نمایند چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله

هد

بِإِذَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَبِأُطْلُغَاتِ
 دَرَامُورِ دِنَاوَا مَا دَرَامُورِ آخِرَتِ اِرَاغُواوَاغُواي شَيْطَانِ
 نَدُو بَاشَرَتِ بَاطِلِ اِدُنِ مَتَابَعَتِ شَيْطَانِ بَاشَدُو
 خَدَا، تَعَالَى خَلْقِ رَا اِنِ مَتَابَعَتِ شَيْطَانِ مَعَ مِي فَا يَدِ
 قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ
 تَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ تَأْمُرُ بِالْعُرْحَانِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ
 فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةً فَا رَكِي مَنُكْمُ اِحَادُوا لِه بَرَكِي مَنُ
 بِشَا بَل تَقْدَرُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيُهْذِغُهُ اِدِي بِيَشْتَرِي
 خَلْقِ عَالَمِ جَنَانِ اِنْدَا حَقِّ بَرِ مَذَاقِ اِيْشَانِ نَحْمِي نَابِدِ
 زَبَرَاكِي هَوَا بَرِ مَنُ اِنْدَا قَوْلُهُ تَعَالَى وَكَتَرْتُمْ لِحَقِّ كَارِهُوْنَ اِمَا
 اَهْلُ حَقِّ مَتَابَعَتِ بَاطِلِ نَكُنْتُمْ اَهْلُ بَاطِلِ مَتَابَعَتِ بَاطِلِ كُنْتُمْ
 وَيَا بَاطِلِ رَاضِي شُونَ اِلِ رِضَا بِالْكَفْرِ وَالْوَقْفَا بِالْغُصْقِ مَنُ
 اِنْ قَرَأَ شَتُو لَوَاتِبِ لِحَقِّ اِهْوَا هُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ
 وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بَذَكَرْتُمْ عَنْ ذَكَرْتُمْ مَعْرُضُونَ
 وَهَرَا كَسَا دَعْوَى حَقِّ وَبِمَزَاجِ اَهْلِ بَاطِلِ بَاطِلِ عَمَلِ كُنْدُو
 دِينِ اِقْتِضَا اَنْ كُنْدَا مَزَاجِ بَاطِلِ نَدَهْدُو جَوْنَ بِمَزَاجِ بَاطِلِ
 بِرُونِ دُوذِ مَخَالِفَتِ دِينِ كَرْدِه بَاشَدَا اِنْ قَرَأَ شَتُو لَوَاتِبِ

نه خطا ومنت

وَالنَّاسِ مِنْ بَشَرَةٍ لَّهُوَ الْخَدِيثُ بَاطِلِ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَبْرَتِهِمْ
 وَبِشَا هَاغُواوَا اُولِيكُمُ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِعَمَلِ جَوْدِ بَاطِلِ
 بِرِجُوذِ اِيْشَانِ كَرْدُو عَلِي رَا حَقِّ مَنُ شَبْتِ كَرْدِه اِعْدَا اِنِ عِبْدِ اللَّهِ
 عَبَاسِ كُنْتُمْ عَتَمَانِ اُولِي عَمَلِ سَا اَنْ عَمَلِ كُنْتُمْ دَرُو مِي جِي
 هَسْتُمْ عِبْدِ اللَّهِ كُنْتُمْ جِي مَنُ كُنْتُمْ اُولِي اِيْشَانِ بِيَارِ
 هَسْتُمْ اُولِي اِفَادِ اِبْرَدِ اِبْرَدِ اِنْ تَرَجِعْ مَعْدُو دِينِ صُورَةِ
 عَتَمَانِ اِيْشَانِ بَاطِلِ مَنُ شَبْتِ كَرْدُو اَيْنِ مَعْنِي رَاسْتِ كُنْتُمْ زَبَرَا
 كِي مَزُو اِنِ الْعَبْدُ اِلَهُ كِي رَا اِدُو رَسُوْلُ بُوذِ صَلَّى اِلَهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ
 بَارِ خَوَانِدُو وَرَا اِدُو بُوذِي دَا اِدُو مَوْضِعِي كِي رَسُوْلُ اِلَهُ بَارِ اِلَهُ
 اَهْلِ دِينِهِ سَا خَتِه بُوذُو وَوَقْفِ كَرْدِه بَا قِطَاعِ بُوذِي دَا اِدُو
 اِبُو ذَرِ اِبْرَادُو بَا طَلْمَا، عَتَمَانِ اِيْشَانِ اَمَسْتِ كَا دَرِ مَنُ مَوْضِعِ
 ذَكَرْتُمْ اِنْ اِدُو اِنْ اِبْجُوْرِي مَحْتِ اِيْشَانِ جَوْنَ بِرِضَا
 رَسِيدِ اِمْرِ خَلَا قَتِ دَرِ شُورِي اِدَا حَتِ بِرِ اِنْعَوَا اِنْ حَتِ
 عَمَلِ اِنْمِي شُوذِ كُو خَدَاوِ رَسُوْلِ وَجَمِيعِ اِيْشَانِ اَوِ رَسُوْلِ بِرِ بَاطِلِ
 بُوذِه اِنْدُو بَا طَلِ حَكْمِ كَرْدِه اِنْدَا اِيْشَانِ بِرِ حَقِّ بُوذِه اِنْدُو
 عَمَلِ بِرِ بَاطِلِ مَعْدُو بَا اِلَهُ مَخَالِفَةِ الشَّرِّ مَقُولُهُ وَتَخَوُّوا
 اَمَا نَا كُمُ دَرَا مَانَاتِ حَيَا نَتِي كُنِيْدُو رَسُوْلُ صَلَّى اِلَهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ

حدیث صحیح فرموده ایمان لمن لا امانة له ولا دين له
 لا سمد له یعنی ایمان ندارد هر کسی که در امانت حیانت کند
 و دین ندارد هر کسی که عهد نقض کند ازین حدیث روشن
 است بعد از رسول و امانت اهل بیت و ی بود حیانت و فدا
 عوالی از فاطمه علیها السلام بلبشود و بر خود و دختران خود
 منت کردند و نقض عهد و وعده بر پیش کردند این را
 گویند سر دادن این امانت دین است و هو لا المناقیقون
 انهمم الله علی دینه فخانوا اذا ظهروا و الايمان واسرا
 الکفر یعنی خدای تعالی دین با امانت بنا فغان سبزد در
 دین حیانت کردند ایمان ظاهر کردند و کفر پنهان داشتند
 باین وجه قل لا اسلم علیه اجر الا المودة فی القرین و انی
 ذا القرین حقه ان ایمان بود و ان الله عهد الی فی علی دین
 بود چون رعایت نکردند ایمان بظاهر داشتند و کفر پنهان
 کردند و من علم بان الله فاولیک هم الکافرون واعلموا
 انما اموالکم و اولادکم منته بدایت مال شما و فرزندان شما
 یعنی اختیارات و امتحان است شما را تا محبت مال و فرزندان شما
 بر حیانت ندارد چنانکه اولیایه و بر حیانت است

و لا یستحقون

محبین جویند جاه و مال بعد از رسول اکثر خلق را رخصت
 داشت تا با اهل بیت اولاد نداشتند و ان الله عنده اجر
 عظیم لمن اثر دینی الله فیها و در حق خدایست مزی عظیم
 آنرا که رضای خدا بر دوسنه مال و فرزندان جاه اختیار کند
قولی غالی یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله يجعل لکم ذراریا
 احبا فانکم ایمان آوردید از خدا تعالی ترسید و ان باطل بریزید
 و ان شیطان و جن و اجناس کنید شما را و حق کردن حق
 ان باطل گرامت کند باقی آیت روشن شد امیر المؤمنین
 حق بود و دیگران بر باطل بر برای او هرگز از حق تجاوز نکرد
 چنانکه رسول فرمود الحق مع علی و علی مع الحق بدو مع
 ایما دار معنی حال نیست حق با علی است و علی با حق
 و حق با علی میگردد چنانکه او می گرد و نکر علم بیانم ای
 نسر ها با لغو عهدا یعنی از حیانت کردن نوبت کشید و ان
 دوسنه مال و فرزندان عرض کند و امانت بصاحب امانت باز
 گناه شما عفو کنیم و لایه بد شما بوشاییم و عفو لکم و تو لکم گناه
 شما بفرزد و الله ذو العطاء العظیم و خدای تعالی خداوند
 فضل بزرگست بر بندگان خود و ان الله لیکمل خلاف الله

کلمه یک الذین کفرُوا سبب نزول این آیت آن بود که
 رؤساء و مشرکان و دارالندوة جمع شدند تا در کار محمد انذار
 در در بستند تا از بنی هاشم کس حاضر نشود ابلیس صوره
 پیرجامه بالکوشیده در میان ایشان رفت و نشست
 گفتند و کیستی گفت شیخی ام از نجد سمعت با اجتماع فارد
 آن احقر کم جمعیت شنیدم خواستم که در میان شما باشم و
 رای شما مشاهده کنم و شمار دادن بصورت کنم گفتند این مردی
 از نجد است اندکی هیچ بال نیست گفتگو اینا بینیم سخن گفتند
 در امری میان ایشان بود بعه امر محمد صلی الله علیه و آله
 ابو الجحش را گفت رای آنست که او را بگیرند و در خانه کنند
 و نشند و آب و در آن محکم کنند و سودا خنجر بکند از بر کی طعام
 و شراب از آن بوی میدهند تا بمیرد شیخ بخدی گفت بپس
 رای ایقوه بذرایبی است این رای قصد مردی می کنند که با
 شما خویشی دارد و او را خویشان و یاران هستند چون این
 حالت بشنویند شما مخالفت کنند فساد در اجتماع شما بدید
 آید گفتند شیخ بخدی راست گفت هشام بن عمرو از بنی عامر
 که رای آنست که او را بگیرند و بر آشنای بنده و اندام خود

انما یستأجر الجاهل
 لایفک التیامه
 کی رای

پیردند کنید تا بمیرد یا هر چاکلی خواهد بود فقال ابلیس بس الا
 رایقوه بذرایبی است قصد او می کنند باین طریق سادی در
 میان شما ظاهر کرد و طایفه از شما باو می انداز میان قوم و
 برید همین فساد در میان قوم و بکار اندازد بر شما فروغ شد
 میگویند هلاکم هلاکم هلاکم شما در آن بود گفتند شیخ بخدی راست
 میگوید ابو جهم گفت رای بنی شاعر من کنم آن بهتر هیچ رای
 بنود رای آنست که طایفه از جوانان قریش بوی کاریم تا او را
 بکشند بنی هاشم نتوانند لاخون از ما خواهند بخون بجاراضی
 شوند شیخ بخدی گفت صدق والله الشاب قسم باز کرد که این
 جوان راست گفت باین رای اخیضا و کردند و متفرق گشتند خدا
 تعالی چیریل فرستاد و رسول را از مکر ایشان خبر داد رسول
 علیه السلام امیر المؤمنین را بر جاء خود بخوابانید و با او بیک فضل غار
 کرد پس امیر المؤمنین را گفت شیخ بخدی فاته لن یخلص الیهم امر
 نکره برود و در خود کشان این کاران هیچ کس را استی تو
 نتواند رسا بنده پس رسول صلی الله علیه و آله شش خاکن را گفت
 و بر سر کاران باشند و این آیت بر ایشان دمید و جعلنا
 بین الیدیم سد و امر طعام سد افاهشینا هم فهم لم یصرف

و این شیخ بخدی را

و بیک گداشته امیر المومنین در مکه از آن بود که وی و ابی اهل مکه
 با ایشان رساند گشت ایشان آن بود که وی و ابی بر رسول
 خدا صلوات الله علیه سب زدند از صدق و امانت که در وی می دیدند پس
 رسول علیه السلام با ابوبکر بغار کوه تورات رفت شب همه شب کافران
 پیران امیر المومنین را زنده بودند چون شدند امیر المومنین خواست
 کافران قصد او کردند امیر المومنین را دیدند و قدره الله علیه
 مکر ایشان از خدا تعالی بگردانید بیکدیگر نظر کردند بر سر یکدیگر
 خاک دیدند فقالوا له ضا جمل امیر المومنین را گفتند بارت گجاست
 قال ادری گفت نمی دانم بر اثر رسول بر قتل و آن اثر در
 نظر اهل عقل و علم واضح است یا از جهه بود چون بغار
 رسیدند شیخ عتیکوت دیدند که گفتند او دخل ها هنالم
 بکن شیخ العتیکوت علی باب به الریح در غار رفتند بودی
 برده عتیکوت بر در غار نبودی فمکت فیه ثلثا سده
 روز در غار ماند ثم قدیم المدینه بس بزمینه رفت و در آن
 قوله واذ یبک الالدین امره الیشیوکل با ذکر ای محمد چون
 کافران با تو مکر کردند تا ترا در حبس کنند و گفته تا تری به
 بزند و گفته اند تا ترا محسوس کنند چنانکه هلاک شوئی او

قتلوا با تا چشمشیر بکشند او محسوس بماند از مکه بیرون
 و میخروند و بیکر الله ایشان مکر می کنند و خدای عالی
 مکر ایشان با ایشان باز می کرد اند چنانکه در موضعی دیگر بود
 و لا حیق المکر السی الی اهل مکه فسمی رد المکر مکر را نام
 مکر خاد و گفته اند و مکر الله ای جان احم علی مکرهم یعنی جزا داد
 ایشان را بکر ایشان و گفته اند که مکر خدا آن بود که ایشان را
 بیدار و در ناگفته شد و الله خیر الماکرین المجازین علی المکر
 خدای تعالی جزا دهد اینست بر مکر و اذ انزل علیهم آیاتنا
 و چون قرآن بر ایشان خوانی قالوا قد سمعنا گفتند شنیدیم و
 گویند این نصر علی حارث بود و گفته اند آن جاعت و سوا
 قریش بودند که در دار الندوه در امر رسول را می زدند و تا
 لغنا مثل هذا الرماح و اهییم مثل الخ محمد می گویند بگویم یعنی مثل
 قرآن ان هذا الله اساطیر الله و لیس و حال فرج حارث حیان بود
 لا سغرمی که بطریق تجاره و جنهار در هر موضعی بافتند
 و ترسانا بازمی زدند توریه و اخیل و خواندند و احوال آن از
 ایشان به بر سید و احیان عجم و غیر ایشان معلوم می کرد
 انین جیمت می داشتند مثل قرآن ان قصتها ام نواذ گفته

ن

اولین ازین جهت گفت یعنی این قرآن نیست. الا حدیث
نوشته قومی از پیش ما بودند چند نوبت مثل این گفتند و بخند
کردند و از آوردن یک سوره مثل قرآن عاجز شدند و ایشان را
مبیسر نشد اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك ان آیت متصل
بآیت اول و همی من کلام النضر و آن از سخن نضر جار نشد
روایت کرده اند چون نضر گفت ان هذا الا ساء الى الله
قال النبي صلى الله عليه وآله و تلك ان هذا كلام الله و تنزله
من سر بر آسمان داشت و گفت ان هذا هو الحق من عندك
الان قرآن حق است و از نزد تو است اسر گوید این سخن
ابو جهل گفت هو عباد و تو کذب است و صله کلام است و الحق
منصوبست لا خبر کان است فامطر علينا حجارة من السماء
الامر الهوا استنزل منه یعنی از آسمان نه از هوا بر ما بباران
سنگها خاند که بر قوم او بارانیدی ابو عبیده گوید ما کان من
العذاب يقال فيه امطر و من الرقة مطر و ایتنا بعد ایت الله
یا عذابی و در ناک غیر از حجارة با آور یعنی عذابی لا با ثبات
بیشتر فرستادی در حق سوره سال سایل عذاب واقع
همان شد و عذابی لا خواست روز بدی رسید سعید میر

نضر و ابو جهل

گفتند

گوید رسول الله صلى الله عليه وآله روز بدی سه کس بگشت منظم
عبدی و عقیقه ابی معیط و نضر جارث و ما کان الله بعد
وانت فیه و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و خود در میان
ایشان باشتی زیرا که تقدیمه للعالمین و ما کان الله مع عباده و
هم یستعفرون و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و ایشان
استغفار می کنند مراد مومنانند لا حد مکه بودند یعنی بسبب
مومنان لا در میان کافران مکه اند ایشان را عذاب نکند چون
مومنان هجرت کردند خدای تعالی گفت و ما لهم الا یعتقهم الله
و یبیت ایشان را الا انک خدای تعالی ایشان را عذاب فرستد
و گفته اند خدای تعالی ایشان را عذاب نکند زیرا که مومنان
در آید عذاب ایشانند و العذاب یجری لکم لام حال بعد حال و
اصلد الا سقر بعد عذاب تازه کردن پنج است بر پنج دم بدم
و اصل آن دوام است و هم یصدون عن المسجد الحرام و ایشان
مومنان از کعبه منع می کردند و ما کانوا اولیاء یعنی مشرکان اولیا
مسجد حرام بنودند و گفته اند اولیا الله و اولیتر نسبت بک معنی
دوم اولیتر است ان اولیا و الا المقرب بک اولیا او بر هیز کاران
و ترس کارانند و لکن التزم لا یعلمون و بیشتر ایشان نمرخ است

هم بر بخت و خود گفت من روز احد در کوفه بودم چون
 بزکوهی می رسیدیم بسرا را شجاعتی بودی و دلیر
 بودی و بد دل و جان بودی نگر بختی خاصه در
 دوران عرض را رسول علیه السلام می گفت علموا انی یا
 جنده الله ای لشکر خدا بشنایید و نزد من آید و عمر و الش
 صحابه می کردند تا من قضی علیه السلام خدمت رسول
 آمد و او را بر نشانده و شمشیر کشید تا رسول را بیرون
 آورد و در معرض یا ایها النبی حسبد الله و من استعذر
 المومنین خدای تعالی به بد دلی مت بر رسول ننهد و
 او را با قوه و قدرت خود باز نکند بلکه با قوه خود کس
 ذکر کند که او را قوت و دلوری و شجاعتی باشد و
 اهل کرم و اسلام متفق اند که علی علیه السلام اشجع و اقوی
 صحابه بود و قوه و شجاعت او مشهور و مذکور است
 پس یا ایها النبی حسبد الله و من استعذر المومنین اشاره
 به امیر المومنین است یا ایها النبی محمد بن رسول الله علیه السلام
 ای جزو همنده از خدا خلق را مومنان را بر الیکم ان و در این
 لایان بر قتال کردن با کافران ان یکن منکم عشرون صابرا

در این حدیث از امیر المومنین علیه السلام آمده است که در روز احد
 در کوفه بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که
 ای علی بن ابی طالب ایستاده باش و من را در پیشگاه خود
 بیاور و من را در پیشگاه خود بیاور و من را در پیشگاه خود

اکران شما بیست مرد صابر باشند بعلبوا ما بین
 بر دو بیست کافر غلبه یابید و ایشان را قهر کنید و آن یک
 منکم مایه یغلبوا القام الذین کفروا و اکران شما صد
 مرد صابر ثابت قدم باشند در آن وقت لا دشمن را مشاهده
 کنند و کار را ظاهر شود بر هزار کافر غلبه کنند با هم قوم
 لا یقیهون زیرا که ایشان قوی اند لا قتال می کنند بی احتساب
 و طلب ثواب و در وقت قتال شایسته اند و خسته آن
 یقتلوا و از ترس کافر ایشان را بکشند و صوره آیت خبر است
 اما معنی آن امر است و این قضیه روز بدر بود و بر مومنان
 فرض بود که یک مرد از مومنان باده کافر را بکشد این
 معنی بر مومنان دشوار شد فحقف الله عنهم خدای
 ایشان را تخفیف فرمود و آیت فرستاد الا ان حلف الله
 عنکم و علم ان فیکم شعفا ای فی الواحد عن قتال العشرة
 و المایه عن قتال الالف یعنی خدای تعالی دانست که
 مقادیرت یکی از شما باده از ایشان و صد با هزار بغایت
 دشوار است ابو جعفر شعفا یعنی ضار حوائزه است
 و بعضی شعفا بالمده حوائزه اند علی جمع ضعیف مثل شرکا

فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا ملیتین من الکفار ولت یکن
 منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والکون شامهرا باشند
 بر دو هزار کافر غالب شوند بر همان خدای تعالی یعنی
 بنصره خدا والله مع الصابین و خدای تعالی نفع دهنده
 ثابت قدمان در کارزار فرزند عیسی الی اثنتین اربعة
 بدو و بیست و دو فاذا اکابوا علی الشطرنج علقوهم لم یبغی لهم
 ان یغزوا یعنی چون یک نیمه از ایشان باشند نشاید که
 از ایشان بگریزند و اگر کمتر از یک نیم باشند قتال بر
 ایشان واجب شود و جایز بود که از ایشان تجاوز
 کنند **و ان یریدوا حیاتا فقد خابوا**
 الله و یل و اعلمن محکم و الله حلیم حکیم و اگر اسیران خواهند
 لا بانو حیات استند پیش از آن با خدای تعالی حیات
 را بدرد نهند بر ایشان علیه کن و خدای تعالی حیات
 ایشان را ناست ایشان را مملکت داده است تا روز
 بدان ایشان انتقام کند و این محض حکمت است
و من سور فی التوبة فداة
 من المشرکین استخارک فاجرة حیة لیسع کلام الله معنی آنست

که و ان استخارک فاجرة حیة لیسع کلام الله معنی آنست
 حروف جزا جز در فعل واقع نشود یعنی اگر کسی از مشرکان کی ترا
 بقتل ایشان امر را دیم بتوبه آرد بعد از ماهها حرام و طلب
 امن کند فاجرة او را بپناه ده لیسع کلام الله تا کلام خدای
 تعالی بشنود و یقیم علیه محبة الله و ینزل له دین الله عزوجل
 تا حجت خدا تعالی بر وی اقامت کنی و دین خدا را بیان
 کنی اگر مسلمان شود با سلام عشق یافت و جبر دنیا
 و آخرت او را مهیا شد و از جمله مسلمانان گشت و
 اگر از مسلمانی سوزانند او را بجهل امن خود باز فرست
 یعنی بقوم خود بعد از آن که با تو قتال کنند و بر وی قدرت
 یابو فاعقله او را بکش که با تمام قوم که بعلوم دین الله
 و توحیده و کشتن از آن جهنت است کی برین خدای
 تعالی و وحدا نیست او ایمان نمی آرد و معرفت او ندارند
 و کمربند کی در نمی بندند **و ان یریدوا حیاتا فقد خابوا**
 تا روز قیامت و آنرا هیچ ناسمی نیست سعید خبیر
 ساجد جل من المشرکین لا علی شیء طاعت علی الامر فقال ان
 اذا الرجل منا بعد ان قضا هذا الرجل ابی محمد فلیسمع

نقالتی بر این نیستند و مساوی نباشند این سیرت و سوره
 الهی را که گویند امیر المؤمنین عباس گفت اما تخارجوا من الحق
بالنبي صلى الله عليه وآله یعنی هجرت نمی کنید و بر رسول نمی یوفازید
 فقال المشت في افضل من الهجرة السنة اشق حاج بيت الله
 و اعمر المسجد الحرام عباس گفت من در کار می که فاضلتر
 از هجرت است نه ساقی حاج خانه خدا ام و معمار مسجد
 حرام یعنی لعنه خدا بر کسی که از این آیت و سقا به مصداق
 چنانکه رعایت و رعایت کرد گوید چون این آیت منزل
 شد عباس گفت ما را نمی آید تا در سقا بیتا یعنی مصیبت من
 آنست لانك سقا به كنم رسول صلى الله عليه وآله او را گفت
 اقيموا على سقايتكم فان لكم فيها خير ابن سقا به قيام نما
 لا شمار ادران خیر بسیار است قوله الذين آمنوا و هاجروا
 و جا هلدوا في سبيل الله باعمالهم و انفسهم اعظم در جهه
 انانك ايمان آوردند پیش از آن که دیگران ايمان آید و هجرت
 کردند از آنکه بدیند این هجرت صوره بود هجرت معنی و حقیقت
 آنست که رسول فرمود و المهاجرون هجر عن ربهم الله تعالی
 عنه یعنی مهاجر حقیقی کسی بود که از هر چه خدا تعالی نمی کرد

ت کنند و امیر المؤمنین صوره و صفت مهاجر بود و طایفه
 مهاجر بود و صوره چنانکه رسول علیه السلام در شان مهاجر ام
 القیس گفت اما اعمال النبیات و الکلام می مانوی من کان هجرة
 لا الله و رسوله فمخرجته الى الله و رسوله و من کان هجرة الى
 دینا یصیبها او لم یترکها فمخرجته الى ما هاجر اليه معنی
حلیت شخصی چنانکه بود او را مهاجر ام قیس گفت که
 زنی را از بدیند دوست مبدل است نام وی ام قیس بود چون
 رسول علیه السلام حج کرد در پی رسول باطنی او عزرا و معشوق
 و مطلوب و محبوب خود رسول علیه السلام از وصول و می
 خبر دادند رسول عمل نیست درست بود چنانکه قالب
 به روح بکاری نیاید عمل نیست و فقیه بود و مردی راست
 که نیست دوست هر کسی که هجرت او بخدا و رسول بود مخبر که
 باشد بخدا و رسول و هر کسی که هجرت او بر آن بود که زنی
 خواهد یا از دنیا چیزی بوی و من هجرت او با آن بود که
 هجرت کرده است درین حدیث هجرت بر سه قسم فرمود اول
 هجرت خاص با خدا و رسول و هجرت دوم هجرت و صورت
 و این هجرت امیر المؤمنین را بود و صاحب اول هجرت دوم طایفه را

بود که طمع جاه و مال در پی رسولیایا از دستم سیوم مثل
 مهاجرام فیس لاطع انگ اوران کند هجرت کرد پس رسول
 علیه السلام برین سه قسم اهل هجرت تقسیم فرمود پس الذين آمنوا
 وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله با موالهم و انفسهم اعظم درجة
 اي فضيلة عند الله و الذين اخرجوا بعبارة المسجد الحرام و
 سقاية الحاج يعني فضيلت علی اول ايمان آورد و هجرت
 کرد منته و منورة و مال و نفس در رضا خدای تعالی گویند
 در حضرت خدای تعالی عظیم تر است از آنکه معاخره کردند
 بعبارة مسجد حرام یعنی کعبه و سقاية حاج و ولیک هم القاب
 الناجون من النار ایشانند که از آتش نجات یافته اند پس
 ربهم بر حمة سه و در صواب بشارة میدهد ایشان را و در کار
 بر همتی از حصة خود و راضی شد که ایشان و خات لهم فيها
 نعيم مقیم و ایشان را و عده می و را بدین به بهشتها بی ایشان را در
 بود نعمتها بی لا هر که زوال میبرد یا بها الذين آمنوا و اتخذوا
 ايمانهم و احوالهم اولیا پیش ازین بیان کردیم که این آیت متصل
 بآیات ماقبل و تقریر آن کردیم این آیت در قصه عباس و
 طلحه و امتناع ایشان از هجرت منزل شد این عباس و طلحه

رضی الله عنهما لما امر الله المؤمنين بالهجرة و كان قبل فتح مكة
 من آمن و لم يهاجر لم يقبل الله ايمانهم الا باجبة الایا و الاقر با
 ان كانوا كفارا چون خدای تعالی مو مناس با هجرت امر فرمود
 هر کس که پیش از فتح مکه هجرت کرد ایمان او قبول کرد و هر کس
 لا ایمان آورد و پیش از فتح مکه هجرت نکرد خدای تعالی
 ایمان او قبول نکرد الا بعد از شدت از بدلتان و خوششان
 اگر کار بودند مسلمانان گفتند یا رسول الله ما از مخالفان
 خود دور شدیم و از آبا و عشا بر منقطع گشتیم و از تجارة
 اعراض کردیم و خانه ها و خود را برادرانیم یا رسول الله
 آیت فرستاد یا ایها الذين آمنوا لا تحذروا اباکم و احوالکم اولیا
 ان استخفوا الکفر علی الایمان و من یؤتم منکم فاولیک هم الظالمون
 یعنی بدلتان و مراد از خود را دوست قراریدن و طمع امر
 ایشان مشغول اگر کفر بر اسلام اختیار کنند و هر کس از شما
 لا ولایت ایشان اختیار کند و از جمله کاران بود و ایمان
 او قبول حریف خدای تعالی نبود **قوله** یا ایها
 الذين آمنوا انما المشركون نجس و لا تقر بوالسوء الحرام
 ای آنکه ایمان آوردین مشرکان بلید از ایشان را در مسجد

حرام مگذارید و نجس محض در دست راستی و چپ و پایش و کف دست و کف پا
 یعنی تشبیه و تائید و جمع ازان بناست و اگر در اما نجس بکشد
 نوبه و نجس چیم نتوان گفت الا وقتی که نجس با وی
 ذکر کنند و چون فرود بود بفتح نوبه و کسر چیم استعمال یابند که
 یا بضم نوبه و در سبب نجاست کفار خلافت کرده اند
 این عباس گوید و آن را بیتی واهی است لا مشرک بلید است
 همچون حوک و سکر و این سخن از وی سندیده نیست این
 نقل ثعلبی است مصنف کتاب گوید نظر ثعلبی درین
 معنی آنست که چون مشرک بلید بوده باشد سکر و حوک
 حکم نجاست عینی کرده باشد و چون نجس العین باشد
 در وقت آنکه مسلمان شود آن نجاست باقی بود زیرا که
 در حالت لیلای طهارت نباید جواب آنست که
 نجاست و طهارت آنست لا شرع معتبر دارد و باری
 تعالی مشرک را مطلقا نجس خواند حاله کفره و صحیح آنست
 لا در عهد ^{که مشرک خلق کا فر بودند بعد از کفر ایمان آوردند}
 ایمان سبب آنست نجاست ایشان شد و در عرف مردم
 کینه را که در فیه و با خلایق بود بسبب تشبیه کنند و کسی را که در

برای دراک و التفات ناکند بود و از آنجور که نسبت کنند اشاره
 این را بن قبیل بود قتاده گوید ایشانرا از آن جهت نجس خواند
 که از جنابت غسل نکند و بعد از حدث وضو نمازند و چون
 حین باشند و ایستاده در مسجد روند و گفته اند نجاست
 ایشان نجاستی حکمی است نه عینی بطریق ذم ایشانرا
 نجس خواند فلا یقرئوا المسجد للحرام بعد عامهم هذا در
 مسجد حرام نزدیکی نکنند بعد عامهم فرمود یعنی این سال
 لا امیر المؤمنین ^{در} سورة توبة جهل آیت بر ایشان خواند و آخ
 فرمود که مسجد نزد یک نشوند مراد منع است از دخول
 زیرا که چون دخول حرم حاصل شد قربت مسجد حرام
 لازم آمد عطا گوید حرم همه قبله و مسجد است
 این آیت را اندوان حقیق عیلة فسوف یعلم الله
 فضله است ان الله عليم حکم مشرکان در کعبه می گذارد
 و انواع طعام می آوردند می فروختند و اهل کعبه می خورد
 هم کافره و مسلمان چون مشرکانرا از مسجد منع کردند
 شوق کردند علی المصلین بر مسلمانان دشوار شد شیطان
 اهل ایشان عمال را دید و ایشانرا گفت از اینجا دور

بد

و بگویند عیسی که اینها را از مسیح منع کردند
کار و آنها منقطع شدند و ایشان گفتند ای رسول خدا از تجارت
ایشان و بیع و شریک ایشان ما را منفعتهایی رسید اکنون
آن منافع آن ما منقطع شد و باز از ضایع کشت و تجارت
هلاکت یافت و مرا فقی از ایشان ما را نصیب بود
متقی شد خدای تعالی آیت فرستاد و آن حقیقه عیلة
در مصحف عبدالله پیچود عاقله مستطوره است ای
خداوند تعالی علیم ای عشق اگر بترسیدی که با بر شما منع
ایشان از مسجد دستور بود فسوف یخینکم الله من فضله
آن نشان بود که خدای تعالی شما را توانگر کرد و آن را
فضل خود اگر خواهد آن الله علیم علیم علامه گوید توانگری
ایشان از فضل خدا آن بود که با ایشان با بر ایشان
فرستاد و نعمت ایشان بسیار شد مفا الله فضل خدا
آن بود که اهل جده و صنعاء و جوش از بین سلمان شدند
طعام بر پشت چهار بایان با اهل مکه می آوردند تا از آن
خوف رستگاری یافتند و قناده گوید خدای تعالی جبریت
بعوض ایشان را خدا جانان را قاتلوا الدین ان بودند

نشانم و با خود بستم و تولوا و عیسی تقیض من الذم جزای
از خدمت رسول برگشتند و چشمها ایشان اشکری
ریخت مجاهد گویند در حق بنی نضرت معقل و شویید و
نعمان منزل شد حسن گویند در حق ابو موسی و اصحابش
منزل شد و گفته اند در شان عمر باطن بن ساریق و زود
آمد و بلا علی عطف است بر ضعیفانه بر بخشیدن تقیض
گفت نه بعضی آن را جاری میجوای جمع کثیر بخاذل میجوای
ای سبب آن را میجوای ما بیفقون فی معزاهم یعنی گریه
و جزای ایشان از آن سبب بود که چیزی نمی یافتند که
در راه عزاء رفت کنند از موزه و غل و غیر آن امتا
السبیل ای اللایمة و العذاب یعنی ملامت و عذاب علی
الذین استناد بولک بر آن نیست که در تخلف اندوای محمد رسول
خواستند و هم اغنیاء و ایشان توانگر بودند و در صفوا
بأن یجو توامح الحوائف و اشی شدند که با بعضی خلفان
باشند و طبع الله علی قلوبهم فهم لم یعلمون بسبب عذاب
در کفر و نفاق خدای تعالی میجو بخاذل بودند و ایشان
را که هیچ دانش ندارند قولی

خزائنهم بصدقة وتزكيتهم بها اي محمد از عالمها
 ايشان صدقه بستان طاعتها كفارة لذنوبهم زيرا كه آن
 كفارة كفاها ايشان است وكفته اند مراد زكوة فرض است
 تطهرهم اي عن الذنوب تا بواسطه آن ايشان از گناه
 پاک گردد اي و بالتطهير از آلة التجاسه و تطهير زابل از
 نجاست بود و تا در تطهيرهم خطاب بار رسول است
 عليهم السلام فيكون حال وكفته اند تا بيش راست ميكون
 صفة للصدقة ومحبين وتزكيتهم بها اي شئ حسنا تم
 وكفته اند تا حال ايشان زياده شود و الزكوة تا امار
 وكفته اند تخم يا محمد يا نعم اوكيا بعه حكم كن اي محمد بآنكه
 ايشان با كاستند و صل عليهم دعا كن بر ايشان و آمرزش
 خواه براء ايشان والصلوة الرضا ان صلواتك سكن لهم
 لا دعاء تو را بعبود كن ايشان است بآنكه خداي تعالي تو بيش
 ايشان قبول كرده است وكفته اند سكن لهم رحمة
 عليهم وكفته اند يملكون اليها و يبارعون اليها اذا
 الصدقات اراهم كبريدان و سبق محب كبريد در دادن
 صدقه و قوله اي و في قال ايتت رسول الله

صلی الله علیه و آله بصدقات قومی قفلت يا رسول الله
 صل على فقال اللهم صل على آل أبي اوفى **معني حديث**
 روايت كرده اند از عبد الله ابی اوفى في امر زكوة مال قوم
 حوز كحضرت رسول بخدم كفتم يا رسول الله بر من بها
 كن رسول كفت اللهم صل على آل ابي اوفى خداوند ابر
 ال ابی اوفی رحمت كن مصنف كتاب كويد عجيب ادم **الحمد لله**
 را اهل سنت و جماعت كويد نشايد كي على را و
 فرزندان معصوم او را صلوات فرستند و اگر كويد
 على صلوات الله عليه او را بر فرض نسبت كنند درين
 معروض چون تقرير و صل عليهم اي ادع لهم واستغفر لهم
 كنند و صل على آل ابي اوفى لا ترد ايشان حديث صحيح
 طلب رحمت است بر آن قوم ان طالم كي صل على آل ابي اوفى
 درست دارند و چون كويد اللهم على آل الرضى في سر
 الرضى الحسين الشهيد كريد و فاطمة الزهراء و حجة
 الكبرى و زين العابدين على الحسين و محمد الباقر و جعفر
 الصادق و موسى الكاظم و علي موسى الرضا و محمد التقي و علي
 التقي و الحسن العسكري و الحجة القايم المستظهر محمد الحجة

صلوات الله عليهم اجمعين گویند این شخص را فقی است
 صد هزار لعنت بر کدام کدام بر دافقی یا ذرکی الهی
 و نه رض الحق و نه بخند علیا و لیا و اما بعد رسول الله صلی
 الله علیه و آله بکوی منصف کا این قوم عی عداوة
 با اهل بیت رسول دارند لا صلوات از لفظ باک رسول
 خدا بر آل ابی ذریه جایز می دارند و از خود ناباک ناباک
 بر اهل بیت باک رسول روا می دارند اللهم احکم بیننا و
 بینهم والله سمیع عفو اللهم عظیم بحجراتهم لم یعلموا ان الله
 هو یقبل التوبة عن عباده و عی داشت که خدای تعالی
 قبول کننده توبت است از بندگان خود و عداة هاهنا
 بعن لنقص القبول عن التجاوز یعنی تقدیم بعن فرمود
 در عین عبادت از بی نقص قبول عن عی تجاوز کناه ایشان
 و باخذ الصدقات یعنی صدقه قبول می کند و گفته اند
 جعل اخذ المال اخذ الله له ثوابا خذ ما یشره یعنی استند
 رسول استند خدا خواند زیرا که استند رسول با امر
 خدای تعالی است و ان الله هو التواب الوحیم و خذ
 تعالی قبول کننده توبت است یعنی بسیار توبها قبول می کند

قول تعالی **والذين اتخذوا مسجدا** **مزارا** **ولم یسجدوا**
 و **تقرأین المیز** در سبب نزدک وایت کرده اند
 لا منافقان خواستند که نزد یک مسجد قبا مسجدی سازند
 در موضعی لا وقتها ابو عامر راهب بن صدوقه آنجا بود که
 و او سفر خود تا چون از سفر مراجعت کند امام منافقان
 باشند در آن مسجد چون از بنا و آن فراغت یافتند خد
 رسول آمدند گفتند یا رسول الله مسجدی ساختیم فصل
 فیه حتی **تخذ مصلی** در آن مسجد خان گزار ناما
 آنرا مسجد سازیم و در آن نماز می گزاریم فاخذ ثوبه
 لیقوم معهم فترت هذه الآية لا تقم فیه ابدا یعنی رسول
 علیهم السلام در هم گرفت نابا ایشان برود خدای

تعالی این آیت فرستاد لا تقم فیه ابدا هرگز درین مسجد
 نماز نکن این روایت سعد و قاص است و در آن نظری
 روایت صحیح آنست که رسول علیهم السلام مالک بن حنم
 و معن بن عدی و عامر بن سکن را بخواند و وحشی را
 و ابی را گفت بروید و این مسجد را ظالمان ساختند اند
 بکنید و بسوزانید مالک شاهی چند درخت حرا بستند که چون
 آنرا می سوزانید آنرا می سوزانید

و آتش در آن نذر در مسجد رفت و منافقان در مسجد
 بودند آتش در مسجد نذر و بسوزانیدند و بکلی خراب
 کردند منافقان متفرق گشتند پس رسول صلی الله علیه
 و آله بفرمود تا آن موضع را کناسه ساختند چیزهای
 بلید آنجا می ریختند و مردارها آنجا می کشیدند ابو عامر
 راهب در شام بمرد الدین اتحد و ابوا و حدف و او
 خوانده اند آنرا که مدعی خوانند عطف جمله بر جمله می
 نهادند و محل آن دفع بود با بتها و خبرش مختار و وجه
 بود و **وجه اول** آنست که تقدیرش و منم
 الدین اتحد و ابوا و **وجه دوم** آنست که
 تقدیرش چنان بنا هم علی فعلهم باشد و آنرا که بعید
 و او می خوانند جایز بود که مبتدا بود و خبرش چنان
 بود و روایا شد لا خبرش و منم بود خبر مضمرا کرده باشد
 و او مضمرا شده و جایز بود که بدل بود از اول و آن
 بدل بعض بود از کل مسجد صرا لا ای للشر و الباطل
 و الاضداد و المسلمین مسجدی ساختند از بنی مدی
 و بنی غلی و بنی کلبی و بنی نضیر و بنی قریظ و بنی
 نضیر و بنی قریظ و بنی نضیر و بنی قریظ و بنی نضیر

مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی از بنی مدی
 مسجد رسول علیا و صرا از قصد بر صرة صرا
 بود و آن محاوله صرا باشد و کفر و الکفر الذی یفهم
 و کافر گشتند بسبب کفری که بنیان می داشتند و تقربا
 بین المؤمنین لیفرقوا به جمعیتهم تا بواسطه آن مسجد
 جمعیت مؤمنان متفرق گردانند و از صادقان و
 انتظارا و اصله و الرصد و آن راه بود تقول و صدق
 اذ او قف فی طریقہ چون در راه بایستند و انتظار
 کنند کسی را لمن جارب الله و رسوله و قبل یعنی انتظار
 کسی کنند با خدا و رسول حرب کند یعنی عامرا هبت
 کاروان احزاب لشکر جمع کرد و قصد حرب رسول داشت
 چون لشکر متهم گشتند او بگریخت و بشام رفت
 این منافقان انتظار او می کردند و در آن مسجد امام بود
 ایشان را خدای تعالی او را هلاک کرد و ایندی و لیجعلن الله
 کادیا یعنی بنایا المسجد و آنرا که با بیان مسجد بودند خدای
 تعالی سوگند بر روح یاد کردند آن اردن یا نبیا هذا المسجد
 الملعون منی ما بساختن این مسجد بخواستم الملعون منی و بنی

والله يشهد انهم لكانوا في حلقهم خدای تعالی کواهی
 سید هدایت ایشان سوا کند بدو رخ یاذمی کنند انتم
 فیه للصلاة در آن مسجد نماز قیام ممأء ابدا هرگز
 لمسجد استبر علی التقوی مسجدی که بناه آن متقیان
 کفاده اند بر ای طاعت و ترسکاری جمهور مفسران
 بر آنست که مراد مسجد قیاست و گفته اند مراد مسجد
 رسول است علیالم و روی آن الرطین غار یا فیه نقار
 علیالم هو مسجدی که این روایت کرده اند که دو
 مرد در مسجد رسول که بنحیند رسول که مسجد من
 هر کس که بناه با آن آورد اعمین شد و اول نوم یعنی از
 آن روز که آن بنا کردند و قیاس این است و این را دو
 جوابست اول آنکه در عام است در زمان و مکان
 و غیر آن و دوم آنکه من تاسیس است احق آن تقوم
 فیه سزاوارتر است که در آن نماز کنی فیه یعنی در آن
 مسجد رجال یحبون آن بی طهر و مردان اند که در
 آن دارند لا در باکی مبالغه کنند و این قوم انصار بودند
 و از رسول علیالم روایت کرده اند لا چون این آیت

عبارة شریفة

منزل شد رسول ایشان را گفت موجب این ثنا کی
 خدای تعالی بر شما گفت چیست گفتند در حالت
 طهارة اول بسند استجای کنیم پس بآب خود را می
 شویم و گفته اند بی طهر و در احوالهم من المعاصی
 بالطاعة یعنی آن نافرمانی خدا بفرمان بر داری او
 خود را پاک بگردانیم والله یحب المطهرین خدای
 تعالی پاک کنند که بزرادوست میدارد اعمین است
 نبیانه علی تقوی الله و رسول خیر امن است
 علی شفاعت هار آنکه بنیاد مسجد بر هرگز کار کی
 و ترسکاری و خشنودی خدای تعالی بخاذه است
 بهتر است یا آنکه بنیاد مسجد بر کناره آتش و در رخ
 و هلاکت بخاذه است شفا کل شی شفیعه و اشفی
 علیه بلغ شفاء و الجرف ما تقدم من جوانب الوادی
 یعنی جرف حراچی را که بعدگی از جانب وادی بدین
 آید از آمدن سبل ای جرف عمیقاً له ظاهر رقیق
 و اصله و امضعیف و معین هار هایت بیسقط بعضیه
 علی بعض یعنی هار کناره وادی بود که آن بسیار کی

نه

بریدلار فناده باشند و هو لم الفاعلین یعنی هار نام
فاعل است هار بخور و گفته اند هار بخار بود الف
بواو بدل کردند قلب فانهار به فی نار جهنم پیدا شد
آن بناد در آتش دوزخ و گفته اند فاعل الهنا بالبا
واعله یعنی پیدا شد آن بنا بنا کنندگان و اهل آن بدو
جابر عبد الله انصاری گویند منی اید عنه رایت الاثر
من مسجد الصلح جبر اخار دودی دیدم کی از مسجد
برخاست در آن حالت لا یفتاد والله لا یهدی القوم
الظالمین راه نماید خدای تعالی کافران و منافقان را
و لا یزال یبیا هم الذی یقاربتهم فی قلوبهم ابو علی گویند
بینان مصلحت نیست بدلیل آنکه تا در آن دوزخ یافتند
نقول نبیاته ولو کان جماعاً بدخله و اگر جمع بودی تا
دروغی دوزخ یافتی ثم یستعمل اسم کسرب الامیر
و شیخ البیاض فی الایة مصلحاً لیصح عنه الخبر بالویفة
و در آیت لفظ بینان مصلحت است تا خبر دوزخ از آن
بر پست رو بود و روا باشد کی اسم بود و مضاف محذوف
باشد ای بنا البیان و مع آیت این است کی این ال

اعتقاد ایشان بر آن بود کی مسجد مراد بنا کنند و در آنجا
کفر و نفاق لازم دلها ایشان باشد و مفارقت کفر
نفاق نکند حتی مؤمنان تا بمیرند ابو علی گویند در کتاب
الحجۃ لا یزال مراد بانی آن مسجد از آن بنان بود کی شک
در دل مسلمانان اندازد بظهور اسلام و ثبات نماید
بر نفاق الا ان تقطع قلوبهم بالموت و البلی تا دلها
ایشان منقطع شود بمیرند و بوسیدن در خاک و گفته اند
عز ابی الحسن مسجد ایشان را عداوة فی قلوبهم الی یوم القيمة
موجب دشمنی است در دلها ایشان تا روز قیامت
و گفته اند لا یزال حزبی لا بر عماره آن مسجد صرف کرده اند
حسرتی است در دلها ایشان تا بمیرند و گفته اند
ربیت ایشان خوف بود از مومنان چون نفاقشان
ظاهر شد الا ان تقطع قلوبهم ابن عباس گویند که درین
موضع معنی حتی است لانه استثنای الزمان المستقبل
و گفته اند استثنای منقطع است و گفته اند الا ان
تقطع قلوبهم بالتوبة فیغارقها الریبة یعنی تا دلها
بنوبه شکافتن شود و مثل از آن مفارقت کند و الله

یلوفتم و الاقرار اسی فانك ایمان آوردید یکشمار از کافران
 آنانکه ایشانرا در یک اندام و اقبال از قرب فالقرب الیهم
 دارا او نسباً امر لازم نمودن از کی هر کس را با ایشان نزد یک
 اما از همایه و اما از نسب او را بکشند این عباس
 گوید مثل بنی قریظه و بنی النضیر و لیجوزوا فیکم
 غلظته و باید که در شما شدنی و غنقی باشد حیر
 گوید غلظته اسی صبر علی جهاد هم یعنی در کارزار
 با ایشان باید که صابر باشید و نگرینید و المعنی
 استند و اعلمهم برایشان سخت فرمودین و اعلموا
 ان الله مع المتقین و باید که طای نضرة و علیه
 دهد متقیان را و من سورته یونس علیکم
 ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات یجعلهم ربهم بایانهم
 آنانکه ایمان آوردند و کارها نیکو کردند راه نماید ایشانرا
 برورد کار ایشان بهشت و گفته اند به یغیر نا
 او ایشانرا هدایت کند بر راه دین آن موجب دخول
 جنت بود ایشانرا و گفته اند بر شده با یانهم بسبب
 ایمان آوردن ایشان و گفته اند که هم نور میشوند به

و ایشانرا روشایی هستند در آن می روند و فرغان
 حذاء نقالی می برند و گفته اند تقدیمهم الی الثواب
 من قول العرب بالقدم تقدی الساق یعنی پیشی
 گیرند ثواب چنانکه عرب گوید قدم ساق را راه می
 نماید بخسری و حتمه لا نهان فی جنات النعیم در زیر
 منازل ایشان آبهار روان بود و گفته اند سرچشمه
 آبها بهشت از زیر منازل مومنان بود و گفته اند
 آبها در بهشت با مومنان روان بود هر جا که
 می برند چنانکه در حدیث آمده از رسول مومن در
 بهشت می رود با انگشت بآب اشاره کند آب در
 بر او برود چون مومن بر غنای بهشت می رود
 آب از او رود و گفته اند آب در نظر ایشان بود
 هر موضع که باشند دعویهم فیها سبحانک اللهم اشی دعاء
 یعنی دعاء ایشان در آن بهشته و الدعوی مصدر
 کالدعاء و المراد به الدعاء اشی بدعوا الله بقولهم یعنی مرا
 از دعا نداست یعنی خدا را بخوانند گویند سبحانک اللهم
 و این معنی از بی تکرار ذکر گویند معنی است ایشان را

برود در بهشت هر چیز را خواهند و گفته اند دعوی که کلامهم
 و قولم کلمی گویند چون ایشان را از وی بود گویند
 سبحانک اللهم بربک نام خدای تعالی آنچه خواهند بیاوند
 و بختیم فیها سلام یعنی در بهشت بلفظ سلام بر ملک
 سلام کنند و گفته اند ملائکه برایشان سلام کنند و گفته
 خدای تعالی برایشان سلام کند و گفته اند ایشان را گویند
 درین موضع سلامت یاقین از همه برایشان بها و آخر دعوی
 یعنی چون مراد خود بیاوند گویند ان الحمد لله رب العالمین
 حمد و ثنا خدای عالمیان است که هر چه از وی می خواهند
 ما را را است می فرماید و گفته اند اول کلام ایشان تسبیح
 بود و آخر تحمید و تم تیکلمون بینما و ایشان این دو حالت
 سخن گویند هر چه خواهند و ایشان یعنی الله یقطع یعنی
 هر که این احوال منقطع نشود این سخن گویند و ایشان
 این بود الحمد لله الذي هدانا لهذا و ان در الحمد لله باده
 نزد بعضی و آن محقق کرده اند از منقل و نزد بعضی تقدیر
 چیز است الحمد و این قرآنی بعضی خوانده اند و گفته اند
 آخر سخن ایشان الحمد لله بود **قول تعالی**

سفر

یستمعون الیک افا انت تسمع الصم و لو کانوا لم یعقلون
 و از منافقان بعضی آناشد استماع سخن تو می کنند استماع
 تعنی استماع منفعة مضاروا کلامهم الذی لا یسمع اصلا
 چون نه از وی منفعت می شنوند و وی چون کردند کی در
 اصل شنوایی ندارند افا انت تسمع الصم و در قوه توانی
 محمد بنو کی کرمی از دفع کنی و لو کانوا لم یعقلون
 کیف تخدیهم و چون عقل ندارند ایشان را چگونه راه
 توانی نمود و منهم من یبظر الیک و از منافقان بعضی
 آناشد بقوی نکردند و صحبت نبوة تو مشاهده می
 کنند و در لابل و فحاه و عجرات لایحه اذراکی
 کنند و حج قاطعه و براهین ساطعه می یابند و مضاروا
 کلامهم الذی لا یبصر اصلا چنانکه کی کوران را در اصل
 هیچ چیز نمی بینند کیف تخدیهم ایشان را چگونه راه توانی
 نمود ای هر معاذون و الله ینفع اندازهم و دعاهم
 ایشان عباد و لجاح می نمایند پس کردن ایشان را سود
 ندارد و خواند ایشان فایده ندهد و اصلی بنو از
سؤال حاسع را بر بصیرت جمع **خاز جواب**

سمع را از آن جهت بر بصر فضیلت نهادگی از زوال
 سمع زوال عقل لازم می آید و بزوال بصر زوال عقل
 لازم می آید خلل در چشم ظاهر می شود و حسب آن
 الله لا یظلم الناس شیئا ولکن انفسهم یظلمون انی
 لم یظلمهم بسبب حواسهم بل هم ظلموا انفسهم بسبب
 تقویت منافعها علیهم یعنی خدای تعالی بسبب حواس
 بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان بتقویت منافع آن بر خود
 ظلم کردند و يوم حشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من
 النهار روز قیامت چون برانگیزم ایشان از جنان نماید
 ایشان را کی گویی در دنیا ساعتی از روز بوده اند این
 عباس گوید لم یلبثوا فی قبورهم کو بیادر کو ساعتی
 از روز پیش و نکر کرده اند بتعارف و بیهم بتعارف
 بعضهم بعضا فهو متعذر بعضی را بشناسند
 آن متعذر است و گفته اند بعضی را بشناسند
 بمعرفتی که در دنیا با یکدیگر داشته اند پس آن وقت
 منقطع شود ابو علی گوید در کتاب الحجة فلهک لیت
 خود در کو بعضی از بعضی نفیر و گفتند قد حشر

الذین کذبوا بلفاء الله زیان رده شدند آنانکه تکذیب
 بعث و نشر کردند و مخطوط حیرات اقرار بیاوردند و
 ما کانوا یهتدون الا بالایمان و ایشان راه ایمان نیافتند
 و اما نیک رویه البصر و انما یمیز الی محمد کی چشم سر
 به بینی بعضی از آنکه بعد از عذاب در حیوات بعضی
 از عذاب ایشان را وعده کرده ایم در حیوة خود او
 تنوین کند لم یزل ذلك و ان غیر این ترا و نه بینی آن وعده
 کرده ایم ایشان را فالینا مرجعهم فی القیمة باز کشت
 ایشان روز قیامت محضره ماست ثم الله شهید علی
 ما یفعلون انی عالم بفعلهم و تکذیبهم فیحاز بهم علیه
 خدای تعالی عالمست بفعل و تکذیب ایشان چرا
 دهد ایشان را ابرار و الذی اراهم فی حیوة یوم بدر
 و العذاب الالم فلحذرکم فی المعاد آن رسول را علیهم
 در حیوة این عالم بخودند و آنچه روز بلای خود و عذاب
 الهم فحذرکم که در برابر ایشان در روز قیامت
 قول الحق الی و یا توفی فی شان و ما تملوا منه
 و فی حال و میر و امور و در هر حالی و کاری از کارها

تو ای مهر و خراج گوید مراد عباد نشستند و فاشلوانند
و قرآن و آیه بر ایشان می خوانی از قرآن و گفته اند
از نشان و گفته اند از خدای تعالی و گفته اند ای
بعضاً من القرآن و ما تعلمون و عمل عظم الخطاب و آیه
می کنند از عمل درین معرض خطاب عام و نهود الا کنت
علیک شاموذا اذ تقبضون فیهِ الامار بر شما کواها
چون شما در عمل حوض می کنید و گفته اند اما حاضریم
باشما بعلم می دایم و می بینیم کی می کنید و می گوید و
باین وجه علی معنی مع بود و تقبضون ای مخصوص
و و تشریف از حدیث و گفته اند شد دعوت فی تلابیب
العداب در ملائحت تلابیب عذاب می گویند قوله
فیهِ ای فی العمل و گفته اند در قرآن و ما یعزب عن
ذلك ای لا یغیب عن علم غایب نشود از علم پروردگار
ای محمد من شقال ذرة ای ذرة ملة صغیرة از وزن
مورجه خرد و گفته اند مراد از ذرة غبار است فی
الارض و فی السماء از آیه در آسمان و زمین است و لا
اصغر من ذلک و لا اکبر منه از ان کو چکتر و نه بزرگتر

۴۸۹
الافی کتاب میں الذر لوج المحفوظ یبداست و لا اصغر
من ذلک و لا اکبر من ذلک و نصب خوانده اند رفع واحد وجه
و جبه اول عطف بود بر محل شقال ذرة وجه
دوم بابتها و خبرش الافی کتاب بود و این قول راجع
و عین اول و نصب را هم دو وجه است وجه اول
انست کی عطف بود بر لفظ شقال یا عطف بود بر
ذرة و چون چنین باشد در حکم مجرور بود پس این نصب
کرد از این جهت که بفرمود است و جبه دوم
انست کی نصبش را جهت تشریف داد و الافی کتاب
خبرش بود و بر وجه دیگر پیش ازین کس سبق بیا گفته است
و این وجه منتهی نیست و جواب بر آنست که تقدیر
چنین است ماذلک کلمه فی کتاب آن همه در کتاب نیست
فیحسن الوقف علی ذلک اکبر یعنی بر ذلک اکبر وقف کرد
نیکو بود الا ان اولیا الله لا خوف علیهم من مویمان مخلص
اندوه دایم بر ایشان نیست و راهم بخزنون و نه غمناک
منوید و قتی لا میده مردم غمناک شوند الذین استوا و کانون
بنفون انا انک یان آوردند و از شرک و معاصی نترسیدند

بود و کی و صف بود و در او بود کی مبتدا بود و کلام
 البشرى خبر آن باشد قوله لهم البشرى في الحياة
 الدنيا وفي الآخرة بشارت است ایشانرا در حبه دینا
 و این بشارت است بوعده کی ال محمد را علیهم السلام فرمود
 قوله لنستخلفهم فی الارض و این اثبات امامت ائمه
 معصوم است علیهم السلام و درین معنی ایشانرا بشارتی
 کرده ایم و گفته اند لهم البشرى عند الفرج و این معنی بعد
 زوال کفر و الجبوة الدنیا مقید فرمود و عند الفرج در
 حبه دینا بود و فی الآخرة بشارت است باوای نعیم
 و درجات علییه کی ال محمد را علیهم السلام و سنای ایشانرا
 وعده داده اند که تبدیل الکلمات لبقه لا مانع لم مضای بها
 ولا خلف لوعده امضاء امر او را مانعی نیست و در
 او خلاف صوره نبذد ذلك بشارت است بتدوین
 بشرى بالبشرى هو الفوز العظيم ان ظفر به بعین عظیم
 دولتی است و لا یحزن که قولم تکذیب ایشان ترا و
 اشراک ایشان خدا تعالی باید یلا ترا اند و هناك نکرده اند
 و ثم الکلام ثم استأنف یعنی سخن بر و لا یحزن که قولم

تمام شد پس آغاز سخن دیگر کرد ان العزة لله یعنی قدرة
 و غلبه خدا راست جمیعاً همه و هو السميع ای لقولهم
 شنو ای قول ایشان است العليم بعلمهم عالم است بعلم
 ایشان **قولهم انی** و انزل علیهم نباء **نوح** اذ قال
لقومه یا قوم ان کان لکم علیکم مقامی و تکبرکم بحوان
 ای محمد بر ایشان خبر نوح با قوم او اذ قال لقومه ای حیر
 قال لقومه ان هنکام کی با قوم خود گفت ای قوم
 اگر بود در میان شما بر شما دینار می نماید و گفته اند
 اگر قیام بود من رایح من برکم و تدحیرکم ایاکم و نصحت
 کرد من شما را بآیات الله ای و نزل و فی علیکم کتاب
 الله و خواندن من بر شما کتاب خدای تعالی صعب است
 فعلى الله توکلث و ثقث به و فوضت الیه امری
 اعتماد بروی کردم و کار خود بروی باز گذاشتم فاجعوا
 امولکم ای اعزموا علیه عزم کنید بروی و گفته اند
 اعدوا له بركا و سباریند و شرکام ای اجعلوا شرکام
 شرکا خود جمع کنید بقول جمعوا له امر و جمعوا القوم
 فیکون منصوبا بمضمر و گفته اند مع شرکایم و تقویبت

می دهد این معنی را قراة آنا نکه بر دفع می خوانند ثم لا یکن
 آمن حکم علی حکم عتبه و هر چی کنید بمشوره کنید تا شمار
 بیستی بود و گفته اند تا کار شما ملتبس نشود و بر وجه دفع
 آن شما قدرت باند اجلوه ظاهر انکشاف و گفته اند
 عیال علی حکم تو شما بوشیده است ثم اقصوا الی اقصوا اما انتم
 قاصون و افعلا و از بدون حکم کنید بمرج شما حکم می کنند
 و بکنند هر چی می خواهید و این معنی تقدیر و وعید می
 گفت چنانکه فرمود اعلو اما شینم یعنی عذاب خدا کی
 تعالی شما نزد بیل شما هر چی خواهید باور بکنند از باب
 شمار رسیده مرا و گفته اند اقلونی ان قلتم یعنی اگر
 قدرت بر کشتن من دارید مرا بکشید این محروک و اعلو من
 با جزا عندکم من قوله و قضینا الی بنی اسرائیل ای علمنا غم
 یعنی جزا دهید مرا با جزا آخر نزد شماست و دلیل برین
 معنی قول خدا تعالی است و قضینا الی بنی اسرائیل
 یعنی بنی اسرائیل را جزا دادم و لا تطرون ای لا
 توجرونی این محسوس بود لا توجروا اعلامی و معنی
 این است کی من ان عابله عداوة شما نمی ترسم فان
 تولیتکم عن الامایه و قبول کلامی اگر از ایمان آوردن بگذرد

در شما

و محض من قبول نکنید فما سالکم من اجور درین معنی دو وجه
 اول آنکه از شما سرودی طلب نکردم کی موجب توبی بود ثم
 و دوم آنکه از شما طلب مزدی کردم کی سبب توبی شما بستم
 آن مزدان من فوت شود ان اجور کی مزد من نیست
 الا علی الله البر خدای تعالی و امرت ان الون من
 المسلمین و مرا فرموده اند که از جمله کردن بندگان
 باشند با و امر و نواهی او فکذبوه ای دما و علی تکرار بید
 معلومست بخودند بر تکرار بید و فحشاء و من معه یعنی
 او را از عرق شدند و مقاساة کاران خجاة دادیم
 و آنهارا کی موی ایمان آورده بودند فی الفکر و با و کی
 در کشتن نشینند بودند و کافران بنی نضرا و ایشان
 هشتاد آدمی بودند و جعلنا هم خلایف عما کافران
 الارض و ایشان را کرد ایندم ان سبب ایشان کی درین
 بودند و انحرقتا الذین کذبوا با با سنا و عرق کرد ایندم
 بطوفان و آب عذابه آنا من کی تکرار آیات ما کردند
 فانظروا کیف کان عاقبة المنظرین من کفرای محمد
 لا عاقبة لکذبان آیات و رسل چگونه بود و خوف

اینک مثل ما نزل بهم و بتنسان امت خود از آفرین
 مثل آنچه بایشان فرود آمد قولی لین واقعه
بوالبنی اسرائیل مبقا صدق توانا ای ازلنا بدرستی
 لایبنی اسرائیل را فرود آوردم بمبقا صدق جایی که در نفس
 خود پسندیده بود و در هر چیز را بودگی این لفظ
 استعمال کنند قولی جل صدق و ثوب صدق
حسن گویند مراد مصر است قناده گویند شام و بیت
 المقدس است محال گویند شام و مصر است و مبقا
 صدق مضروب است و برای معقول و جایز بودگی
 مضد و یا شد و معقول بخلاف بود و در قناده
 و الطبیقات و روزی که دریم ایشان از ان حلال و
 گفته اند از چیزها لذت و یا اختلاف و احتیج جا هم
 العلم اشیء المعلوم عندهم و هو محمد علیهم السلام و یا اختلافوا
 فی کونه نبیا حتی جا هم یعنی خلاف نکردند در آنچه نزد
 ایشان معلوم بود و آن محمد بود صلی الله علیه
 و آله که در نبوت او خلاف نکردند تا بدعوت ظاهر
 شد و گفته اند مراد از علم قرآن است و گفته اند مراد

نوریه است که در احکام آن خلاف کردند و گفته اند
 دلیل مؤدی است بعلم ان جهت رسول و کتاب
 فامین به بعض و کفر به بعض بعض بآن ایمان آوردند
 و بعض کافر گشتند آن را بکفر بعض بیهم بعم القیسه
 و یا کاتوا قیید بخلقون بود و کاتوا ای محظوظ
 کردند و در قیامت آنچه ایشان در آن خلاف می کردند
 فان كنت فی شك ما انزلنا اليك فسيل الذين يعرفون
 الكتاب عن قبلك خطاب با رسول است و مراد
 امت است گفته اند بوالبنی ام الملقم الغنی
 گفته اند ان هاها لملقی ای گفته اند مثل گفته اند
 اذری و گفته اند این تکلیف شما کاش که گفته اند
 علیهم السلام انك قلت للناس اني اخذتموني و امی الهی
 دون الله این معنی است جهت سر زشتی گویند که ان این
 قول ذکر فرمود و گفته اند مراد از این شکل جنیق صدر است
 ای و ان كنت فی جنیق صدرک فاصبر الی ان تدخل بنی ای
 صبر کن و سبیل الهی را و ان الکتاب من قبلک کیف صبر
 الی نبیا و بر سر آن افانک خوانند که ان کتاب اندیش از تو

نقد حال الحق من ربه فكلوا من ثمره من حيث يشاءون
 حق از پروردگار بنور بنور و از آمد یعنی قرآن تو
 ان جمله اهل شکر و عبادت این خطاب ظاهر بار سو
 است اما مراد است از اوله فكلوا من ثمره من حيث يشاءون
 بآیات الله فتكون من الخائضين وان جمله آنان
 بهماش لا تكذب آيات خداي تعالی کردند
 که ان جمله بکذب کاران باشی و این خطاب
 اگر ظاهر و باطنی است مراد است است
 زیرا که شکل و تکذیب و حشران و امثال این هرگز
 در حق رسول امکان و غیر امکان مسلم نتوان
 داشتند حاشا عرش ذلک ان الذين حققت عليهم
 کلمه ربک ابو منون فانک و عید ایشان از حضرت
 خدای تعالی واجب شد و گفته اند مراد از کلمه
 ربک ملائکه جهم من الجنة والناس اجمعین است
 و گفته اند کلمه او لعنت است چنانکه گفته اند لعنه
 علی الظالمین و گفته اند مراد خشم او است بر عصیان
 و گفته اند کلمه ربک اخبار که انهم لا یؤمنون یعنی مراد

از کلمه خبر دادن اوست از شان ایشان کی
 ایمان نیارند و مراد ازین شرکان عرب اند و لو حاتم
 کذابه حتی یروا العذاب الیم و اگر هایت کی از تو
 اسی محمد بخوانند بنمایی ایشان را ایمان نیارند
 تا عذاب الیم به بینند بلکه آن ایمان ایشان را
 سود ندارد چنانکه ایمان فرعون او را سود نداشت
 قول الله تعالی **لو شاکرکم لکن فی الارض**
کلمه حیجا و اگر خواستی برورد کار توای محمد صده اهل
 ز من ایمان آوردندی و لکن نخواهد زیرا که عالم کامل
 میدانند لا قبول ایمان از کی صادر شود و از کی صادر
 نشود افانت تکره الناس حتی یکلونوا موسیر
 توای محمد سر دم را اگر خواه می توانی کرد
 کی ایمان آرند فیض آفتاب جایی رسد کی مانعی
 و جایی نبود آفتاب ایمان در محلی فرود اندکی
 مانع و جایی عناد و عدم عقل نبود و محل قابل بود
 چنانکه فرمود و البلد الطیب یخرج نباته باذن
 ربه والذی خبت له یخرج الا نکذا قول الله تعالی

وَأَن تَقْرَأُوا لِلَّذِينَ جَنَّبُوا وَتَلُوْنَ مِنَ الْمَشْرِائِ
 أَيْ اسْتَقْبَلُ الْكَعْبَةَ فِي الصَّلَاةِ وَتَوَجَّهْ بِجَوْهٍ وَشَقْرَةٍ
 بِعَيْنِي دَرَاوِي كَعْبَةٍ أَرُ وَاكْتَنَهُ اللَّهُ اسْتَقْبَلُ مُقْبِلًا بِجَوَاهِرِ
 عَلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ بِعَيْنِ اسْتَقَامَتِ نَائِي وَدَوِي بِأَمْرٍ خَدَا أَوَّلُ
 حَنِيفًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَقْدِيرُ شَرِّ حَنِيفٍ اسْت
 وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَن تَقْرَأْ وَجَاهِرْ وَجْهِي لَدِيمٍ بَقَوْلِي لَوِي كَعْبَةٍ
 أَرِي بِأَمْرٍ خَدَايَ تَعَالَى وَتَحْتَمِلُ لَيْتَ كَيْ تَقْدِيرُ شَرِّ حَنِيفٍ
 بُوذْ كِي وَجْهِي أَيْ أَن تَقْرَأْ لِيَكُونَ فِي مَقَابِلَةِ أَمْرٍ تَوَلَّى
 تَلَوْتُمْ مِنَ الْمَشْرِائِ وَأَنْ جَلَلَهُ مُشْرِكًا بِأَشْرَحِ حَطَابِ
 بِأَرْسُولِ سَمَاءٍ أَمْرًا دَامَتْ اسْتِ وَلَا تَدْعُ مَرْجُونَ
 اللَّهُ تَعَالَى يَفْعَلُكَ وَلَا يَفْعَلُكَ لَيْتَ يَفْعَلُكَ دَعْوَتُهُ وَلَا
 يَفْعَلُكَ خَدَلْتَهُ أَيْ لَا تَدْعُ إِلَهَةً كَمَا تَدْعُوا الْمَشْرُكِينَ
 الْإِثْنَانِ إِلَهَةً بِعَيْنِي ثَنَانِ إِلَهَةٍ مَحْجُورَةٍ جَنَانِ مُشْرِكًا
 ثَنَانِ إِلَهَةٍ حَوَاتِلُ بِعَيْنِي أَدْعُ إِلَهًا وَاحِدًا خَدَا بِي دَلِيلِ
 لَا دَرَوْحَةَ كَثْرَةَ نَكْبَتِ وَأَيْنَ حَطَابِ وَامْتِلَازِ ظَاهِرِ
 بِأَرْسُولِ سَمَاءٍ أَمْرًا دَامَتْ اسْتِ وَلَا تَدْعُ مَرْجُونَ
 مَرَادُ مِنْ تَحْقِيقِ ثَنَانِ وَهُوَ أَنْ يَشَاسْتِ فَارْتَقَلَتْ

فَأَن تَدْعُوا إِلَهَ الظَّالِمِينَ أَيْ إِلَهَ الَّذِينَ وَضَعُوا الدُّعَاءَ غَيْرَ
 مَوْضِعَهُ وَأَيْنَ مَعْلُومٍ أَرَادَ تَوَلَّى وَتَوَلَّى تَوَلَّى تَوَلَّى
 بِأَشْيَ لَا دَعْوَةَ رَجَبٍ مَوْضِعَ تَحَاذِهِ بِأَشْيَ وَأَيْنَ تَحْتَمِلُ
 اسْتَلَمْتُ وَأَيْنَ يَمْسَسُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ إِلَهُهُ
 أَيْ وَأَيْنَ يَمْسَسُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ وَكَرْتُورٍ دَعْوَةٍ مَحْذَا
 تَعَالَى بِجَنِي رَسَا تَدْعُ كَشَفَ وَدَفَعَ أَنْ تَوَلَّى مَحْذَا
 نَكْبَتِ إِلَهٍ خَدَايَ تَعَالَى وَأَيْنَ يَرُدُّكَ خَيْرٌ وَكَرْتُورٍ
 يَتَوَرَّسُ أَنْ تَدْعُ لِعُضْلِهِ كَسْ تَوَلَّى كَيْ خَيْرًا وَتَوَلَّى
 مَعْنَى كَنْزٍ يَصِيبُ بِهِ مِنْ بَشَاءٍ عَمَادَةٍ أَيْ الْخَيْرِ أَنْ جَنِي
 بِرَسَا تَدْعُ كَسْ لَا حَوَازِ مِنْ بَدَا كَانَتْ حَوَازِ وَهُوَ الْعَفْوُ
 الرَّحِيمِ يُوجِبُ مَشْوِيلَ أَنْ رَحْمَتِ وَمَعْفُورَةٍ أَوْ
قَوْلُ تَعَالَى وَأَيْنَ يَمْسَسُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ إِلَهُهُ
 بِحُكْمِ اللَّهِ وَهُوَ خَيْرُ الظَّالِمِينَ تَابَعْتُ وَجْهِي لَدِيمٍ وَأَمْرٍ
 خَدَايَ تَعَالَى خَلْقِ رِيَانِ وَأَيْنَ تَدْعُوا إِلَهَةً وَتَدْعُوا
 وَأَصْبِرْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَتَحْمِلِ الْمَكَارِهِ وَصَبْرُكَ فِي
 إِدَاءِ رِسَالَتِكَ وَتَحْمِلِ رِيحَ أَنْ خَلْقَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِالْعَذَابِ
 أَوْ بِأَمْرٍ بِالْقَتْلِ وَالْجِهَادِ تَاخَدَايَ تَعَالَى عَذَابِ فَرَسَتِ

یا قتل و جهاد حکم فرماید بعد از آن این آیت منسوخ
 گردید بابت سیف و رسول را علیه السلام فرمود بقتل
 مشرکان و عزیمت از یهود کرد **و من سوره**
هود علیه السلام قول یغالی فی قلعلک قال بعض
ما یوحی الیک و ضایق به صدرک ان یقولوا اولی انزل
 سبب نزول این آیت آن بود که می نهاد بدین پیش خدمت
 رسول آمدند گفتند ای محمد ایبتا بکتاب لیس فیہ عیب
 الکتابنا بحالسل و ننبعلک ای محمد کتابی یا اوری عیب
 خدایان را در آن نبود تا ما با تو بنشینیم و ترا متابعت
 کنیم **فهم یقالوا رسول فصدک کردان داعیه کی**
 براین ایستاداشت بعضی دیگر گفتند **اولی انزل**
 علیه کثر او جامعه ملک یعنی ما بوی امان انگاه
 آوردم کی کجی بروی فرود فرستند تا عیب درویشی
 او بیوشاند با ملکی یا وی رفیق باشد و بر یقوت او
 گواهی دهد رسول ازین سخنها دل تنگ شد خدای
 تعالی آیت فرستاد **قلعلک قال بعض ما یوحی الیک و**
ضایق به صدرک ان یقولوا اولی انزل علیه کثر او جا

و من سوره هود علیه السلام قول یغالی فی قلعلک قال بعض ما یوحی الیک و ضایق به صدرک ان یقولوا اولی انزل

معه ملک انما انت نذیر و الله علی کل شیء قدیر باشد که
 نذیر کنی ای محمد بعضی از آنجا ما بنویس و می گردیم و فرمود از آن
 آنرا لغزش خبر است و معنی نمی آید که نزلن الا کلام
 و لا یقین صدرک باقتراحهم و لا یقین ان لم یوت
 ما سالوک النقات سخن ایشان مکن و با متخان و خواست
 ایشان در تنگ مشو و اگر آن ایشان از تو می خواهند
 بنویسند و عذرا میباش اولی انزل علیه کثر او
 بوی فرود آید تا نقد کند او جامعه ملک یا فرشته
 رفیق او باشد و فیصدقه برآستی او گواهی دهد این
 تفسیرهاست در ضایق به صدرک و تقدیر آیت
 بان نقولوا است و گفته اند **ان یقولوا و گفته**
هو ان یقولوا این الا انباری که بگوید در ضمیر و ضایق
 به سه وجه جایز است اولی انزل او کی عاید بود
 یا بعض ما یوحی و دوم روا بود کی عاید بود یا تبلیغ و
 سوم جایز بود کی عاید بود بشکریب و اصح آنست
 که ما بعد و ضایق به صدرک تفسیر می کند القرآن
 بفسیر بعضه بعضا قرآن بعضی را تفسیر می کند

و

اما انت ندب تویم کنند بر تو جز اینطغ نیست و الله
 علی کل شیء وکیل ای عالم "حافظ خدای تعالی عالم
 و نگاه بالست ابن عیسی گوید ضایق در مقابل
 تارک است زیراکی ضایق وصفی عارض است و ضیق
 وصفی لازم است قولی تعالی من ائمن کان
علی بیته و ربه و یقلوه شاهد منه انکس را بر
 بیانی واضح است از خداوند و برورد کار خود
 و یقلوه شاهد منه و در بر آوی آید گواهی اندک
 کنایه یکون هذه الصفة فخذ من الجواب یعنی
 انکس را این صفت بود چنان بود که انکس را این
 صفت نبود مراد از ائمن کان علی بیته و ربه
 محمد علیه وآله الصلوة والسلام و در شاهد منه
 خلاف کرده اند بعضی گفته اند جبریل است و بعضی
 گفته اند خداست مصنف کتاب گوید این هر دو
 قول باطل است زیراکی مقتضای اتصال کند و
 اتصال باید که صورتی بود زیراکی صغیر که در منه
 مکفوف است لازم صغیر محمد است و جوهر چیز بود

محمد و با خدا و جبریل ایضاً نیست و تقسیمی در
 معنی هست و گفته اند یقلوه ملک حفظه و این قول
 هم بر آن قاعده است کی گفته اند گوید شاهد منه
 ای لسان محمد صلی الله علیه و آله یعنی شاهد منه زبان
 محمد است علیالم یعلمون عن یقلوه یقرأه و گفته اند
 کی محمد حنفیه گفته امیرالمومنین را گفته انت
 الثانی قال و ما تعنی بالکافی قلت قوله سبحانه و یقلوه
 شاهد منه قال و قد تانی هو و لكنه لسان النبی
 صلی الله علیه و آله و این معنی هم مستقیم نیست زیرا
 لا امیرالمومنین علیالم یعلمون فضاحت بود و این معنی
 از فصیح عزیم و بدیع بود بلکه گوید زیراکی معنی
 ائمن کان علی بیته ای علی بیان و بصیرة و در بر ربه
 و بیان نصیب زبان بود و بصیرة نصیب دل باشد پس
 چون بیان بر زبان توان و یقلوه شاهد منه باید که
 معاین زبان بود پس لازم بود علی بیته و ربه معاین
 و یقلوه شاهد منه باشد و یقلوه شاهد منه معاین
 علی بیته و ربه بود پس لازم از محمد حنفیه علیالم کرده

از خداوند و برورد کار خود
 و یقلوه شاهد منه و در بر آوی آید گواهی اندک
 کنایه یکون هذه الصفة فخذ من الجواب یعنی
 انکس را این صفت بود چنان بود که انکس را این
 صفت نبود مراد از ائمن کان علی بیته و ربه
 محمد علیه وآله الصلوة والسلام و در شاهد منه
 خلاف کرده اند بعضی گفته اند جبریل است و بعضی
 گفته اند خداست مصنف کتاب گوید این هر دو
 قول باطل است زیراکی مقتضای اتصال کند و
 اتصال باید که صورتی بود زیراکی صغیر که در منه
 مکفوف است لازم صغیر محمد است و جوهر چیز بود

و اصل بود و گفته اند که حسین علی علیه السلام گفت شهادت
منه محمد صلی الله علیه و آله فیکون من کان هو المؤمن
علی بنیته و زرتیه علی بنان درین و بتلوه شاهد حقه
و بشهادت محمد صلی الله علیه و آله یوم القيمة و قول
و جیبا بل علی هو لا شهید اعنی حسین علی علیه السلام گفت
شاهد منه محمد است و هر کس که او را دین یابی
و بصیرت باشد و بتلوه شاهد منه و بخواند گواهی
از او و محمد را روز قیامت گواهی دهد چنانکه خدای
تعالی گفت و ما تزارون قیامت بر امت بلواهی خوانیم
و این نقل هم موضوع بی حاصل است زیرا که باین وجه
متراد از امین کان علی بنیته امت بود و بتلوه شاهد
منه محمد لازم آید محمد علیه السلام از امت بود زیرا
که ضمیر را عایدی بکار باید و باین وجه عاید بود با محمد
و محمد بعضی از امت بود و هیچ مسلمان و عاقل این
نگوید و گفته اند بتلوه شاهد منه ابو بکر است
و این وجه هم باطل است زیرا که ابو بکر نه از محمد بود
لا الا از محمد و نه از او و الا سوره براهیم که جبریل نیاوردی

بسم

یا خدای تعالی می فرماید که سوره براهیم که می یابی
کی تو خوانی پاکس کی از تو باشد رسول امیر المؤمنین
علیه السلام در پی او بگرز تا د و سوره براهیم از وی بشند
و بکلمه رفت و ابو بکر علیه السلام باز آمد پس روشن شد
کی و بتلوه شاهد منه ابو بکر بود و گفته اند بتلوه
شاهد منه امیر المؤمنین بود کی از رسول هم بنفسب و
هم بعلم و تقوی و زهد چنانکه رسول علیه السلام بعلم و عمل
بر جمیع خلق ترجیح داشت و در علم همه خلق محتاج
و سی بودند و او محتاج کس نبود همچنین بعد از رسول
صلی الله علیه و آله در علم همه محتاج امیر المؤمنین بودند
و او محتاج کس نبود پس و بتلوه شاهد منه او بود و بر
امامت و کی این آیت دلیلی روشن است اگر نظر انصاف
در آن نظر کنند و از عناد و تعصب اعراض نمایند
و بتلوه ای پیغمبر است و شاهد معنی حاضر است
و معنی آیت آنست که بیان کننده دین و شریعت خدای
تعالی محمد است و بعد از او کس بود کی از وی بود
و در دین و شریعت و احکام حاضر بود و راستی او در دین

حسین علیه السلام

و جبریل نیاوردی

و شریعت و احکام دلیل و شاهد منه بود و قصه کتاب
و غلبه ایشان اگر نه آن بودی که او شاهد منه بود
دین برافزادگی و در احکام و واقعات مشکل را در عهد
شاخ واقع شد اگر نه او و تیلوه شاهد منه بود که
حکایت آن مشکلات از وی صادر نشد که اگر نه او و تیلوه
شاهد منه بود که قتل ناکبیر و قاسطین و مارقین نکرد که
بسر کعبه شد در عالم کی چون محمد و علی با شد افین
کان علی بیته من ربی و تیلوه شاهد منه صفت
ایشان بود قول و من قبله کتاب موسی یعنی
پیش از قرآن کتاب موسی بود یعنی توریته
و گفته اند پیش از محمد و این معنی همان معنی است
که بر آن قرآن بر محمد منزل شد و گفته اند مبتدا است
یعنی و من قبله و گفته اند کان الاصل النفس عطفاً علی
الهاء و و تیلوه فرغ علی الاستنباط اسی و من قبله کتاب
موسی که آن فیه ذکر محمد و علی علیهما السلام
یعنی اصل در و من قبله کتاب موسی نصب بود زیرا
که عطف بود بر هاء تیلوه با استنباط مرئوف کردند پس

تیلوه می

کتاب موسی

معنی جان شد که پیش از قرآن کتاب موسی
بود چنانکه در قرآن ذکر محمد و علی کرده ایم در
توریه که پیش از قرآن بود همچنین ذکر محمد و علی
کرده ایم که و تیلوه شاهد منه علی است که شاهد
منه بود بعد از وی و او امام بود بعد از او امام و حجت
لناس جمیعاً یعنی توریته رحمت همه خلق بود و گفته اند
یهود را اولیک یومنون به ای بالقرآن یعنی اهل
بیش ظهور محمد و ایمان داشتند و گفته اند
بتوریته و این هم آن معنی است زیرا که چون بتوریته
ایمان داشتند و ذکر محمد در توریته مذکور محمد ایمان
داشتند باشند و من یحقر به ای محمد و هر کس
محمد را فرستود و گفته اند قرآن من الاحزاب ای من
الکفار الذین یخربوا واجتمعوا علی رسول الله صلی الله
علیه و آله و عداوته من الیهود و النصارى و سایر
الملک یعنی از کافران که جمع شدند بر قصد رسول علیهم السلام
و ظهور عدو او از طرف جهودان و سایر ایشان بود
و اهل ملت نهاده دیکر فالنار موعده ای مصیبه و سرده

علی اذی قوم که صبر نوج علیا لم صبر کن بر
 ریخی از قوم خود می کشی چنان که نوج صبر کن
 ان العاقبة للمتقين لا تضر و ظفر متقیان را نیست
 قولی **فالی** **ذکر** **اینها** **القریة** **نقصه** **علیه**
 منها **قائم** **وحصید** **دک** **اشارت** **نقصه** **عاد** و
 نمود و **موتفکات** **کی** **قوم** **سقیب** **بودند** **علیالم** و
 قری اسم شهرها و این قوم است **نقصه** **البکر** **نرا**
 از آن خبر می دهیم **سما** **قائم** **بعض** **از** **ان** **دهها** **آباد** **داشت**
وحصید **و** **منها** **حصیدی** **خراب** **و** **بعض** **از** **ان** **خراب**
وحصید **مظمو** **بر** **العبر** **بود** **یعنی** **آن** **اهل** **آتری** **نماند**
باشند **و** **گفته** **قائم** **آن** **بود** **کی** **دیوارها** **باقی** **باشد** **چنانکه**
فرمود **و** **پس** **مطلقة** **و** **نقص** **شید** **و** **الحصید** **المحسوف**
به **و** **ما** **قد** **خی** **آثره** **یعنی** **حصید** **آن** **بود** **کی** **بزمین** **فرود** **افتد**
بود **و** **آنرا** **هیچ** **آثر** **نماند** **باشند** **و** **ما** **ظلمنا** **هم** **و** **ما** **یجحد** **کل** **ایشان**
بر **ایشان** **ظلم** **نکردیم** **و** **لکن** **ظلموا** **انفسهم** **با** **اتخاذهم** **الاصنام**
به **بیت** **بر** **سندید** **بر** **خود** **ظلم** **کردند** **فما** **اعت** **عمهم**
آلهم **خدا** **یان** **ایشان** **هیچ** **مستغوث** **نرسانید** **به** **ایشان**

ایشان

و حضرت دفع نکرد از ایشان بدعون مزح و ناله
 من شیء یعنی دفع کننده حضرت و رساننده خدای تعالی
 است و جز خدا کس بران قادر نیست **ما** **جا** **امر** **یک**
چون **عذاب** **خدا** **وند** **بر** **ورد** **کار** **نوی** **مهر** **در** **رسد**
و **ما** **را** **احد** **هم** **عبر** **تثین** **و** **تثین** **اینها** **از** **خبر** **هلاک**
و **گفته** **اند** **رایان** **چنانکه** **خدای** **تعالی** **فرمود** **ثبت** **بیک**
ای **لهب** **و** **گفته** **اند** **حسرة** **و** **ندامت** **و** **هلاکت** **و** **کذا**
اخذ **یک** **ای** **کامینان** **خدا** **و** **ایضا** **که** **اخذ** **یک** **چنانکه**
بیان **کردیم** **گرفت** **و** **هلاک** **کردن** **خدای** **تعالی** **اذا** **اخذ** **المرک**
ای **اهلها** **اگر** **می** **کنم** **هلاک** **اهل** **دهی** **چند** **هی** **ظلمته** **ای**
اهلها **کافرون** **لا** **اینان** **کافر** **بودند** **ان** **أخذ** **البسم**
شدید **گرفت** **او** **موم** **بود** **و** **نوال** **آن** **دستور** **بود** **آن** **فی**
ذلك **آیه** **لمن** **خاف** **عذاب** **الآخرة** **در** **آیه** **آن** **عذاب** **بأن**
أمنت **که** **هلاک** **شد** **فرود آمد** **عبر** **نست** **آن** **کی** **ان** **عذاب**
آخرت **بترسد** **ای** **اعتقد** **صحت** **و** **وجود** **باید** **کی** **بصحت**
و **وجود** **آن** **اعتقاد** **کند** **و** **گفته** **اند** **علامت** **خوف** **از**
عذاب **آخرة** **آنست** **که** **اعتقاد** **دین** **کی** **خدای** **تعالی** **آید**

نقص

من نام او عدد کرده است بایشان خواهد رسانید
 ذلك يوم مجموع له الناس ان روز روزی است که
 همه خلق را جمع کنند و هیچ روزی باین صفت نیست
 الا روز قیامت و ذلك يوم مشهود و آن روزی است
 که اهل آسمان و زمین بآن روز گواهی دهند و در تفسیر
 شاهد و مشهود گفته اند شاهد محمد است و
 مشهود قیامت و انوشیروان الا اجل معدود ای الیوم
 المذکور یعنی روز قیامت کی آن ذکر کردیم و گفته اند
 جز آن روز را باز پس نداریم الا برای وقوع امری
 که در آنست معدود معلوم محسوب یوم بانی لا تعلم
 نفس الا بآذنه آن روز چون ظاهر شود و گفته اند
 چون روز جزا و مکافات بدید آیند در آن روز
 هیچ نفس را مجال بود که شفاعت کند بخواسته
 شفاعت او کسی را سقعتی رسد یا وسیلت شود
 کسی را الا بآذنه الا بفرمان خدای تعالی و گفته اند در آن
 روز وقتی باشد که در آن وقت آن سخن مجموع باشد
 الا بان خدای تعالی غنیمت این را از این جمع و الحی الاجل از آنها

کی جمع کنند ایشان را از برای محی اجل و گفته اند عابد
 با نفس و مراد از آن آدمی است شقی مستحق آتش بود
 و سعید ای و غنیمت سعید مستحق بهشت باشد و
 گفته اند آن بود که معذب بود و سعادتمند باشد که
 در تنعم بود فاما الذين شقوا فی النار انما اهل شقاوت
 باشند مقدار ایشان در دوزخ باشند لهم فيها غیر و کثیر
 ایشان را در دوزخ آواز چون آواز باشد در قبر ابتدای
 آواز جز بود یعنی آن حالت که خواهد که آواز بردارد
 و شقی آخر آواز خرد و گفته اند شقی آوازی بود
 که در دوزخ و بسیار باشد که بعد از آن
 عشتی از صاحب آن ظاهر گردد و بعد از آن عشتی خالین
 فيها حال مقدار جاوید در آن دوزخ بماند و آن حالت
 مقدار نقول العرب سررت برجل معه صقر صابدا
 غدا عرب گوید عربی بگردی بگردشتم کی جرعی باو می بود
 صید می کرد بان فردا و العاقل فیه معنی الاستقرار
 و قوله فقی ما دامت السموات و الارض تا آسمان و
 زمین را دوام است و ادا بالتمام وقت الدوام و قید

سه هزار دینار بدوئی لازم شود و بر این هزار
 خزان دو هزار کی معلوم غریم بود اعتراف
 لام **جواب چهارم** آنست که الاطلاق
 الا ما شار بک واجب می آید الا ایشان در حالت اخبار
 در هشت باشند باید در دوزخ مده لبث ایشان
 در دنیا و بوزخ مستثنی فرمود **جواب**
 پنجم آنست که الا ما شار بک عبارة بود از مده و قو
 ایشان در قیامت بیشتر از دخول هشت و دوزخ
جواب ششم الا ما شار بک بزيادة العذاب
 على اهل النار و بزيادة النعيم على اهل الجنة قال
 القرطبي الامام ابو ابي و ما شار بک یعنی مراد از الا
 ما شار بک زیادتی عذاب است بر اهل دوزخ و زیادتی
 نعيم است بر اهل هشت و الا کويد الامام ابو
 یعنی و آنچه خلدند و بروردگار نو خواهد ای محمد
جواب هفتم الا ما شار بک ما معنی من است
 و هم قوم يخرجون من النار و يدخلون الجنة فيقال
 لهم الجنة ميمون و هم المستثنون من اهل الجنة ايضا

مفارقت

مفارقتهم اياها بلو عنهم في النار اياها فهو لا لم يشقوا
 شقا من يدخل النار على النار و لا سعاد و سعادة
 من لم يشق النار يعني الا ما شار بک من است و این
 قومی باشند که ایشان از دوزخ بیرون آرند
 و بهشت برند ایشان را دوزخ حیوان خوانند
 و ایشان از اهل هشت مستثنی باشند از
 جهت مفارقت ایشان از هشت و دوزخی
 چند در دوزخ بودن این قوم شقی نباشند
 چنانکه آنجا کی باید در دوزخ باشند و سعادت
 ایشان چون سعاده آنها بنود کی ایشان را بشود
 باشد **جواب هشتم** آنست که در
 الا ما شار بک از ابن عباس رضی الله عنه روایت
 کرده اند که از مانی بر دوزخ بگذرد که درها او در بندند
 و هیچ کس در آن بنود و این بعد از این بیشتر فيها احقبا
 باشد یعنی بعد از آنکه اهل دوزخ سالها در دوزخ
 باشند خدا تعالی آتش را بر او میزد و اهل دوزخ را
 بخورد شقی گوید عذاب دوزخ شنیده تر است

در ۶

از عذاب و سزا و خوار و آفتاب شده نزار عذاب است و
 از بن جنت فرمود عطا غیر مجزود و در دوزخ
 مثل آن فرمود **جواب** **سهم** دهان
 این معنی را ان جنت مسلمانان جوابی گفته است
 و آن اینست که ما در **الما** اشارت بر نفی می نمود
 و **الما** جواب آن می سازد بر تقدیر **الما** و **الما** و **الما**
 و **الما** و **الما** و **الما** و **الما** و **الما** و **الما** و **الما**
 مقدار کی خدای تعالی خواهد و این معنی بغایت
 حو بست و بکون المعنی مدخولها عن قریب
جواب **سهم** **الما** اشارت بر و هو
 لا یشاع غیر تخلید هم لا جندان کی خواهد
 و خدا جز جاوید بودن ایشان خواهد و
 گفته اند لهم فیها رفیع و شهباق **الما** اشارت بر
 انواع العذاب ایشان انواع عذاب خواهد بود
 در دوزخ از رفیع و شهباق و غیر آن و معنی
 رفیع و شهباق پیش از این گفته ایم آن را بکمال
 ما برید و برورد کار توانی محمد آید خواهد کند

در صفت جنت
صفت

بی شمار می و مختصر می و اما الذین سعدوا فی الحیة
 خالدین فیها مادامت السموات و الارض **الما** اشارت
 ربک تقول سعد الله فسعد و مسعود منه و
 اسعد در لغت عرب این چنین معنی و نیست کفوله
 احب فهو محبوب و قد جاحبه كما جاسعد عطا
 غیر مجزود ای غیر مقطوع عنهم عطا بی از ایشان
 منقطع نشود و عطا نصیب علی المقدر ای عطا
 عطا و گفته اند حالی است از جنت کفوله نصیب هم غیر
 منقوص و **الما** در **الما** تمام عباد هو لا یشاع
 شکر بود بطلب معنی الیقین یعنی شکر یقین طلبند
 و عمل آن و می امیر کی بود و تاری و تاری غیره
 مآراة و میرا فیه ثلثه اقوال و در آن سه قول است
 اول آنست که شکل می داریم کی آخر شامی بر سینه ضارب
 دوم آنست شکل می داریم کی آن تقلید بذران
 ایشانست و ایشان تقلید بذران کرده اند
 و سیم آنست که کافران و دوزخ اند نوعی نفی
 مانع می کنند و نوعی اثبات مانع می کنند و است

بر سینه زدند و شکم می داریم کوی ایشان در کفر چون
 اینها اند ما بعد از آن که بعد از او هم من قبل
 آنی هم کبابیم فی الکفر و التقلید یعنی در کفر و تقلید
 و زندان چون بندان اند و معنی که بعد از کما کان
 بعد بود که آن حذف کرد زیرا که قبل بر آن
 دالت می کند و تا لموفقو هم نصیبیم و ما و فامی
 می کنیم حظ ایشان را غیر مستقوص بندگان چیزی
 از آن نقصان می کنیم گفته اند مراد از رزق است
 و گفته اند مراد عذاب است و لولا کلمه سبقت
 من بعد و اگر نه آن بود که برورد کار نوای محمد
 عذاب از امت تو تا خیر می کردی تا روز قیامت
 لقصی بینهم لا هلكوا و فرغ من عذابهم ایشان را
 هلاک کردند و از عذاب ایشان فارغ شد و ملک
 و اتمم لغی شکر منه مرئوب و ایشان از عذاب
 و روز قیامت در شکل اند و موقع ریت خود
 ایشانند و این کلام و مؤمن و کافر قرار در تخفیف و
 تشدید بیان خلاف کرده اند بعد از آنکه نصب کل اجاع

کرده اند اما انک شاد خوانده است و معجین در تخفیف
 و تشدید بیان خلاف کرده اند انک تخفیف می خواند
 از یو کراهت اجتماع دو لام است کما بیان دو لام
 میخی واقع است و آن صله است و لام اول هم ابتدای است
 و آن در خبر آن گفته است و دوم لام قسم است و
 گفته اند ما بعین الذی است انی للذی تنوینهم و گفته اند
 بعین من است انی لیس یوینهم و انک شاد می کند
 شکل است کسایبی گویند که اعرف للتشديد
 و جها وجه تشدید معلوم نیست ابو علی گوید آخر
 کسایبی گفت دور نیست لتؤمنهم اعمالهم انی جز اعمالهم
 یعنی ایفاء جز اعمال ایشان کنیم الله ما یعلمون حسیب
 کی او داناست باخ ایشان می کنند و فاستقم کما امرت
 در آنچه ترا فرموده اند استقامت نما یعنی رسالت
 بگذار و مردم را با بیان دعوت کن این عباس گویند در
 همه قرآن آیتی از این آیت است و از اشق بر رسول
 علیهم السلام منزل شد و لهذا قال شیبینی سورة هود و من
 تاب فعلا و انک او را با تو در استقامت امر کردند و لا تقفوا

و از امر خدای تعالی تجاوز نکنند و با عمل و نصیر
 بعلم اعمال و بیجان بکلمه علیه بعمل شما عالم است شما و امان
 جنات دهد و که ترکوا الی الذین ظلموا ابن عباس خود
 که تمیلوا و لا تنصوا الاعمالهم سبل فلیسید و بعمل ایشان راضی
 مشوید و گفته اند که اینه کلیند من قوله و ذوالنورین
 فیلید هویت و گفته اند عسکران فلیحق مباحث و حقیقت
 دگون سلون است چیزی را با محبت که نقول کن بر کن
 بالفتح والضم اذا قال والوکن ناحیه من الجبل اولی الحایط
 قوتیه فتمسک النار عذاب خدا بشمار رسد و عالم فرود
 الله اولیا و شمار از خدای تعالی از عذاب او هیچ اغوائی منع
 نکند ثم لا یبصر و حال است به عطف ای عالم حیثید
 هذا حال شاد در وقت این بود و اقم الصلوة طرفی النهار
 در سبب نزول بروایات جه و طرفی مختلفه گفته اند
 این آیت در شان مردمی منزل شد و لا یخدر من سوا الله
 گفتن ای اصبت من امره غیر ای لم اتخا و زنی رسیدم
 و یو انک لاوی و حولی کردم اندی چیزی که غرض رسید یعنی
 بوسه و بالشی خدای تعالی آیت فرستاد اقم الصلوة

طرفی النهار و بروایتی دیگر گفته اند آن مرد گفت
 یا رسول الله الخاضعة ام للناس عامة عمر دست
 بر سینه وی زد و گفت لا و لا نفقه غیر و لکن للناس
 عامة فصح کار رسول الله صلی الله علیه و آله و قال
 صدق عمر یعنی مرد صاحب واقعه گفت یا رسول
 الله ابن قنوی خاص مراست یا عامست جمیع امت
 عمر دست بر سینه او زد و گفت نعمت غیر کی بسیت
 لا خاص باشند کلمه ابن عباس مردم راست رسول
 علیا الم یخندید و گفته عمر راست گفت مصطفی
 کتاب گوید خنده رسول اند و وجه بود اولی
 ادبی دوم بر آنکه عمر را این مثل آن واقعه بلکه باده
 از آن رسیده بود فتوی برای خود می طلبید تعلیمی
 این شخص ابوالمیسر عمر بن عریبه بود اقم الصلوة نماز
 فرض نماز دار طرفی النهار نماز صبح و در طرف دوم
 خلافا کرده اند ابن عباس گوید نماز شام است قرطی
 گوید نماز پیشین و مسین است صحاح گوید نماز پیشین است
 مقابل گوید نماز با ملاذ و نماز پیشین طرفی است و نماز

ازضا و ک

و ناز شام طرفی واضح قول ابن عباس است رخصتی
عنهما و زلفا من اللیل یعنی ناز خفتن حسن گویند
زلفا من اللیل ناز شام و ناز خفتن است و الزلفه الشاة
من اللیل و الزلفه المنزلة و العترية و منه الزلفی
المزدة لفته ان الحیات بذهبن السیات ائی ان
الصلوات الحسن تذهب بالذنوب لا نازها نیک کانه
کناها ببر و در حدیث آمده است کسی ناز نیک کانه
کفارة کناهاست کامیان آنست حسن گویند اذا
كان قبل الاذان ينادي ينادي آدم فقوموا فاطفئوا
نيرانكم ان الحيات بذهبن السيات يعني يمشي اذ ان
لا مؤذن بالكل ناز گویند منادی بداند و گویند ای فرزندان
آدم بر حسینید و آتشهای کسی افروخته اند بنشانید
لا تلی محو کنند بدی است ذلك ائی الذی ذکرنا
اخر باذ کردیم و گفته اند ذکر اشارتست بقرآن ذکر
للاحرارین کی آن تنبیهی است باذ شد کابر و اصر
على الصلوة و ما برایش در ناز فان الله لا يصيب اجرا
المحبين ای المصلين كقوله اهلک بالصلوة و اصطر

عليها و گفته اند صبر کن لا بصبر درجه محبتان پای
و گفته اند در برخی از قوم تو بتومی رسد صبر کن
قولی **فان** و ما کان **بیک** لیهلک القرى **بظلم**
واهلها مصلحون ای بظلم از الله و اهلها مصلحون
مومنون محبتون یعنی خدا ای اهل هیچ دهی را
بظلم هلاک نکرد و اهل آن ده مصلحان و مومنان
و نیکوکاران بودند بلکه هلاک ایشان بتعللی بود ذکر
شکر و لو شاکر لعل مقه واحدة و اگر خداوند برورد کار
تو ای محقق خواهد همه مردم را بر مسلمانی بدارد
اما خواهد زیرا کی بحال علم می داند لا سلمان شود
و کی مسلمان نشود و بر کفر اصرار و عناد نماید و خدا
بر الون مختلف و هو کربنا شدگی ایشان در دین
مخالف یکدیگر نباشند چنانکه جهودان و ترسیان
و مجوس و اختلاف اعتقاد کل واحد مقتض
معتقد که آخر یعنی اختلاف ایشان در اعتقاد بود
معتقد هر یک بخلاف دیگری بود الا من رحم ربک
کسی را برورد کار و خداوند تو بر وی رحمت کرده باشد

و صداه بالايمان و اورا بايمان راه نموده باشد فانه
 ناچ از اختلاف با اولاد اختلاف نجاه یافته باشد
 و استثنا منقطع است حسن گوید لا یزالون مختلفین
 فی الاحوال و الارزاق من تشخیر بعضهم لبعض یعنی
 ایشان لا یزال در احوال و ارزاق از تشخیر بعضی
 بعضی را مختلف باشند و گفته اند لا یزال بعضی از
 کس بعضی می روند و اختلاف افتعال من خلفه
 تخلفه اذا قام بالشیء بعد مقامه و اختلفوا کقولهم
 فنلوا و اختلفوا و این وجه اعترافی بود و تقدیرش
 جنس بود و لو شتاد کبر جعل الناس امته واحدة کفاراً
 المؤمنین هم ربک فهداه و لا یزالون مختلفین و لذلك خلفهم
 اسی المرحله خلقهم و اللام للعاقبة و تحت کلمه ربک
 اسی و عبده یعنی و عید از بروردگار تو ای محمد
 در حق کافران و منافقان تمام شد و گفته اند
 مراد از این کلمه لا طران جهنم و الجنة و الناس اجمعین
 یعنی تمام شد کلمه خداوند را بر دل اندود رخ را از حق
 و اسن یعنی از عاصیان حق و اسن و کلاً نقص علیکم

من انباء الرسل اسی تنلوا علیکم من اخبارهم و بر تو می خوانیم
 اسی محمد خبرهای رسولان پیش از تو ما ثبت شد
 مواد که دل تو بآن تشکیل یابد و قوی گردد تا
 دل خوش داری و صبر کنی چنانکه ایشان صبر کردند و
 کلاً استقروا نسبت بمصداق بیت اسی القصص نقص و
 گفته اند مفعول نقص است و ما ثبت مفعول است و بدل
 از کلاً این عصبه گوید مواد عبارت است از عضو که
 کرم لاجد و خشمی کی بوی در آید و جاکه فی هذه اسی فی
 هذه السورة و بنویس می آید درین سوره و گفته اند
 درین اخبار و گفته درین سوره و دیگر سوره ها
 و گفته اند در دنیا الحق النبوة یعبرکی و موعظه
 و ذکر کی المتقین عبرة لمن اعتبر و تذکر لمن تذکر
 عبرتی است آنرا کی عبرت گیرد و باید کردی استنار
 لا باید کند **سورة یوسف علیها السلام**
 بسم الله الرحمن الرحیم الذکر آیت کتاب المبین
 در حیرت و شش شش کرده ایم المبین طالع و حرامه
 پیدا کرده ایم جلال آن و علم آن و آنرا از امر دین بآن محتاج

شویید و آنان هم لازم آیند و هم منفردی و گفته ظاهر
 فی نفسه الله کلام الله یعنی در نفس او پیدا است لا کلام
 خداست انا انزلناه قرانا عربیا کتاب رابعی قرآن با
 بنیان عربی و در ستادیم و گفته اند مراد خبری
 و گفته اند عاید است با قرآن و قرآن مصدر قرأت است
 اعی ثمرات قرآن و گفته اند انزلناه مجموعا یعنی همه و در
 قرئتادیم عربیا منشوب الی الارض سکونتها و هم عربیه
 با حله دارا اسمعیل بن ابرهیم علیه السلام تعللوا
 لکی تقرموا معانیه تا معانی آن فهم کنید و گفته اند
 تا او میدارد باشد بر فهم معانی آن حسن نقص علی
 احسن القصص تلو علیک بر تو خوانیم اسی محمد احسن
 البیان الکوثرین بیان آنها مصدر و آن مصدر بیست
 و گفته اند قصص مفعول است کالتسلیب و الطلب للمصدر
 و المفعول و الاحسن الاعظم فی الحسن و احسن
 از آن جهت گفت که در حسن عظیم تر است و گفته اند
 احسن من الامور السالفة و الکشف الماضیه یعنی
 از کارها پیشتر و کشف گذشته کان تلو تر است

و گفته اند احسن یعنی حسن است چنانکه احسن
 یقینا و احسن القصص جمع القرآن و تلو ترین قصتها
 همه قرآنست و این ظاهر است و گفته اند مراد قصه
 یوسف است علی الله **سورة** حکمتشکی این
 قصه را احسن القصص خوانند **جواب**
 در این که مثل است بر ذکر حاسد و محسنود و مالک و ملوک
 و عاشق و معشوق و شاهد و مشهود و حبس و
 اطلاق و سجن و ظاص و فراخی نعمت و قحط و جزان
 لا یحجز عن بیاها طوف البشر یعنی از بیان آن حالت
 بشر عاجز شود بما اوجینا الیک هذا القرآن باخ ما بقی
 و حق کردیم و ما در بما اوجینا مصدر است و گفته اند
 بمعنی الذی است و در آن بعدی هست و آن گفت
 ان محققه است از متقله و بعد از آن لام قرین
 لازم آید و بیست بالی بدخل جنات و هم متقله من
 قبله اسی قبل القرآن و گفته اند قصص یعنی پیش از
 نزول قرآن با این قصه و العاقبت اسی عن قصه یوسف
 از قصه یوسف پی جنبه بودی و گفته اند عاود کل الله

و در این
 که در این
 که در این

در این
 که در این
 که در این

بوصفهم کنایت را بنویسند کرد و جمع عقیقه جمع کرد
 بوصف عقلا و صف کرد این عباس گوید نفس و نفس
 مادر و بند اوست و بازده ستاره برادران او است
 شدی گوید کتاب بذر است و مانتاب خاله یوسف است
 و مادرش را حیل بود و او وفای یافت و گفته اند فر
 عمار است از تدکیر و آفتاب مادر اوست یا خاله
 بان قوال تا بنیت است و نام برادران یوسف است
 روین و بلام گفته اند و شعوب و لوی و یهوذا
 و شمشو خور و ربوون و دون و یقوون و
 کوذ و اشیر و یحیی امین و یوسف علیهم السلام
 و سدی از جابر روایت کند لا جهوزی خدمت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و گفته اند محمد
 احب من الکواکب التي رها یوسف علیهم السلام ساجدة
 له فاشماؤها فسکت رسول الله صلی الله علیه و آله
 ولم یجبهه گفت مرا خبر ده از آن ستاره ها که یوسف را
 سجده کرد و از نامها ایشان مرا آگاه گردان
 رسول جاموش گشتند و در جواب نداد جبرئیل

علیه السلام منزل شد و رسول را از آن خبر داد رسول گفت
 هل انت توهم ان اخبرک باسمایها اگر تو از نامهای
 آن ستارگان خبر ده ایمان آر می گفت بلی رسول
 گفت نامها شان این است جویان و الطاریق
 و الذبالی و ذوالالحیات و قابس و وثاب و
 عمودان و المصیح و الفلیق و الضروح و الفرج
 و الضیا و النور تزلزل من السماء فسجدت له فقال اليهودی
 راسی و الله و اتحالا سما وها جهوز سو کند یا ذکر کنی
 یوسف ایشان را دیدی و او را سجده کرد و نامها که
 ایشان این است قال یحیی گفت ای سر من و خطایش
 بنصغیر کرد لصف سنده از بی انک طفل و اندک عمر بود
 و کان یوسف یومئذ اثنا عشرة سنة و نقصص
 علی اخوتک یعقوب گفت قصه این جواب بیاوردان
 ملو ابن عیسی گوید الرویا تصور المعنی فی المنام علی توهم
 البصار قال و ذلك ان العقل یحور فی النوم فاذا انقور
 الانسان المعنی توهم انه براه یعنی رو یا تصور معنی است
 در خواب بطریق دیدن توهم می کشد حیر عقل بواسطه

خواب معنور کرد و چون آدمی تصور معنی کند
 خنان گمان بردگی می بیند و بگوید والله كفى افتخالی
 نه هلاک حبله در هلاک حبلت کنند تقول کاده و
 کاذبه مثل بختنه و بخت له ان الشيطان لا اسلم
 عدو مبین لا شیطان دشمن ظاهر العداوت است و
 كذلك جنتیکر بکر ای مثل هذه الاجتناء الذی دل علیه
 رویا که جنتیکر بکر مثل این اجتناء خواب تو بران
 دالت می کند بروردگار تو ترا اختیار کند و جنت
 الشی اذا جمعت له نفسک و جنت الماء الحایث و
 بعلمک من تاویل الاحادیث و در آموزاند ترا معانی
 کلام در آیات خدای تعالی و کتب او و بیست و هفت
 بر آتش آمد تغییر خواست او را که می کرد و
 و یوسف علیهم السلام اعتراف الناس له و یابود و گفته اند
 تاویل الاحادیث مراد عوایب امور است یا بول الیه
 آخره و لیتیم نعمته علیک بالبنوة و تمام کرد اند بر تو نعمت
 خود بنوة و علی ال یعقوب و بر اهل بیت یعقوب و
 فرزندان دی که آنها علی ابوبکر که اختار ما للبنوة

والرسالة جنانک تمام کرد ابتدا بنوة و رسالت برندان
 تو من قبل پیش از تو و گفته اند پیش ازین وقت ابوبکر
 تشنه بود است و مراد بنوة در است ای حد که حد
 ایگر ابرهیم و اسحق بدل ان ابوبکر یعنی ابرهیم و اسحق
 بدل است از ابوبکر و ما اشیان عجیان و هر دو اسم
 عی است معنی ابرهیم اب رحیم است و گفته اند
 ان بر همه است و ان شدة ظهور بود و معنی اسحق
 ضا طر بود یعنی خندان روی ان ربک علیم من استحق
 الاجتناء بروردگار تو ای یوسف دانا است با نک
 بر کنیز کی است حکیم حکیم است بضع الاشیا مواضعها
 هر چیز محل خود مفضل و این دالت می کند بر بنوة
 یوسف و برادرانش علیهم السلام لغدگان فی یوسف
 و اخوته آیات بدستی که در فصد یوسف و برادرانش
 عجایب و اصفحه و در ابل لایحه هفت النساء یلیس
 فصد یوسف بر سجدگان فصد یوسف را و گفته اند
 ساجدان او غیر ساجدان او و در ابل لایحه او فصد یوسف
 یعنی هر کس که آیت بواحد می راند مرادش فصد یوسف

اذ قالوا ليوستف واخوه جون گفتند يعني برادران
 يوسف كي يوسف و برادر او بنيامين احب الي امينا
 منا ونحن عصبه ثم بلغ اخوة يوسف رؤياه فحسدوه
 بعد از آن خواب يوسف عليه السلام به برادران رسيد
 گفتند يوسف و برادر بنيامين برادران دوستانند و محبت
 عصبه اي جماعه اقربا و ما جمعي ام صاحب قوه و
 عصبه در نسب استعمال كنند و العصبه العشرة و از ده
 عصبه كو نيد و اشتقاق آن از عصب و نغصب بود
 وضعف از عصبه نگويند آن ابا نالقي ضلال مبين
 اي من القدي بل في المحبة بين برادران در دوستي
 ميان فرزندان عدل رعایت مي كند و گفته اند في غلظ
 من رزق نياه بدارد در خشتي است از دنيا بغير مال
 بيارد از دانا نفع و بامواله و مواشيده ما بر حيزم
 و مال و چهار يا بان با خود ببريم و گفته اند في ضلال
 باختبار الصغير على الكبير و غير المعبر على المعبر در ضلال است
 مانند كوكب بر يردك و معبر بر غير معبر نه چيز مي افتد
 و گفته اند في ضلال عن الطريق الذي يكون عليه السلام

يعني يوسف و
 بنيامين

چنين

از راه شغفتي لي بذران باورندان بران باشند
 لاريده است و گفته اند در محبت يوسف كثر است
قوله في افلقوا يوسف و اطرحوه
ارضا محل لكم وجهه اي بجزم و تلووا من بعد قوا
الحيين اي قال بعضهم لبعض بعضي من بعضي را
 گفتند و گفته اند شمعون رؤيل را گفت يوسف
 بكشيد او اطرحوه ارضا بعلوه عن ارض ابيه التي
 ارض غيره دور كرد ايندو را از زمين پدر بزميني
 دور و تقديرش چنين بود في ارض غدار الحار
 و تعدي الفعل اليه حرف جار بنداخت و فعل را
 بوي متعدي كرد محل لكم وجهه اي بجزم تصف لكم
 مودته و يثقل بكليته عليه كم دوستي او با شما صافي
 شود و بكملي بوي شما آرد و تكتووا من بعد اي
 من بعد قتله او طرحه و شما باشند بعد از كشتن او
 يا بزميني دور انداختن او را قوا صالحيين تقديرش
 چنين بود ثم توبوا لتكونوا قوا صالحيين بعد از آن
 توبت كنيد تا شما از صالحان باشيد و گفته اند

را

صالحین تا بین و گفته اند صالحین مع ایلم فی امر دنیام
 شانند بذر در کارها و دنیا بندگان باشند قال
 قایل منهم گویند از ایشان گفت یعنی بز و بز و او
 بسر خاله یوسف بود و راه او در حالت یوسف
 از راه ایشان بهتر بود و عمر او زیادتر از عمر ایشان
 بود و گفته اند این گویند به خود ابو ذر کی عاقلترین
 ایشان بود و گفته اند شغوف بود لا تقتلوا یوسف
 فان القتل عظیم اورا مکشید لا کشتن کناهی عظیم
 والقوة فی غیابة الحب و اورا در جاهی فغیر اندازید
 و گفته اند مراد از غیابة الحب آنست که او را عجبایی
 بود که خبر او غایب شود و آنرا او بدید بنیایه ابن عبید
 گویند هر چیز که چیزی را از حشر غایب کرد اند و آن
 چیز در آن چیز باشد و حشر آنرا در بنیایه آنرا غیابت
 گویند و حشر جاه بود قناده گویند جاه بیت المقدس
 بود و گفته اند جاهی بود میان مدین و مصر و گفته اند
 با آن بود و گفته اند آن بین جاه تا عبرت یعقوب
 علیهم السلام فرستاد بود و گفته اند دوری آن جاه

قامت بود استعمل آن فراخ بود و اعلی تکل یلقطه
 بعض السیارة ای باختره بعض المختار بن بعضی راه
 گذران او را بر گیرند يقال لقطت الشئ والنقطه
 ابن عبید گویند لقطه تناول الشئ من الطريق و منه
 اللقطه والنقطه یعنی چیزی از راه بر گرفتار لقطه
 گویند و لقطه و لقطه ازین شق است و السیارة رفقة
 مسافرت رفیقان یا در سفر باشند ایشان سیاره گویند
 ان کتم فاعلین به شیا اگر با وی کاری خواهد کرد
 و گفته اند ان کتم فاعلین مستور یعنی اگر بمشوره
 کار خواهد کرد و گفته اند ان کتم فاعلین مفضدم
 من التفرقة بین و بین ای به یعنی اگر میان او و بدش
 مفارقت خواهد کرد احتیاط خلاف کرده اند در آنکه
 برادران یوسف در آن وقت لا فصد یوسف کردند
 بالغ بود بانه بعض گفته اند قادر بر الخلم ولم یلونا بالغبیر
 بحوارج بدت نزد بکر بودند و نه بالغ بودند و بعضی
 گفته اند كانوا بالغین اقویا ولم یلونا بعد انبیا بالغ و
 صاحب قوة بودند اما بقوة بیا فقه بودند قالوا یا ایانا

مالک نامنا علی بوسف وانا له لنا صحنون چون قصد
 کردند او را در جاه اندازند و برین رای اختصار کردند
 جا و ایا هم نزد پدر آید و گفتند چی بود ترا کی در شان
 بوسف بر ما بمن بنیست و او را با ما بصحرای عزی سنی
 لم تخافنا علیه ان ما بر و کی بجی می نرسی و ادغم التوت فی
 التوت با شتام و غیر شتام و توت در توت مدغم کرد
 با شتام و غیر شتام و انا له لنا صحنون ای حافظون حفظ
 و نزد علیک سلما و ما اورانگاه داریم و بسلا متشن بنو
 باز رسانیم و گفته اند ما او را دوست می داریم و بروی
 مستفیقیم و النفع طلب الصلاح و گفته اند اضطرار
 عمل است و خیاط را با صحنون مقابل گویند فیها تقدم
 و با حیرت یعنی در آیت تقدیم تا حیرت هست زیرا که جواب
 این سخن است ان تذهبوا به است از سله معنا عدای
 خله غدا الخرج معنا الی الصحراء فردا او را بگذارد
 تا با ما بصحرای عزی و ازین ترتیب و تلعب بکسر عین و جزم
 آن خوانده اند انکس بکسر می خواند از رخی می بخند و
 ایتعال شده یعنی آن جرایب کله بود یعنی با کله جرایب

و انکس بکسر می خواند از رخی می بخند و آن هم رخی بود ابو
 عبید گویند ترتیب نلهوا و نشط بباریم و نشاط کنیم و گفته
 تلعب بالرتی تیر اندازیم و گفته اند بدویم هر دو گویند صاحب
 ابو عمر و ابو عمرو و گفته تلعب بکونه می خوانی و ایشان پیچید
 بودند گفت لم یلویوا یومینا اینها آن روز پیچید بودند
 و انکس بیا می خواند ای برقع بوسف ساعه و یلعب
 ساعه یعنی بوسف ساعتی بگذرد ساعتی ببارد و یعقوب
 ترتیب بنو خوانده است و یلعب بیا این عیسه گویند الرقة
 المتقرت فی الشیوات یعنی رقت تصرف کردن بود
 در آرزوها و انکس ببنو می خواند ای ترتیب مواشینا
 و تلعب یعنی کله بجاییم و باری کنیم و انا له لحاظ طوت
 عز ان بیاله مکروه ما او را نگاه داریم تا مکر و هی بوی
 نرسد قال یعقوب گفت ای لبحریتی ان تذهبوا به
 مرا اندوهناک کرد انداختا او را ببرد بعد از من برفت
 تمام کرد و صحیح است کی از نهبه و ذهب به یک معنی
 لقوله تعالی ذهب اسر بوزهم و یذهب بالابصار و
 اخاف ان یا کله الذیب و می ترسم کی گرگ او را بخورد

وكان ارضهم هداة وزمين ايشان بر لاک بود و گفته اند
 راي مني المنام ان الذباب كانت يقصد يوسف يعقوب
 خواب دیده بود که کرکان قصد يوسف می کردند
 ابن عيسى كويلا كرا دخی است کمتر از شیر و برتر از سگ
 يطلب الغنم اشتد الطلب كوستند طلبند و طلبش طبع
 بلیغ بود و هو من تدانیت الریح اذا هبت من كل جهة
 و اشتقاق آن از وزیدن باد است از هر جهتی گفته اند
 كوي يعقوب تلقى ايشان كرا دخی من مني سم كرا و را كرا
 بخورد و آن علتی و عذری بود و ايشان می استند
 قالوا لبي اكله الذيب و نحن عصبة كفتند جلونه
 او را كرا كرا خورد و ماده كسيم حفظه او را نگاه داريم
 انا اذا الحاسرون عاجزون ضعفا مغبون ما
 ضعيف و عاجز و مغبونم كرا او را كرا خورد و در
 قصه گفته اند ايشان يوسف را تعليم داده بودند
 كرا از پدر در خواه تا نر با ما بصحر او رستند يعقوب
 يوسف را گفت صلوات الله عليهم ابي جواهي كرا با
 برادران بصحر او رويي گفت بلي يعقوب گفت فردا

ترا دستتور می دهم فلما أصبح يوسف لبس ثيابه و شد
 سطقته و خرج مع اخوته چون روز دیگر بود يوسف
 عليا لمر حاه در پوشید کمر بر میان بست و با برادران
 بروفت فشتيعهم يعقوب عليا لمر وقال يا بني اوصيكم بتقوى
 الله و بحبيبي يوسف يعقوب باره راه با ايشان بروفت
 و گفت ای فرزندان من وصيت می کنم شمارا با نكرا ان
 خدای تعالی بنترسيد و هم حين شمارا بدوست خود
 يوسف وصيت می کنم كرا جانب او رعایت كنيد و در
 حفظ او كو شيد ثم اقبل على يوسف و ضمته الى صدره
 و قبل بين عيني ثم قال اسنود على الله رب العالمين
 بعد از آن رو به يوسف كرد و او را در بر گرفت و بوسه
 بر میان چشمها و او را در و گفت ترا بخدا می سپارم كرا
 برود كار و نگاه دارند عالميان اوست و انصرف
 و باز گشت فلما ذهبوا به و اجمعوا ان يجعلوه في عيابه
 الحب حن او را بسردند جمع شدند بر انكرا و در جاه
 اندازند يقال اجمع اشرة اذا صح العزم او را بسر جاه آوردند
 و در جاهش بگذاشتند يوسف دست در كنارها

جاء می زد و بگوید یَبْنِیْهِ و ترعوا فنیصه دستهایش
بر بستند و چانه اش را سر کشیدند یوسف گفت
یا اخوتاه ردوا علی فنیصه ای برادران پیراهن من
بر بپوشید مرا بپوشید درگاه باز می کرد این فقالوا
ادع الی احد عشر کوبا و الشقوق الفکر فیکسول و یوسلک
فلو فی الیسر گفتند بپوشه ستاره و آفتاب و ماه تاب را
بخوان تا فرا رسد و درگاه ترا مونس باشند و را
جاء و زد و گذاشتند حتی اذ بلغ نصفها نایبها جاء رسید
القوة او را درگاه انداختند و کان فی الیسر ما سقط
فیه و آب درگاه بود در آب افتاد ثم اوی الامحنة فی
الیسر سگی بر او زد و انداختند یوسف بگریست
فجاء جبریل علی السلام بالوحي من امر الله عز وجل جبریل
با فرخندای تعالی بوی آمد و وحی آورد و هو قوله تعالی
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَيُنْبِتْنَهُ أُنًى لِّخَيْرٍ یا یوسف اخوتک
با منم هذا و وحی کردم یوسف و زد بود کی خبر دهی
برادران را یا نبی ما نو کردید با منم هذا یصنعهم هذا
یا بنی سعت لا کردند بر بید عصر و مراد است کی خبر دهی

ایشان را عصر و گفته اند و وحی و وحی المہام بود و هم لا بشعرو
و ایشان نمی دانند گفته این الله معنی متصل است بوحی
أُنًى و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و هم لا بشعرون و گفته اند متصل است
بقوله لَيُنْبِتْنَهُ و هم لا بشعرون اول و وحی فرستادیم یوسف
و برادران اش را از خبر ندانستند و ندانستند دوم
خبر دهی ایشان را از آنچه با تو کردند و ایشان ندانند
کی تو یوسفی بجای ترا نشناختند و گفته اند جاهی اندک
آب بود کی او را غرق کردی و جواب فلما بعث فلما
چهارم جواب مصمراست و تقدیرش چنین بود عظمت
فتنم فتنه ایشان بزرگ شد و کوفیان گویند و او
زیاده است و فلما اسما و لله للجین مثل است و کجا
اباهم عشا احوالهم را و آخر روز نزد پدر آمدند بگویند
و می گریستند و گفته اند بیا کون از خود گریه می نمودند
و گفته اند بگو ای بکا ایبیه یعنی از گریه بیغی ب
بگریستند فلما سمع اصواتهم فرغ و قال الم یا بنی و این یوسف
چون آواز ایشان بشنید گفت می بود شما را ای فرزندان
و یوسف گجاست قالوا یا ابا نا انا ذهبنا تسبیو گفتند

ای پسر در شیر اداختن بر یکدیگر پیشه می گرفتیم و گفته اند
 در دوزخ لعنتم ایما شد عدوا و ترکنا یوسف عهد
 متاعنا و یوسف اندر درخت خود بنشاندیم فاکله
 الذییب که کوه را خورد و ما است بمویر لانا جمهور مفسران
 درین معنی گفته اند یوسف فی لانا نو مارا درین سخن راست
 گوی نداری اشی شے ظنا بنا لشدة محبتک لبوسف یعنی
 در حق ما ظن تو بد بود از غایت دوستی یوسف و
 لوکنا صادقین یعنی اگر ما راست گفتار بودهای جواب
 ایشان لا گفتند که ما صدقتا به شما و لکن فی امر یوسف
 ما را باور نداری از تحقیق لا در امر یوسف بامی برکت
 صاحب نظم گوید که طرفی از عینی دار و طرفی
 از نفسی که قولک لوکان دلیل علی الله لم یکن ولا یحتمل
 الا ما هو غیر موجود فذل انهم لم یکنوا صادقین زیرا
 لا چون گویی لو یعنی اگر پس دلیل بود بر آنکه نبود و
 عینی نبود الا از چیزی که لا غیر موجود بود پس دلیل بود
 بر آنکه ایشان نه صادق بودند و گفته اند تقدیرش
 چنین است و ما است عضد فی لانا و ان کما قلنا وقت

بودی

و هذا فی قصه بالقدم یعنی تو را است گوی داشتی
 و اگر ما راست گوی بودهای و اینک طایفه او خوش است
 و جا و اعلیٰ فی قصه بدم کذب ای ذی کذب بر بد
 مکر و کافیه لانه لم یکن دم یوسف بل بدم سحله و
 نزد بد آمدند با جامه یوسف بدم و خ الوده یعنی
 نه خون یوسف بود بلکه خون بچه که خورد قناده
 گوید خون اموی بود و بعضی مفسران بدم کذب بدال
 بی نقط خوانده اند ای طریقی یعنی خونی تازه و روایت
 کرده اند که شیخ ابو الفضل یازی بدم کذب خوانده است
 بطریق اصافته و فتح کاف و سلون دال و نقطه
 و فسر و الجدی و تفسیر آن نیز غاله می کنند و آن غریب
 قوله علی قیصه حال است آن خون و آن صله مضمر
 نیست و صفت کلام چون متقدم شود متصوب گردد
 بحال و گفته اند تقدیرش چنین است و جا و اقبیه
 علیه دم کذب تقدم الدم لانه الا هم قال یعقوب یعقوب
 گفت بل سؤلتکم انفسکم امرا ای ذیبت بل اضراب را
 نه چنین است و شامی گوید این کاری است که نفس شما

خفا
 بار سینه

س

بر شما آراسته است و گفته اند نفس شما را فرموده است
و گفته اند تسویل چیزی بود که براد خود بران حکم کند
و فی نفسه نه جان بود و این دران معرض بود که یعقوب
فرزدان گفت او بی فیصد جامه و کی می نماید جامه
بوی خود ندک گفت بل سؤلت کم انفسکم امرا این کاری و می
لا نفس شما بران حکم کرده است تا این که الیوم دنیا حکما
اکل ای و لم تحرق علیه فیصد و محمل است که یعقوب
علیه السلام دران حالت حرم شدن برای برادرش گفت ای بشرا
کرد و صبر جمیل ای اولی و افضل درین معوض صبر اولیتر
و فاضلتر و گفته اند غایت این کار صبر جمیل است و الله
المستعان علی ما تصفون خدای تعالی یاری دهنده است
بر این آماج شما وصف می کنید **قول تعالی و جات**
سباق فاعلوا و اورد هم فاذلی دلو قال یا بشرای
هذا اعلم و هم المسافرون یسیرون فی الارض الارض یعنی
ستاره عیار تیسند از مسافران که از زمین بی زمین روند
یعنی کاروانی به راه رسید و مالک خود و کباب
ایشان بود فارسلوا و اورد هم و یروا الماء لیسیتی منته

کسی را بطلب آب فرستادند تا ایشان را آب از چاه آب دهد
فاذلی دلو ارسال الدلولی ها دلو چاه فرو فرستاد تا آب
کند قال یا بشرای هذا اعلم چون دلو بر کشید ففتشبت
بها یوسف یوسف دست دران زد فلما راه چون او را
دیدن قال یا بشرای هذا غلام ای بشر المذلی نفسه یعنی
این شخص را دلو می کشید نفس خود را بدینست یوسف
ستاره داد و گفته اند اصحاب خود را بشارة داد که
این غلامی باقیم و گفته اند بشری اسم صاحب این غلامی
بود ناداه بخبر خبر الغلام او را اندازد و ان غلام او را
خبر داد و در بشری دو قرآه است اضافت بیا و متکلم
و فتحه آن و دوم افرا و چون اضافت کنی الف
در حکم نصب بود چنانکه یا عبد الله و گفته اند در حکم
کسر بود چون میم علی می و یا بشرای بسکون یا حوا
اند و یا بشری فتشبت یا حوا ندانند و الکسر باقرادی
خواند جایز بود که در محل نصب بود برای تکرار است
و جایز بود که مقوم باشد و الی این اسم علم ساری چنانکه
بیش از این اقیم مضمون بود و کوفیان جایز داشته اند

خلفه نادای

و تقدیر از جنین بود باقوم بشری ای خدا علی م
 و اسر و بصاعه اسرار خدا علی ن بود و بضاعت
 قطعه از مال باشد قالوا سر الجمله للتجارة در سر
 با یک دیگر گفتند این را بضاعت تجارت سازیم و
 آن مشتق است از بضعت و منه المبتع و در صغیر
 و اسر و دو وجه گفته اند و وجه اول است
 لا عاید است با ولد و اصحاب و شی ای اخفوا حاله
 و کتموا شأنه حال الوفا فی آرید و شان وی بپوشید
 و با شیاه گفتند هو بضاعه ابضعناها اهل المساء
 لنبیعه بمصر این بضاعتیست که اهل آب باداده اند
 تا بمصر برویم و بفروشیم تا مردم در آن طلبت شرکت نکنند
 و بضاعه منصوب است بحال و وجه دوم است
 لا صهر عاید است یا برادران یوسف و ذلک ان یهودا
 یاتیه بالطعام کل یوم لانه یقی فیها ثلثه ایام و ان جان
 بود کی یهو خا هر روز براء او طعام می آورد و بر اکی سه
 روز در جاه ماند فانه یومئذ بالطعام فلم یجد فیها
 روزی طعامی پیور و یوسف را در جاه نیافتند فاحبر

این از ان جهت
 ندر

اخوته برادران از ان خبر داد فانوا مالکاً نزد مالک
 آمدند و گفتند هذا عبدنا ابوق مثا این بنده ما است
 از ما که بخته است و کتم یوسف شأنه مخافه ان یقتله
 اخوته یوسف علیهم السلام خود پوشیده داشت
 از ترس انکه برادرانش بکشند و گفته اند برادران
 بن یان عبیری یوسف را گفتند اگر اقرار کنی اشترعنا
 من السیارة ثم لیقتلک ترا از کاروان ما فرستایم
 و بعد از آنکه بکشیم فقال یوسف انی عبد و اراد
 الله عبد الله یوسف گفت من بنده ام و مرادش بندگی
 خدا بود فکتموا خبر تبیه و باعوه علی انه بضاعه
 از ادی وی پنهان داشتند و او را بفروختند بطریق
 آنکه بضاعت بود فناده کویدا اسر و ابیعه بیع او
 پنهان داشتند این عباس کویدا اسر اخوة یوسف
 الله اخوهم و جلاوه بضاعه و باعوه برادران پنهان
 داشتند لا او برادر ایشان است و او را بضاعتی ساختند
 و بفروختند و الله اعلم و الله علیم یا یعلمون یوسف
 خدای تعالی عالم است باخ یا یوسف که در دند و شروه

در
 سر

ببین خیر ای باغور او را بفروختند و الشریک البیج
 مشتق من الشریک لان البایع او المشتري تعطی شیاً
 و باخذ شیاً و شریک از شریک مشتق است زیرا که
 خریده با فروخته چیز یکی می دهد و چیزی می ستاند
 و ضمیر نزد جمهور عاید است به برادران یوسف زیرا
 که ایشان یوسف را بالکفر فروختند این چهره
 ضمیر عاید است بآوردن صاحب او ای اسر و بضاعه
 و حمله الی مصر فباعوه بقرین طغیف لکن عرفوا انه حر
 یظهر امره فقتلوا بالیسیر بهاء اندکشی از آن فروختند
 که دانستند که آزاد است و او را امری بریدند باید که راضی
 شدند بقرین خیر ای حرام بهاء حرامش فروختند
سوال کها یوسف چرا حرام بود جواب
 زیرا که آزاد بود و بهاء آزاد حرام است و
 گفته اند کها وکی ظلم و ظلم حرام بود و از آن جهت
 ظلم بود که ظلم او بی بجه و گفته اند که خیر ای
 ناقص بهایی نقصان بفروختند و گفته اند بهایی
 اندک و گفته اند زینب در ارم بل است از غن

کاملی را

معدوده قلیله عشرین درهما فقتلوا در مین در مین
 ایشان ده بودند و در مین عشرین بودم بستند و
 گفته اند بیست و دو درم بود و گفته اند چهل درم بود
 و گفته اند هجری از وقتیه که فروخته شد از آن نکرند
 و آن چهل درم بود و کاتبی فیه من الزاهدین فیه بود
 الا الثمن فیه عاید است باین و گفته اند یوسف و
 القمیر فی و کاتبی فیه من الزاهدین فیه بود
 یعنی ضمیر و او که در کاتبی است عاید است بآوردن
 یوسف الا بقول این حر و معنی زاهدین آشنایی
 در آن بها محتاج نبود و در این نبود و فیه جان
 نبود که از صله زاهدین یا شریک بر آن اسم فاعل جوب
 الف و لام دردی بود و فاعل خود عمل نکند و بخوان
 بر است که در و فیه من الزاهدین بتین است و
 تقدیرش چنین بود و کاتبی فیه من الزاهدین
 و طرف عاقل جان بود زیرا که در طرف این اشاع
 جان است و جان نبود که آن بزم القصار نیز و قال
 الذی استرا من مصر من انقه من الذی عمر یوسف را

بمهر بود و درین روز بدین به بیست دینار بجز وخت
 و گفته اند بر او بنقره و گفته اند بزر و گفته اند پیش ازین
 عربین مصر شریح بنی تافز بنده داری بوی دهند و اسم
 عیسی بن قیصر بود و اسم ملکه و لیدین دین بود و در آن
 گفت و نام وی نزد اکثر مشرکان را عیسی بود و گفته اند
 زکّا و گفته اند زکّا الکریمی مشوا شاید کی صدر
 بود یعنی افاست و کریمی دار و شاید کی مکان را بود
 ای موضع اقامت و معنی آنست احسین علیه فی جمیع
 حالاته من کول و مشروب و ملبوس باوی نکوی
 کن در همه احوال وی از آنچه بخورد و بپاشاند و بپوشد
 ابن عیسه گوید الا کرام اعطای المراد علی وجه الاعظام
 کرامی داشتن کسی آن بود که مراد وی بوی دهند بوجه
 انکه او ایند که از نیک عیسه آن یقینا باشد که در مال دارا
 از وی منفعتی بود یا در صنایع سودی رسد و گفته اند
 باشد که او را بهایی زیادت بعز و شیم از آنج حربه ایم
 او تحفه و ولدا تنبناه و لم یکن له ولد او را بفرزندکی قبول
 کنیم و او را فرزند بخواند مسعود گوید احسن الناس

عزیزه دار و عزیز

فراسته اثنان العزیز حین قال یوسف عیسه ان منفعنا
 او تحفه و ولدا و ابته شعیب حین قالت لیسها یا ابته
 استاجره الیه قول نفالی و کذلک مکنا یوسف
 فی الارض و لعلته و تاویل الاحادیث والله غالب علی
 اعدائهم و لکن اکثر الناس یعلمون انی تحسین الله یوسف
 لا مشتریه اول نمکنه فی الارض یعنی ماکی خداوندیم
 یوسف را در زمین نمکینی کرامت کردیم و اولان نمکین
 آن بود که او را بر مشتری دوست داشتند و لعلته
 و تاویل الاحادیث عطفست بر مضمون تقدیرش
 چنین بود لئو حی الیه و لعلته بوی دهد و کیم و او را
 در آموختیم و گفته اند که انما علیه بالخروج مکناه
 فی الارض لئو حی الیه و لعلته و تاویل الاحادیث چنانکه
 بیرون آوردن او را از جابه بوی بخت فرمودیم او را
 در زمین نمکین نمکینیم و بوی و حی فرستادیم و تاویل احاد
 او را کرامت کردیم یعنی تعبیر جواب و معانی لب حذای
 تعالی و الله غالب علی امه لا یرده شی خدای تعالی عالمست
 بر همه چیزها و هیچ چیزی را نمی تواند کرد و گفته اند

بش

عالمیست بر امر یوسف علیکم السلام و لکن احسن الناس
 لا یعلمون اما اهل مصر عنی داند که درجه یوسف بحی
 خواهد رسید و گفته اند اهل مکه عنی داند که لطایف
 صنع خدا چیست و تا بلغ اشده ششای اشند از جسمه
 و قوته چون بمشاهه قوه جسمانی برسد صحاح گوید
 بیست ساله شد مجاهد گوید سی و سه ساله شد
 و ابتدا اشند خواب دیدن است و گفته اند هجده سال از
 عمرش نگذشت و گفته اند بیست و یک سال از آنه بقوی
 سبع سنین و یبلغ لسبع بعدها و تینا هی طوله
 و قوته لسبع بعدها و آخر الاشد اربعین سنة
 یعنی هفت سالگی فوت یابد و بعد از آن هفت سال
 مانع شود و هفت سال دیگر قامت بلند کرد اند و قوه
 تمام یابد و آخر اشند چهل سالگی بود و گفته اند شصت
 ساله بود آئینه حکما او را حکمت و عقل بخشیدیم
 و گفته اند حکما علی الناس و را بر مردم حاکم کرد ایندیم
 و گفته اند او را نبوة دادیم و گفته اند او را فقه گرامت
 کردیم و علما بنا بر این حدیث و او را علم نایل کردیم

و گفته اند اعطی النبوة فی الحیث یعنی نبوتش در جاه دادند
 چون مبلغ اشده رسید او را بدعوت امر فرمودند و کذا
 بحری الحنین و یلو کار از امحنین جزا دهیم این عبارت
 گوید المومنین و گفته اند صابرین و گفته اند کما فعلت
 یوسف نفعل محمد صلی الله علیه و آله چنانکه یوسف
 کردیم با محمد مجتبان کنیم و راودنه التي هو فی بیتها عن
 نفسه یعنی را عیل از یوسف طلب جامع کرد و اصله زیاد
 برود اذ ا جا و ذهب یعنی چون یابد و برود و غفلت
 الابواب التعلیق اطباق الباب با بعسر فتحه و الشد
 للمباغاة فی الميثاق یعنی تعلیق عبارت است از در بسته در
 خیز که کشادن آن دشوار بود و نشند بد در روی
 مبالغه است در استوار کردن آن و گفته اند کثرة راست
 و کانت سبعة ابواب و آن درها هفت بود و قالت
 هیت ک یعنی زانجا گفت بیا و رو با من کن و آن از
 اسمایی است لا افعال را بان نام بخاذه اند و بگوهرها
 خوانده اند یعنی هیت بگوهرها و ضم تا بغیر هم و بگوهرها
 خوانده اند و همی قولک هیت هیبة کیت اخی حیت

و این عبارت را
 در حدیث آمده است
 که یوسف را
 در خواب دیدند
 که در دهان
 یک کبوتر است
 و این کبوتر
 را در دهان
 یک کبوتر است

و معناه تحقیقات آماده ام و تقدیر وجه متعلق بفعل
 بود و بوجه اول تبیین بود مدعور از جاج گوید مراد
 از لوم آنست که لک في التقدم خط قال معاذ الله ای اعظم
 به و هو ضبط علی المصدر ای عود یا الله عباد ایضی ازین
 جی تو مرایان می خوانی بنابه می گویم خدا بنابه گرفتاری
 ربی انت الله خالق و لا اعصیه خدای تعالی آفریدگار من
 خلاف اولی و لکنه اند العزیز ربی سید کی اشتراکی
 مصنف کتاب گوید این وجه خطا و محض است
 زیرا که پیغمبری مثل یوسف نشانید لا مخلوقی را
 رب خواند اگر گویند بطریق مجاز بود گویم اصل عدم
 مجاز است واضح وجه اول است احسب می توانی
 مواکمی داشت مخالفت او را ندادم اند لا یعلم الظالمون
 بدینست که آنکس را چیزی جای عهدگی نه جاء آن بود
 ظالم بود و ظالم رستگاری نیابد و مراد درین موضع
 زناست و لغت محنت به و هم بها یعنی زلیخا فضل گناه
 کرد و اللهم بالشیء مقاربتی غیر دخول یعنی هم نزد یک
 شلست بکار کی بکار در آن کار داخلست نباید و گفته اند

قد زنا و زانی
 و زانی زانی
 و زانی زانی

زلیخا از استند و پیر استند بود استقلت علی قنایا
 و حلت ممیها بها یقفا باز افتاد و شلوار باز کشاد بود
 علیها لم درین معرض فضل زدن او کرد و العزیز منها
 یا الله زدی بپایزد لوط آن رای برهان ربه الی دید
 برهان برورد کار خود و در برهان خلاف کرده اند بعضی
 گفته اند صورت یعقوب در نظر یوسف آمد انگشت
 در دندان گرفته قناده گوید یوسف را اندا کردند کی
 ای یوسف نام تو در جبرایله اینیا مکتوب است و گفته اند
 جبریل را دید و گفته اند خبر او را باید آورد و گفته اند
 قطیفه را دید و گفته اند بنی حد کوشه نهاده بود زلیخا
 بر رفت و چیزی را روی است پوشید یوسف گفت
 جی کی گفت شرم می دارم کی نیست مراد درین حالت
 بیند یوسف گفت ای زلیخا تو از جاد کی شرم می داری
 لا اورا قوه بینایی و شنوایی و حضرت رسانیدند و
 منعت نمودند از دیدن طرف او و لا من از خداوند
 خود شرم دارم کی بافعال و اقوال شنوا و بینا است
 و از پیش روی نیست و فضل از لوط که لک لک لک لک

اند

الشوا والعشا كناه وزنان يوسف بكسر الهمزة
 وعبدنا المخلصين اوانبيدكان بر كنز بده مالمو ذ
 وانكسركم بكنسركم خواند معن جين بود اخلصوا دنيهم
 لله دين خود و بتره كردند خدايوا واستبقا الباب
 طلبا للمبادرة الى الباب و اين نگاه بود كي برهان ظاهر
 شد يوسف فاضل در كرد كي بيرون رود ز ليحا بيشر
 فضل در كرد كي يوسف را منع كند فلم يقل الم الى دله
 دستش جز بر او يوسف نرسيد ان شئت فشفقت
 داف يوسف بشكافت جنانك خدای تعالی فرمود و قل
 قبضه فرزند بل و قد شكفتن بود بطول و قضا شكفتن
 بود بيها والعياسيد هالدي الباب صاد قاروج المارة
 على الباب چون بدر رسيدند شوهر ليحا يا نشان رسيد
 فلما دانه خافت ليحا چون شوهر را بديد بتر رسيد
 فاحنا لت في تزييق نفسيها در بر آه نفس خود جلدت
 انديشه كرد گفت قاتل فاجنوا فاد با هلك سوا الله
 ان ليحجن او عذاب اليم جي جزا بود كسيه را با اهل زنا انديشد
 او فقت انه فضلها شوهر را در كان انداخت يوسف

فضل او كرد و بيشي كفتن ان ليحا بوده است مافتي است
 و تقديرش آنست كي الم ليحجن او عذاب اليم جزا او از
 دو چيز بكي است باز ندان يا عذاب اليم و عذاب اليم زدن
 در خاك بود و گفته اند ما استقام است و تقديرش
 جين بود هل جزاوه الم ليحجن قال عي او دتي عن
 نفسيه يوسف گفت او مطالب مرا بجا و لم يكن عليا لم
 يكشف الامر و يقضها ان لم تكذب عليه يعني يوسف
 عليا لم كشف حال او نكرد و او را فضحت فكر دانست
 اگر بروي دروغ نگفتي و شاهد شاه رفت اهلها اخبر
 من اهلها از اهل ليحا خبر دهند خبر داد ابن عباس
 كوي كان صبيبا انطقه الله واليه ذهب طاعة من
 المفسرين يعني كوي كي بود خرد خدا تعالی او را بياكي
 يوسف عليا لم كوي ياك انيد و بعض از اهل تفسير برين
 و گفته اند كي بود ان خواص ملك و او را اي بود
 و گفته اند شاهد عزير بود حياهد كوي شاهد جامه
 در بده بود مع يوسف كهاب كوي اين وجه بخايت
 بعيد است زير كي يادي تعالی فرمود و شاهد شاهد من

و جامه را اهل نگویند و نیز نقل عبدالله عباس رضی الله عنه
 عنه اولین است از قول مجاهد در بر اکی قول ابن عباس
 موافق و مطابق آنست و قول مجاهد مخالف قرآن
 ان كان قبضه قد من ذنوبه فذقت وهو الكاذب
 اگر جامه یوسف از پیش بطول شکافته است ز لیجا
 راست گوشت و یوسف دروغ ز نامشت و آن
 كان قبضه قد من ذنوبه فذقت وهو الصادقین
 و اگر جامه یوسف از پس شکافته است ز لیجا دروغ
 می گویند و یوسف صادق نامشت فلما رأى قبضه قد من
 ذنوبه چون جامه بدید که از سر دریده بود راست یوسف
 او را معلوم شد قال الله من کذب یعنی شوهر گفت
 این را بکدر ناسنت و گفته اند شاهد گفت و الله من
 کذب کن عابد است به حاجت او را با هلاک سوا و گفته اند
 عابد است بسو و گفته اند عابد است بکذب لیجا
 شوهر گفت الله و کذب یعنی این از حیلست شماست
 ان کذب عظیم بدست کی حیلست شما زان عظیم است
 حیلست شما صالح و طالح و برکی و سقیم می رسد

سوال کید شیطان ضعیف می خواند ان کید
 الشیطان کان ضعیفا و کید زان عظیم خوانند
 ان کید کن عظیم **جواب** ز برکت
 کید شیطان دشو شده بود و بلا حول بود و بوش
 باشد و کید زان مزاحمه بود و دیدنی چشم و بلا حول
 دفع نتوان کرد ثم اقبل علی یوسف بن سوکی یوسف
 کرد و قال یوسف اعرض عن هذا الکفه ولا تذکره
 این قضیه بوش و باید مکن و گفته اند دروغ ذلک ثم اقبل
 علی راعیل ان ما جربکذا و روی بر اعیل آورد پس
 روی لیجا کرد و گفت و استغفر کی لذت بکری تو بک
 الله من خطیئک نفیت کن استغفر کی تعالی از گناه خود
 انک کذب الخاطیین توان گناه کاران **سوال** با یستی
 لا کتبی من الخاطیات بلفظ قافیت دارند **جواب**
 ذکر لتغلیب الرجال بکذا از جهنت غلبه مردان دارند
 و گفته اند سید ذعیرت بود کی در مثل جنان واقع
 گفت و استغفر کی لذت بکری تو بک **سوال** با یستی
 نسوة فی المدینة امرأة العزیز تر آورد قیبه با عن قیسه

زبان مصر گفتند زبانی از آن جوان مرد یعنی غلام
خود طلب جام کرد قد شغفها حبا دخل حبه شغاف
قلبه وهو حبه القلب و سولیه دوستی غلام او در
نقطه سیاه کی در جوف دل او ست منزل ساخته شد
و از اجنه القلب و سولیه خوانند و گفته اند شغاف
غلاف دل است و گفته اند شغاف در دیست و رخی
لا در شکم بود و حبا مضویست تخمیز نصر فی العفل
عنه تا فلان دمی بگرداند و معنی اول صحیح است
و موافق آیت نه بینی لا تقسیر ضلال مسیر محبت عظیم
کردیم اینجا نیز مراد محبتی عظیم است تا حدی لا بقظه
دل رسیده است فلما سمعت بکره ای سمعت زلیخا
بوقیعتهن چون زلیخا واقعه زنان بشنید سوال
جواب آن مصر را مکر خواند جواب زیرا
حسن و جمال یوسف با ایشان می گفتند ایشان خواستند
لا خبر عیان شود یوسف را به بیند این سخن گفتند
لا امرأة العزیزین در قیاسا عن نفسه از این جهت
سخن ایشان مکر خواند لا این دقیق در مصر آن بود

حزن

از سلت البهن تدعوهم لا ما ذبق اتحد کس و مناد
و ایشان را عیبهائی خواند قدعت البعین امرأة جمل
دعوه کرد و گفته اند چهار زن بودند لایب ستر وی
و افق بودند و آن ایشان می داشتند فافشبن سرها
ستر او فاش کردند و در آن کس مکره و اعتدات من
العینید و هو المعلن و بساخت برای ایشان تنگ
مجلسا ما تباکن علیه و الو ساید و التار و فینه الطعام
و الشراب یعنی مجلس برآ ایشان ترتیب کرد زلیوها
و بالشها و بیکو بکسرت ایند و طعام و شراب مرتب
داشت حسن گوید متکا ای طعاما و گفته اند مراد
از متکا آن چیز بودگی بکار د باید بریز چون درخ و
خبره و مؤز و گفته اند رماورد بود و آن دقان بود
لا گوشت در میان آن خاذه بودند و چیزها و دیگر
کانه تنگ علیه السکین کو بی کار در بر آن نگه می
گذاشتند کل واحد مهن سکیا و هر یک را از ایشان
کاردی بردا میزد گوید در آن روز کار رسم آن بود
لا هیچ خوردند بکار و د و ملقه خوردند و چنانکه

از سلت

فعلی است و عن بجیزها جان چرخ کنند لا حاجت
بکار بنود و قالت اخرج علیهم ن لیجا گفت یوسف
بیرون ای یوسف بر آن زنان بیرون آمد عکرمه گویند
فضیلت یوسف بر مردم در حسین جوان فضیلت
ماه شب چهارده بود بر سایر ستارگان فلما ارابه
اکبره نه جوان بزرگترین زنان او را دید و گفته شد
والله کرا ایده امرو ایشانرا مجاهد گویند حسین ایشانرا
حسین دید و هاد را اکبره نه عابد است با مصد ز
ای اکبر ن ایبان او گفته اند المراة اذا استدنت علمتها
حاض ت و گفته اند امیر حسین که کامی ن الحاج
یعنی جوان یوسف را علی بالمرید ند از غلبه حسین
او معنی از ایشان چند شد چنانکه در چاکت جاء از ایشان
جدا می شد و قطع ن ایده هن دستها بکار دیو یازند و
گفته اند کار در طعام نهادند تا بسونند دستها و خود
ببازند قناده گویند دستها خود ببازند و ببازند اختد
و این علو و بالغه است و این جنان است چون کسی خود را
بخور است باجر حتی بر خود گذاشت گویند قطع ببازند

و هبت گویند هفت کس از زنان جهل گاه از غلبه و
بمردند و قلن حاش لله ما هد البشر ان هذا الملك کریم
حاش لله تشریف است یوسف را از حار بشرویت ابو عبد
گویند این لفظ داد و معنی است تشریف و استغنا ابو علی
گویند در کتاب الحج حاش ان دور وجه خالی نیت اما
است لا حرف چار است در استغنا یا در فعل شاید کی
چار بود ز برای چار بر مثل خود د خو ناید بسر ناید شد
لا فاعل است از حشاک یعنی ناجیه بود و فاعل آن یوسف
باشد ای صار فی حشاک خ لک هذا معنی کلام ابو علی و الف
حرف کرد الکفا بالفتح علیه دلیله و بفتح الکفا کرد
کی بر ان در التی می گذاشت ما هد البشر ای مثل هذا الحار
البشر معهود البشر اما هو ملك یعنی مثل این حال در
میان آدمیان معهود نیت بسر مکر ملکی است قالت
قد لک الذی لم تنتی قیده ز لیجا گفت این است کی شما
بدو ست او طاعت می کردید و قیاس است باز اما در وقت
که یوسف را ایشان غایب بود و لقد او دست
عن نفسه را و را بخود دعوت کردم از ت لن حسین

عزفت اخن بعید کما بدو سته یوسف بر خود
افزار کرد جوف داشت کی او را در آن معذور می
دارند فاستعصم ای استع یطلب العصمة من
رکوب الفاجئین منع کرد آن آخ طلب عصمت کند
از زنا تم قلن که اطلع مؤلاتک یعنی زنان یوسف را
گفتند سیده خود را بطبع بشوز لیاقت و پس
لم یفعل و امره لیسبح و ان نکند آخ و او را هم او را
بر نفل کم و سخن صمد سخته ای سخته بالسجن
و التصرف بالحیث و لیجونا من الصاعرین و او از
جمله ذلیلان بود و الفعل منه صغر بالکسر یصغر
صغرا و صغارا و فی الدقة و السیر صغرا و صغرا
صغیر و یولیوا و وقف بالف کرده اند و مثل ان تسفعا
است و آنرا حد قرظیر نیست قال یوسف گفت دی
بارب السخن الکون فی السجن خداوند مرا در زندان
بودن احب الی ما تدعونی الیه دوست تر است بر من
از آخ ایشان را بآن دعوت می کنند یعنی زنا سخی ال
احب الی گفت افعل تقضیل جایی استعمال کنند فاضلی دیگر

لستهم

باشند تا گویند فلان افضل من فلان جواب
احب گفت مع اکثرنا محبوب و می بود پس معنی آنست
که آخ ایشان را بآن دعوت می کنند که از آنرا مثل خواست
ارادة فردر زندان بودا شد بودی معنی کلی این است
و طئت نفسی علی السجن نفس خود را بر زندان حور سید
کرده ام و دل بر آن نهاده ام و ان تصیر فی عی کیده هن
و الکید ایشان از من بکودان اصب الیهن از بقول
ایشان التفات نایم و گفته اند ایل بطبعی و غلبه شهنوی
الی اجابتهم لایل کم بطبع خود و غلبه شهوة با جانب
ایشان تقول صبا الرطل الی المرأة حال الیهما و عار لها
صبا و صبا و الصبی رقة الموی و بلفظ جمع ذکر کرد زرا
لا ایشان گفتند اطلع مؤلاتک و گفته اند کل واحد منهن
دعته الی نفسها سرا هر یک از ایشان در سرا او را بنفس
دعوت می کردند و ظاهر آیت جبرین دالت می کند و ان
لجاهلین و من اجله عاصیان باشم فاستجاب که
ربه خدا تعالی دعاء او مستجاب گردانید و صرف عند کیده
کید ایشان از وی بگردانید الله هو السميع لدعائه کی و

شعوائی دعا او است العليم بحاله وحال من ودانا است
 حال يوسف وحال زان مصر و گفته اند شعوائی دعا
 دعا کنند کاستند ودانا است یا خلیص ایشان تم
 بدالهم من بعد ما رواه آیات ^{توبه} لیستخذه حتی یجیر ^{من} امری ظاهر
 لهم بعد ان لم یکن والصمیر یعود الی العزیز والی النساء
 ظاهر شد برایشان بعد از آنکه برده ساخت یوسف
 علیها السلام بدیده بود و گواه و شاهد شاهد بر عصمت
 وی گواهی داده بود کی او را بنزدان کنند مدتی و صبر
 در راه عابد است با عزیز و زنان و هم بلفظ تذکر و نود
 تَقْلِبًا لِلدُّکْرِ و گفته اند عابد است با عزیز و حشمت
 و بلفظ جمع را اندک بکنه ز برکی خطاب ملوک و اشراف
 جمع کنند و گفته اند عابد است با عزیز و اهل مشورت
 و در فاعل و بداد و قول است قول رای و بداء و العرب
 نقول بدالی استعماله و باید که در بدال کثرت و بداد
 رای تلون بود در رای دوم کو فیان گفته اند فاعل
 بر الیستخذه است و نیز بصیران جمله فاعل یقتل
 بالالیستخذه تفسیر بد است می شود گویند ثم بدالهم

تَجَنُّه بداء ایشان محبوس است او بود و آیات
 حدیدین جامه و بریدن دستها و استعظام و شاهده طفل
 بود و حتی حین هفت سال بود و گفته اند پنج سال و گفته اند
 راجع اعزیز را گفت ان هذا العبد العبرانی قد فصحی
 فی الناس یعتقد الیهیم و یحبهم انی راودته عن نفسه
 فاما ان یأخذ فاحسح و اعتقد و اما ان یجسده کما
 حبستنی فحسده بعد علمه بسرائر یعلی ان بنده عبری
 سر امیان مردم فصحی کرد و عند خود می خواهند
 و ایشان را خبر می دهند و او را خود دعوت کرده ام یا
 مراد ستوری ده تا بیرون داری عذر خواهم یا او را این
 محبوس کن چنانکه مرا محبوس کرده و عوین بعد از آنکه
 بیرون آید و می عالم بود او را محبوس کرد آید و دخل معه
 السجن فقیاب و سفند علیا لکم بن ذان کرد و دو
 جوامع در ابوابی بن ذان بردند گفته اند دو ملوک بودند
 از ان ملک و گفته اند دو جان بود بدلی صاحب شراب
 ملک بود و بدلی صاحب طعام جامع حسان ملک را گفتند
 ایشان می خواهند که بن ذان را دهند و بنده باد شا

هر دو محبوب سر خورد قال اجدفما یعنی صاحب منزله
لبو سفت بگو یا ایشان یعنی شراب دار ملک یوسف را
انبی ارا فی عصر عمر استحق العصیر من العنب
سرا بخود تند در خواب کلام می افشودم و بستی العصیر
خمر یا بپوول الیه و عصیر را خمر از آن گویند کی مالک
آنست و بیرون آوردن چیزها کی روان شود
انواع عصیر گویند و گفته اند بخت عثمان انکورد خمر گویند
وقال له خمر یعنی صاحب طعام ملک یعنی خواستار
گفت انی ارا انما اهل فوق راسی خبرا تا کل الطیر
منو مراد در خواب بخورد کاف تا فی چند بر سر
داشتیم مرغان می آمدند و از آن می خوردند
بنفاینا و الیه اخبرنا بتفسیر ذلك طارا از تعبیر آن
خبر ده انا مزیک من الحسنة یا ما تر از آن جمله عالمان
می دانیم من قولهم فلان یحسن هذا العلم و گفته اند
ما تر از جمله نیکوکاران می دانیم کی ما بگویم کردی
در تعبیر خواب و گفته اند کان علیکم فی لوی و یضرب
و یعنی جزینم و بخت ما لوی به فی الحسین طاراة

بهاران ایشان می کرد و دل خوشی غناکان می داد و
و در عبادة خدای تعالی سعی می نمود قال یا نیکاطعا
نزد قایده الی نباتکما بنا و الیه قبل ان یا نیکاکم انا
عالم بتعبیر الرؤیا حتی لو راى واحد منکم فی منامه
طعاما یا کله عبرت رؤیاه و اخبرته بما یوول الیه
قبل ان یكون یعنی من تعبیر خواب عالم تا حدی
اگر یکی از شما خواب ببیند لا طعام می خورد و تعبیر
آن بگویم و اورا خبر کنم کی آخر آن می خواهد بود و
گفته اند یا نیکاطعام فی البقعة فیکون المعنی
معنی کلام عیسی علیه السلام و هو قوله و انیکم با ناکلون
و ما تذخرون فی بیوتکم یعنی من شمارا خبر دهیم با ناک در
خاها می خورید و ذخیره می سازید این صحیح گویند
ملک چون خواستی لا آدمی باشد او را از طعام معلوم
منع کردی من شمارا از آن طعام خبر دهیم پیش از آنکه آن
بیارند و الا ما علمنی الی این آیتان ان آنست لا یورثکم
سرا یا موحخت شاید کی ابتدا بود و ما علمنی خبر آن بود
و جایز بود کی خلیف فاعل یا نیکاطعام شد و ما علمنی متصل

بود بقوله بآئنا كما بناه الله تعالى من جنه تعليم الله واما
 عدل عن التغيير الى هذا الكلام لانه لو تغير روبا
 الشئ وهو ما في روبا صاحب الطعام فلما الزمه اخبره
 ان علم تغيير عدل لغيره الى تغيير جوابها، بذلك لانه
 محي است از آید در جواب صاحب طعام می است
 چون صاحب طعام او را بتغییر گفت جواب خود الزام
 کرد او را از آن خبر داد و گفته اند از آن عدول کرد
 و ایشان را با سلام دعوت کرد و این اولین است و محمل
 لا عدل خود نیست زیرا که در مقام ذکر طعام هست
 و آن گفت ما علمنی ربی ان انا جنت کنت کفی من شمار از
 و می و علم خبر می هم نه از بخوم و کلمات آن ترکت
 طلق قوم ابو موسی بالله و هم بالحق هم کافرون
 من ترک الله ام ملت قوم لا یحز الا ان یمنی و یأمر
 آخرت کافر گشته اند چون صله مقدم داشت هم
 احاده کرد و استغفرت ملة ابا کی ابرهیم و اسحق و یعقوب
 و متابعین ملة بذران خود ابرهیم و اسحق و یعقوب
 از همه ام ماکان لانا ان نمنی بالله و نمنی جابر بنوخ مارا

کی بخدای تعالی منکر لایم ذلك الى التباغ یعنی متابعیت
 من بذران من فضل الله علينا ان فضل خدای تعالی است
 بر ما با سلام و بیوه و علی الناس و علی سایر الناس
 الذین عصمهم الله عن الکفر و وقفهم للإسلام و اتباع
 الالهین علیهم السلام یعنی فضل خدای تعالی بر همه مردم از آن
 جهت است که ایشان را از کفر رعایت و حمایت فرمود
 و توفیق داد ایشان را بر متابعت انبیا و پیغمبران و لکن
 اکثر الناس لا یفهمون اما مردم شکر گفتن می
 گزاردند پس ایشان را با سلام دعوت کرد فقال یا صاحب
 ای ساکنان و یاران ندان از باب متفرقون خبر می
 شئ مخلقه الذوات و الحقایق و الافعال یعنی تبار
 در ذات و حقیقت و فعل مخلقه بهتر اند و گفته اند
 مراد از متفرقون اصنام و اوثان و حجر و طراکه اند خیر
 و اعظم و اولی بالاتباع یعنی این خدایان متفرق بهتر و
 عظیم تر و اولی تر است متابعت ام الله الواحد القهار
 یا خدای که در خدای متفرق بود و بر همه چیزها غالب
 باشد و کس بر وی غالب نباشد ما نعبدک انتا و انما نعبدک

دینکانه می بینید شما و آنکه مردم شما را از دین و دین جن
از وی الاسما سمیعوها انتم و آباؤکم الاناماء کی هیچ معانی
نخست آن نیست و گفته اند کویکی ایشان اعتقاد بود و جوکی
غیر موجود داشتند پس اسمی در مسیح بر سینه انداخته اند
نخدا بی شما و بزرگان شما نام خدا می دانند که الله بجا من
سلطان ای لم یامن بعباده حقای تعالی بعباده ایشان
امر بغیر مؤذن الحکم الله قوه و قذرة و الامر و عنی
خدا بر است امر الله تعالی و الایاه امر کرد کی جزوی
کس را عبادت نکند ذلک الدین القیم دین مستقیم این است
و لکن اکثر الناس لا یعلمون و لکن بیشتر مردم آن اند
که او را نمی شناسند و نمی دانند یا صاحبی السجین ای
ساکنان و باران زندان و در خواب ایشان سه وجه
گفته اند اول آنست کی تجربه علم او می کردند دوم آنست
که خواب ایشان حقیقت بود سیوم آنست کی خواب
شرایع از حقیقت بود و خواب جوان سالار حکام بود
یعنی ساخته پس تغییر خواب گفت یا صاحبی السجین اما
احکما یعنی شرایع از قیاسی ریه حمر خداوندگار و سید

خود را خرد و هکذا و اما الآخر و اما جوان سالار فیصلت
فناکل الطیر و راسد قفالا لم یزیتا گفتند هیچ خواب
ندیدیم و گفته جوان سالار این سخن گفت یوسف او را
جواب داد و گفت فقی الامر الذی فیه تستفتیان ای
الله لکن واحد منکما مغیرت رؤیاه به صدقت فیهام
کذب یعنی در علم خدای تعالی بود کی سبب مرگ تو این باشد
و هر یک را است ان شما تغییر خواب شما اگر راست و اگر
دروغ و قال للذی ظن انه نایج منها یوسف گفت آنرا
کی یعلم و بغیر است لا اوخاه باید از ایشان هر دو
از هلاک شدن از گریه عند بلک مران در سینه خود باز
کن یعنی ملک و قال له ات فی السجن غلاما حبیس ظلما و او را
بگو کی غلامی را بظلم در زندان کرده اند فانساه الشیطان
ذکر ربه در صبر و قول است اول آنست که عابد است
با صافی و دوم آنست کی مرد و عابد است با یوسف
و درین معنی حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله روایت می
کنند انه قال رحم الله اخی یوسف لولم یقل اذ کونی عند
ربک المالبث فی السجن سبعاً بعد الحسن معنی حالش

باید که در خواب
از سبب مرگ تو این باشد

یعنی رحمت خدا بر او اذرم یوسف باذکر نکفتی اذکر می
عند در بکسوان نزد سید خود باذکر نکفتی سال بر این
بخ سال در زندان ماندی فاساء الشیطان ذکر بدیه
کفته استی الشیطان یوسف ذکر الله حتی استغاث
بعین الله مصنف کتاب گوید این معنی ظرافت نفس
ذراکی ما قبل آیت تقریر می کند و بر تکذیب این معنی
کواهی صریح می دهد و قال للذی ظن انه ناج منها اذکر می
عند در بکسوان یعنی یوسف گفت شراب دار را کی میدارست
لا اوانی است مراد سید خود باذکر نکفتی فاساء الشیطان
ذکر بدیه شیطان فراموش کرد این را و کی یوسف را
نزد سید خود باذکر نکفتی پس صغیر دو کانه راجع با شراب
دار بود نه با یوسف کما است یوسف علیا لم اذکر
عظیم تر است کی شیطان خدا را بروی فراموش کرد اند
قلبت فی السجن ای ملک و بقی فیه در زندان درنگ
کرد و باند بضع سنین سبع سنین هفت سال و گفته اند
بعد از خواب هفت سال در زندان ماند و پیش از آن
بچ سال در زندان بود و گفته اند بضع سنین پنج سال است

والبضع بنف مابین الثلثة الى العشرة و هو الاصح و بضع
از سه تا ده بود و اصح این است و گفته اند از سه تا پنج
و گفته اند تا هفت و گفته اند تا نه و هفت بضعه من
الدخرا ای قطعه منه و قال الملك انی انک سبع بقرات
سمان انی را بشت فی المنام کانی سبع بقرات من در خواب
دیدم کی گویی من در خواب دیدم کی هفت گاو این
گویند بقره حیوانی است مهیا للحراب الکرب علی
البقر و السمن زیاده البدن من السمن و اللحم و اجری الصفات
علی المضاف الیه و فی قوله سبع سموات طباقا علی المضاف
و کلاما جابزا بیا کل من سبع عجاف لا عرض ضعیف و
العجف اشد الهزال یعنی لم عزی سخت لا عور را عجف
گویند و فاعل را الخف و عجفا گویند و عجاف جمع بود و
این از قیاس خارج و شاید افتاده است و سمان جمع صغیر
بود و بقره موش است و گفته اند بقره چون جامه
نقع علی المذکر و الموش بر مذکر و موش افتد و گفته
جمع سمیه ثلاثه چون صبحه و صباح و طریق و ظرف
و این از سبب بود نقل کرده اند و از طریق نقل کرده اند

و این از قیاس خارج و شاید افتاده است و سمان جمع صغیر بود و بقره موش است و گفته اند بقره چون جامه تقع علی المذکر و الموش بر مذکر و موش افتد و گفته جمع سمیه ثلاثه چون صبحه و صباح و طریق و ظرف و این از سبب بود نقل کرده اند و از طریق نقل کرده اند

انج و بطاح و اجرب و جراب و افقس و قعاس
 چون عجا ف و متبع سنبله و خضر و احمر يا بسايت
 و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشك ابن عباس
 گويد سنبله بنايي است كائى قصبة خله جنوب مستطمة
 يعنى سنبله بنايي است چون بن درسته بار آن دانهاء
 بهم پيوسته و تقديس خزين بود و سبع سنبلايت
 اخرا يا بسايت **قول في كافي** يا انها المسكة
 اقنوني في روياني ان حتم الله يا تقبسون
 اي خواص خواب كاذبه ام تغيير آن بكوسد ان شمار علم
 تغيير خواب هست ابن عباس گويد العبارة نقل مخ
 التاويل بالنفس السائل بالتفسير يعنى خواب نقل كردن
 معنى تاويل است در نفس رسنده خواب بطريق تفسير
 و در خواب هم در اللزوا با چند وجه است وجه
 اول است الفعل واقع موقع المضمر اي اللزوا
 عبارتكم يعنى فعل در موضع مصدر افتاده است اگر
 عبارة شما در اينده است تاويل خواب را و حقه
 دوم است كي فعل واقع است در موقع فاعل اي

تغيير

اي للرب يا معتبرين وجه سوم است كي مفعول
 تحذو و مست و لم علت را است اي تقبسون ما
 تقبسون للرب يا وجه چهارم است كي جوف
 مفعول به فعل مقدم شود ضعف الفعل فقوك
 باللام و هذا مظهر فعل ضعيف كذا و اورد ابرام قوه
 دهند و اين مظهر است در جميع لامها كي وارد شود
 در مثل اين آيت گفته اند چون فرج يوسف عليا لم
 ان ريدان نزع بك ريد ملك مصر در خواب ديد كي هفت
 كا و زبه از كفري خشك يعنى جويي بيرون آمدند
 و هفت كا و لا غر ضعيف استاده بودند فاشلعت
 العجا و السماء فدخلن في بطونهن و لم يرمين شي
 كا و ان لا عركا و ان زبه و افرو بردند بشكم ايشان
 فرود رفتند و ان ايشان هيچ بديدنياد يعنى تقاوتى
 در جسيم ايشان ظاهر نشد و هفت خوشه سبز ديد
 لا دانهاء آن رسیده بود و سبعا اخرا يا بسايت و
 هفت خوشه ديگر خشك ديد فداشتمدند و
 و افركت فالتوت اليا بسايت على الحضرة حتى علي

کادروده بودند و بالیده کرده خشک برافتن سبز در آمدند
و بر سبز غلبه کرد جمع الکته و السحره فاستقنا هم
فیها فجزوا عنها قال کویان و ساعرا نجمع کرد و
و این جواب را از ایشان تغییر خواست همه از آن
عاجز گشتند گفتند اضغاث احلام رؤیا بخونلقه
اباطیل خوابی مختلف باطل است و احدی ضغث بود
و ضغث انحبشیش از بیجا است و آن جزو مده از انواع
حبشیش بود یعنی گیاه و ماغنی تناول الماحط بمالین
تغییر جواب نه علم ما و شان ما مستی و حلم آن بودگی در
خواب بینند و قال الذی جاء منها من صاحبی السجین و هو
الساقی گفت از ساکنان زندان آنک از ایشان نجاة یافت
یعنی شراب را و ادگر بعد امة ای تذکر یوسف
بعد از نسیه و نسی ما و صائبه و تذکیر الملک یعنی امیر
کردگی یوسف را کی پیش ملک ناکند بعد از آن که او را صیبت
کرده بود بیاذاردن خود نزد ملک امة حبس من الدهر
ای جماعه فجمعة من الزمان و در ستود امة خوانده
اند یعنی پس از نسیان و بسکون بیم خوانده اند

و معنی آن در اول عقل است انا ابیلم تناولیه ای اذ لکم
علی من تخبرکم تناولیه **سوی ال** با بستی لا تناولیه
فرمودی زیرا که احلام جمع است بنذر برانده بتابیت
جواب ذکر حلقه علی الحلم بذكر ان همت
را ندای جل بر حلم کرده است و حلم واحدی مذکر است
فارسلون ای الامر این ندان فرستید یوسف را
فارسل نجای ال السجین و قال یوسف اورا بن ندان
فرستاد بن ندان آمد و گفت ای یوسف ایما الصلین
ای راست گوی و آن بیا مبالغه است اقتضا فی
سبع بقرات سمان یا کلمن سبع عجاف و سبع
سبلات حضرت یا بسات بیان کن دار تاویل
هفت گاو و زبیه کی هفت گاو و لعل ایشان را
خوریدند و هفت خور شد سبز کی یا هفت خور شد
خشک در او بختند خور شد خشک بر سبز غلبه
یافت لعلی ارجع الی الناس تامن با تغییر آن نزد
ملک و هم لا ملک این جواب دیده است تا او بر حال
توافق شود لعلی ارجع الی الناس مراد از ناس

همه مردم اند اعلم تعلمون تاویل تو با الملك تا ایشان را
تاویل جواب باد شاه بداند و گفته اند اعلم تعلمون حال
و منزلت و مقامات تو و منزلت و سخن تو بداند
و لعل درین موضع بعینه هم گویست و گفته اند همچنان
بر حال خود است یعنی طبع قال کن ترعون سبع مین
یوسف گفت هفت سال بر عادتت است و است
رذاعت کنند و گفته اند در رذاعت جهل کنند اجتهاد
همه چی بلیغ تر و دأب عاده بود و الذوب المبالغة
فی السیر و خوب مبالغه بود در رفتن و ترعون
اشی غرتون یعنی تخم بکارید و الذرع من الخلق
و الله ایتان و کاشتن فعل خلق است و باینکه
فعل حق فاحصلتم فلدوة فی سبيله آنچه بدوید
در خوشه رها کنید تا سوس خورد و آن جانور
لاغله خورد و هم از غله ظاهر شود و در مصحف
عبد الله مسعود چنین نوشته است فلدوة فی
سبيله هو ابقی له یعنی دانه در خوشه بکارید
لا ان رابقا بیشتر بود اما قلیح اما کالون فی تلك

السنین لغذاکم اما الملك ان خوشه بیرون آرید کی در
سالها و فراخی شمارا غذا بود ثم باینی من بعد ذلك
سبع شداد تا کن ما قدمتم لهن الحقلیط اما حصون
سبع شداد اشارت است بر کجا و آن را عن صوبه
و خوشه خشک با کن ما قدمتم لهن یعنی درین سالها
قطر آب باشد بخورید فاستند العجل الی الطرف اشارت
بغل و طرف را در جنانکه گویند لیله قائم و هزاره صایم
و مراد ازین عبارت آنست که اکثر روزها روزی دارد
و اکثر شبها بیدار است و مراد آنست که اشارت بفعل
بکار کرده است اما قلیح اما حصون اشی تغرون
استظهار و غله لیدر الذراع اما الملك لا حیره
سازید استظهار و غله تخم را از جهت رذاعت
ثم باینی من بعد ذلك عام بعد ازین سالها سالی باید اشی
السنه الثامنة یعنی سال هشتم فیه یغات الناس
ای یعنی الله عز وجل فی الخیط و الجوع و باید گفت خدا کی
تعالی از خیط و کسکی و طلب باران کردند تقول العرب
عنا ما شینا و گفته اند استغاث قاعا الله یعنی فرایض است

درین سالها

رسول باز گشت و ملک از رسالت یوسف خبر داد
 فدعا الملك النسوة اللاتي قطعن ابليس ودعا امرأة
 العزيز يعني ملك زمانه التي ستمها بريد به بوزن كوزان
 وزن عزيز ابليس حاضر لاد قال لهن ما خطبكن ملك
 زمانه لقت شان وقصه شهابي فوذ وخطب كن
 عظيم بود که در آن با فحاطی خود سخن گوید آید
 راودن یوسف عن نفسه چون یوسف را خود
 می خواند بید قلن عاش لله زمانه لقتل معاذ الله ما
 ما علمنا عليه من سوء اخی ذنب ما هیچ گناه اندکی ندیدیم
 و بروی هیچ بدی نشناختیم و ندانستیم از حالتی که
 غلامان و همان زمان خلاوند کار خود بردن قالت
 امرأة العزيز ان انا حصص الحق من عزيز لقت
 الكون کی حق بیداشت و ظاهر گشت و این از
 نرس آن لقت کی زمان بروی گواهی دهند انا راود
 عن نفسه والله لمن الصادقین من اورا خود دعوة
 کردم و او از جمله راست گوایانست بر رسول
 مراجعت کرد و نزد یوسف آمد و او را از سخن زبان و زن

عزيز يا يوسف عليه السلام اني كنت يوسف اودا بان كرايت
 وكنت ملكا ابلو ذلك ليعلم اني لم اكنه بالغيب مراد من
 از بین قیدها همه آنست که عزیز بدانند که من در عینیت
 وی با وی حیانت نکردم و گفته اند تا ملک بدانند که من
 با عزیز من حیانت نکردم و ان الله لا يهديك لعبدا لغيره
 اخی و ان الله لا يهديك لغيره بکیده هم یعنی خداوند تعالی حیانت
 گشتگان را راه نماید بسبب کید ایشان و ما ابوك نشی
 اخی چنان که بنی الله نفسه استدلال فقال و ما ابوك
 یعنی چون یوسف علیه السلام ترکیه و باکی نفس خود طلب
 کرد استدلالی نکرد و گفت و ما ابوك نفس من نفس خود را
 بروی می گردانم ان النفس اماره بالسوء لا تأكل بشرة الامر
 بالعصية زیرا که او معصیت امر میار کند الا ما رحم
 ربی الا انك خدا بروی رحمت کرده است کی او را از شر
 امر نفس رعایت فرمود و گفته اند استثناء متصل است
 الا من رحمه الله فعصمه عن السوء و این این معنی کی گفتیم
 و گفته اند استثناء منقطع است اخی لکن من رحمه و گفته
 ما تصدق است ان ربی عفور رحیم و بعضی مفسران
 اند

گفته اند این همه سخن زین عجز است و هو متقل
 بقولها الآن حصص الحق انا وادنه عن نفسه وانه
 لمن الصادقين ذلك اني الاقرار على نفسه ليعلم يوسف
 اني لم اخنه بالغيب بظهر العيب وان الله لم يهلك
 كيد الغافلين واما برکی نفس عن ذنب محنت ومن نفس خود
 منز و برکی نمی کنم از گناهی که من بآن قصد کردم
 ان النفس لا تارة بالسوء اذا غلبت الشهوة نفس بیک
 بسیار اسر کند چون شهوة غلبه کند اما هم رتی شرج
الشهوة عن يوسف لا بورر دکار من شهوة قطع کند
 چنانکه از يوسف قطع کرد ان رتی عفو در جیم کی برود دکار
 من پوشده گناه است و دعت کشته است بر توبت
 کاران و این معنی بغایت نیکوست اما بران اعترافی دارد
 بود و آن آنست که چون مسلم داریم کی این سخن را بخواند
 زین عجز بر این اعتراف من دفع این معنی نشود زیرا کی کافران
 مغرورند عذابی خدا و تبت رانده عذابی می رسانند می گویند
 ما بعدهم البقره و الوايه رتی ما این را نمی بینیم اما انکر
 ما انکر ان ذیل کرد داشت و قال الملك اموتی بعد استخلاصه

دکتره بود
 بنویسند
 بنویسند

ملک گفت او را این حرف را بگو او را می شنوای غیری از
 برای خود خالص کرد ام فلما کلمه عبور و بانه شفا
 و دله علی الترشد فی اموره چون تغییر جواب باوی
 بگفت و او را در کارهای وی بریند و الت کرد
 قال ملک يوسف انک اليوم لما یملک تقام امور
 نزد ما مکانی و منزلتی داری امین فاموتی آمینی
 تخاف العواقب تراد عواقب کارها ترس نیست
 فموتی ما هدیبت الیه و اشترت به کیست مرا
 بایع تو مرا با آن راه نمودی و اشارت کردی بآن یعنی
 گماشتی کی بران قیام نماید قال يوسف گفت اجعلی علی
حزاین الارض ای زمین من مقرر کن این مصر در فقر و
 من کن انی حفظ لها من لا یستحقها لان فکاه دارم
 از کسی کی مستحق آن نبود علیم کاتبه جاسبت کی من
 دانا ام و نویسنده و ما هم می جوه تدبیر دران
 و فقر دران لا بغایت عالم و گفته اند حافظ
 کشت خدا ام و بر معانی آن استوارم و هدایت عباد
 و مصالح امور و رشا در دانستن آنست و گفته اند

نقا

در آیت تقدیم تاخیری هست و تقدیم بخیر است
 اجعلنی علی خرابین الارض فی حقیقه اعلم قال الملک
 انک الیوم لدینا ملین امین ای اجابته الی ملتمس
 آخ القاضی او بود مبدول است و کذا مکنا
 لبو سف فی الارض و الی خدا و ندیم بو سف را
 در زمین مکانت و دولت دادیم در قصه آورده
 لا ملک یوسف لایس تخت ملک بنشاند و فو من
 الی جمیع اموره و جعله مکان العزیز قطیف
 و همه کارها بویوسف باز گذاشت و او را عوین
 عزیز ساخت و نام او قطیف را طغیر بود و عوین
 حدین چند شب و فاة یافت و ملک در عزیز را
 یعنی را عیل یا الیجا بنی بویوسف داد بویوسف
 چون با وی بود کانت عفره دختر بود پس
 بویوسف را از وی دو پسر بوجود آمد اقم ایتم
 و پیشا بنیو منها حیث بنشاند بیزل منها حیث
 برید و بیهوی یعنی در زمین هر جایی مراد او بودی
 منزل ساختی نصیب و عتاف بنشاند و ما یم برعت

خود هر گز ای خواهم و لا نصیع آخر المحسنین و
 سرد بنکو کار از ضایع نکرد اینم و لا آخر الاحرة
 حیرت للذین آمنوا و مزد آخره بنکو تر است
 از دولت و نعمت دنیا آنا نراکی ایمان آورده اند
 و سرادانین بوسف است و غیر او از مومنان
 تا روز قیامت و كانوا یقنون ای الشکر و
 المواحش و ایشان از شرک و فواحش یعنی زنا
 و غیر آن از بدبها برهیز کنند و از خدای تعالی
 بنی شدند پس سالها فراغی نعمت بگذشت و
 فخط سالها در آمد و فخط در مصر و نواحی مصر و
 شام و اطراف دیگر عام شد و قلته طعام
 بد بد آمد و کان بمصر ما عدوه بنصیحه بویوسف
 و در مصر آید بنصحت بویوسف دحیره کرده
 کرده بودند و مرثب داشته مویا بود محفل اهل
 مصر یثاعون بالنقود حتی لم یبق لهم در هر
 پس اهل مصر هر قدر که داشتند می دادند و طعام
 می شدند و بقوت هر ف می کردند تا ایشان را

مردم و دینار نماند ثم يتشاعون بالخلي والخواهر پس برزیده
و جوهر قوت می خوریدند ثم بالمواشی والدواب پس
بجهار مایان پس به بنده و کنیزک پس به ضیاع و عقار
و سواها پس برزیدان چون هفتم در آمد و ایشانرا
هیچ نماند خود را بطعام بفر و خستند حتی لم یبق فی
المصر خبز ولا حرث الا صار عبد الله تابدرجه
رسیدگی در هیچ مرد آزاد فتن آن اذ نماند الا
هم بنده یوسف گشتند ثم ان الملك استشار یوسف
في امرهم پس ملکه در کار ایشان با یوسف مشورت
کرد و ملک یوسف را در شان قوم نافذ الامر کرده
بود و او را کلیل جامع کرد اینده تا آخ صواب
بیند و راه او بران اصابت یابد آن کند فاعنهم
جیباً همه را آن اذ کرد و رد علیهم امالکم و قصد الناس
في تلك السنين مصر من کل اوب بختارون و در آن
سالها فقط مردم از هر جایی قصد مصر کردند و یوسف
هیچ کس را نماند نمی کردگی پیش از بکر و در قوت از
مصر بیرون بردی و انرا عظیم بودی و اصابت از حق

کفایت من الشدة ما اصابت ساير البحار و بر زمین
کفایت از شدت و فقط همان رسیده بود که بر زمینها
دیگر رسیده بود فارسل یعقوب عشرة من بنیه الى مصر
الى مبرة پس یعقوب ده پسر عصر فرستاد برای طلب
قوت و ان قول خدای تعالی است و جا اخوة یوسف
فدخلوا علیه و برادران یوسف عصر آمدند پس در
مجلس یوسف حاضر شدند ففرقهم یوسف ایشانرا
بشناخت و همراهم کنیزان و سواران
حکمت بودگی یوسف ایشانرا بشناخت و ایشان
یوسف را شناختند جواب
این سوال از عبد الله عباس کرده اند گفت یوسف
با ایشان بد نگرده بود و ایشان در بغض خود
نقر بر هلاکی کرده بودند و از آن وقت
لا اورا در جاه انداختند و این زمان عصر آمدند
و یوسف را دیدند چهل سال گذشته از بن جنت
اورا شناختند و گفته اند میان یوسف و برادران
حجابی بود و گفته اند نا شناختن برادران یوسف را

از آن جهت بود که یوسف در زنی ملوک بود
 علی راسه تاج و فی عنقه طوق و ذهب تاجی
 بر سر داشت و طوقی از زر در گردن وی بود
 علیه ثياب حریر جالساً علی سریر جامه‌ها و حریر
 پوشیده بود و بر تختی نشسته بود فلما نظر الیه
 یوسف و کلمه بالعبرانیة چون یوسف با ایشان
 نظر کرد و ایشان با یوسف عبرانی سخن گفتند قال
 لهم یوسف ایشان را گفت اخبرونی فی انکم و ما امرکم
 و تعلم عیون جیم تنظرون عودہ بعد دنا
 یعنی مرا خبر دهید که شما کیستید و کار شما چیست
 مگر شما بحاسوسی آمده اید تا احوالها پوشیده
 و لایق ما بدانید قالوا و الله ما نحن بحواسیل نحن
 لا ما حاسوس نیستیم و اما نحن اخوة یو ایل واحد
 و ما و اذ اینم فرزندان یک پدر و هو شیخ یقال له یعقوب
 و او پیرست و او را یعقوب می خوانند بنی من الیمنیا
 یعنی بنیست از یمن بن حذای تعالی قال لهم انتم یوسف
 گفت شما چندید قالوا کما انتی عشر فذهب اخ لنا الی

البرکات فهاک فیها و کان احبنا الی ائینا یوسف گفت
 شما چندید از اید گفتند ما دوازده بودیم برادری از
 مای بنی اوراد و ستر میداشت در میان دقت و
 در میان هر یک شد و او را برادری مادر بزرگ
 هست بنده عمار قنیه و مبتلی شد آن برادر از ائم
 نزد خود بان گرفتند است یوسف گفت فمن الذی
 یعلم ان الذی تقولون حق لا می دانم که اینج نوی
 نوی حق است گفتند ای ملک از و کاتبی عزیزیم درین
 موضع کس را نمی شناسد یوسف گفت بروید و
 آن برادری برادری بزرگ شماست نزد من آرید آن
 کنیم صادقین اگر راست می گوید قالوا ارضی بذلك اظهر
 لهم انه یزید ان یستبرک به احوالهم کی مرد رشتی
 قول شما بر آمدن و اقبضار کردم ایشان را روشن کرد
 لا بطلب او تغرف احوال ایشان می کنند و گفته اند از
 یوسف الناس کردند لا یک جز و ا طعام با ایشان
 دهد از جهت آن برادری را یعنی بنی من ایشان را
 اجابت کرد و سالعه نمود در آوردن او را و از آن

ما یبارید کذب شما ظاهر شود که نزد آنی اوف
 الکیل و انا خیر المتزین به می بیند که در عینیت
 او شمار اعطای دهم و در حقش عطا دهد کام قائم
 تا تو می به و کیل لکم عندی و لا تقر بوز اگر
 او را نزد من بارید شمار هیچ ندم بلکه خود نزد یک
 من میا بید برادران گفتند ان ابا ناسر علی
 من اقله مذبا بر اقل او اند ناک شود اما او را از بد در
 بگردانیم و بنود دعوت کنیم و زود نزد تو آیم بوسف
 گفت فدعوا بعضکم عندی دهینده حتی تا تو می
 با حیکم الذی من ایلم بعضی از شما نزد من بگردانید
 تا آن برادران نزدی را نزد من آید فافترعوا بینهم قاضا
 الفرعة سمعون ایشان فرعه زدند فرعه بشمعون
 افتاد و رای و در حق از دگر برادران بنکوتر بود و اینم
 به و بابوسف علیالم بنکوکا درت بود فخلوه عنده
 او را نزد بوسف باز گذاشتند و این قصه قول صاحب
 نظم است **قولی** **لین** و لما حتمهم جهازهم
 چون ترتیب ایشان بساخت و ایشانرا کیسل می کرد

و هر یک از ایشان را یک جهاز و ابوسف می داده بود و با
 زیادت است ای حتمهم جهازهم این عیسه گوید که جهاز
 فاجز المناع الذی کلون بلل الی بلل یعنی متاعی بمن
 کنی از شهر کی بشهر می برند این جهاز گوید قال ابون
 باج کل من ایلم که نزد آنی اوف الکیل اقله تمام می کنم
 آنرا و گفته اند که نزد آن بید الکیل یعنی ببینید
 لا کیل در دست است و انا خیر المتزین المضيفین
 و من خیر من ممان دارتم این عیسه گوید که المتزین
 و اصح المتزین می خیر که یعنی منزله ای بود که هر چند
 در دست خود و در کمال رغبت بهلا الکلام علی الراجح
 الله لیتنا ابابن سخن بیان کشتن رغبت بخود
 و باج کل من ایلم مطوبی نکره که هر روز و حق او
 لغزوف را یکی نقد بوش باج کل قد سمعت به است
 یعنی نزد من آید برادر کی ایلم که من او شنیدم
 و ابو طایف بنوعی عن المقول بعد و وصف نایب تعریف
 بود فاعلم تا تو می به و کیل لکم عندی ای که شیخ
 المیرزا ملک قوت بشمار می شم و لا تقر بوز ای که تقر بوز را کی

و بعد دی نزد یک خانه من و شهرها و در میان
 قالوا سر او در غده امه ای بختها را به طلبه من
 ایبه در طلبید کی از بلاد جنت کنیم و اهل آن از
 زکات بگویند است اذا جاء ذهاب چون بیا بیند و بگوید
 و اما لعلون و امیر تشابه آید ما را فرمودی
 بکنیم و ایداد یوسف بدلت بدلت بکنیم یعقوب
 علی حال یوسف و مراد یوسف ازین معنی اهل ام
 یعقوب بود از حال خوف و گفته اند خدا که
 تعالی او را بابت فرود نه بود و قال لیسینه اجعلوا
 بصاعتم فی ریحالم فینه و فیهان جمع فیهان است
 و الفی الشاب القوی جوانی صاحب قوه را
 لشی کویند فاده گویند که ایوا علمانه یعنی
 فینه عظمایان بزرگوار بودند و بصاعتم منا
 جعلوه فی من الطعام بصاعت ایشان آن بود که
 در بجهاء طعام فاده بودند که محاک گویند بعلین بید
 و ادیمی جند بود فاده گویند در می جند بود و
 الرجل الشی المجد للرجل من غیر و عاء له تاع و

رجل چیزی بود که رجعت را بعد بود از بار و ظریفی
 کی متاع در آن نهند و بوسفت این خوف آن کرد
 لا مبادا کی نزد یعقوب علیا لم و جی بود کی در طلب
 طعام برادران از آن کردند و گفته اند برادران خود
 یعقوب کرد و گفته اند این از آن جرئت کرد کی می
 دانستند اما شد و یا نت ایشان از برادران کی
 رد بصاعت کنند و گفته اند سبب رجعت ایشان
 بود بر رجوع لعلم یعرفونها اذا اتفلقوا الی اهلهم
 لعلم بر رجوع ای کی یعرفوا ذلک عند انصرافهم
 الی اهلهم فیرجعوا الی ابا شد که در وقت انصراف باهل
 خود این معنی بدانند باز کردند فلما رجعوا الی اهلهم بالطعام
 و خبروه خبره چون باز گشتند و طعام نزد یعقوب
 آوردند و او را از حالت یوسف خبر دادند قالوا یا ابا
 من سنا الکمل انی حکم بمنحه بعد هذا ان لم نذهبنا خینا
 بیامین الیه عزمین مصر حکم کرده است اگر برادر خود
 بیامین نزد وی بنیم او ما را طعام ندهد و گفته اند
 منع کردن از ما تمامت کمالی امر را بود فان سئل معنا

منع

اخانا نکل برادر با ما برضه است نکل ای نکل
 لنا وله ناطعام ده ما را و او را و بکل بیا نفس و راود
 و عبال او را و لا کتبال الکیل للنفس و اناله لحا و طوب
 عن ان بناله مکروه و ما اورانگاه داریم چنانکه هیچ
 مکروه بوی نرسد قال هل انکم علیه یعقوب
 گفت من در میان من آن باشم الا کما استلم علی اجبه من
 قبل الا چنانکه در شان برادرش یوسف بر شامین بودم
 پیش ازین و قد قلتم ارسله معنا عذرا رب و تلعب
 و اناله لحا و طوب و شما گفتند لا عهد او بر ما کی ما اورا
 نگاه داریم و برایشان اعتماد نکرد در حق ثبای بر اکی عالم
 بود از ایشان بشان یوسف فانه چیز حافظا ای
 حفظ الله خیر من حفظکم نگاه داشتن خدا بهتر از
 نگاه داشتن شما بود و انکس بال ف می خواند آنرا
 بتبیین منصوب می دادند و گفته اند بحال کعب کوبد
 چون گفت فانه خیر حفظا قال الله و عنی و جلالی
 لا ردن علیک خدای تعالی گفت اجزه و جلال من
 او را بتو باز پس آنم ملک همه را بتو باز دهم و لما فتحوا

فرستادن
 باشا

ساعته او عینهم چون بارها و در خانه ها خود بکشند
 و جلد و الا لوطان ظهور و الشی للنفس حافظ او بایستی
 در لحاف است یعنی و جلدان ظاهر شد و جلدی نفس را
 بخوانست با عینهم احوالشان خستنی بود و معانهم
 زدند الیهم بضاعت خود دیدند کی ایشان را دیده
 بودند قالوا من خود و گفتند ما ایها ما یعنی ای پدر ما
 در قافلی استغفام است ای طاهر ان طلبت و ما را از او پرسید
 و اهل مؤمن و ما را از یوسف استغفام و ما را و در غلبه النفس
 جری طمیم و جری جوییم ان الهم و ما را از آن طعام با فروخت
 و ما را یاد کرد و گفته اند ما یعنی استغفام ان طلبت مثل
 ما را در تعب الیهم و جری جوییم ان الهم و ما را از آن طعام با فروخت
 ان عصا و فرستادند و بضاعت ایشان را با بضاعت متصرف
 بها فان تصرف کنیم و گفته اند ما را و ما را از آن طعام با فروخت
 صاحب مطر و جوییم ان الهم و ما را از آن طعام با فروخت
 میسر دهه بضاعت ایشان را با بضاعت و ما را از آن طعام با فروخت
 الیها و غیر اهلنا و ما را از آن طعام با فروخت و میوه طعام او را
 بود از شهر که بشهر خود و جوییم ان الهم و ما را از آن طعام با فروخت

داریم فی ذلک ما بنا و مجینا و اهلان و رقتن و نزد اهل کبیر
 بعیر و کبیر خندان شمشیر خندان بدست ما هستیم ذلک کبیر کبیر
 و این کبیر نزد یوسف سهیل و آریا هستند و البیضا ایتان
 الخیر و بعیر مشقته شمشیر عیار هستند از بافتن خیر و
 مشقته و این واقع قول صاحب نظم است کی مشقته
 تقریر لادم قال لولم سلطه معکم حتی تو توئی موفقا و الله
 بن یامین یا با شما نفرستم تا اعتقاد کی مؤلف ذکر خدای تعالی
 از شما بپایانم این عباس گویند حتی خلقوا بحق مهر و اهل
 بیتهم تا سو کنند یا بد کنند بحق محمد و اهل بیت محمد آن لا
 نعدوا باخیم کی یا برادر خود عذر نگیرند لنا شتی بیه
 الا ان یحاط بکم الا ان یخلکوا جمیعاً یعنی یوسف را
 جنان محافظت کنند که اگر فتنه بشما احاطت باید
 اندکی اعراض نکنید تا شما عهد هلاک شوید فناده گوید
 الا ان یقبلوا حتی لا تطبقوا الاحادیث بر شما تا حدی غالب
 ستودگی شما را طاقت آن نماند ان یحاط بکم جمیعاً نصب است
 زیرا کی معقول است و این قول ابن عباس است فلما اتوه موثق
 چون باید عهد کردند این عباس را و خلقوا بحق مهر و اهل بیتهم

ذلک هو

محمد و اهل بیت وی سو کنند یا ذکرند قال یعقوب گفت
 والله علی ما تقول و کبیر خندان نقالی گواه است بر کج گفتیم
 و گفته حاضر است و گفته اند حسیط است و گفته اند
 کبیر است و گفته اند و کبیر و صاف است بر آخ بوی اسلحه
 کردند و قال یابی لا تطلوا من باب واحد و اذ خلوا من
 من ابواب مقترحة یعقوب گفت ای عزیزان من این کبیر
 خدواریه در مصر وید یک این در و آن کجا و متفرق در وید
 جمله مسلمان براندگی یعقوب و علی المارین و صحبت از جهت
 جستم زخم کرد تا غم کاخا دوی صوره و جان بر اکی ایشان
 صاحب جلالت بودند و گفته اند خاف علیهم حسد الناس
 و ان یسلخ المملک فیهم و فتنه بطنهم خفا علی مملکت
 یعنی این و صحبت ایشان را انداخته و چپ بدم بود و بهم
 انداخته و فتنه بطن ایشان مملکت در انداخته و مملکت
 ایشان را بکشید و ابو علی خدای جستم زخم و انکار می کند و اعیان
 کار و بزم و جماعت است که او گناه بوده است زیرا کی رسول
 علیهم السلام و خود العین حق و گفت العین بر جان الفیض و الکبر
 العذر یعنی جستم و در او گویند و استغفر و در ذکر اندازد و فکر

رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة الحنين والخبرين
عليهما السلام واعيد كما من كل عين آتية ودر چشم رفیع ابنت
آبنت منزل شد و آن بکاد الذین کفر والیزامونک باصاوم
وما اعنی عنکم من الله من شیء وان خذای فقالی بر شما جز غیر
امید نمی دارم و اند حضرت را بر شما بد طبع نمی دارم ان الحکم
الله علیه تو کشت و علیه فلیتوکل المتوکلون و زمان
نیست الا خلفا بر اعلماد بر روی کردم کی اعتقاد متوکلان بر
وکی است میان ولاد و فاجع کرد در عطف جمله بر عالم
زیرا کی علیه متقدم بود و آن علیه است و لما دخلوا من
حیت امرهم انهم مصر را جهاد در بود و من کما متفرقین
میدروانها و متفرق متفرق در وقتیکه کان یعنی ای
دخولهم من ابواب متفرق یعنی در وقتیکه ایشان این
در و از راه متفرق علیهم السلام و شیء صلی الله علیه و آله
یعنی یوسف و ما اعنی عنکم من الله من شیء قوله الحاجة
فی نفس یعقوب حمادة و هم ایضا خذای تعالی یعقوب را
از است که بگوید این در گفتن و ما اعنی عنکم من الله من شیء
باین فی گفته الحاجة فی نفس یعقوب و آن جزو وقت بود

این همه قول حضرت بود کی قتل کردم مصنف کتاب گوید
اشاره یعقوب علیهم السلام به سران آن دروازه ها متفرق
در مصر و بیزایا ایضا کی یاری تعالی بود الحاجة فی نفس
یعقوب قضایا مراد آن بود کی باشد کی در کوههای
مصر یوسف را ببیند و حاجت کی در نفس یعقوب نیاز
بود این معنی بود خدای تعالی آن حاجت روا کرد و الله
لذا و علم لما علمناه ای کان یعقوب و یقین و موعده بالله
یعقوب علیهم السلام خدای تعالی یقین داشت و بآن عارف بود
لا خدای تعالی حاجت او را کرد اند و یوسف را یوشی بان
رساند و گفته عمل بحمل می کرد بل لا یعلم می کرد و گفته اند
کان حاملا لعلیه یعلم عمل می کرد و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و بیشترین مردم نمی دانستند ای یعقوب می دانند یعنی
یوسف باز رسانیدن یوسف علیهم السلام و گفته اند می دانند
لا یعقوب باین صفت است و لما دخلوا علی یوسف
او کی الیه اخاه جوت برادران یوسف رفتند و بیا می را
در موضعی می آورد کی حمل او بود و خلا به دو نیم و او را
خالی از برادران بداشت و گفته اند او را در بر داشت

و در کتب و تفسیر

در خطبه

و نزد خود شرف آورد و گفته اند اعتقده و یکی با وی
معاذت کرد و بکر بست و وَلَمْ يَوَاقِفْ شَيْئًا إِلَى الْمَوْتِ
الذی با وی ایامه چیزی بجای رسانیدن کی خود در آن
باشند آنرا ابو الکونیند و قال أَنَا أَحْوَجُ اعْرِضْ لَهُ
بِشَيْءٍ بنسب خود اقرار کرد و اعتراف نمود و قال لَهُ
لَا تَحْتَرِمُنِي بِأَحْتَرَمِكَ و ایشانرا از آنجی ترا خبر دادم خبر
مده و هب انی انا احول مکان اخبر الذی رعو انهم
اکله الذی و چنان یافت آن برادر توام کی گمان ایشان
بود کی ملک را خورد فلا یقیس علی کما یوعلون دل
تنگ مشو باخ ایشان کردند فی حقا در حق و الا یتیار
اقبال من البوس و هو سوء العیش فلما جهزهم بجهادهم
جعل السقایة فی رجل احید چون اسباب ایشان نهاد
کرد و او فی البکر و عمل لم یعیز العیر و کبل ایشان تمام
داد و هر یک بکله خود را شتر کی تنیت کرد و حمل با سم
بعیر او بکله خود را نام بیامین معین نمود امر سقا بک
الملك فجعلت فی رجل احید بینا بین برمود تا سقایی
که از آن آب خوردند کی از آن ملک و این موقع بود در بار بیامین

عوضه

بنیان کردند چنانکه او را استفت و گفته اند با بیامین
تقریر کرد علی ما قسب الیه من السرفه و کانت مشرفه
بیشرب منها الملك و انک نسبت دزدی از بی مصلحتی
بوی خواهند کرد و آن کوره بود کی ملک از آن آب
مخورد و گفته اند کاسه بود از نقره و گفته اند
از در خواهر و مرصع کرده از جنت عترة طعام کبل
بان می کرد و فی رجل احید ای فی جمله متاعه در میان
متاع او بنیان کردند هم اذن بود إِنَّهَا الْعَبِيرُ
سر منادی نهاد کرد کی ای کار و بیان و گفته اند اعلام
کردند و التا و بن اعلام يَقُولُ شَيْءٌ بِالْأُذُنِ و بانکه از
از آن جنت تا ذین خوانند کی يقول اعلام کنند و بلوش
بشوند و حدین عرض حمل بر قول کرده است و از این
است کی بعد از آن آن و لا ان واقع نشود استیها العیر
برید یا أهل العیر مضاعف غنایه يَقُولُ شَيْءٌ بِالْأُذُنِ و لا و احد
لها یعنی عیر شتر بود و آنرا واسطی حضرت مجاهد گویند
العیر لیسیر لیسیر عیر حیوان الذی لیسیر یعون شما در آن
در تا و بل آن خلاف کرده اند جمعی گفته اند معناه کی کی اذن

بید

یوسف ندا کرد و گفتند اندالکم لسا رفون یوسف
 یعنی شما دزدانید یوسف را و مرادش ازین آن
 وقت است لا او را از پیشین دزد می کرد و در جاه
 انداختند و گفتند اخلد را ان استغفامی هست
 ای ایکم لسا رفون و گفتند اندالکم یعنی بود قالوا
 واقبلوا علیهم ای قاتلوه هم می جویم صده روی
 سوی ایشان کردند و گفتند ما دانستیم که ای
 شی صاع لکم چی چیز شمار صایع شده است و فقد
 عینت چیزی بود از حیث حقیقت بدانکه این هو
 الطیر یعنی پنداشد که آن بجا است قالوا یقصد صواع
 الملك والصواع المکیال لا غیر بدگرو نیست و لمن
 بجا به خیر تعبیر یعنی مکیال ملک می طلیم و هر کس کن
 مکیال بجا باز آرد او را بیک جزو از بار شتری و هذا
 خواب است که شد یعنی عادت مردم آنست که چون
 از ایشانان کم شود منادی را بگویند که ندانند که هر کس
 لا فلان چیز صایع شده را بصاحب خود باز رساند
 او را از جنده و چندین بنادان یوسف هم

فصل در بیان

داین سبیل را اگر ندانند لیس صاع ملک باز رساند او را
 بود بیک جزو از بار شتری و اما به زعم کفیل صحن یعنی
 این منادی کننده می گفت من تمام کی گرس صاع باز آرد
 من بیک جزو از بار شتری دهم مؤذن را بلفظ واحد را در پس
 صحنه عابد راجع کرد پس زعم را بواحد یاد کرد زیرا که
 مؤذن یا ناسخ باشد یا لایکی و زعم مؤذن بود و
 لسان قوم باشد قالوا ان الله لقد علمتم ما جئنا لنفسد
 في الارض وما كنا سارقین و در آن یوسف گفتند خدا
 کی ما از دیار خود فضل این دیار نگریم تا درین زمین
 فساد کنیم و ما از زمره دزدان نیستیم التا بدل من الواو
 والواو بدل من الباء یعنی در قسم و حص اسم الله به
 و فیه معنی التعجب و نام خدا تعالی بآن مخصوص کرد
 و معنی تعجب در آنست و این از آن جهت گفتند
 که هر وقت کی یا باذانی می رسیدند چهل و یازده
 می بستند کی لا یتناول من عروق الناس و کان قد
 عروق ذلك منهم تا زدا عت مردم تناول نکنند و این
 از ایشان ساختند بودند و گفتند اندالکم ای ایمان

ز کردند آخ در رخت ایشان بود و بعد از این وقت که ایشان
 و این احوال مناسب و لایق دزدان نیستند قالوا
 فاجزأوه گفتند عقوبت دزدی باشد و گفته اند
 جزأ دزدی جفا باشد قالوا جزأوه من و جد فی رخت
 فهو جزأوه ای جزأوه اخذ من و جد فی رخت و بجا
 فهو جزأوه عندنا و کان عندنا یعقوب بر سر
 شترق یعنی جزأه انکس صاع در رخت وی بیاورد
 وی بود یعنی او را نزد خود او را باز باید گرفت و بر
 آل یعقوب بجا این چنین قضیه آن بود که هر کس دزدی
 کند بده شود و نزد اهل مصر آن بود که او را بر بند
 و عزامت بستند و آنرا از اعصاب دو تفلد بر بود
 اول آنست که رفع بود بابتلا و من و جد فی رخت خبر
 میدهد بود و بجا آنرا اصرار می باید تا موقوف شوند
 جزأوه استرقاق و جد فی رخت ای جزأوه دانند
 یعنی هر کس در رخت وی این صاع بیاورد جزأی وی
 دان وی باشد بابتلا و من و جد فی رخت و من
 معنی الذی بود و فاد رخت من جزأوه از این عطف جمله

و این احوال مناسب و لایق دزدان نیستند

و این احوال مناسب و لایق دزدان نیستند

بر جمله است و دوم آنست که جزأوه مرفوع است
 بابتلا و من و جد فی رخت مبتداء ثانی است و فهو جزأوه
 خبر مبتداء است و عاید مبتداء اول عین مبتداء است تقول
 زید ضربت زیداً نريد ضربته و من باین وجه محتمل
 بود و وجه اول آنکه شرط بود و فاد از وی جزأه دخول یافت
 و جنبه دوم آنکه معنی الذی بود و فاد از جهت
 نقص دخول یافت که در رخت الطالمین جزأی
 دزدان چنین بود مبتداً با و عینهم مؤذن و عین
 ابتداء کرد بر خست چیست ایشان و گفته اند و دوم
 لا یضر مبتداً بوسط و احداً و احداً ایشان را عصر بان
 کرد اینند و یوسف علیاً لمر رختها ایشان بجان
 بجان نخست قبل و عا، اخیه پیش از رخت نبیا میر
 دفعاً للربیع و این از جهت دفع عفت می کرد و کو
 بد بو عا، اخیه لعلموا انهم جعلوا فیه و اگر افتد کردی
 رخت داد از نبیا میر ایشان را معلوم شد که این
 وضع خود کرده اند ثم استخرج جماعت سقا به از
 رخت نبیا میر و سوزان کردند و گفته اند صواع و

و این احوال مناسب و لایق دزدان نیستند

گفتند اندلس شرقه من وعاء اجنبه از رختها برادر
 او یعنی شیا من کرد که کدنا یوسف محجین صنعت
 ساختیم اورا و گفتند اندلسنا الهام کردیم اورا و گفته اند
 او دنا ما خواستیم چنانکه فرمود بریدان بقیض یعنی
 بکاد یعنی نزد یک بود کی آن دیوار بپند و گفته اند
 کدنا ما جل یوسف اخوتنا باد بترنا فی امره کید کردیم
 از جهت یوسف با برادران او باخند پس کردیم در
 کار او ابن عباس گوید الکید التقریر فی المضرة حقیقه
 کید سکا لیدن بدی بود بنهار و کید درین موضع
 مراد رد حکم است بفریدن یعقوب ماکان
 لیاخذ آخاه فی دین الملک یعنی برنج دین ملک مضر
 و حکم و سلطنت او یوسف را دست آن بنود
 که برادران این سبب نزد خود باز گیرد بلکه حد
 دزدی کردین و شی ضرب و غنیمت بود الا آن
 بشاء الله حسن گویند بوقت الله امری بدلیک خدای
 تعالی یوسف را آن حکم فرموده بود و گفته مراد
 ازین استقنا آنست که بر زبان برادران رفته بود

ان جزای افتاد از او ستر قاف ازین امر در بدین
 گفتند پس اورا و نقد بر اینست که بمقتضای الله بنی قح
 در جنت من نشاء بالعلم درجات انکروا هم بلید کردیم
 علم و فوق کلامی علم علم و هو الله سبحانه و تعالی
 و فوق هر عالمی عالمی است و آن خدای تعالی است
 و گفته اند فوق هر عالم عالم حتی تنفی العلم الی الله و قد
 یعنی بر هر عالمی عالمی است تا علم بستمی شود بعد از تعالی
 پس قالوا ان لیبرک برادران گفته اند شیا من دزدی
 کردی فقد سرت اخ له و قال یوسف یوسف انی له
 عروق فی المشرقه من اجنبه یعنی من المشرقه المیده او را
 رگی در دزدی هست از برادران دزد دزدی بوشی
 می دانند عروق که گویند این در معنی قریب جواب یوسف
 از ایشان به اختیار واقع شد معنی جواب انکلسار
 معارضه بود باجوب سبب و حمله او در کیفیت سبب
 یوسف علیه السلام خلاف کرده اند بوضع گفته اند از جوانی
 لا یعقوب می بخاد طعام می دزدید و بعد از ایشان می داد
 و گفته اند تخم مرغی دزدید و در دزدی داد و گفته اند

قور

جزویم و گفته اند بنوعی بود مجاهد گویند عتقه
 یوسف را جعفر اسحق کمری از بلاد عبرانی که در سیفیه
 بود و او تکلیف یوسف کرده بود و او را حبان دوست
 میداشت که ساعتی از وی صبر داشتند و یعقوب
 علیه السلام وقت که یوسف را از وی بست انداخته
 از آن می بختند و فتنه منطقه علی و شطیه
 آن کمر بود و در میان او بست بعد از آن
 تا آن کمر از میان یوسف بر آمد و کمر وی ظاهر
 شد و ضارفت فی خیم یعقوب اسحق به در حاکم
 یعقوب عتقه یوسف را از تر بود داشتند یوسف از
 یعقوب علیه السلام و این وجه افق است و بر آن
 دزدی یوسف کرد و اعتقاد مومنان بود
 و این طریق لایحه یوسف را در مناسبت دارد با
 فعل یوسف با برادران و ازین هیچ خلل در اعتقاد
 ظاهر نمیشود و سعید جبر گویند بنی از بلاد در
 بلاد دین فلسفه و القاه فی الطريق و در راه مینداخت
 و این وجه هم بعید است از الشریقه و الیقین بالبینا

در برای دزدی یا بینا نیست کردن لایق نیست بلکه در
 خلل دارد بعود بالله من الخذلان و مخالفه القرآن
 حسن گویند هتوا علیه بوی ثمت کردند و این
 معنی هم لایق نیست قول حق قول مجاهد است و اهل
 البیت علیهم السلام برین اند فاسترها یوسف فی نفسه
 و لم یثدها لکم یوسف این سخن در نفس خود پنهانید
 و پنهان کرد و نگذاشت برادران بداند اراده للفقیح
 علیها و المجازاة بها و اراده یوسف در کتمان آن تویح
 نگویش برادران بود در وقت خود و در صبر فاسترها
 سه قول گفته اند قولی حاج راست و ابوعلی در
 اصلاح الاعمال تزییف آن کرده است و دو قول
 ابوعلی است اما قول حاج در معانی خود گفته
 که آن کتابی است بشریطه تفسیر و فسرهای فاسده
 اتم شومگانا کانه افسر هذه الکلمه انما اتم شرا
 مکانا فی الشرق و تفسیر آن بقول خود بیان کرد و گفته
 مکانی که در دزدی شرارت و است و
 تزییف ابوعلی این است اخبار بشریطه تفسیر و فسر است

اما جمله کی تفسیر مفری کند مثل هو الله احد و باین
ضمیمه می خواهد کی بمبتدا و خبر مقدم بود و نحو باین
ابن اصفیاء و شان خوانند و هم چنین مع العواطف الدالة
على المبتدا، و الخبر و اما مفری کی بود کی مفری بود
مفری کی انا نلک نعم رجب و ربه رجب رجب تفسیر
مفری است که در ربه است چنانکه تفسیر فاعل نعم است
ابن جو مفری را نظیر نیست و این تقسیم را سیوم نیست
و ماخذ دو قول ابو علی است که اینست از اجابت
اخی استرها الى وقت ثانی و دوم که اینست از مقاتل
و مراد از آن مقول دارد که ضرب الامیر و شیخ الیمین
و معنی شتر مکانا نزد عبد الله عباس رضی الله عنهما
است که شتر ضیعا لما فعلتم و ظلم اخیلم و حقوق
ایلم یعنی بغل شما بتر است از جهت ظلمی که برادر کردید
و آزاری که بیدار کردید و گفته اند شما بترید کی
لا برادر خود یوسف را از بند بیدار کردید و آن دردی
حقیقت بود و گفته اند افعل دین موضع نه نقصان
بلکه مبالغه است و الله اعلم بما یصفون و خلاصه تعالی علیه السلام

ایست مقلوب با این است و معنی بپسندت و قرآن این
 کثیر از بیجا است این است از یوسف و اجابت او
 ایشان را مؤید شد و گفته اند این بیجا است مقلوب
 افتخرد از این غیر از این بود معنی و معنی منهم شفره
 کشند از آنکه ایشان بود اندک از ایشان بود یعنی
 بیجا این بیجا بود در ستر یا یکدیگر کشند و بیجا
 بلغظه واحد کرد در بر این مصور است و بی تو جهی دیگر
 ناجی بود و جمع آن الحیة بود این عیسه گوید المصلحت
 از بخور است و هو الارتفاع من الارض و آن زمینی بلند
 باشد در این بیجا آید نزد او است بلند می کرد اندر
 خفیه با صاحب خود قال کثیر هم فی الزمان کثیر
 ایشان در دای گفت و او شمعونی بود که در پیش ایشان
 بود و گفته اند بزرگ ایشان بود بعس و آن دو پیل
 و گفته اند بخور بود الم تعلوا ان ایاکم فدا حو علیکم
 مؤثقا من الله ای محمد او بیجا سخن داشت که بزرگان شما
 عهدی است و استوفی است و آن فلان لوه مؤثقا
 و من قبل ما فرطتم فی یوسف و پیش از این در شان یوسف

فرطتم از حد و فرط از بیجا است و گفته اند تقصیر در حد
 و تعلون بفرطکم و گفته اند ما فرطتم عند الست و خبرش
 و من قبل ای و فرطکم فی یوسف ثابت و من قبل بفرط شما در
 حق ثابت است بیجا از این و گفته اند فی یوسف خبر است
 و این دو شتر نداشت و گفته اند با صله است و بعد برش
 چنین است و من قبل و فرطتم فی یوسف فلن ایح الارض
 ای لا افرق الارض مصر از بین مصر و فرطت نلکم و بدح
 و ان الیله یعنی است و ارض مصلو نیست بواسطه جا
 ای عن الارض و آن مصلو نیست و مصلو به حتی
 یادن یا کف ای فی الزمان و یادن بر سر است و ای دهد
 در بله گفتن او حکم الله ای یا خدای تعالی حکم کند بر این
 آمدت اندین زمین و مصلو بر سر اند و گفته اند
 یا مصلو بالمقاتلة مع القوم یا خدای تعالی مرا امر از این بقتال
 از من با قوم و آن حبل بود که بی محسوب با عز برادر
 نشان بیجا بین سخن بسیار گفتند و پیل گفت ای هلاک
 گشت از برادر و ابد از او لا یجوز صیحه لا یبقی عصر
 امراة حامل الا وضعت و الفی مافی جملها و الا بالی کم

که هیچ زن آستین در مصر نداشتند و بپایان دوش و نوک
بر اعضا روی داشتند و چون آنجا رسیدند پیروزان
آمد فقال يوسف لا بد من اني اجد يوسف
بسر خود را گفت بر چنین معلومی و یوسف بنشیند
و او را پیشای و بنی یعقوب چون بر کسی چشم کردند
هم یکی از ایشان بایستگی می داشت بر روی مادرنا چشم
ساکن نزدی و یوسف گفت من هذا ان في هذا البلد ليرثنا
من بزرگ یعقوب این سر کیست در بین شهر از یوسف یعقوب
چرا کسی هست یوسف گفت یعقوب کیست قال
ابن الملک لا تدع کل یعقوب فانه امیر ایل الله بن
اسحق بن خلیل الله و یوسف گفت ای پادشاه یعقوب را
بازو مگو یا او امیر ایل الله بن اسحق بن خلیل الله است
و این معنی قول آن قابل است لا بد من اني اجد يوسف
فقال يا ابن قوم امرنا به و هو جبر الحاکمین و او بهترین
حاکمان است از قوم و ای ایلم فقولوا لایا بانا ان ابنک سرقت
بازگو بدید و نزد یوسف و یوسف حال با وی شرح دهید
و آنچه گفتند سرقتی فی ظاهر الامر یعنی آن حالت صوره

صوره دزدی بود و سرقت بنشیند بدو اند و آنرا
دو وجه است وجه اول آنکه بنشیند و دزدی کردند
وجه دوم علم منه انه سرقت یعنی از و بداند بنشیند
که دزدی کرده است و ما شهدنا الله بما علمنا و ما کنتا
للعیب حاضری ما کواهی بان می دهیم لا ظاهر شد و ما
مشاهده کردیم و العیب عند الله و علم عیب در حضرت
خداست و گفته اند و ما شهدنا الله بما علمنا انی ما قلنا الله
بما را اینا اخبر جنت من جمله و ما کواهی عنی دهیم و در آن
سخن عنی کوم الله باخ چشم دیدیم که از رطل وی صاع
طالع بیرون آوردند و گفته اند و ما شهدنا ان السارق
بیشترق الله بما علمنا من کتبنا و ما کواهی عنی دهیم که سارق
بیده شود الله ان کتب خود معلوم کرده ایم و این از آن
جهنت گفتند لا یعقوب علی الله ان کتب من این
علم الملک ان السارق بيشترق ملک از کجا معلوم شد
لا سارق را بیدار کند گفتند عنی دایم و عنی دایم که سرقت
دزدی کند و گفته اند که بایطین السرقة و گفته اند
عنی دایم که بسبب بیگانه من تو همان بیده است بسبب یوسف

رسید این عباس گوید عیب بلغث حمیر شب بود
ای ما کتا حفظه باللیل شب ما ورا نگاه نمی داشتیم
عمر مده گوید فلعلها دشت فی لیل باللیل باشد
لا شب در درخت و می بخاذه باشند و محمل است کی چون
از ما غایب می شد ما ورا نگاه نمی داشتیم و سل القرینه
التي كنا فيها و اگر ما در نمی داشتیم از آن ده بان بر سر کی
ما در آن فرامده بودیم گفته اند مراد از قرینه مصر است
و مراد اهل قرینه بود زیرا که قرینه محل خطاب
و جواب ندارد حذف المضاف مضاف حذف کرد
و مضاف الیه قایم مقام آن داشته ایجاد امر غیر ظاهر
سخن کوتاه کرده است بر آنکه ظلی در معنی واقع شود و
گفته اند هیچ حذف کرده است و این معنی بعید نیست
زیرا که یعقوب حمیری مرسل بود شاید کی بطریق اعجاز
دیوار ها، قرینه با وی سخن آید مراد ایشان از گفتن
و سل القرینه این بود تا هیچ تاویل محتاج نشوم و حکم
لفظ آیت کا جابرینم و العیسر التي اقبلنا فيها و جماعتی
از اهل کفان با ایشان بودند انداخته می کنند که از ایشان

و سل القرینه
التي كنا فيها

کعبه بن ابی جابر بن بر سر و حمیر اشتر بود و گفته اند
خاورانی از حران و غیره را شتر عجا از استعمال کنند
و عیسر جز کوری بود و انما لصا و قوت و ما را سنن کوایم
و آن نالیدی است کی جابر کی قسم است قال بل
سوال است لکم انفسکم حران خوف بر اعدایان با آن باشند و
نزد یعقوب آمدند و این احوال با وی بیان گفتند و از قصه
او را خبر دادند گفته اند و قال بل سؤلت لکم امر یعقوب گفت
این کار نیست لا نفس شما در نظر شما داشته کرده است و اینها
منتهم داشت و گفته اند بر شما آسان کرده است این عیسی
الشیر بل حریث النفس و انقطع فیها و حذو المتول
غیر مأخوذ و هو المثنی یعنی شریک حریث نفس بود بهر
در آن طبع کند و متول و غیر از وی مشتق بود و آن آید
مفسر عیسی قاضی صبر جمیل کار من صبر جمیل است
و گفته اند صبر جمیل اولی است و صبر جمیل آن بود که
خبر از آن بنا شد و شکایت در آن صورت بنزد عیسی
ان با بقی هم جمیعاً برید یوسف و یسایم در و نشان
یوسف و یسایم است و الله هو العالم کی عالم است جمیع

و گفته اند

نرا

الحکیم حکیم است در تدبیر خود و قوت علم اشیاء و قدرت
 عنهم از فرزندان اراضی و لایق و اللطیف و اللطیف و اللطیف
 البشی بالوجه و قوتی برادرانند و قوتی برادرانند و قوتی
 ابراهیم را گوید اندر سؤل شنیدم صلی الله علیه و آله
 و الله انه قال لم یعط احد من الامم ان الله وانا البسه
 و احسن من الامم و الله یحکم فی الامم و الله یحکم فی الامم
 الصلوة ما صاب لم یسترجع اما قال یا اسفی علی یوسف
 هیچ کس را از امت پیش از من الله وانا البسه و احسن من الامم
 یفادند الا انت محمد را نه بینی لا یعقوب راجون
 آن و لغوه پیش از من استماع نکند یعنی محض نشد
 خدا بکفرن الله یار نکشت و لغت یا اسفی علی یوسف
 اسف سختی افزوده بود و گفته اند اشک الحزن باشد
 علی ما قال بر چیزی که فوشت شده باشد و الف بدل
 از و اما صافیت و معنی حقیقت بود یا اسفی تعالی هذا و انک
 ای امده و شده ان بیای و قیامت تو انکول است و ایضاً
 عینه من الحزن گفته اند انقلب الی حال البیاض اشی
 عیناً فغلی البیاض سواد الحزن یعنی چشمش شعله شد

9

پسیدی یعنی گور شد سیدی چشم سیاهی پوشید
 بیشتر مفسران بر آنند که ذهب نوزد بصره و صداد غمی
 نوزد چشمش رفت و گور شد حاشاه و بعضی بر آنند
 لا قوه بامر الله ضعیف شد و بعضی گفته اند ضعف
 بصره لبیاض حصل فیہ من كثرة البكاء یعنی چشمش ضعیف
 شد از جهت سیدی که از كثرة گریه در آن بدید آید
 حسن گوید از آنکه کی یوسف از حجر و بزر برون
 رفت تا وقت طلاق ایشان رسید هشتاد سال بود
 لم یحفظ عیناً یعقوب و ما علی وجه الارض اکرم علی الله
 من یعقوب علی الارض چشم او از گریه خشک نشد و بار نه
 استاذ و در عهد روی زمین از یعقوب بر خدا کی تعالی
 گرامی تر نبود مصنف کتاب گوید خدای تعالی انبیاء را
 از رنجهای محل فقرت خلق بود از بیجان مصون و
 محروس شده است و نشانید کی خدای تعالی پیغمبری را
 بدعوة خلق فرستد و او را کور یا بشل یا کربالیک یا رنجی بوی
 دهد کی مردم را از دیدن کراهیتی و فقرتی بدید آید زیرا
 پی در سؤل جهنم دعوة فرستاد و چون ایشان را رنجی

از نشان دادن که در طبع از آن نفرت بدیداید متابعت
و می کنند و از وی عراض پیدا چنانکه امر و نه شاهد می
کنیم که اگر با قضا در محلی حاضر بود البته حاضر بر آن روزی
نفرت و نفرت ظاهر می بینیم و در نفس انسانی هر نقصان
لا واقع شود عیب بود و عیب نیز از خلق البته مشغول
بود و اینها از بن عیب باید که خالی و عاری باشند بلکه اگر
کسی از امت بعضی جسمانی و بعضی بدنی در آنقدر نفرت و محنت
از ایشان دفع کنند و برادر بر اعتقاد آنست که اینها از
عیوب بدنی مصون و محروم اند سوال بس و ایضا
عیناه من الحزن منو کفیم چی معنی داند جواب
المراد باری تعالی از و ایضا عیناه من الحزن کوری بود که
بلفظی عمت عیناه من الحزن و چندین جاء در قرآن لفظ
عمری فرموده است هم بکم عمر و کان فی هذه اعم و نظایر این
در قرآن بسیار مراد باری تعالی بسبیل عرف خلق این
لفظ استعمال فرمود در عتق و التماس در معصی که کسی
کسی را انتظار و آن انتظار در آن شود که بیدار کثرت
انتظار چشم سید شد و مراد نشان که کوری بود بلکه مراد

نشان عتد انتظار و حصول خزن بسیار بود خدا کی
تعالی ازین معنی بآیت و ایضا عیناه من الحزن خبر
داد و بین جسم چون کور شود آب جدوی کاندک ترین
و ازین جهت بود که بصفت عرزش موصوف فرمود
و بصفت عرشی و در شریعت مسئله داریم که کور در
نماز اما امت را نشانید و چون امانت را نشانید بطریق
اولی لا یغیر فی را نشانید و بین خزن علت کوری
نیست و الله اعلم قول تعالی من الحزن ای
لکثرة بکایه من الحزن فخذوا لهالة الحال علیه لکثرة
بکایه عتد کرد از آن جهت که حال بر آن حالت می گذرد
و هو کظیم و او خشم فر و خورنده بود تعبیلی است معنی
مفعول کقول تعالی از نادری و هو مملووم ای مملو
چون نا از اندوه ماله مال بود و گفته اند تعبیلی است
یعنی فاعل کقول تعالی و الکافی من العیظ ای محسک
الحزن فی قلبه بکایه یعنی اندوه در دل بنیان می افکند
از جهت دو بیهوش و بیایمیز و اصله من کلم العیظ
جوتة رد هانی جوفه بیشتر چون تابش آمد و سنم باز کرد اند

آنرا کظم گویند و کظم الغیظ اجتناب از غم است که بگوید کظم
 الحزن بکظم و هو مخبر عن النفس یعنی کظم مخبر
 نفس است که بگوید کظم بالغیظ علی نفسه لم ارسله
 مع اخوته خشم بر نفس خود و زوی خوردگی جبرایوسف
 با برادران یوسف نادم قالوا ان الله تعالی قد کفر یوسف
 لقتله حیو ذریه الی یزال در زده می شود و یوسف را
 یاد می کنی حتی تکنون حرمضا او تلویح الی مالکین
 تا غم و غصه ترا بداند از این عیسه گوید حرمضا جسم
 و عقل بود که بواسطه خزن یا دوسوی ظاهر شود
 این بخش گویند حتی تکنون حرمضا او تکنون
 الی مالکین یا بیمار شود یا بمیرد قالوا ذلک لایه
 شفا علیه از سر شفقت این معنی با بزرگی
 لقتله قال اما شکوا بی و حیثی فی الله
 این عباس گوید یعقوب گفت غم دل خود
 با خدای تعالی گویم و لقمه انداخت خود
 و لقمه انداخت من الحزن مال صبر علی
 کتمان یعنی پشت اندوختن یا بر یوسف

آن صبر توان کرد و لقمه انداخت غم از دل متغیر کردن
 در اظهار آن بود تفویض شد ما فی نفسه و اشته
 ای اشکوا الی مالک الفرج من الملوك الی الیکم
 شکایت از غم خود یا کسی گویم که بی مزاج دادن
 مرا از آن قادر بود نه باشا و اعلم من الله مال تعلو
 و می دانم چیزی که از طاوت الهیت لا شامی دانند
 لقمه انداخت الملک یعقوب را از یوسف خبر داده
 بود که او زنده است و من فی نفس روح او نکند که ام
 و لقمه انداخت خواب دید و از وی سوال کرد که
 یوسف زنده است گفت زنده است این عباس
 گوید یعقوب دانست که جواب یوسف جوابی
 راست است و هنوز او را سجده نکرد این اعلم
 اشارتی باین معنی بود و لقمه انداخت حین الظن
 بود که خدای تعالی داشت یا بی ادهی
 فتحسبوا من یوسف ما جیده ای بسیار فرمود
 و از یوسف و برادر وی شخص کنید و احوال
 ایشان بدانند و از ایشان خبر یوسف و التحسین

طلب الا حساس من موقه بعد آخر ک چشم آوردن و
 بردن و هر جانب نگرستی و طلبی کردن احساس
 گویند و احساس در آن بود و الحس الاسم ک اطاعه
 من اطاع یعنی حس اسمی است چنانکه طاعت از اطاع
 گفته اند چون یعقوب از پسران حکایت کرد که
 یاقینا من جشید و اورا مخلوق بردن و ایشان پس
 گرفتار او و چیلن کردن در صاع او را استماع اقتاد
 ایشان گفتند هبوا فتنسوا ف یوسف و اخیه
 فانی ارجوا و اظن ان یوسف کی من امید بیدارم و
 بکان می برم کی او یوسف است و لا یتاسوا من روح
 الله لا تقنطوا من رحمة و فرجه از فرج فرستادن
 او و دست کردن او بیدار مستوی و روح استراحت
 بود ان الله ای الامن و الشان لا یبیا من روح
 الله الا القور الکافرون ای الایمان بالله و بصفاته
 یوجب المؤمن رجاء ثوابه غیر قنوط من رحمة
 یعنی ایمان خدا و صفات او داشتن موزر موجب
 امید ثواب خداست بی آنکه امید شود از رحمت او

فلما دخلوا علیه ای خدجوا من عند ایهم را جعفر
 الی مصر حتی وصلوا الیهما و دخلوا علی یوسف چون
 ان ترید در بیرون آمدند فصد مصر لدر چون
 بمصر رسیدند در خدمت یوسف رفتند قالوا
 یا حکم العزیز گفتند ای ملک و عزیز بلغت غیر
 ملک بود میکنای اهلنا الضر ای اصابتنا و اهلنا
 الجوع ک رستگاری ما و اهل ما راه یافتند و طار ابرج
 آورد و جینا بیضا عیه مریحاة دراهم ردیده
 و حصه نو آوردیم در می چند بدو گفته اند بیضا عت
 اغراب بود یعنی بشم و روغن و کشل و گفته اند
 حبة الخضر بود یعنی نبات و صنوبر و گفته اند
 تعلی بی چند و ادیمی چند بود و مریحاة ای قلیله
 اندک و گفته اند مریحاة کاسیة و اصل آن از دفع
 و منه تزجیه المواقف فاقرب لنا الکبیل کبیل
 تمام ده و تصدق علینا درین معنی دو وجه است
 اول آنست که مراد نه صدقه ایست که بمعنی زکوة است
 زیرا که زکوة بر همه اینها حرام بود و بیشتر مفسران

برین اند پس مثل و تصدق علینا بر چیزی محک دارند
 که لا یبق ایضا بود بعضی گفتند تصدق علینا باین
 السقورین فاعطنا بالردی ما نعطی بالجید یعنی در
 سیغریا با صدقه بکن آن مقدار کی درازا، درم تیکر
 میدهی درازای درم بد باده و آنرا صدقه خوانند
 و معنی خوبست و گفته اند متاعی از زبان حاجتی
 نیست از بابستان و آن هم نوعی از صدقه بود و
 گفته اند تفصل علینا وجه دوم آنست که
 صدقه پیش از رسول بر همه ایضا طالع بود رسول
 علیها لم آنرا حرام کرد آن الله بجزی التصدقین
 لاخذای تقالی متصدقان مکافاة کند و صدقه
 عطیه بود کی بر رویشان دهند امید آخر را
 قال هل علمتم ما فعلتم یوسف و اجبه مفسران
 خلاف کرده اند کی موجب هل علمتم ما فعلتم یوسف
 می بود بعضی گفته اند چون برادران گفتند ما بها
 العزیز متنا و اهلنا الضریقتی در دل یوسف
 بدید آمد در بر ما گفت گفت هل علمتم ما فعلتم یوسف

و گفته اند گفت الیه یعقوب کتابا فی تخلص یتیمین
 و ذکر فیه احواله و احوال ابیه الصبی و ابرهیم
 و ما هو فیه من الحزن علی فقد یوسف و اجبه
 یعقوب نامه بوی نوشتند بود در خلاصه اذن
 یتیمین و احوال خود و احوال پدرش الصبی و ابرهیم
 در آن ذکر کرده بود و از عصبه عمارت یوسف
 و برادرش و آخ اواران و افعه در آن بود و او را معلوم
 کرده و رفتی عظیم در یوسف بدید آمد گفت هل علمتم
 ما فعلتم یوسف و اجبه شاعر الحیر هست لا یوسف
 و برادرش کی گفته اند و گفته اند یوسف ایستاد را
 گفت بل لا یوسف گفت من از شما در فلان موضع غلامی
 باین صفت و صفات جزایم گفتند نحن بغناه غنیه
 فغضب علیهم و امر فقلهم فیکوا و جسر علوا و فذبح
 عینیاه و رق لهم و قال هل علمتم ما فعلتم یوسف
 ما اوران و بوی فرحتم یعنی با عماره او را فرحتم
 یوسف خشمنا که خود را با ایشان از بکشتن ایشان
 بکشتند و فریاد کردند یوسف را و بر ایشان نفر

روقت افتاد از آنجا که جاهلون گفته اند سر از آن
 جاهلون حالت جوانی است یعنی در آن وقت که
 شما جوان بودی و منظمه جهل حالت جوانی است
 و گفته اند سر از حالت کودکی است و این وجهی
 بعید است و گفته اند جاهلون بعاقله ما بعید
 الیه امر حکم و امر یوسف یعنی جاهل بودی
 آن عاقبت کار خود و کار یوسف و این وجهی نیکو است
 ابن عباس گویند این تدکیری است که در حق آن نوح
 بر برادران می کند تا با او ایضا رفتار نکنند از در جاهله
 انداختن او و عزم کرد که بر قتل او بعد از آن
 او را با لکه غلو و خشم و آخ با برادر او کودند
 آن نفس می کردند میان برادران تا خد بزدی است
 جفا ایشان با او تا هیچ یکی از ایشان با او سخن
 نتوانستند گفتن الا جانکه تلبیخ با عزیز گویند
 قالوا انک انت یوسف خیر و استقامت خوابزه اند
 و وجه آفتست که خبر است زیرا که میان استقامت
 و میان آنکه علم نتوانی یوسف کی این نزد در است

و آن تحقیق را و گفته اند الف بلد است و تقدیرش چنین
 بود یا من خطبنا انک انت یوسف و گفته اند مذهب
 انک خبر می خواند استقامت مقلد بود و وجه آفتست
 لایان کردیم و در قصه آورده اند لایان بن یوسف
 چون با ایشان سخن گفت آن حجاب سخن گفت آن روز
 حجاب منع کرد و قاج بر سر نهاد و در روی ایشان خندید
 و فرموده او را بشناختند درین عرض گفتند انک انت
 یوسف قال انک یوسف و هذا هی من امی من یوسف
 و این واقع است از ماضی و بذکر قدس الله علیه بالسلامه
 و الکرامه حذاء نفالی ما را سلامت و کرامت
 رهبر متوجه خود کرد ایند الله انک الموروثی
 الفاضله هر کس از بدک کردن بهتر شود و بهتر
 و بصبر علی بلاه و خد بلاه او صبر کند و گفته اند
 از زنا بشناسد و در عورت صبر کند فاق الله
 یضیع اجر الحسین مزد نیکو کاران در دنیا و آخرت
 ضایع نکرد اند و عاید و مبتدا محمول است بر معنی
 زیرا که متقی صابر الینه محسن بود قالوا انک انت

الله علينا اى اختار وفضلك علينا بالعقل والحلم الحسن
 خدای تعالی بنوع عقل و حلم و حسن از ما برتر بود و بر ما
 فضیلت نهاد و حقیقت این تبار تفصیل الشیء لکون اثره
 احوال هر غیره حقیقت ایشان فضیلت نهادن
 چیزی بود که اثر آن از غیر نیکوتر بود و این کتب
 خطاطین قدسین و حکماء کبار بودیم انکس مدعاء
 او بلوغ ایشان استند آنچه بهر حاجت او این است
 و انکس می گویند ایشان در آن حالت به بالغ بودند
 کان ذلك منهم لصبا هو ان حالت از جهت کوفه کسی
 طفلی از ایشان واقع شد دلیل او این بود که می گوید اقامت
 علی کلمات الامر علی انهم مؤهبن له ان الامر علی ما
 احبوه اول خطا و معصیه یعنی اقامت
 ایشان بر کتمان آن واقع شدند مؤهبن به در آن
 آن حالت هم چنانست ایشان او را خبر داده اند
 در اول کار آن خطا و معصیت بود قال تشریب
 علیکم اليوم لا تغییر علیکم امروز شما را از آن حالت هیچ
 نگویم و سر نش نیست و گفته اند باید که شما نمی گنم

و گفته اند از مجازاة لكم عندی علی ما فعلتم مکافات
 می گنم شما را بآنچه با من کردید و گفته اند شما را هیچ
 ملامت و عیب نیست این عیس کوبید تشریب
 تعلیق مصرت رسانیدت بود با نشان از جهت چیزی
 لا ان وی صادر شده باشد و گفته اند افساد است
 و معنی آنست که لا تغییر علیکم كما يقال فلان مبتادل
 کبد و طین و با کلد کبد جعل اکل الکبد کنایه عن
 التزیج و عن اللوم و عن الاشارة و هذا معنی جلی
 یعنی مردم گویند فلان کس جگر فلان می خورد جگر
 خوردن را کنایت ساخته است از تزیج و ملامت
 اشارة و این معنی روشن است بعضی الله کم ما کان
 منکم خدای تعالی باور پذیرد آنچه از شما صادر شد
 دعا لهم من غیر سئله منهم بی خواست ایشان بر ایشان
 دعا کرد و گفته اند خبر است و معنی آنست که
 کان الله احدکم لحقی الا ان اصبح و قد صفحت عنکم
 یعنی خدای تعالی بحق من شما مواظف خواست
 از من الله درین باب از ان شما عفو کردم و از شما در

گذر ایندم و کرده شما ناکرده انکاشتم بچاره قوام علوی
 درین معرض مناجاتی در خاطر آمد خداوند یوسف مخلوقی
 بود و لایمی مجازی داشت و برادران افعال یا نفس او کرده
 بودند چون بهم رسیدند افعال یا ایشان باروی ایشان
 نیامد و از ایشان در گذر ایندم بچاره بیهوده صادر شد
 و از آن بزی هیچ خلک نالید بساحت کبریا تو رسید عربی
 کرد یا خود کرد تو ارم الا کرمی و ارم الراحمی کرم حقیقی
 تراست یوسف بکر مجازی یا خولیت برایشان دعا کرد
 و کرده ایشان ناکرده انکاشت تو بکر حقیقی بر کردار و
 گفتار این بچاره بخت و قلم کرم در جریده جرمه
 او کس حق محمد و عشرته الطاهره الزاهره و هواد هم
 انما حق قولی **لی** **اذهبوا بقیصی هذا**
 بروید جامه من یا خود ببرید **سوال** چرا
 جامه ی یعقوب مرستاد **جواب**
 بعضی از اهل تفسیر گفته اند که سبب جامه مرستاد
 آن بود که یوسف برادران را از حال پدر سوال کرد
 ایشان گفتند از بسیار یکی در ذاق بکر نیست نابینا

شد و در جامه دو قول گفته اند اول آنست که جامه
 بود که می پوشید و قول دوم آنست که جامه بود از
 بهشت هر کس را که بخوبی بودی در وی مالیدندی
 صحبت بافتی این سخن معسر آنست مذهب آل محمد
 صلوات الله علیهم آنست آن جامه بود که خدای
 تعالی در ابرهیم خلیل پوشانید آن روز که عمر و ذر
 لعنه الله او را با تشنه انداخت آنروز در ابرهیم علیهم السلام
 هیچ تصرف نکرد فلکساه اسحق ثم کساه یعقوب
 ابرهیم آن در اسحق پوشانید اسحق در یعقوب
 پوشانید ثم جعله یعقوب فی نقود و علقه من
 جید یوسف و لم یعلم اخوته یعقوب آن جامه را
 نقود صفت ساخت و در کردن یوسف او بخت
 و برادران از آن خبر نداشتند یوسف آن جامه را
 برادران داد و گفت فالقوة علی وجه ابی یوسف
 بصیرا بر روی پدر اندازید تا حال صحت باز آید یعنی
 صراحت او از جامه بود مرعش هم از جامه بود و
 گفته اند بینا شود مصطفی کتاب گوید یعنی چشمش روشن

۴۰
روشن شود و آفرید یابنی بصیر ایمنی بصیر با وفا کم
تا نزد من آید بر افعال شما بنیاست و آفرینی یا هلیکم
اجمعین و با همه اهل خود نزد من آید از زنان و فرزندان
و بندگان و کنیزکان و ما فصلت العیر را می خرجت
الرفقة من مصر الى کنعان چون رفیقان از
مصر بیرون آمدند و قصد کنعان کردند قال ابوهم
بذر ایشان یعقوب گفت لمن حضرة من اسباطه
فان اولاده بعد فی الطريق آنان را که حاضر بودند
از فرزندان کان و از برادران وقت فرزندان
در راه بودند انی که جدریج یوسف من بوی یوسف
به شنوم ابن عباس گوید حملت الریح را بجهت یوسف
من مسیرة ثمان لیال باذ بوی یوسف هشت شبان
روزه راه بمشام یعقوب رسانید حسن گوید
بکه ماهه راه بود مجاهد گوید سه شبان دوده راه
بود و این اذان جهنت بود کی چون از هم باز کردند
بوی هشت اذان بدید حملت الریح الى یعقوب
باذان بوی مشام یعقوب علیالیم رسانید فاعلم ان النیر

۴۱
فی الارض من ریح الجنة اما کان من ذلک المیز
ممن ثم قال انی که جدریج یوسف بداشت کی بوی
بهشت در زمین نیست لکه از آن جامه از این جهت
گفت انی که جدریج یوسف و آنلس که مذهب او آشت
لا آن جامه بود کی یوسف علیالیم می پوشید گوید بوی
آن جامه از مصر مشام یعقوب با بطریق بعد مسافت
بسیل منجز رسید لوله آن یقیدون یعنی بی رایی
نسبت نکنید مفسران در معنی یقیدون وجهها بی
کاو بسیار گفته اند چنانکه تحقیق و تضلیکون و
تقیقون یعنی اگر با تحقیق و کم راهی و زشتی نسبت
نکنید شوم باذ مسکن نامان از لفظ در شان مثل
یعقوب علیالیم اطلاق کردن رسول او را که می خواند
و مفسران غایت جهالت و طاقت حق بوی نسبت کند
حاشاه حاشاه حاشاه و تقید در لغت ضعف راه
بود و تقید درین موضع نسبت را باشد یعنی بچیزی
نسبت کنند و جواب او محمدوف بود و تقدیرش
لقلت الله قریب بود قالوا انی الا سباط و فرزندان کان

گفتند تا الله انك لعلى صلا لك القديم قسم ياد کردند که تو
در ضلال قدیمی معسران ^{الله} کهنه در خطا قدیمی از محبت
یوسف لا تشاهد اورا فراموش نمی کنی و کان عندهم
الله قدامت و ایشان بدان یوسف برده سخن باوکی
محبت گفتند از شفقته بروی داشتند و باین وجه
عقوق ایشان لازم می آید و این هدیای محض است
سعید خیر بویید مرادشان از لعنی صلا لك القديم
خیر نیست حسن گوید از این وجه هم عقوق لازم
می آید این وجه نیز نیست بر مراد از انك لعنی صلا لك
القديم محبت القديمة بود یعنی تو هم در آن دوستی
قدیم یوسفی مصف کتاب گوید ضلال درین سوره
هر جایی یعقوب نسبت است از حق و ظوق مراد
محبت قدیم است **سوال** القديم هو الذي لم يزل
و لا يزال قدیم اطلاق بر موجودی کنند لا یفوت کی بود
و بنا شد که باشد جبرائیل در آن یوسف محبت یوسف
مر یعقوب لا قدیم **جواب** قدیم بطریق
لم یزل و لا يزال مراد از آنست باری تعالی بحقیقت اطلاق

بودند

الموجود

حواله

توان کرد تعالی الله عن المصادره و المصادره و عما یقول
الظالمون و قد یستعمل للعنق مبالغه کقولہ حتی
عاد کالعرجون القديم و این اشارتست بمنزل ماه
از زمان بدیبت او قار جوع او محالیت هلاکیت و هلاکی
او را عرجون قدیم می خواند و عرجون جوب خنده
خوشه صرا باشد و مراد از بن عینق است عینق
گفته بود و در عرق مردم گویند در عهد قدیم چنین
و چنین بود و بحث در قدیم در آنست اما در بن معص
این قدر کافی است و الله اعلم **قول تعالی**
قل ان جاء البشیر من عندی بشاره فاعلم ان یاتو یعقوب
خبر داد اگر معسران بر آید لا یبشر یعقوب ابو د
گفت جامه یوسف بخون آلوده نزد یعقوب می آید
فالون انا الذ اهب القیص مبشر اجماع یوسف
یعقوب بطریق مبشری هم مرسانم که فرافوق
من باقت لذو وصال برابطه من باید از عبد الله صاحب
رهنی الله عنهما روایت کرده اند لا یبشر بالذکر عرو
القاه علی وجهه مبشر جامه بر روی یعقوب انداخت

فازند بصیر چشم او بخیر و نشانی چشم او
روشن شد قال ام اقل لکم انی اعلم فی الله ما لا تعلمون
یعقوب گفت نه گفتیم شمار کی مرع دایم کی یوسف
زنده است و ان الله یجمع بیننا و خدای تعالی میان ما
جمع کند و گفته اند از حضرت جواب یوسف می
دایم کی او را باز بینیم و گفته اند از خبر دادن طکر المونس
حیوة او قالوا یا ابا ناس استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطبین ای مل لنا زیکل معفرة ان حضرت پور دکار
خود آمد و در شام خواه از ارتکابی کادر حق تو و یوسف
کردیم کی نوبت کردیم و خطاها خود معترف گشتم
قال یوسف استغفر لکم ربی یعقوب گفت در
نماز شب شماران خدا خواهم و گفته اند در وقت
صبح و گفته اند شب جمعه و گفته اند بعد از هر
نمازی و هر دعایی برای شما استغفار کنیم و
گفته اند اشان یوسف فان عفواکم استغفر
لکم ربی از یوسف باز برسم اگر شمار اعفو کند
برای شما استغفار کنم انه هو العفو الرحیم

کی خدای تعالی عفو کننده و مهربانست پس یوسف
علیه السلام جزو ارحاء و باران طعام و غیر آن برای یعقوب
ترتیب کرد و بعد بناد و از وی درخواست کی
یا جمیع اهل نزد او آید یعقوب ندیر سقر ساخت
و با اهل خود از کفان پیرون آمد این سیر بر گوید
هفتاد و سه آدمی بودند فلما بلغ قریا من مصر کم یوسف
الملك الکبیر فخرج یوسف و الملك فجد عظیم
و ادخلهم مصر چون نزد یکر مصر رسیدند یوسف
و با د شاه بالمشکری عظیم استقبال کردند و یعقوب
با اهل و با عزار و اکر ام بمصر در آوردند بنا کرد خدا
تعالی گفت فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه چون
سیرا یوسف را آمدند ضم الیه ابویه بذر و خاله
خود خود نزد یکر کردند و خاله را نام مادر نهاد کی
در نکاح یعقوب بود و بجاء مادر بود حسن گوید
مادر یوسف را حیل زنده بود تا عصر آمد و قال ادخلوا
مصر و گفت در مصر روید گفته اند این پیش از دخول
بود و گفته اند جلد دخول بود ادخلوا مصر ای

ابوخلوایقین من فیها یعنی در مصر مقیم باشید آن
 شاء الله آمین من طرکها و از یاد شاهان امین باشید
 و این از آن جهت گفت کی در رفتن مختار بودند
 و گفته اند از خط و سختی امین باشید و این معنی
 نبی کوثر است و استننا از امن است و گفته اند این
 معنی قبل الدخول بود یعنی پیش از آنکه در مصر روند
 و گفته اند راجع است با قول یعقوب علیهم یعنی
 سوف استعقرکم ربوان شاء الله و محتمل است که
 بطریق شجیه بود چنانکه رسول الله علیه و آله
 چون بحورستان رفتی گفتی و انا انشاء الله بکم لاحقون
 و مفسران در آیت انداختن المسجد الحرام این معنی
 گفته اند و رفع ابوییه علی العرش و خروا له سجدا
 ماذرو بیدر این تخت نشاند و او را سجده کردند
 و الواوایقین فی الترتیب دینیہ تقدیم و تاخیر
 و او موجب ترتیب نیست و از روی معنی تقدیم
 تاخیری هست ای خروا له سجدا و رفع ابوییه
 علی العرش سجده کردند پس ایشان را بر تخت نشاند

و کان تحیتهم السجود و در آن زمان سلام ایشان سجود
 بود حین گوید امرهم الله بالسجود که لنا و یل
 الوفا یا ابن عباس گوید خست و الله سجدا خذایرا
 سجده کردند مصنف کتاب گوید سجده شکو
 بود خذایرا بر ملاقات یوسف علیهم و قال یا ایت
 هذا ما و یل و یل کی من قبل قد جعلنا ربی حقا یوسف
 گفت ای بذر این تاویل جوابی است که پیش ازین
 دیده بودم خدای تعالی را بروردگار من است آنرا است
 کرد این و از آن وقت که یوسف این خواب دید
 تا و ظهور تا و یل آن چند سال بود حین گوید
هفتاد سال و گفته اند سی و شش سال و گفته اند
بیست و دو سال بود و گفته اند هجده سال بود
و قد اخرج فی اذخر جی فی السجین و باور شکو
کرد چون مرا از زندان بیرون آورد سوال
شکری بر من نمودن آن زندان کرد و شکو
ظرافت آن جاه فرمود حکایت زندان گفت
و شکایت آن جاه نکرد پس سوال دکراه

از آن جهت نکرده کی دشت ایشان از آن بری کرده بود
 بکفر لا شریک علیهم الیوم کرم آن چون از
 جنبری بگذرند ذکر آن نکنند و قدجا بکرم
 البدو و شمار از بادیه بآیدانی مصر آورد و
 کابو اسبکونین البوادی و ایشان در بیابانها
 ساکن می بودند و گفته اند از بادیه می آمدند
 و در شهر می نشستند گفته اند ساکن فلسطین بودند
 و گفته اند جزیره آن جزایر من بعد از ترخ
 الشیطان بعد از آنکه شیطان میان من و برادران
 من افتاد و خربش انداخت ان دلی لطیف
 لما بینا بدیسته کی برورد کار من رسانده لطف و
 ارادت خود است با کسرا خواهد اند هو الحکیم
 رب قد آتینی الملك خذوا نداء من اذی ملک مصر
 و معنی ملک مصر از آن جهت گفته کی من تبعیض الیوم
 زیرا که خدای تعالی کلی ملک یوسف نداد و گفته اند
 من بیایم است و علمتی من تاویل الاحادیث و مرا
 در امور ایندی بقیه یار گفت خود کی برایشا متر کردی

العلیم

و گفته اند تغییر جواب من تبعیض الیوم یا بیایم
 جان که در اول گفته فاطر السموات و الارض است
 ولی تو افزینند اسماءها و منی تو ناصر و معین
 و ولی تدبیر منی فی الدنیا و الآخرة در دنیا و آخره
 توفی لکما اقتضی علی السلام فخلصا فی الطاعة
 مرا در طاعت خود فخلص دار و مرا بر مسلمانی میران
 این جوابی که بطلب مرا کرد و جز او کس طلب مرا
 نکرد و گفته اند این به سوال من بود معنی آن
 آنست کی آن روز کی مرا بمیرانی من ایلمان
 بمیران و الحقیقی بالصالحین و مرا با بیباور شل در
 رسان و گفته اند مرا دش آباء خود اند ابرهیم و
 اسحق و یعقوب و گفته اند هشت ذلک من آباء
 الغیب یعنی جنس یوسف از جنس ها عظیمست
 قدر عینت عنها توان آن غایب بودی تو حیده الیک
 من سئل به الیک جبریل ولم یکن من علمک و لا من علم قولک
 در سائیدن آن بنو جبریل بنو یوسف سئادیم و آن نه
 علم تو بود و نه علم قوم تو و ما کنت لکم هم ای لدک

بنی یعقوب و تو نزد من ندان یعقوب بنو ذی حد
 آن وقت کی این حوادث بر ایشان طاری شد اذ
 اجتمعوا امر هم چون فصد کردی یوسف را در
 جاه اندازند و هم بخشرون یوسف و یوسف
 مخمری کردند و گفته اند یا یعقوب مگر می کردند
 و ما اکثر الناس ولو عرضت بمومنین چون جهنم
 و قریش رسول را علیها السلام از فصد یوسف سوال
 کرد و رسول ایشان از آن فصد او کما هی خبر داد امیدی
 داشتند لا ايمان آردند فلم یکنوا عند ظنیه نه چنان آمدند
 لا ظن رسول بود این آیت منزل شد و تقدیر شرح چنین است
 و ما اکثر الناس مومنین ولو عرضت اجتهدت کل
 الاجتهاد اکثر مردم ایمان بیارند و اگر تو اجتهاد بلیغ
 نمایی لا ان تعلق بخدا کی دارد و ما نشاء لهم علیه
 ائی علی القرآن و گفته اند بر رسا بیدان و گفته اند
 بر فصد یوسف و غمی خواهم از ایشان باده رسالت
 یا بر حوائف قرآن بر ایشان باده رسا بیدان فصد
 یوسف بایشان فرستاد جعل و مال سودی و مالی

یوسفی حقیقه

آن کی در آن شود بایشان ان هو الاذکر ائی القرآن المعظمة
 المابندی و یصحیحی للعالمین جمله خلائیق را و کاین قرآنی
 ائی و کم ان آیه و تقدیر شرح چنین بود و چند عدد می خوانی
 ان آیات فی السموات و الارض در اسماءها و زمین لا تأمل
 کردن حدان موجب علم البقین بر قرآن علیها ائی علی آیات
 کی در آن آیات می کردند و گفته اند صغیر اند من است
 نه ان آیات و این مقوی مذهب الکس است کی برفع و نصب
 می خواند و محجیر قرآنی ابن مسعود مقوی ابن
 معنی است و قرآن ابن مسعود پیشون علیها است
 و این همه شاذ است و هم عنها معصون ائی عن
 آیات و ایشان از آیات معصون اند یعنی فکر در آیات
 عن کنند چنانکه میزمواد اهل الایمان است کی انم هلاک
 شدند و ما بومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون
 اکثر معسران بر آیت کی این آیت در شان کافران
 منزل شد و بر الی ایشان مقرر لا جزاء تعالی خالق و
 رازق ایشان است و چون کاری مشکل ایشان پیش
 آمدی دعا کردند و خدا را خواندند و گفته اند

بکمال عبادت

در حق نفویه منزل شد ایشان بود و ظلمت گفتند
و گفته اند در شان رضای منزل شد ایمان آوردند پس
بگفتن ثالثه و ثلثه مشرک شدند این عباس گویند ترکش
فی نلیسه المشرکین در لیک گفت مشرکان منزل شد و لیک
گفتن ایشان چنین بود لیک اللهم لیک لیک لیک لیک لیک
لا شریک هو لیک عکله و ماکله و گفته اند در شان منافقان
مشرک شدند کی ایمان ظاهر می کردند و مشرک بهمان می شدند
و حق این است و گفته اند در حق اهل کتاب فرود آمد
کی بعضی انبیا ایمان آوردند و بعضی کافر شدند کی میان
کفر و مشرک جمع کردند این جور بر گویند این محض است
گویند لولا الله لکان کذا یعنی اگر نه خدا
بودی و ظاهر چنین بودی و چنین بودی صحیح است
لا در شان منافقان است اما مولا این یا نبی یا نبی
من عذاب الله و این شدند از انکه عقوبتی با ایشان
رسد از عذاب خدای تعالی لا بوجهی با ایشان و
فرار شد با ایشان و تا بهم القاعه القیمه یا قیامت
با ایشان در رسد بوجهی حاجت و غیر سابقه علامه

ناگاه می انداخت می طاهر بود و هر طاهر بشعرون
بانبیا می آید و هر غیر مستعدین از آمدن آن بی
خبر باشند کی کار ساختن آن نه کرده اند
قل یكوا ای محمد هذه الطریقه و هذه الدعوة این طریقه
و این دعوه سبیلی طریق و منهاجی راه من و منهج من
است ادعوا الی الله الی اعوا الناس لا الله خلق را
مخدا می بخالی دعوه می کنم علی بصیرة انا الی علی هدی
و بیان برادر است و بیان حق این عیسی گویند البصیر
المعروفة التي بمیز بها الحق من المباطل و هی مصدر بصیر
یعنی بصیرة اطلاق بر معرفتی کنند کی بواسطه آن حق
از باطل جدا کنند و آن مصدر بصیر است و من اتبعنی
والکسب متابعت من می کند و عبادان آورده است و تصدیق
آورده فانه يدعو الناس لا الله و یستثنی لا اوین خلق را
مخدا خوانند و سنت و این امیر المومنین است لا امام کج بود
و گفته اند سخن براد دعوا الی الله تمام شد پس سخن
مستأنف کرد و گفت علی بصیرة انا و من اتبعنی با این
علی بصیرة خبر میدهد بود و بوجه حال باشد و بحال الله

و قل سبحان الله بكرة معلومة بوضوحه از هر
 لایق وصف او نیست شش به کوی او و اما آن
 المشرقین مع الله غیر الله در ملک خدا جز خدا
 خدا نمی دانم و اما در سلسله و قتلک الله رجاء یوم
 من اهل القری یعنی حال ستمیزان پیش از توجون
 حال تولد و یحیی و اهل القری و از اهل دهها
 بودند یعنی شهرهای ایشان را به پیغمبری مخلوق
 می نماند و خدا تعالی از اهل بادیه یعنی صحرا
 ششبان و ندان هیچ پیغمبر مخلوق نماند چنان
 که بعد از انبیا عایت راست و گفته اند اسم را
 با تقدم داند بر باقی اصاف او بان کرده اند و دخول
 من فایده داد در استیجاب طرفین اقلم بسیر و ا
 فی الارض من بطور و کیف کان عاقبة الذین من قلم
 خدا تعالی است محمد را خدا می فراید از نیکو و
 با وقع کتب الی رسول قلم باخ و افع شد کذب
 رسول را پیش از ایشان و بخیر ایشان بر سفر
 در زمین و تظلم بر موضع هلاک ایشان و اذ دخل

و بعد از انبیا
 عایت راست
 و گفته اند
 اسم را با
 تقدم داند
 بر باقی
 اصاف او
 بان کرده
 اند و دخول
 من فایده
 داد در
 استیجاب
 طرفین
 اقلم
 بسیر و ا

الغاة ان ما قبله یقتضی ما بعده و دخول فاد
 فی نظر و آن فایده دهد که ما قبل او مقتضی ما
 بعد او است و لکن الله خیر یعنی بهترین
 خیر للذین اتقوا بهتر است آنرا که از شرک
 بیهیزند و بخدا ایمان آرند اولی تعقلون عاقل
 نمی شوید تا بدانید که آن بهتر است و تو شل کنید
 با بیان تا بان رسید و گفته اند اولم تقرؤ القرآن
 فتعیر فوا کیف کان حال من کذب الرسول
 قبلهم و قرآن نمی خوانید و در آن فکر نمی
 کنید تا بدانید که پیش از شما حال آنها کی نیکو
 رسول کرده اند چگونه بوده است و ما بغیر
 عذاب خدای تعالی ایشان چگونه هلاک کرده اند
 تا در نفس شما عبرتی ظاهر شود و نیکو
 محمد صلی الله علیه و آله و قرآن نیکو و اصاف
 الدارها هنا الی الآخرة علی تقدیر حد و
 الموصوف و لکن راحة الاخری و فی غیرها
 صفة للدار و اصاف دار درین موضع باخ

است

تَقْدِيرِ خَدَفِ مَوْضُوفِ كَرْدِه است کَوْنِیَا
 لَا لَقْتَهُ لَسْتُ دَارِ نَشَاةِ اخْرُجْ وَدَارِ سِرْ اَبُوذ وَ
 نَشَاةِ اخْرُجْ عِبَارَتِی از خَلْقِ اَرْوَضِ قِبَا مَنَحَق
 سُبْحَانَهُ وَتَقَالِ ایشیا از ایا فریند و از کُور بر
 انکیزد و از ایشان حساب خواهد و ایشان را
 ثواب و عقاب بود و این قوم نَشَاةِ اُولِی باشند
 لَا ایشیا را در دنیا افزیده بود و تکلیف فرموده
 و ایشان آدمی و بری اند و الله اعلم جَنَّتِ اَذْ
 اسْتَبَیْسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا اَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا
 اَبَقُوا الرُّسُلُ اَنْ قَوْمَهُمْ كَذَّبُوهُمْ تَارِسُوْلَانِ
 ايمان آوردن قوم نوسید شوند و یقین شود
 ایشان را کی قوم ایشان را تکذیب کرده
 اند و آنکس را بتخفیف جِ حَوَانِدِ بَعْنِی کُذِّبُوا
 آنرا حو وجه است و جبه اولی ان الضمیر
 لِمُرْسَلِ اَلِیْهِمْ وَحَلَّ الرُّسُلُ عَلَی الْمُرْسَلِ اَلِیْهِمْ بَعْنِ
 ضمیر از آن مَرْسَلِ شَمَتِ لَا بَقَوْمِ فَرَسْتَاذِ
 اند و رسول دلالت بر مَرْسَلِ بے کند و مَرْسَلِ

بَعْنِ

خَدَاءِ تَقَالِ لَسْتُ کِی رُسُلِ را با ایشان فرستاده است
 پس این تَلْذِیْبِ نه یعبر اینا کرده اند خَدَا
 کرده اند و کَفْتَهُ اند و کَرَمَلِذِ بَانَ مُقَدَّم
 داشت آنجا کی فرمود اَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ
 فَبَیْطَرُوا وَکَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 وَجْه دوم کی ضمیر عاید است بارِ سُلُ و المعنی
 ظَنُّ الرُّسُلِ اَنْ قَوْمَهُمْ کَذَّبُوهُمْ فَمَا وَعَدُوهُمْ مِنْ
 الْاِجَابَةِ لِلاَیْمَانِ رَسُوْلَانِ یَقِیْنُ شَدَّ کِی قَوْمِ با ایشان
 از وعده اجابت ایمان با ایشان دروغ گفتند
 وَکَذَّبَ بِتَعْدِی الْاِیْمَعُوْلِیْنِ کَذَّبَتْهُ الْحَدِیْثُ
 وَتَبِیْیَ وَجَاعَتِی اِنْ یَعْسُرْ اَنْ لَقْتَهُ اَنْ تَارِسُوْلَانِ
 کمان بر بند که ایشان در آخ با قوم گفته اند از تَرْدُلِ
 عذاب دروغ گفته اند یعنی قوم تَلْذِیْبِ رُسُلِ کی
 کردند و رُسُلِ بَجَزَاءِ تَلْذِیْبِ ایشان ایشان را
 وعده عذاب می کردند و عذاب در می رسید
 رُسُلِ را کمان افتاد کی در وعده عذاب دروغ
 گفتند و این وجه باطل است زیرا کی وعده عذاب

خداي تعالى بوحی مقرر فرموده باشد و چون در
تزویر عذاب و وصول عذاب تا خبری افتد و
رسل را در آن کافی واقع شود صورت ظن ایشان
آن بود که خدای تعالی وعده خلاف کرد و آن تکذیب
خدای تعالی باشد و هیچ مسلمان حدشان آیینا و رسل
علیهم السلام را ندارد و این طریقی در بیان بود
نفوذ بانه و الخذلان و مخالفة القرآن و غضب
الرحمان جا هم نصرا یعنی نصرة ما بآینا و رسل و
مؤمنان رسید قبحی و نشأ ائى النبى و من آمن به
از آن عذاب یغیر را و طایفه کی بوحی ایمان آورده
بودند استکباری و اذیم و نجاه الخسفیم و لا یزید
بأسهم عن القوم المجرمین ائى و اهلکنا الکاذبین
لا و اذ لعذابنا عظمهم اذ اتوا بهم و هلاک کرم دروغ
و آثار در آن معرض لا چون عذاب ما بالیشان فرود
آمد هیچ کس در مانع و مانع آن عذاب از ایشان بنود
قولی نقالی لقد کانت فی قصصهم ائى فی قصص
الانبیاء و انهم یذکره کی در قصه یغیران و ائشان ایشان

و گفته اند

و گفته اند فی قصه یوسف و اخوته و ایبه و در
قصه یوسف و برادران او و بدلتش عبرة ما یغیر
من الجمل الی العلم ائخ آن جمل بگذرند و بعلم رسد عبرة
کو بدلت و لی الالباب دوی العقول یعنی غیر خداوند
عقل را بود و لب کل شیء حله صله و خیاره و لب هر
چیزی حله صله و اختیار آن بود ائى الذی قدر علی
اعزاز یوسف بعد الجب و السجن و غلبه مصر بعد
العبودية و الذل و الجمع بینهم و بین الویه و اخوتهم
بعد المدة المديدة و الشقة البعيدة قادر علی اعزاز
محمد و آلہ و اعطی کلمته علی من عاداه من الکفار
و المنافقین و الجهال ما کان حدیثا یفسر ائى القرآن
ما کان حدیثا یفسر ائى کان عم الکفار قرآن دروغ
نبینست و وضع نکرجه اند جنات کفار ان گفتند و لكن
نصدق الذی یریدهم و لكن نصدق کتبه کتب لست
لا بروی متقدم لست و تفصیل کل شیء و بیان کتبه
دین خدای تعالی است و احکام و شرایع او و هدایت
من الضلال و راه نماینده لست ان ضلالت و هدایت من

العذاب لقوم يؤمنون قومی را کی ایمان آرند و
بعد از توحید و یقین و امانت اقرار کنند و تصدیق
نمایند و **سورة العنکبوت** **بسم الله الرحمن الرحيم**
المزمل آيات الكتاب والقرآن البلیک ابن عباس گوید
انا لله اعلم وادی من ان خدا کی می دانم و می بینم تلك
آيات الكتاب یعنی آيات خبرهاست کی قصه های
آن با تو می گویم از آيات تدریج و انجیل و کتب کی پیش
ازین فرستاده ام و الذي انزل البلیک من قبل و این قرآن است
که از پیش مناده اند بنوار حضرت خداوند و پروردگار تو
هو الحق فاعتصم به واعلم ان يكون یعنی قرآن خوارست
چند در آن دین و بان عمل کن الذي مرفوع است
به ابتلا و حق خبر آن بود و این قول مجاهد و قتاده
و رو ابو ذر کی محل الذي خبر بود یعنی تلك آيات الكتاب
الذي انزل البلیک من حق انشا کرد یعنی ذلك الحق
گفته و هم یعلمون الحق یعنی ذلك الحق ابن عباس گوید
مراد از کتاب قرآنست پس معنی آیت چنین بود هذا
القرآن الذي انزل البلیک من قبل هو الحق این قرآنست که

عنه

از پروردگار تو بود و منزل شد آن حق است و چون مراد
از کتاب قرآن بود و او حق بود یا عطف بر وصف
بولو جایز داشتند یا شکر و ثناء الناس لا يؤمنون
این آیت انگاه منور شود کی مشرکان مکه اعتقاد محمد
قرآن از تلقاء نفس خود می گوید معنی آنست که
بیشتر اهل مکه ایمان نیارند **قول الله تعالى**
فجب قولهم ایدک انزلنا فی خلق جدید
و اگر شکست می خوری ای محمد از انکار کردن چیست و
نشو این کاران و کذب کردن ایشان ترا و بتانرا
لا منعفت و حضرت از ایشان صادر نمی شود بخدا پی
قبول کردن و انوار قدرت خدای تعالی می بیند
فجب قولهم ای فتعجب ايضا قولهم عجب تر دار
انگ می گویند اید که ترا با آنی چون خداان مرگ
ما خاک شویم یعنی برینیم و بیو سیم و با خاک هماییم
شویم آیتا لعی خلق جدید ای اذا احکمت ان ایا نبعت
و نجی چون ما خاک شویم ما را بر اندیسنند و زنده گردانند
بعثد نجی چو زنده گردانیم ای لعی خلق جدید

بر آن دلالت می کند و بعد از آنکه در آن
 زیر آن و بعد از آن در آن قتل عمل نکند قول می شود است و
 عجب جنس است و در لفظ عجب خلاف کرده اند
 بعضی تعجب بر خدای تعالی جایز دانسته اند حاشا
 و قناده از آن جمله است و بیشتر معنی آن تعجب
 بر خدای تعالی روانه گرفته اند بلکه تعجب در
 صفت مالست در وقتی که چیزی مشاهده کنیم
 لا مثل آن ندیده باشیم و سبب آن ما را معلوم نبود
 و این معنی در حق تعالی مشتقی است پس معنی
 حنان بود که نزد شایع است اولی الذین کفروا
 بر ایمان ایشان آنست که خداوند برورد کار خود
 کار شدند و انهم انکروا البعث زیرا که انکار بعث
 کردند و اولی الذین اعانواهم و ایشان آنست
 که آنها را در کردنها ایشان با شد و عمل می کردند از
 قیدی که دست و کردن را در حالت عذاب
 بان مقتصد کنند و اولی الذین اتواهم من قبلها خالدون
 و ایشان اهل دوزخ اند و جاوید در دوزخ باشند

و بیشتر از آنکه بالسبب قبل الحسنة استبحال طلب تعجیل
 بود و تعجیل عبارتست از تقدیم چیزی پیش از وقت
 آن چیز یا السبب قبل الحسنة بالعقوبة قبل العافیه
 یعنی تعجیل می کنند و از تو عقوبت می خواهند پیش
 از عافیت و سبب بر این آیت آن بود که توبه
 عذاب از رسول صلی الله علیه و آله می خواستند بطریق
 استهزا چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد اللهم
 ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة
 من السماء او ايتنا بعد ايام و دخلت من قبلهم الملائكة
 اى وقد مضت من قبلهم فى الهمم التى عصت ربها و لذت
 رسلها العقوبات و عقوبت خدای تعالی در امت
 پیشین که عصیت خدای تعالی کردند و توبه نخواستند
 او عودند و اقع شد و مع مثلات عقوبات است و
 واحد آن مثله بود چون صدقه و صدقات بفتح میم
 و ضم تا و بی نیم میم و ظاهر دو نیم کنند و واحد آن لغت
 ایشان مثله بود و نیم میم و جزم تا چون غرقه و
 غرقات و الفعل منه مثلت به امثل مثلاً بفتح المیم و

سَلَوَاتُ النَّارِ وَأَنْ رُبَّمَا كُنْتُمْ مَعْفُورَةً لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ يَرِيدُ
 تَأْخِيرَ الْعَذَابِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لَا عَفْوَانَ الذُّنُوبِ يَعْنِي
 بَرُورِ دُكَارِ تَوَاسِي مُحَمَّدٍ تَأْخِيرَ عَذَابِ مَن كُنْدَ أَنْ مَرْدَمِ تَارُوذِ
 قِيَامَتِ وَمَرَادُهُ أَنْ يَنْشِئَ كُنْهَ ابْنِ شَاسْتِ وَكُتْمَهُ أَنْ
 ابْنِ مَعْنَى مَحْمَدِ اسْتَنْتَ كِي تَعَذِّبَ مَن شَاسْتِ قَوْلُهُ عَلَى ظُلْمِهِمْ هَالِكٌ
 مِنَ النَّاسِ هَالِكٌ بَلْ يَكُنْ شُرَكَاءَ جَوْنِ شُرَكَائِي بِنَاوَرْدَه بَاسْتَنْتَ مَعْفُورَةً
 يَبَاسْتَنْدِ وَأَنْ دَبْلُ شَدِيدِ الْعِقَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
 وَبَرُورِ دُكَارِ تَوَاسِي مُحَمَّدٍ سَحْتِ عَقُوبَتِ لَسْتِ بِمُشْرِكِينَ
 وَمُنَافِقِينَ قَوْلُهُ تَعَالَى **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا**
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتُ أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
كُفْتُمْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ كَافِرُونَ كُفْتُمْ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتُ فَرِيدٌ
فَلَا أُنْزِلَ بِهِ فَرَادُيٌّ بَرُورِ مَعْنَى بَرُورِ مُحَمَّدٍ عَلَامَتِي وَ
حُجَّتِي بِنُفُوتِ دَارِ خَدَايَ وَحَدِيثِ مَعْرِضِ خَدَايَ تَعَالَى
كُفْتُمْ أَنْتُمْ مُنْذِرٌ مَحْفُوتٌ اِي مُحَمَّدٌ تَوْبِيهِمْ كُتْمَهُ بَرُورِ تَوْجُزِ
 رَسَالَتِ بِنَسْتِ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَهُوَ قَوْمِي رَاوَاهُ
 بَابِي هَسْتِ كِي اِي شَاسْتِ اِي طَاعَتِ خَدَايَ تَعَالَى حَوَالِدِ
 وَامَامِي بُوذِ كِي اِي شَاسْتِ اِي رَسَالِ حَقِّ دَعْوَةِ كُنْدِ سَعِيدِ

فِي
الْبَابِ
الْمَعْنَى

لَمْ
يَكُنْ

خَيْرٌ كُوَيْدِ مَرَادِ اِي هَادٍ خَدَايَ تَعَالَى لَسْتِ وَابْنِ دَوَابْتِ
 اِي رَوِي عَوْنِي مِي كُنْدِ عَكْرَه وَابْنِ الْفَضْلِ كُوَيْدِ هَادِي
 هَمِ لَسْتِ مَصْنُفِ كِتَابِ كُوَيْدِ قَوْلِ عَكْرَه وَابْنِ الْفَضْلِ بِالْمَلِ
 زِي رَا كُتْمَ كِي لَفْظِ فَرَاغِ بَرُورِ هَمِ دَرِ الْكُنْدِ دَرِ قَرْنِ كُتْمِ
 اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ اِنْ اَرَادَ اِي مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ هَمِ اِي الْكُنْدِ مَوْزِ بَعْدِ اِي اَنْ
 كُتْمِ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَهُادٍ مُخَالِفِ مَعْنَى اِي فَتَحُوْهُ
 رَوَايَتِ كُنْدِ اِي اَبُو بَكْرٍ فَطْعَمِي وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 بِنِ جَبَلِ وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي اِلَى شَيْبَةَ وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي
 مَطْلَبِ دِيَادِ وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي سُدِّي وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي
 عَبْدِ خَيْرِ وَرَوَايَتِ كُنْدِ اِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ هَمِ كِي اِي كُتْمِ
 دَرِ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ الْمُنْذِرُ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُادِي رَحْمَتِي هَاسْتِ مَعْنَى مُنْذِرِ
 رَسُولِ خَدَايَ وَهُادِي رَحْمَتِي اِي هَاسْتِ اِي هَاسْتِ اِي
 فَتَحُوْهُ رَوَايَتِ كُنْدِ بَطْنِي بَقَرِ اِي اَحْمَدِ جَعْفَرِ هَرَانِ
 اِي مُحَمَّدِ اسْحَقِ الْمِصْبُوحِي اِي اَبِي هَمِ اِي عَبْدِ اللَّهِ صَالِحِ اِي مَطْلَبِ
 زِيَادِ اِي سُدِّي اِي عَبْدِ خَيْرِ اِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ هَمِ فِي قَوْلِهِ
 اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ الْمُنْذِرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اَسْتِ

والله ادى رجل من بني هاشم يعني نفسه ودعى عطاء السائب
عن سعيد بن خبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما
انزل الله هذه الآية وضع رسول الله صلى الله عليه وآله يده على
صدره فقال انا المنتدز واقرئني بينك الى ملك علي فقال
انت الهادي يا علي ان كنت تملك المهندون من بعدك
معنى حديث عطاء سائب روایت می کند
از سعید خبیر از ابن عباس را چون حدای تعالی
این آیت فرستاد رسول صلی الله علیه وآله دست
بر سینه مبارک خود نهاد و گفت یم کشده منم و
بدوست بر سر دوش امیر المومنین اشارت کرد و گفت
راه نایده ندی ای علی راه یافتگان بنور او یابند
قول تعالی **افمن علم انما نزل اليك من ربك**
الحق ما معنی الذی است و حق خبر آنست و مراد از آن
قرآنست یعنی آنکس که میداند که قرآن کی از پروردگار
تو بتو فرود آمد حق است کن هو اعلم فی القلب لا
یقینه علی رشد بالقرآن چنان بود که آنکس که چشم
دلش گشود و بقرآن دشت و راه راست خود طلب کند

اما یندکرا و لو اهل الباب خداوندان عقل شغوظ شود
و لب کل شی افضل فیه **قول تعالی** **الذین**
وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب
آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند طوبی لهم ای
لهم طوبی و در تفسیر طوبی خلاف کرده اند و البیاض
ابن عباس روایت کند طوبی لهم فرج و فرة عینی لهم
یعنی شادی و روشنائی چشم ایشان است عکوفه
گویند نعم ما لهم نیکو چیزی است آخ ایشان است
صالح گویند عیسی است ایشان را قناده گویند حسن
لهم نیکویی ایشان است نعم گویند این کلمه عربی است
تقول الاصل للرجل طوبی لک ای آیت خیر یعنی
خیری تو رسید و گفته اند مراد دوام خیر است
و گفته اند تائیدت افعال است ای اطیبت الاشیاء لهم
یعنی نیکو تو بن چیزها ایشان است و آن محبت است
و این وجه ضعیف است زیرا که تائیدت افعال تعالی
بود بالحق و لام یا باضافت و گفته اند طوبی بلغت
چشمه اسم محبت است او عید طوبی گویند می گویند
گفت یا رسول الله طوبی چیست قال طوبی شجوه فی

الجنة مسيرة سنة ثبات اهل الجنة يخرج من
الكامهار سنة لثقت طوبى درختی در بهشت صد
ساله راه دراز کی آن درخت است جامه اهل
بهشت از خوشه آن بیرون می آید معویه
بن قریه از بند خود روایت می کند که رسول
گفت طوبی درختی است که خدای تعالی بیدخت
و قمارت در بهشت نشانده است و نخل و نهان
دوخته و از آن خود سترگی در وی نهاده است
جامه او رنگینه اهل بهشت می رویند و شاخه ها
آن درخت از سر سوز بهشت می بیند ابوهریره
گویند طوبی درختی است در بهشت خدای تعالی
بان درخت خطاب کند تفیق عبدی ما شاق مقوم
له عن الجنيل سرجهها و لجمها وعن الابرار منتها و
عما يشاءن المكسوة یعنی بکش و بیرون آور برای
بندگانش اینها ایشان می خواهند درخت طوبی
بیرون آید استبان بازین و لکام و استمر اینها باز نام
و ان جامه هر چه خواهد عید عمر گویند طوبی
درختی است در بهشت اصل آن در سراسر

رسول است و در هر خانه و عروقه آن درخت
شاخه بود خدای تعالی هیچ شکوفه و لونی نیافریده
الا آن لون و آن شکوفه بر آن درخت باشد الا سیاهی
و هیچ ثمره و میوه خدای تعالی نیافریده الا بر آن درخت
از آن ثمره و میوه موجود بود از اصل آن درخت
دو چشمه از کافور و سلسبیل بیرون می آید مقابل
کوین در سایه هر دو رقی از درختها آن درخت امنی
بنشینند و خدای تعالی ملکی بر آن ورق نوک کرده خدا را
با نوع شمع تنابیس می کند کلی روایت کند از ابی
صالح از ابن عباس ۲ طوبی لم قال شجرة في الجنة
اضلها في ارض علي وفي كل دار مؤمن منها غصن يقال
له طوبى يعني در بهشت درختی است که اصل آن
در خانه علی است و در خانه هر مؤمنی از آن درخت
شاخه بود آنرا طوبی گویند جابر روایت کند از ابو
علی که گفت رسول را علی لم یسجد لی معی طوبی
لم وحسن ما ب چیست گفت شجرة اضلها فی داری
و مرعها علی اهل الجنة ثم سئل عنها مرة اخرى فقال شجرة

في الجنة اصلها في دار علي وفرعها على اهل الجنة فقبل
 له يا رسول الله سالتك عنها فقلت شجرة في الجنة اصلها
 في دار علي وفرعها على اهل الجنة ثم سالتك عنها مرة اخرى
 فقلت شجرة في الجنة اصلها في دار علي وفرعها على اهل
 الجنة فقال ان دار علي ودار علي غدا واحدة في مكان واحد
معنى حديث طوبى درختي است لا اصل آن در
 خانه منست و فرع آن با اهل بهشت است پس بارگزي
 ديكر از معنی طوبى سوال كرد و رسول گفت درختي
 در خانه علي بود و فرع آن با اهل بهشت مي رسد گفت
 يا رسول الله اول از طوبى سوال كردم گفت درختي است
 لا اصل آن در خانه من است و فرع آن با اهل بهشت است
 با و ديكر از معنی طوبى سوال كردم گفت درختي
 لا اصل آن در خانه علي است و فرع آن با اهل بهشت
 رسول گفت فرجاء قيامت خانه من و خانه علي در يك
 موضع بود بلكه يكي بود و حسن بآب حي نيكو مر جعي است
 كذلك سلتاك في امّة قد خلت قبلها ائمّة اى هكذا
 او سلتاك يا محمد محبين ترا در ستاديم اى محبوسى ممتة

در ائمتي قد خلت قبلها ائمّة كى سيش از ايشان گذشته
 كروهي لتتلو عليهم تا بر ايشان خواني الذي اوحينا اليك
 لتقرأ عليهم القرآن اى بتو وحى را دريم يعنى قرآن وهم بلغوه
 بالحق و ايشان بخدايى را در حالى صفتند و سنت كافر
 مى شوند در سبب نزول اين آيت خلاف كرده مقابل و
 اين خروج كويند در ضلع خطيبه مثل شد چون از
 رسول طلب صلح نامه كردند رسول صلى الله عليه وآله
 امير المؤمنين را فرمود كى صلح نامه بنويس امير المؤمنين
 گفت حى بن يوسف گفت بنو يوسف بسم الله الرحمن الرحيم
 سميل بن عمرو و مشركان گفتند ما نعرفك الرحمن
 الا صاحب البهامة يعنون مسيلة الكذاب ما رعن
 عن شناسيم الامسيلة كذاب را بنو يوسف باسأل اللهم و
 در جاهليت در اول نامها باسأل اللهم كى بنو مشركين
 رسول گفت بنو ايس هذا ما صالح عليه محمد رسول الله
 اين آيت را رسول خدا محمد بران صلح كرده است مشركان
 گفتند اگر نور رسول خدا بودنى و ما با تو قتال كردمانى
 بنو ظلم كرده بودندمانى و لكن انك هذا صالح عليه محمد

عبدالله صحابه گفتند یا رسول الله اجازه فرما تا با ایشان
 قنال کنیم رسول گفت نه اما آن جناب که ایشان می خواهند
 بگویند خدا تعالی این آیت دوشان ایشان بفرستاد
 صحابا که از این عباس روایت کند لا این آیت در شان
 کفار فرستاد منزل شد حداد وقت که رسول ایشان را
 گفت استعدوا للرحمن قالوا یا ایاها الرحمن خدا تعالی این
 آیت فرستاد و او را گفت قل لهم یا محمد ایشان را بگو ای محمد
 ان الرحمن الذی افکرتم معرفته آن رحمن که شما معرفت
 او را انکار کردی هو ربی او پروردگار و خداوند من است
 لا اله الا هو هیچ پروردگار و خداوند جز وی نیست
 علیه تو کلمات اعتماد بروی کردم و تقوی بر امر خود
 بروی کردم و البتہ کتاب وادب کشتن و خطرت
 وی است **قول رسول تعالی و لعل استمری مثل**
ما نزل نشلی خاطر خاطر رسول را می فرماید ای
 محمد خسته خاطر بسیار مثل ایشان ببین از تو به
 پیغمبران پیش از تو استمر کرده اند از استمرای
 قوم خود غم مخور فاما لیست للذین کفروا امثلتهم

و اطلت و منه المطوّة و الملوان و يقال تملکت حیثا
 ای اخورت عنهم العذاب یعنی تملکت دادم ایشان را
 و دراز کرد ایندم یعنی عذاب از ایشان تا حیر کردم
 تم اخورتم عاقبتهم یعنی عاقبت ایشان را بکرمتم
 فکیف کان عقاب ای عاقبتی با هم سر عقوبت
 و ایشان را چگونه بود **قول رسول تعالی و الذین**
ما یستنبهوا **الکتاب** **بموجوب** **بما نزل الله** و انا نلک
 ایشان را دادم کتاب محرم و شاذمان می شوند باخ
 بر نفای محمد منزل می شود گفته اند در حق اصحاب
 رسول منزل شد که جز قرآن بر رسول نازل نمی
 آمد ایشان حرم می گشتند و گفته اند مراد جهوزان
 و نزل سابقان اند که باخ موافق کتب ایشان شاذ می
 گشتند و گفته اند مراد عبدالله سلام و اصحاب او است
 و مراد احزاب من یحکرون بعضه احزاب جماعتی بودند
 از مشرکان عرب که عرب رسول جمع شدند من
 یحکرون بعضه ای بقرآن بالله و نبی کبر و نبوة محمد
 علیه السلام بخدای خدا اقرار می کردند و به نبوة محمد انکاری

کردند و گفته اند بعضی انکار در حق می کردند فلان امر است
 ان عبد الله ولا استرک به لکوی محمد مضاف بوده اند
 کی خدایا برستم و بوی شرک نیادم اگر شما ایمان آرید یا کافر
 شوید البتة ادعوا الی الله ادعوا کم شهادت خدا می خوانم
 و الیه مآب و الی الله مرجعی و مرجعکم و باز گفتند و شما
 بخدای تعالی است و کذا کذا انزلناه حکما عریبا انی کا
 انزلنا الکتاب علی الانبیاء بلسانهم یعنی چنانکه کتاب
 با نبیان بنان ایشان رساندیم انزلناه انی العزیز علیکم
 قرآن مقرر ساختیم حکما بحکم و بفضل بین الحق و الباطل
 حکم کند میان حق و باطل عریبا بنان ایشان و کذا کذا
 اشارت است به امر است ان عبد الله ولا استرک به
 و لیس تبعث اموام بعد ما جالک من العلم و اگر تو متابعت
 کنی ایشان در آخ ترا بلف آباء خود دعوت می کنند
 بعد از ان خدا می تعالی ترا جبر از کی آباء ایشان
 بر باطل بودند مالک مسلمة و می و لا واف هیچ کس نبود
 لا ترا از عذاب خدای تعالی حمایت کند و این و عبدی
 ناطع ایشان منقطع شود و بعد از سنان رسالت من

فبذلك جعلناهم اژواجا و درین در سبب نزول نقل کرده اند
 از کلبی که جهودان سرزنش رسول می کردند و می گفتند
 ما نری لهذا الرجل همة الا النساء و النکاح و لو کان نبیا
 کان یم تشغله امر النساء عن النساء فانزل الله هذه الآية
 ما می بینم این مرد را الا که محبت صحبت زنان و نکاح
 ایشانست و اگر او بغير بودی چنانکه زعم او است
 از کار نبوة بنان بنرداختی خدای تعالی این آیت
 فرستاد و معنی آیت آنست کی بی یقین می خوردند
 و می تشامیدند و با زنان مباشرت می کردند و فرزند
 می زادند و ما کان رسول ان یأتی بایة الا باذن الله
 انی لیس فی وسعهم اثبات الایات علی ما یقتضی حجة
 قویة اما ذلک الا الله یعنی معجز نمودن و آیات آوردن
 در وسیع ایشان نیست کی آخ قوم از ایشان بطرف
 امتحان در خواهند نهادند بلکه ان بامر خدای تعالی
 تعلق دارد الا باذن الله یعنی بعلم الله و امره لکل اجل
 کتاب الاجل الوقت الذی تقع فیه المقادیر و الکتاب
 المکتوب اجل عبارت نیست از وقتی آخ مقدم بود

از این معجزات در سنان رسالت

دران وقت واقع شود و کتاب بمعنی مکتوب بود
 اخی کتب فی اللوح المحفوظ یعنی در لوح محفوظ بنویشت
 و گفته اند متصل است باقل بتقدیر آنکه اقتراح ایشان را
 اجلی هست که دران واقع شود و گفته اند این از مخلوقات است
 اخی لکل کتاب انزل الله من السماء اجل وقت معلوم
 یعنی هر کتابی را که خدای تعالی از آسمان فرود فرستاده است
 آن وقت معلوم هست و گفته اند مراد از انقضای عمر
 ایشانست لا محضای تعالی بدان کتابی نبسته است
 تا جمله اعمال او تمام نشود بمرور عجز الله ما یشاء و ثبت
 محومی کند خدای تعالی آنچه می خواهد و ثابت می
 کرد الله آنچه می خواهد این عباس گوید مراد خلق و
 خلق و رزق و اجل است ضحاک گوید از دیوان
 حفظه محو کنند چیزی که دران ثواب و عقاب
 نبود و ثابت کرد الله آنچه دران ثواب و عقاب
 باشد و گفته اند مراد ناسخ و منسوخ قرآنست
 و گفته اند مراد از محو سیئات مومن است که
 انان نوبت کند و از ثبت مولا طاعت مومن است

بعد از نوبت امیر المومنین گوید علیه السلام بحواله الله ما
 یشاء من القرون و ثبت منها لقوله کم اهلکم از قبایم
 من القرون و قوله ثم انشأنا من بعدهم قریبا اخرین
 یعنی محو کرد اند اهل هر قری و بعد از ایشان قری دیگر
 ثابت کرد و این چنانکه فرموده پیش از ایشان چند قریها
 هلاک کردند و بعد از ایشان قری دیگر
 بیاوریدیم و گفته اند مراد از محو ما هت است و از
 ثبت آفتاب چنانکه فرموده فحو ما آتاه الليل و جعلنا
 آتیه النهار منصرفه و گفته اند مراد از محو حالت
 حواسست و از ثبت حالت بیداری و گفته اند
 چون آدمی از مادر بوجود آید خدای تعالی اجل او
 و رزق ثابت کرد و چون عمر در اجل رزق
 وی محو کرد اند و بعد از ام الکتاب و نزد
 او است لوح المحفوظ و آن اصل همه کتابهاست
 هر چه آفرید و خواهد آفرید دران نبسته است
 ابن عباس گوید خدا بر این کتاب لوح محو است
 لوح المحفوظ گویند طول آن با صد ساله راه است

را
 ع

از کتب

و دقت آن از باقی نیست در هر روزی خدای
 تعالی سبب و شصت نوبت بان بخورد بمحوائه
 بایشان و بقیست و عده ام کتاب بمع لوح محفوظ
فول بقالین و اما غرض از این است که بعد از
 من العذاب و اگر بنمایم ترا بعضی از آنچه ایشان
 وعده کرده ایم یعنی عذاب او تو فینک قبل از دیگر
 ذلک یا پیش از آنکه او را آن عذاب کنی ترا بعد از
 فاما عليك البطخ بر تو رسالت رسانید و حضرت
 و علينا الحساب و حساب و جزاء ایشان بر
 فالست و گفته اند و اما از بعضی بعضی بعد از
 من اظهار دین اسلام علی سایر بلاد و یاف او
 تو فینک قبل از آنکه و اگر بنمایم ترا بعد بعضی از آنچه
 ایشان وعده کرده ایم از علیه باقیتر دین اسلام
 بر همه دینها و اگر پیش از آن ترا بصیر ایم و نوادراک
 آن کنی فاما عليك البطخ بر تو پیش از رسانیدن
 رسالت نیست **فول بقالین** و اما غرض
 الذين كفروا السيف و رمي کوبید آنانکه

کافر شدند و نه رسول خدای را از این کعب
 اشرف است و اصحاب او از منافقان بنو رسول
 خود کردند قل یعنی بالله شهیدایی و بنیکم بگوای
 محمد بن بنوت من و انکار کردند شما بنو رسول گواه
 خدا کفایت است با شهادت او شهادت دیگری حاجت
 ندادم و با در فاضل دخول یافته است و شهیدان منصوب
 بتقین و گفته اند بحال و گفته اند بگوای او کفایت کن
 و من عده علم کتاب و انکس لا علم کتاب نزد او است
 بر بنو رسول گواه می دهد بعضی مقریان و من عده
 علم کتاب خوانده اند بکسر میم و دال و علم کتاب
 بفعل مجهول خوانده اند و یابن وجه معنی چنین بود و
 بیان من و شما بنو رسول گواه خداست و از نزد او علم
 کتاب بدانند مصنف کتاب گوید این متکلف و
 نخسفت أعداء علی علیهم و وضع کرده اند قاصع آیت
 از وی بگرداند آری آفتاب از آن روشن تر است کی
 او را بکل توان پوشیدن و گفته اند مراد از و عده
 علم کتاب عبدالله سلام است ابو عوانه گوید ابو بنیر

كنت سعيد خير الكتم ومن عنده علم الكتاب
 كوني عبد الله سلام است كفت وكيف يكون عبد الله
 بن سلام است وهذه السورة ملكة يكون عبد الله
 سلام باشد واين سورة ملكي است عبد الله عطا الويد
 كنت جالس مع ابي جعفر عليه السلام في المسجد فرايت
 ابن عبد الله بن سلام جالسا في ناحية فقلت لابي
 جعفر نعم ان الذي عنده علم الكتاب عبد الله
 بن سلام فقال انما ذلك علي بن ابي طالب عليه السلام يعني
 من در خدمت ابو جعفر محمد باقر عليه السلام نشسته بودم
 بس عبد الله سلام را ديدم كى در فاحيه مسجد بود
 باقر الكتم كان مرده است ومن عنده علم الكتاب
 عبد الله سلام است باقر كفت ان علي ابا طالب است
 را اذان دوايت كذا محمد حنفيه رضي الله عنه انه
 قال ومن عنده علم الكتاب هو علي بن ابي طالب عليه السلام
 يعني محمد حنفيه كفت ومن عنده علم الكتاب علي
 بن ابي طالب است دليل برين معني است كى ابي المفضل
 عليه السلام ان آيت وكل شئ احصينا في امام خير سوال

صلى الله عليه وآله

كردند كفت من ان امام ام فلان من جنت لا عطف
 بر الله ومن سورة ابراهيم عليه السلام
 نصالحى **بسم الله الرحمن الرحيم** في كتاب الله
اليك الواصل است كتابت خبر است والوجه اهي هذا
 كتاب ان شاء اليك يا محمد يعني القرآن يعني ابن كتاب است
 بنو وبنادام اي محمد يعني قرآن لتخرج الناس من غيهم
 فامرهم دعوة كلى ويرون آدى من الكلمات اي الضلال
 والاله ان ضلالت وجهالت لا التور يور ايات
 وعلم باذن ربهم بنو فبق ولطفه ايا اثبات الى صراط
 العزيز الحميد العزيز يدل است ان نور وان اسلام
 ومعنى عزير غالب مجتبع است الحميد لا فعال الخلق
 وان معني فاعل است وكفته انه معني معقول است
نصالحى **بسم الله الرحمن الرحيم** في كتاب الله
 الام تعلم من داني اي محمد يعني مبدئي وكفته انه مخاطب
 يا رسول الله ومنه غير اول است اهل الكوفة الاعام خالق
 السموات حواصة الله باسم وضافت ودكر ان خلق
 السموات بطريق قول حواصة الله بالحق يعني آسان

سنة الام

بالحق

زین بیاطل نیا فریدیم بل خلقنا له امر عظیم بلکه برای امری
 عظیم آورد و گفته اند الحق ای لیعلم الناس الحق و بابرهم
 به نام مردم حق بداند و حق ایشان را امر کنند از ایشان
 بدهیم اگر خواهند شمارا میبرد یعنی شمار اهل اکراه اند
 و بابت خلق جدید و خلق نو بیا فرید جز شمارا فاضلتر
 و مطیع تر از شما و گفته اند یعنی من علی الارض و بانی
 امثالهم یعنی فانی کرد اند آنها را کی بر روی زمین اند
 و مثل ایشان بیاورد و گفته اند یعنی بنی آدم و بانی
 بنوع غیرهم یعنی بنی آدم را اهل اکراه اند و یعنی
 غیر ایشان پیدا کند و گفته اند خطاب با اهل مکه
 ای محمد و خلق غیرکم و هم اطوع له منکم یعنی
 شما را میسر اند و غیر شما بیا فرید ما و از شما مطیع
 تر باشند و جدید قریب العهد بود بحکم آن قطع
 بود و ما ذلک علی الله بعد بن و این معنی بر روی مجمع
 نیست بلکه سهل است و آسان **قوله تعالى**
 الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء ای الم تعلم العلم متعلق

لکان الاستفهام و المعنی تبتدئ لهذا المثال یعنی حاضر
 باشد این مثل را کلمه طيبة گفته اند الا الله و
 محمد رسول الله و گفته اند کلمه طيبة جمیع افعال
 مومن است و طاعت او و گفته اند کلمه طيبة قرآن است
 این کلمه کلمه طيبة دعوة اسلام است و آن دین
 بود و آخ از مومن صادر شود و مراد از طیب آنست
 کی با خالص بود کس شجره طيبة گفته اند آن درختی
 در بهشت و همواره بر اندکی درخت خوش است
 شعیب بن الجحباب گویند ابو العالیه هر وقتی نزد
 من آمدی روزی بعد از آنکه با ما ملاکزه کرده بودم نزد
 من با وی نزد اسن و اکثر قتم طیبی و طبیبین ما آورد
 اسن ابو العالیه را گفت بخود کی این اندرختی است
 کی خدا تعالی در قرآن از این خبر داد و گفت الم تر
 کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة یس
 گفت و وقتی در خدمت رسول بودم خار که نزد من
 وی آوردند این آیت بر خواند و باین وجه معنی آیت
 آن بود کی مثل شجره طيبة الشجرة و تذکر ذکر الشجرة

استغنا بکماله الکلام علیه یغفره و اذکر بحسب دریا
 کا سخن این دلائل می کند از ابن عباس روایت
 کرده اند که شجره طیبه درختی است در بهشت
 و همه نور بر آنند که درخت خرمالست و حدیثی از
 ابن عمر روایت کرده اند که وقتی رسول صلی الله
 علیه و آله صحابه را گفت آن شجره من الشجر
 لا یطرح ورقها و هی مثل المومن فاحین و بنی و اخی
 یعنی از درختها درختی است که ورق آن نیفتد
 و آن درخت چون مومن است صحابه در درختها
 بادیه اندیشه می کردند و فی نفسهم ایضا التخله
 در نفس منافقان که درخت خرمالست خواستم
 که بگویم نظیر کسوم من کوجله من خلق بودم
 شنوم داشتم خاموش گشتم فقال رسول الله
 صلی الله علیه و آله هی التخله یا بدر لکتم بددم گفت
 یا بنی لو قلتمها لکانت احب الی من حرم النعم
 ای بسرا که بگفتی که درخت خرمالست بوف
 دوست بودی از شتران سرخ موی و بخت و

رسول علیه السلام فرمود از موانع کفر عمده خوف و کراهی
 دارد که گفتند یا رسول الله و من عمتنا قال التخله
 عمده ما گشت رسول گفت درخت خرمالست و در آن
 الله تعالی لما خلق آدم فضلت من طیبه فضله خلق
 منها التخله و ان جنات بود لی خدای تعالی چون
 آدم را بیاورد از کل او باره فاصل آمد درخت خرمالست
 از آن پیافریز سوال کنی حکمتش لی خدای
 تعالی مثل مومن شجره زد جواب
 حکمت آنست که درخت بسبب چیز درخت شود
 اول آنکه او را بیخی راسخ محکم باشد دوم اصلای قائم
 سیوم و زعی عالی محبین مومن راسخه چیز
 بیاید تا او را مومن توان خواند تصدیق دل
 غیر از کان و شهادتین بان جناتک امیر المومنین
 علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله روایت می
 کند ایمان معرقه بالقلب و اقرار باللسان
 و عمل بالارکان یعنی ایمان شناختن خداست
 بدست و بیان بلا اله الا الله و محمد رسول الله اقرار

عمود را می بردند بسیار گویند نوحی اکلهای کل حین
 بادن رتبه یعنی شش آن در سال کبار ظاهر می شود
 مراد از حین کل سال است و گفته اند شش ماه است
 در این شش ماه بود درخت حین یا منشور ماه باقی بود
 و گفته اند دو ماه کی از آن وقت مطلع میزد می شود
 تا انگاه کی خنط می زند دو ماه است و گفته اند مراد
 از حین یا مداد و شش انگاه است و این بدیهی است
 تقسیم شجره و موثر می کند اشی بصدق منها الی الله
 صالح اعماله دائما یعنی از درخت جوهر مومن در ام
 علی صالح حضرت خذاء تعالی و رسد و اصل حین ام
 زمان ممتد است و مع آنست که اجناس درخت خرم
 دایم الحیز است مومن دایم الحیز است سلام ختم
 گویند خدمت محمد باقر رفیع علیهم و او را از شجره
 طیبه سوال نمودم گفت شجره طیبه محمد است
 صلی الله علیه و آله و ورق آن شجره طاهره
 دختر محمد است علیهم السلام و قرعش امیر المومنین است
 و بیوه ابن داحت حسن و حسین الله علیهم السلام

و بیوه ابن داحت شعیب و دوستان ایشان اند
 هرگاه کی یکی از شعیب و دوستان ما میرد عوص او
 و بگری بر این گفتیم ای امام موفان معنی نوحی اکلهای
 کل حین بادن رتبه چیست گفت معنی آنست کی هر
 سال چون ماه رمضان در این اعمال صالحه ایشان
 از هر یوم باستان برند چون شب در رسد خذاء
 تعالی حق اعمال ایشان بطریق ثوابت و درجات
 جنات ایشان را کرامت کند سعید حین از عبد الله
 عباس روایت کند کی از رسول شنیدم صلی الله علیه
 و آله کی شب عراج خدای تعالی بامر گفت ای
 محمد تو شجره طیبه و فاطمه و ورق این شجره است
 و علی شاخ این شجره است و حسین و حسن
 بیوه این شجره اند کل شما از کل علین آفریده ام
 و کل شعیب شما از کل شما پیدا کرده ام هر کس
 لا سعاده باید بدوستی شما یابد و هر کس لا شفاوه
 باید بدشمنی شما یابد اللهم ارحم محمد و محمد الحسن
 و محمدی آل محمد و بصیرت الله لا یشال للناس و خذاء

تعالی بر ای مردم ضرب المثل می فرماید زبانی در میان
 کاملتر و درجهان شایسته است لعلم بیدگش و ن تا مکر
 ایشان را تذکره و تقوی ظاهر شود **قول تعالی**
ام ترای القین بدلو انقد الله کفر یعنی ای محمد آنرا
 که گفتی خداوند تعالی بفرمود کردند بدلو ای غیث و
 گفتند از بن بخت محمد است علیهم السلام کی عرب را
 بتابعیت او امر کردند کفر و ایمان و کذب و نبوة فصیر و نفع الله
 به علیهم کفر او را تذبیب کردند و نبوی را فرستادند آخ
 سبب نعمت ایشان بود سبب کفر خود را بداندند
 امیر المومنین گویند علیهم السلام این آیت در شان کفار فرستاد
 منزل شد کی و زید و قاضی رسول کردند و باقی
 دیگر کرده اند از امیر المومنین علیهم السلام کی این آیت در آخر
 از قریش منزل شد بنی معنیه و بنی امیه اما بنی معنیه
 روز بدو هلاک شدند اما بنی امیه را روزی چند درین
 عالم مملکت دادند و انحر خطاب همین معنی روایت
 کرده اند مصنف کتاب گویند باین وجه کفر بنی امیه
 روشن و برهن شدند پس نعمت خداست بدلو انقد الله محمد
 و

شکر

و آل محمد بود و اخلاص داران الهی و جز اولاد ایشان کی
 در کفر و تقصیر نعمت خداوند تعالی یعنی نبوة محمد و امامت
 علی تابعیت ایشان کرده باشند جز خانه هلاک است
 بیان کرد کی خانه هلاک کدام است جستم بصلوات
 آن خانه دوزخ است که در آن روند و بیس الغرور
 و بدست تقصیر خود رخ **قول تعالی**
الان انکم العذاب ای محمد مردم را بتو میمان
 بوم یا بتم العذاب بروزی که عذاب بایشان رسد
 یعنی روز قیامت و آن منقول به بود و گفته اند مراد
 روز مرگ است بقول الذین کفروا کافران گویند
 ربنا اخرجنا الى اجل قریب عذاب ان ما نر دار و مارا
 دنیا باور نیست و بدهیبت انکس عذاب بمرگ می بخند
 مع آن روز کی سوال می کنند ایشان را در وقت غیر اند
 و ایشان را روزی که می دهند تا با جلی در آن ایمان آرند
 عجب دعوتی که یعنی جلدان مهلت ده که دعوت تو را
 اجابت کنیم یعنی اسلام و تقیة الرسل و رسل را اجابت کنیم
 بر دینی که آورده اند و لم تلووا اقسمتم من قبل انکم من رسل

تفصیل

در آن روز

شانه انا بیدار ایشان ازین در دنیا سوگند باید کرد بد
 کاشان بعد از آن که برینکراشد و حشر نکند چنانکه
 در موضعی دیگر از ایشان خبر داد و افسند با الله
 حمد و ثناء هم لایست الله و عود بخدا سوگند باید
 کرد که خداوند تعالی بخت نکند آنرا که سرور و رفعت
 و سکنت فی سائر الدین طلوا افسند و ساکن شدی
 و فرود آمدی در منازل کافران یعنی قوم نوح و عاد
 و ثمود و غیر ایشان که بگویند و معاصی بر خود ظلم کردند و
 نیز لکم کیف فعلنا هم و بر شان روشن و مبرهن شد
 احوال ایشان چگونه بود و کیف فعلنا هم تفسیر حالت
 یعنی در منازل ایشان مشاهده کردید آنچه با ایشان
 رسید که ایشان هلاک شدند و آثار ایشان باقی ماند
 و مشربناکم الامثال یعنی این معنی ضرب المثل است مثال
 تا بداند که حکم شاد در کفر حکم ایشانست در طول عذاب
 و قدر و امسک و در ناپید لغز و بطلان امور دنیا
 علیهم السلام گویند و در هر حال ایشانرا مملکت بود
 و عند الله مکرهم و جزاء مکر ایشان در حضرت خداست

و غیر ایشان
 و غیر ایشان

و گفته اند مکر ایشان در حضرت خدای تعالی ثابت است
 بروی پوشیده نیست و جز ایشانرا آن جزا
 دهد و آن کان مکرهم است و اول منة الجبال و آن کان
 بوز قمره عام است و آن کاد بکامیر المومنین و این معنی
 و عمر خدایه اندای و ما کان مکرهم و آن یعنی ما بود نیست
 مکر ایشان و نظیر این که بمعنی ما بود و آن ادوی قریب
 و آن ادوی بعید است و لام مخدر است چون و ما کان
 الله لبعدهم و جبال اشاره بامر رسول است علیهم السلام
 و اعلاء کلمه و کنی یعنی مکر ایشان عظیم بود در
 معوض کوه بوق و اعجاز بحر چون کاهی بود و آن کس
 لام بفتح می خوانند محققه است از تقبله بمعنی تعظیم مکر بود
 یعنی مکر ایشان بغایت عظیم است چنانکه فرمود و مکر
 مکر اکبار اختلاف قمره و دیگر و این همه بمعنی سخن
 امیر المومنین است علیهم السلام و امیر المومنین کوه کلام را در مکر
 درین موضع قصه مکر و است و آن چنان بود که
 مکر و گفت که آنرا چه این هم می گویند حق است و سرانجام
 و امر من نلکم تا بدانم که در آسان چیست فرمود تا چهار

علیه السلام
 و مع و آن کان
 این چنین بود

که گرسه آوردند و گوشت ایشان را بسوزدند تا بزرگ
 شدند پس هر مود تا نابونی بساختند و در آن تابوت
 نشست و مردی دیگر با خود حد تابوت برد و آن
 تابوت را دو در بود دری در بالا و دری در زیر و
 تابوت بیا که کسان باز نشست و گوشتی چند بر زیر
 تابوت معلق داشت بقدر عظامی پس کسان را
 دست باز داشت ایشان بطعم گوشت می پریدند و بولا
 می رفتند تا دوری خود برداشتند و مردان مرده را گفت
 این در کوه را سافست بکشای و بکشای با سمان نزد یک شدند
 در بکشوز و متابعت امر خود آسان همچنان خودی بود
 گفت در زمین بکشای و بکشای چگونه می بینی در
 بکشوز گفت زمین چون جبهه سپید می بینم و کوهها
 مانند خود کسان را بسوزانند و بر دشت جداان بر
 دشت که با زمین آسان و طبر این مرغان جایل شد
 آن مرد را گفت در بالا بکشای و بکشای آسان چگونه است
 حد بکشوز آسان بر هیئت خود بود گفت در زمین
 بکشای بکشوز سیاهی خود آوانی بکشای ایشان رسید

لا ای طالعین نامی بود از عکرمه گوید علامی باوی در
 تابوت بود بشر و کان با خود داشت بشری در هوا
 انداخت بشر بخول آلوده تابوت باز رسید و مرد
 گفت گفت شغل الله السابغ حداء آسان از ششم
 سوال آن خون لا بشر مزوز بان آلوده کردند
 حوی بود جواب عکرمه گوید میان
 با سمان و زمین در پای است ماهی از آن در با خود را
 ندای خدای تعالی کرد خون آن ماهی بود و
 گفته اند خون مرغی بود از مرغان هوا کی نیو
 بوی رسید خون آن مرغ آلوده گشت و بمرود
 باز گشت پس هر دو صاحبش را بر نمود کی عصا
 باز شیب کرد این دو گوشت را مشکور کرد پس
 مرغان تابوت را بشیب باز آوردند آوان تابوت
 بکوهها رسید کوهها بلند شدند و شغل را حادثه
 از آسان با ایشان رسید با قیامت واقع شد گفته اند
 و آن کان مکرهم لشروا من المبال این بود فلاخسین
 الله محلف و عده رساله و مشتمل ای هر کس خدای تعالی

وعدۀ کئی بار سولان خود کرده است خلاف کند
خطاب بار سولاست و مراد غیر او است و مراد ازین
وعدۀ نصیحه اولیا است و هلال اعدا مسرت بر است
لا تقدیر آیت جبر است خلف رسله و وعدۀ اضافت
بوعده کرده است و آن در تقدیر انفصال است آشی
مخلفا و وعدۀ رسله قرآن و قطرب گویند چون فعل بوعده
و رسل متغذی شد تقدیریم و اخیرا کی نیست ر بر الی
خلف در وعده واقع می شود چنانکه بوسل واقع می گردد
ان الله عزیز ذو انتقام هیچ چیز خدا را از انتقام منع
نکند این عیسیم گویند انتقام اشخاص است از جانی بعباد
قول ثانی و **الکافرین** و **المشکین** و **المؤمنین**
و می بینی که او را یعنی روز قیامت کافر از اینی مقرب
بعضی را بعضی را زهم بسته و گفته اند با شایطین
قرین کرده چنانکه فرمود احشر و الذین ظلموا و
انوا هم یعنی قرینان ایشان از شایطین این را بد گویند
دستها و پایها، ایشان بالارد بسته و گفته اند از قرین
الشیء است آئی منتهی یعنی کافر با کافر قرین کنند و منتهی

هر کس را با قرین خود بداند فی الا صفاد بنیدها و غلها
و احدا آن صفاد بود و صفاد بنید را این گویند و جمع آن
صفاد بود بقال صفدته صفدا چون طلب تکبیر کنی بگو
صفدته تصفیدا سرا یلیم من قظران جامه ایشان
از قظران بود و گفته اند لباس ایشان و احدا آن نر مال
بود و فعل از وی تشریفت آید و تشریفت غیر کی قظران
علفی است کی شتر این را خوش خورد این را خصا ص گویند
طعش شور بود قناده گویند قظران نحاس بود یعنی
مشر حمال گویند قظران نحاس بود و نحاس صغیر بود
یعنی نو و گفته اند آن چیزی است که در دوزخ باشد و
خدا تعالی آن عالمتر است و گفته اند قظران چیزی است
که از درخت بخت روان می شود و آنست از همه چیزی در درخت
بود نزدیک و قظران خوانده اند و آن من بود چسب
و گفته اند روی گذاخته است چنانکه خدای تعالی گفت
بطوفون بیننا و بین جمیع آن و آن چیزی بود کی در حراره
بقایت رسیده باشد و غشع و جوهم النار بشعله آن
روحها ایشان بخور شد یعنی آن که تفسیر است تا

هر نفس را بحسب عمل او جزا دهد هذا الرخیر نوحه خبر
 و اگر مشر بود شراف الله سیرج الحساب جمع عباد را
 در کمتر از آنچه حساب کند هذا بطع للناس یعنی
 قرآن و گفته اند این سوره و آن عمل کرده است بر الکر
 و گفته اند و عظمی که در آنست بلاغی است که خدا ی تعالی
 بان با خلق محبت می گیرد و گفته اند نصیحتی است که کافی
 و گفته اند بلاغ کفایت است فوله تعالی این هذا البلاغ
 یعنی در انداز مردم آن کافی است و لیندروا به تایم کنند
 بفران و گفته اند بر سول و لبعلموا و تابدا اند انما هو الله و اطر
 لا خدا تعالی یکی است او را هیچ شریک و معین نیست و لبدکر
 اولو الالباب و خداوندان هر دین باید گفتند ما را می گویند
 فلوحد لیندروا به زیاده است بر د گوید عطف مغری
 بر مغر د کرده است و گفته اند محمول است بر معنی ای
لیبلغوا و لیندروا و من سورته **الاحقر**
قول تعالی ذکرهم بالکوا و یقیموا و یطهر
الامل و یسوق و یطهر بکذا ای محرابانوا کی کار فرزند
 یا کوا در دنیا بخورند و یقیموا و لذات آن تنوع یابند

و یطهرهم الامل و امل ایشانرا مشغول کرد انداز اخذ
 و حفظ ایمان و طاعت فسوق یعلمون آن نور
 لا قیامت ظاهر شود و وبال فعل خود بخشند این آیت
 بآیت سیف مشوخ شد قول تعالی و قالوا
یا ایها الذی نزل علیک الذکر الذکر المحزون کافران مله
 گفتند ای آنکه تو فرود فرستادند قرآن یعنی محمد تو دیوانه
 و این بطریق استمهر می گفتند لوما نأتینا بالمط بلکه آن گفت
 من الصادقین چرا با بنیادی دو ملک را بر صدق دعوی
 تو کوا می دهند اگر تو خود قول خود صادق کیسای
 گوید لولا و لوما در خبر و استقها م سأوی اند قول
تعالی و لذلک سلنا من ذلک شیع الاولین
 در آیت اضماری هست مجازش چنین است و لقد
 ارسلنا من قبلک سلنا فی شیع الاولین یعنی بدست
 ما خداوندیم پیش از تو فرستادیم رسولان در امتان
 پیشین و این قول ابن عباس است و قتاده حسن گوید
 و شیع الاولین گروه پیشین و احکام شیعه بود و معنی
 آن گروهی هم دل بود از مردم و اصل آن از شیاع بود و شیاع

صبرم مرد باشند بواسطه آن آتش در هیزم بود
 افتد و اولین گفته اند از اضافت شی است بصفت خود
 و این معنی نزد سببویه مشتق است و گفته اند مراد از
 اولین آنست که نخست ضلالت امانی که بعد از ایشان بودند
 واقع شد و آنانکه متابعت ایشان کنند شجعت ایشان
 باشند زیرا که ایشان افتد کردند و بایانیم در رسول
 آ که بگویند به بستر و هم رسولی ایشان نیامد آ
 بوی است که کردند چنانکه بومی گفتند ای محمد و این شعلی
 خاطر رسول و فرایند قول **تعالی** **واذ قال**
ربکم لا یلهیکم الخلق بشرا و من صلیا و من سلیا
 واذکر با محمد اذ قال ربکم یاذکر ای محمد چون بدو در کار تو
 گفت و در شتکان از آن خالق ای سا خلق بشرا و من بعد لیت
 بشری خواهم آفرید و صلیا یعنی کل خشک است که لا انرا
 آوری بود من جاء میبوی که لا الذل بقبری دروکی
 ظاهر شود فاذا استوتیه و نخت فیه من روحی چون
 خلق و تمام کردم و تعدیل صوره بدین آوردم فصار بشرا
 حیاء و اضافت روح بنفس خود کرد از جهت تخصیص و

لایه
 ۱۲۰
 ۲۰

روح عبارتست از چیزی که اجسم بوی که زنده مدد کند
 و گفته اند روح در بدن موضع آنست که از خدای تعالی
 باینیا می آید و صلاح بندگان در آنست ففعلوا له سجدا
 امر است از وقع یقع ای اسقطوا علی الارض در زمین
 افتادند و او را سجده کردند **قول تعالی**
لعلکم ترحمون قصه قوم لوط می فرماید که با قوم
 می گفتند چه مافات من تضرعت فکیند و بعلی مشغول
 میشوند که بیشتر از شما لیس بان فعل مشغول بوده است
 درین عرض گفت عمر که هم لعی سکرتم بجهنم بزدگانی
 تو ای محمد که ایشان در ضلالت و حیرت خود متروک اند
 یعنی مباشرت ذکر مصنف کتاب گویند مباشرت
 سه قسم است مباشرت ذکر با ذکر و آن منهای است و
 مباشرت اناث یا اناث و آن هم منهای است و مباشرت
 ذکر با اناث و آن بطریق حلال است دو قسم موجب
 عفت و سخط خداست و بکل قسم موجب مغفرت و
 رحمت چنانکه در حدیث از رسول علیه السلام نقل کرده اند
 اگر مردی مؤمن از حلال غسل کند از هر قطره آب از اعضا

روح

او بخند خدای تعالی ملکی سافرید خدا بر آید و علیل
می کند و توانست در جواب این موعظه از حلال غسل کرده
می نویسد تا روز قیامت عبد الله عباس گوید خدا کی
تعالی هم خلقی عزیز تر و شریف تر از محمد علیالم بنافرید
زیرا که حیوة هیچ کس قسم باز نکرد الا حیوة او و این دلیل است
بر تفصیل و تعظیم و تکریم او بر غیر او و عمر و عمره بقا می است
و استعمال نکند این لام را الا مقوق و لعمر که مرفوع است
با تدا و خبرش محذوفست تقدیرش چنین است لعمر که قسمی
یعنی زندگانی تو سوزند و نیست و بعضی گفته اند معنی اثر
خفاست چنانکه گوئی لعمر و الله ای و حقه فاحذرم الصبح
مشرقین عذاب ایشان را فرا گرفت در وقت طلوع آفتاب
مشرقین مضروبست بحال **قول تعالی**
السماوات والأرض وما بينهما الا بالحق یعنی خدا این را
بنافریدیم الا بعدل و انصاف هلال نکند اینم ازین
قوم هیچ کس را الا بعدل افاست تحت بر ایشان و انق
الساعة لا یثبته روز جزا تو دیکل است یعنی قیامت فاصبح
القیوم الخلیل از ایشان اعراض کن اعراض کردنی بگو یا کتب

مستوحش شدن دیکل هو لا الا العلم بکست که خداوند
و برورد کار تو ای محمد بسیار آفرین است در جمیع موجودات
علیم است باحوال ایشان و لقد آتیاک سبعاً من المثانی
درین آیت پنج قول گفته اند اول امیر المؤمنین گوید علیالم
لقد آتیاک سبعاً من المثانی فاحذرم الکتابست و بیشتر
مفسران برین اند و ثانی برین از این جهت گویند که دو بار
تکرار شده است یکبار یکم و یکبار یکم و گفته اند از آن
جهت نام فاحذره ثانی که از کلمات آیت شنی است و
گفته اند از آن جهت که اول آن ثناء خدای تعالی است
و گفته اند از آن جهت که ثانی خواند دو مرتبای شنی می شود
قول دوم آنست که ثانی سبع الطول البقرة و ال عمران و النساء
و مایده و الانعام و احزاب و توبه و گفته اند برین
و طول جمع طولی است چون کبری و کبر و ثانی برین از آن
جهت خواند لا فاصبح در آن شنی است و تنبیه اضافت
مقل شنی بود شنی قول سبعوم آنست که ثانی جمیع
تر آنست چنانکه فرمود کتاباً فاشکاکها ثانی قول
چهارم آنست که ثانی معانی قرآنست و آن هفت است

امرونی و تبشیر و انداز و ضرب اعتبار و تغذیه نعم
 و اخبار قرآن فونیم که حق تعالی رسوله
 بان گرامی را برانده است و القرآن العظیم عظیم قدر است
 از حضرت خدای تعالی خدای متعالی شد که از رسول
 بفاعله کتاب خاصه یا سبع الطول مجتهد شد که
 بروی جمیع قرآن زجاج گویند من تغییر راست و
 گفته اند بنعین است و لا تلت عینک الا ما متعنا به
 از واجاتهم وقتی بر ظاهر رسول علیهم السلام گذشت
 نظریه بینا که خدای تعالی او را از انجمنی فرمود تا
 بدینا رغبت نکند ای محمد حبشها بدینا باز مکن از دکان
 داده ایم بآن قوی را از کفار لا متنا آن دارند رسول
 صلی الله علیه و آله و عینت از دنیا بگردانند آنس کور
 در فضل هار شتر که چند بر رسول گذرد در رسول
 علیهم السلام حتم با سبتر میار لیو شد و گفت خدای تعالی
 مرا این امر فرموده است پس ای نبی بخواند از واج
 منم یعنی در نعم مثل دیگر باشند و گفته اند از واج
 انما عینا یعنی نواکران و گفته اند اصناف جموده

و منشی که گفته اند مر جان که ثابت با ایشان باشند
 آن معتزلت اعطینا الشیر الشیر است منم ذکر و انشی و
 تحزین علیهم و اندوه صبر بر ایشان باخ ایشان بکفر باز
 می کردند و گفته اند اندوه صبر باخ ایشان از نعمت داده
 و نوازداده ام و این وجه معین است که رسول علیهم السلام
 محمد دنیا بخور و دواست و خنجر جانک را بر روی جانب خود
 با سونان منم دارد و با ایشان رفیق کن و جناح آدمی
 جنبه اوست و امم دیگر که اجناس از خیالت و مراد
 از این هم جانبی است یعنی با ایشان تواضع کن تا از دوست
 دارند و مع شجر نوا باشند و آن تو منم و قل انی انا
 المذنب للبین و یکلونی من یم کشف ام المبین که از شد و راه
 که گفت از اجل بیفایم که کما انزلنا علی المقتدرین
 انزلنا علیک الکتاب لتذکر به کما انزلنا علی المقتدرین
 با این تو فرستادیم تا بآن یم کنی چنانکه فرموده خدایم
 بختیار و گفته اند آیتناک متعاف المثنی و القرآن
 العظیم کما انزلنا علی المقتدرین و لا تلت عینک الا ما متعنا به
 و مقتدرین از مقتدرین است و گفته اند از قتم

در نفس من چند قول گفته اند این عباس خود را
 و سایر آن که بعضی قرآن ايمان آوردند و آن آن بود
 که موافق کتاب ایشان بود و بعضی کافر گشتند و آن
 آن بود که خلاف ایشان بود مقابل گوید مقتضای
 شازده مرد بود که ایام موسم و لیل و غیره ایشان را
 بر جناختن و ایستادن و کلاه فشخت کردند و بر سر راهها
 بنشینند و مردم را می گفتند محمد ایمان میاورد و بید
 لا اود بوانه است بعضی می گفتند ساحر است و بعضی می
 گفتند ساحر است فناده گوید قول خود در قرآن
 فثبت کرده بودند گفتند ساحر است و کلاهت و سر
 و اساطیر الاولین و اقصای است و گفته اند که
 بود این منافقان که در مدینه می آمدند و می کردند
 چنانکه خدای تعالی فرمود و کان فی المدینه تسعة
 و عشر یفسدون فی الارض و لا یصلحون قول
 الذین جعلوا القرآن عصیة یعنی آنکه قرآن دروغ
 و چنان می دانستند و این صفت ثقیفان است این
 تفسیر بود که چون خدای تعالی آیتی در شان آن

مفسرین

متر بود که ایشان با یکدیگر گفتند که این نه و می است
 محمد از بی مصلحت علی و فرزندان او می گویند دروغ و کتمان
 محض است آنحضراء تعالی حالت می کند و واحد عصیان
 عصیه بود محذوف اللام بعضی گفته اند از عصیان است
 چنانکه گویند عصیت الشی جعلته عضواً
 یعنی قرآن باره باره کردند و جزو جز کردند و
 بعضی گفته اند از عصیه است و آن کذب بود که
 و العاصیه السامیه و آنرا مجمع سلامت جمع کرد بطریق
 جمع کرد چنانکه ستون و ماون بود که لسانهم اجمعین
 اما کافرا بعلون باری تعالی قسم یاد می کردند و می گفتند
 ملک خود را بود قیامت مقسمان ابا بوسه از آنج
 در حق رسول و امیر المومنین و اهل بیت ایشان گفتند
 و گفته اند که کافران بر سیدان اقسام و ترک احکامات
 سلیمان بر سرند فاصدع بان و حق ظاهر کرد آن از قضا
 علی و امامت او و فرزندان او چنانکه فرمودند و در
 بیان اعلان آن باشد این بحر گویند در دعوت ایشان ایمان
 حق مجرد کوی و ایشان را بهشت بشماره دره مامی

مصدق است و در ما تو مژد و قول است اول است
 تو مر به جان حذف کرد پس صمیم نیز حذف کرد و دوم
 است اما مصدق است ای صانع بلا مر و آخر ص عن المشرك
 یعنی صبر کن در اداء کافران و منافقان و معنی اغراض
 لا القات بقول ایشان مکن و گفته اند این آیت ثابت است
 منسوخ است انا کفیناک المستمنین خدا تعالی یا رسول
 که بر علیالم فاصدع ما تو مروان هیچ کس جزاء بقا مژد
 لا خدا تعالی کافی است ترا از شر دشمنان و اداء ایشان
 و گفته اند این آیت در شان پنج کس بود و آیتی هفت کس
 قریش منزل شود و اداء او ایضاً رسول مبالغت می کرد
 و بوی استنهای می نمود خدا تعالی همه را اهل اکر داند
 ازین بچگونگی مع الله الهما آخر فسوف یعلمون انا نکر
 جز خدا را بیکی و اختیار کرده اند یعنی بت را دور
 قیامت عاقبت کار خود بدانند و بعد تعلم انک یصوق صدق
 یا بقولون و ما می دانیم کی تو ای محمد دل تنگی ستوی باخ ایشان
 به گویند از شر بیدار و فرزندان خدا تعالی نسبت کرد
 و گفته اند مراد نسبت کردن رسول است علیالم بهو و

و غیران و گفت الله در شان قومی منزل شود در حق
 امیر المومنین چیزهای گفتند و رسول علیالم از آن می بگوید
 و مخالفت او عهدهای کردند فسیح محمد ریک ای محمد الشا
 بتشیع و نشر به کن و بگو بجان الله و محو و گفته اند
 جوف رسول را علیالم کاری مشکل پیش آمدی قصد
 نماز کردی و لکن من الشا جوف و از جمله نماز کنندگان باشد
 و گفته اند از متواضعان شو و عهد کرد حتی با بتل البقیر
 جمله مفسران بر آنند لا یقین در موضع مرگ است و مرگ
 از آن جهت یقین خوانند برای مردم در شان مرگ
 شتیق اند و جمیع خلق در خلوت مرگ متفق اند و ابو مسلم
 و کافری گوید رسول گفت صلی الله علیه و آله من و می
 آمدن مال جمع کنم و از نا جران باشم و لکن و می کردی
 از او بیای و بی عیب یاد کن و از نماز کنندگان باشد
 خدا را برست تا بر سر آمد و در شان شریف الخمل
 قولی **هل یظنون اننا نأمن بالله**
 کافران اظهار مرگ با عذاب می کنند و معنی آنست
 اهل الله مرگ با عذاب ایشان را در خواهر بافت چنانکه

حق شتر بود و ایشان شتر نبودند و الله اعلم
 اما اگر مشرکان نزد ایشان آیند تا قبض روح ایشان
 شود و باقی امر بیک قیامت فرار شود و رجاء گویند مراد
 از این امر عذاب خداست ایشان را بآن وعده کرده است
 و آن از ایشان ناخبر کرد و گفتند ملائکه روز قیامت
 بعد از ایشان را بآن وعده کرده است با ایشان آید
 و امر خدا و تعالی بآن واقع شود پس او باین قوا بعد
 و او بود که فعل الذین من قبلهم عذاب با ایشان در
 رسید چنانکه باینان در می رسد و گفته اند
 ایشان انتظار دارند چنانکه آنها انتظار می کنند
 گفته کافر شدند چنانکه ایشان کافر گشتند و ما ظلمهم آن
 و بعد از آن ایشان خدا را تعالی بر ایشان ظلم نکرد
 و لکن خاتوا انفسهم بظلمون اما ایشان را کفر و معصیت
 بر نفس خود ظلم کردند **قولیه** **ان الله لا یهدی القوم الظالمین**
هدیم فان الله یهدی من یشاء من عباده من یشاء
 اگر راه راست ایشان شد طلب طلبی فان الله لا یهدی
 فیض خدا و تعالی راه نماید کسی را که راه بود بسند

مخدوم و چون طالب خداوند بود بحدایت او را
 توفیق نغمه با بدو عالم و نام مرید باشد که ایشان را
 دهند و عذاب خدا را تعالی بدهاند **قولیه**
و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا یوحی الیهیم فاستلوا اصل
الذکر انکم لا تعلمون سبب نزول این آیت آن بود
 فی مشرکان مکه انکار نبوت رسول صلی الله علیه و آله
 کردند و می گفتند خدا را تعالی از آن عظیم تر است
 پس رسول او را بفرست چون با شد چرا ملک بر مسالت
 بفرستاد خدا را تعالی این آیت جواب ایشان فرستاد
 پس گفت فاستلوا اهل الذکر یعنی از اصحاب توبه
 و بحال و زبور باز پرسید تا این معنی بر شما روشن شود
 یعنی پیش از محمد رسولان را خلق فرستادیم از پیش از
 همه آیت گشتند بر مسالت بفرستادیم پیش از توای محمد
 اما آدمی از مردان ایشان فاستلوا اهل الذکر انکم لا
 تعلمون گفته از علما باز پرسید اگر شما نمی دانید این را
 گویند مراد از اهل ذکر اهل قرآن اند **عبد الله عباس** گویند
 اهل ذکر امیر المؤمنین است علیهم السلام بالیقین و الذکر

الایسین لهم الذی اختلفوا به الی ربهم وانشاء
 ایشان در آن خلاف می کنند یعنی هر یکی میان حق
 و باطل و هدایت و ضلالت و قوم بی صورت و آن راه راست
 و رحمت مستقوی را که ایمان آورده اند و ایمان آورند و آن
 عطف است بر موضع لام زیرا که معقول گفته است **قول**
تعالی و اوصی ربکم الذی انما انما انما انما انما
یعنی و من الشجر و ما یعشرون اللهم اذ خداوند
 پروردگار توای محمد بنج انکیز یعنی ملکس غسل
 آن اتفاقا خداست در روح حیوان و در ثبوت غسل
 گویند و گفته اند خدای تعالی ایجاد وجود او بر آن
 حالت کرده است زیرا که در طبع و فی اتحاد خانه از
 خوردن غلات و غیر آن نموده است و در و عجایب
 قدرة و حکمت خداوندی درج است آنرا که تا ممل کرد
 آن انجمنی الجبال یوتا در کوهها خانه ساز و مختار
 کاف تبعض راودن بر ای خانه ملکس غسل در بعضی
 کوه باشد و در بعضی نباشد و اینها ایشان یوتا
 خوانند زیرا که تشبیهی خانهها آدمیان دارد و گفته اند

در این کتاب

در آن یکبار داشته اند مصنف کتاب گویند یوتا خانه
 یعنی یوتا و آتی یوتا خانه و می خانه و این طریق نیست
 زیرا که خانهها آدمیان مرتفع است و از آن او محسوس و هدایت
 این عالم خانه به کوشه ساخت این طریق خاص ملکس
 غسل را است و من الشجر در دختان و کوه و طحرا و ما یعشرون
 اسبید گویند مراد از و غیر نیست یعنی شون ای یوتا
 مراد منازل مردم است ثم قلی من کل الثمرات پس خود
 آن نمره تلخ و شیرین و گفته اند از عجایب جهان آن
 عجیب است که غسل از شکوفه های ظاهری می شود که
 طبع و طعم آن مختلف است فاسطکی سبل را بزرگ و آنجا
 از خدای تعالی آنرا مسح تو کرده است ذلک ذلک جمع
 لاول است و آن حالی است از سبل مجاهد گویند و عده نداد
 او را بکافی غیر او در آن مکان سلوک کرده باشد ذلک
 سالی است از بخل ای طبیعت الله سبحانه و تعالی یعنی طبع
 باشد خدا را بخرج و بطونها شربت تلقیه و من به غسل
 باشد از دهر و غسل و از حسن و اینست کرده اند و او گفت

لباب التبر بلعاب الخجل خالص السمى اعلاه غسل بجلده
 لغاها كالريق الدائم الذي يخرج من فم ابن آدم يعنى
 مخبر لدم بلعاب ملس غسل بروجن الكبريه هيج ملمان
 انواعيب نلند غسل رالعاب نهاده جون آب دهن آدمى
 لادام درد هه آدمى است و گفته اند غسل از دهن ملس
 برون مى آيد و دهن را بطن خوانند بركي دهن حكم شل
 دارد و بركي را نههاست نه آشكار چنانكه شل
 است نه ظاهر و گفته اند از اسفل روى برون چي آيد از
 لويده عليكم اما العسل فونيم ذيايب و گفته اند بكم
 يك بر درختها مى نشيند از درخت بر كيو و در خانه
 خود بر د غسل شود و گفته اند غسل از شكوفه هاى
 مختلف ظاهر مى لاد و آن چنان بود كه شكوفه ها بر كيو
 و در آشيانه خود بر د و بر د بركي بركي خد بركي بركي
 صورتش بركي د و غسل شود و اين ضعيف است بركي
 لاخذاي تعالى بركي بركي بركي بركي بركي بركي بركي
 تاويل كوي مختلف الوانه رنگها آن مختلف بود اسبيل
 و سرخ و زرد و گفته اند غسل اسبيل از ملس جواز بركي

بغسل و زرد از ملس لامل ظاهر مى شود و غسل سرخ
 از ملس بركي بركي بركي بركي بركي بركي بركي بركي
 مردم در آنست جمهور معتبران بر آنست اصمير عابد
 با غسل و بلفظ شلير از آن جهت فرمود كه شفاء بعضى
 دردها است و لازم نيست شفاء هه دردها بود
 و فتاده روايت كنند لا شخمى خدمت رسول الله عليه
 و از درد شل شكايه كند در رسول گفت غسل بخور
 در وقت و غسل تناول كرد درد همچنان باقى بود
 بار خدمت رسول آمد گفت يا رسول الله درد هنوز
 باقى است رسول گفت برو و غسل بخور لاخذاي تعالى
 راست كويست اما اشك نود روع مى كويذ بركي
 و غسل بخور د خد لى تعالى او را شفاء داد از عقال
 شطاطى نر شد و در رسول عليه السلام روايت كرده اند كه
 و كان شئ بيني و الموضع كان السنا و السنوت وهو
 العسل يعنى الرجزى بودى لامر در از مگر رستكار ك
 دادى غسل بودى و بعضى گفته اند لا صمير عابد
 بقرآن يعنى قرآن شفاء مردم است و گفته اند صمير بركي

و سادات است و چون خداوند تعالی بفرموده است
 و انزلنا من السماء ماء فاصنعوا خالصا و انزلنا
 ثم يشكر و تهايس انكار می کنند و حق بندگی او نمی گزارند
 سدی و زجاج گویند بنو محمد علیهم السلام می دانند پس
 تکیب او می کنند مجاهد گویند سمعت خدای تعالی
 افرامی کنند پس انکار می کنند یا شنید آن بعیر خدا
 تعالی چنانکه گویند من کلمک یا بن کار رسیدم و
 کلمک حاصل کردم و عیال از فلان باقم و فلان
 من کشید و گفته اند انکار کردند باضاقت کردند
 به بیان و اکثر هم کاروب و بیشتر ایشان کارند
 تعالی و یوم سمعت کل امه شهیدا و جینا بک
 هو یعنی نوری که اسمی در قومی و امتی فرستیم
 برایشان گواهی دهند گفته اند اقوام ایشان و نزل
 بامت تو فرستیم تا برایشان گواه باشی و تانا علیک
 و قرآن بتو و در نزد گفته اند حال است و گفته
 استیناف است ظاهر آنست که استیناف است
 که شیخ هر چیزی که می گویند و می دانند بدهد و

من السید
 بقرآن

بیا را است و در حدیث آمده است و بشرک المسلمین و
 انزلنا من السماء ماء فاصنعوا خالصا و انزلنا
 ان القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم
 چون خواهی قرآن خوانی و گفته اند چون قرآن خوانی
 باشی بنه خدای تعالی کبر و گفته اند در آیت تقدیم تلخیم
 نخست تقدیر شرح چنین است فاذا استغذت بالله فاقرا
 ان آن یعنی چون بنه خدا رفتی قرآن خوان و از عمر
 دو آیه کرده اند یا او بعد از قراة تعوذ کردی افتد
 حق قرآن کردی و معی آنست که ان خدای تعالی
 در حواء تا نازل و سوار پس شیطان و کابیر و رعایت
 اند و شیطان ابلیس است و رجیم رانده و ملعون بود
 و عیال اند و از او بی تاره است که از آسمان می نازل
 و امتی اند و قبیلی است یعنی فاعل اشی بر جمعی آدم و میریم
 یا ابلیس و العوایل یعنی بنی آدم را بکناها می نوازند
 و استعادة نذب و استجاب است نه فرض است
 ان پیش از سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم بتو کون
 او و شوسه او بر اهل ایمان لا یخذلون و خود توکل و

محمد بعد از آن فتنه ای بایان رسید و گفته شد
 مجامعه و گفته شد بعد از آن حجره لعقور بپایم زد این را
 لغوی بایان تلفظ کردند بطریق تقیید رحیم رحمت
 بر ایشان و آنلس گفتوا می خواند تقدیرش قتلوا انفسهم
 بود و چون سخن دراز شد آن را بخش اعظم از خود
قوله **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا** چگونگی
قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَلَكِنْ خَانُوا
بِعَهْدِهِمْ و برجهنوزان حرام گردانیدیم آنچه قصه
 ازین باتقوی محمد بیان کردیم و مراد آنست که
 سوره الانعام فرمود و علی الذین هادوا عهدهم
 ظفیر یعنی در آیام موسی علیهم السلام برجهنوزان حرام کرد
 آنچه ستم ایشان بشکافته بود چون شتر و غنم و دیگر
 آن عقوبتی بود ایشان را از ما و آنچه شکار بناخن
 از مرغان داخل این محنت نیست و گفته اند از مرغان
 مرغی را مخلی دارد و از جواب هر دانه را حاضری دارد
 و حاضر را بطریق مجاز ظفر می خوانند و حاضر ستم بود و
 قتل و غنلق است بقصصنا عليك و گفته اند بحکم

بول است و محمد رحمت ازین اشیا ما بر ایشان ظلم نکردیم
 و بر ایشان ستم نمودیم و ظلم کردند با تو کتاب خاصی هم از یک
 لایقین علوا السوء بحاله پس برود کار توای محمد آنرا
 لایق کردند در جوانی و غلبه شهنش و اگر در هر کس
 کسی از وی ظاهر کرد جاهل بود این عیسی که کالی به عیسی
 جاهل کردند ثم تابوا بعد ذلك و اصلحو بعد از آن بدی
 تو است کردند و بگو کار گشتند از دیگر بعد ها بدست
 برود کار توای محمد بعد از توبت بر ایشان لعقور
 و بر کار ستم کردند از ایشان را و مراد آنست و رحمت
 گفته بر ایشان **قوله** **وَلَقَدْ كَفَرْنَا بِكَ** ثم **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ**
أَن تَصْنَعُ الْفُلَ و ما کان من العشرین بس و مخی
 کردیم بنوای محمد لا متابعین ملت ابرهیم بن علیهم السلام
 و او از مشرکان بود یعنی بعد از ابرهیم بن مانی بعد
 از فرمودی متابعت سیرت او کن در عبادة خدای
 یا اهل ادیان بدانند که آنچه محمد خلق را بان دعوت
 کردند این ابرهیم است علیه السلام اما جعل السبت
 علی الله الخلقوا فیه ابن عباس گوید خدای تعالی

برایان موسی علیه السلام بود و در روزی که روز آینه
عباده من هیچ کار نکند ایشان گفتند فرمود خدای تعالی
نور شنبه است که خدای عز و جل از آفرینش آسمان و زمین
فرشت بافتن این روز فراغت و راحت و آسودگی است
بعضی از ایشان گفتند روز یکشنبه اختیار است که
ابتدای آفرینش روز یکشنبه کرد خدای تعالی روز
شنبه تکلیف بر ایشان زیاده فرمود معنی آیت است
لا نور شنبه تکلیف بر جمودان زیاده کردیم از نور
دیگر از آن جهت که در آن خلاف کردند ما در روز
جمعه نازل اعمال هر عباد بر ایشان واجب کردیم ایشان
خلاف کردند و شنبه اختیار کردند و تقدیر به عقلی کرد
زیرا که آن روز بر ایشان بود نه ایشان را بود و روزی
در آن ارتکاب عاصیه کردند و گفته اند معنی آیت
لا کسب بر ایشان حرام کردند حسن گوید شنبه را
لعنت شد و بر آن روز نه و خوف از ایشان بود و
اختلفوا فيه آنست که قومی از جمودان حلال دانستند
و حرام دانستند و بر آن حکم بینیم بوم القیمه و ما کانت

بعضی مختلفه در روزی که خدای عز و جل از آفرینش
در قیامت است چرا که خدا ایشان را با آن در آن خلاف
کردند ادعای اسبیل را که دعوت کن ای محمد است را
با سلام بالمحکم به بنوت و الموعظه الحسنه یعنی
قرآن این جوید گوید و مراد از حکمت قرآنست و موعظه
حسنه غیر تقاضا معذرت است که درین سوره است
و گفته اند حکمت و موعظه قرآنست این عیسی گوید
حکمت معرفت است بر این افعال و موعظه حسنه
اینکه ترغبت است بر نیک و اندک بشارت و
ماده هم بالقی می آید پس مجادلان ایشان می درستی
و بد خویشی ملک نرم باشد و این قول رجحان است مجاهد
گویند از آنرا ایشان اعتراض می و گفته اند تقدیر آید
می توانند کردن و از رسول علی الله علیه و آله نقل کرده
اینکه معاشر الانبیاء ان تکلم الناس علی قدر عقولهم
یعنی ما بیغایب از او بوده اند لا بقدر عقل مردم با مردم
سخن گویم و جمال کثرت خصم است از غایب و بطریق
بعضی معسران را اندک این آیت منسوخ است

آن را که هو اعلم به ضل عن حیل و به اعلم بالله قد یوت
 بود در کار تو ای محمد عالمتر است یا فانی است و است
 کردیده اند و فانی را راه راست باقیه اند و حقیقت این
 است که اگر بعد از لطف آخ رشدا ایشان در آنست
 فتول می کنند حضرت نفس خود می گویند و از عاقبت
 عاقبتوا بمثل ما عقیبتم به و این صبر هم الهو خیر للصابرین
 عبد الله عیاس گوید رضی الله عنهما قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله یوم قتل حمزة و قتل به کثیر ظفر است
 بقریش که قتل سبعین رجلا فانزل الله تعالی فی
 آیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بل یصل
 یاری یعنی در آن روز که حمزه را رضی الله عنه
 کشتند و رسول تقبل وی پیاری بکشت و کشت
 اگر بر قریش ظفر بایم هفتاد مرد از ایشان بکشتند
 تعالی این آیت فرستاد قوله فان عاقبتکم بغافل
 بمثل ما عوقبتکم به اگر بعد کردی بیکر دار را چنان
 خواهی داد یا بیکر جزا بحسب گناه بود بجای
 مثلثت لازم بود و از حد مثل تجاوز نکلی نه جاندار

عوض عاقبت و داشته اند و لطف خود را نداده ای
 و این صبر هم الهو خیر للصابرین است که سوره نحل می فرماید
 الا این آیات و بعد از کسب سوره مدنی می بخند
 معنی این آیت و آیه بدین اند مثل فاعبر من عظم و
 عظم و لست علیهم بمشیطر و جزا السیئة سیئة
 مثلها آن بود که فرمود داشت چیزی چنانچه حضرت
 نبی خداوند خدای تعالی و مومنان پسندیده بود
 صبر هم الهو خیر للصابرین و صبر و صبر الهو الله
 و صبر و صبر با حق بنویسد و بدان صبر توانی کرد
 و معاونت خدای تعالی و لا تحزن علیهم و برایشان
 استهادة باقتدائک میباش که ایشان شهدای خدا
 تعالی اند و روزی ایشان بایشان رسد و بدرجائی که
 ایشان را داده است حرم و شادمانند و لا تکره ضیق
 و برون و دل تمل مشوا و قتل و مثله کردن ایشان شهدای
 الهو خیر للصابرین است که سوره نحل می فرماید
 و صبر و صبر با حق بنویسد و بدان صبر توانی کرد
 و معاونت خدای تعالی و لا تحزن علیهم و برایشان
 استهادة باقتدائک میباش که ایشان شهدای خدا
 تعالی اند و روزی ایشان بایشان رسد و بدرجائی که
 ایشان را داده است حرم و شادمانند و لا تکره ضیق
 و برون و دل تمل مشوا و قتل و مثله کردن ایشان شهدای
 الهو خیر للصابرین است که سوره نحل می فرماید

دا

اما آخره سراسر از است انظر الى فضلنا بهم على اهل
 نكره محمد در سعة رزق و جيق آت الحلق و در ان
 جلوه متفاوت داشته ايم و الاخره البكر در جوار
 و البكر تقضي به معنی تفاوت در آخره عظيم تر و بزرگتر
 زیرا که تفاوت آنجا اندوخته است اول بهشت و دوزخ
 و دوم بد درجات در جنات و در کانت در دوزخ و از رسول
 صلى الله عليه و آله نقل کرده اند ان ابن ابي اهل الجنة
 در جنة كالتيم برك في مشايق الارض و مغانها يعني
 درجات و مغان حد بهشت بحسب اعمال ایشان است و بالا
 و شيب همچنان بود که شمار او که در مشرق و مغرب
 به بینند این هر یک بود فضلنا بعضهم على بعض یعنی
 هر کس را آخره بر دنیا اختیار کرد او را توفیق در شاد
 دادیم و هر کس را دنیا بر آخره اختیار کرد او را بان سبب
 محذور کردیم لا تجعل مع الله الها آخر يا خذك الله
 به خدای کلیم این خطاب ظاهر با رسول است علیها السلام
 اما افراد از ان امت است و روا بود که تقدیر چیز بود
 قل يا محمد يا هذا الانسان لا تحفل مع الله الها آخر و تعقل

و استغفرهم

او ما الى ربك انزلنا هذا على نبي و فرشتگان و مومنان
 محمد و لا حظی برای ترا خداوند فرستاد و نطقه نکره ترا
 و الله انما دفعه بعد یعنی عاجز نشوی چنانکه گویند فلان
 فاصبر على الشئ انی عاجز عنه یعنی عاجز شد از ان
تو رفتی
 و انما السبل الى الجنة و حویشان نسیم نژاد
 و التوای محمد حقی هشت حق ایشان با ایشان رکان
 که گوید مراد از ذالقرنی حویشان رسول الله
 علیه السلام در نسبت و مذهب علی الحسین است و
 گفته اند مراد از ذالقرنی فاطمه است علیها السلام چون
 این آیت منزل شد رسول صلی الله علیه و آله فدک
 و عوالی فدک فاطمه را و علیها السلام و سید سار در عهد
 رسول علیها السلام در تصرف فاطمه بود بعد از وفات رسول
 علیها السلام و او را فاطمه علیها السلام قطع کرد و میان فاطمه
 و ابوبکر را جاری بسیار رفت و فاطمه علیها السلام بر ابوبکر
 خشم گرفت و این قصه در کتاب بلا بل الفلاقل و کتاب
 هدایة العوام فی عقاید الانام مشهوره میان کرده ام

ملوک و شایسته و مردم تراست که در این دنیا
 شوی و گفته اند خدای تعالی تو را ملائکه انداخته و
 راجع گوید یعنی مبالغه دارد و آنچه در نفس خود بخواد
 و حال تو در این است که محسوس بود و آن از حس بود
 و حسی که بود که در سختی بغایت رسید و بود فناد
 گوید بپایان باشد در احوال و گفته اند مراد عاقل
 و گفته اند محسوس است بود که در این بود و در
 تنزل است و است می کند یا محسوس و مکتسوف است و آن
 از حس است عن الذراع بود از این گفت و آن اصل
 آن در یک سبط الرزق لمن نشاء برورد کار نوای محمد
 رزق هر کس را می خواهد فراخ می داند از آن جاری می
 نویسد بسط کرد ایند یا از غایت فراخی هر چه می رسد
 و بقدر و تنگ کرد و اند بر آن که خواهد الله کان بعباد
 خیر بصیر اصحاب بندگان چه داند چنان در این دنیا
 فرمود و بسط الله الرزق لعباده ليعو فی الارض
 یعنی خدای تعالی بوزن بندگان فراخ کرد ایند که
 نامانی خدای تعالی کردند در این **قوله تعالی**

ابو عبیده گوید یعنی متابعت کن حکم
 اندکی قطره و خود قفوت القتل قبیح اذ اراسته
 بد مراد انداختن بود محمد حقیقه گوید مراد شهادت
 بود است و اصل آن از قفالت است و گفته اند بختناست
 یا چیزی که بپایان داند و گفته اند که است از قفالت
 فرموده مقلوب است از قیافت و آن متابعت امر بود
 ان السمع والبصر والفؤاد کل کان عنده میوه بدست
 لا کون چشم و دل را از احوال ایشان سوال کند و
 این اعضا جاری محسوس غفلا داشت یعنی ایشان را
 از شنیده و دیده و دانسته باز پرسند راجع گوید
 روز قیامت این عصوها را کو یا کرد اند تا بر صاحب
 خود کواهی دهند چنانکه گفت يوم تشهد علیهم السمسم
 و البیم و ارجلهم یعنی روز قیامت بندگان ایشان و
 دست و پا ایشان بر معاویه ایشان کواهی دهند
 و معاویه است به مصدر و گفته اند معاویه است بکل
 و گفته اند یا انسان صاحب سمع و بصر و فؤاد و مسوا

اولی

قرآن خواند و مال خود و دین خود را فدای آن کند و بگوید
 قیامت است ایستاد اجسام منی آدم و عقاب و توابع اقرار
 نمی کنند حجابی ظاهر کردیم تا دلها ایشان فهم حاصل
 و حقایق قرآن نلشد و نفوی این معنی ما بعد اینست
 و جعلنا علی قلوبهم الغشاوة و قوله مستورا یعنی ساقط
 حجاب و علامتا یعنی آیت و علما آیه آمده و گفته اند
 مستورا عن عیون العباد پوشیده از چشمها و گفته اند
 و گفته اند و بود که حالی بود از این مستقیم است
 و ضعیف حجاب بود و دوم آنکه قومی از کفار و سوار
 علی البکر می بخا بیند و او را از پیروز آید و غار
 ظاهر کردند منع می کردند خطای تعالی او را از چشمها
 کفار در حجاب می داشتند و رسول صلی الله علیه
 و آله خود از چشم کفار پیده آیت در حجاب می
 داشت و این آیت در سده سورت است اول
 در سورة التخل اولیک الذین طبع الله علی قلوبهم و هم
 در سورة الکہف انا جعلنا علی قلوبهم ایتة و در
 سورة جاثیه ارایت من اتخذ الہمہ هوا و اضل الله

ناظر آیت

سیم
ناظر آیت

علی علم و حکم علی سجد و تسلیم و جعلنا علی قلوبهم
 غشاوة و در حدیث آمده است که هر کس قرآن را بخواند
 بود و هر چیز را چیزی را باز بوشاند آید و بیند آن
 بقیه و اشیا را که از آن بقیه و یعنی اگر ایت است که در حدیث
 و گفته اند آن را بقیه و یعنی تا ملائکه و فی آداب و قرآن
 تلاوت کنند از شنیدن منع شود و اگر تلاوت را بکند
 از آن وجهی است که گفت که الله لا اله الا الله یعنی چون گفته
 توحید بگوید و تو علی آداب هم اشیا رجوعا علی اعتقاد
 بیانشند و باز کردند استماع توحید و بقدر تصور
 نرسد است ای هر کس چون بگوید و در او بود که جمع نافر بود
 پس علم بایست معون به مالی خداوندیم بکفایت ایشان
 دانان از ادبهایم کی سخن بگوید بگوید شنوند از بسمعون
 الیک و کوشش فرمودند از قرآن شنوند و ادبهم
 بخود و چون ایشان در دار الندوة با یکدیگر سخن گویند
 از بقول الظالمین ان یسئعوا الی ریح مسخورا
 ظالمان یعنی کافران گویند متابعت کنید مردی را
 عقل ندارد و این جنان بود که کفار قریش در دار الندوة

جمع می شد و وقتی لا مشورته او بدی بعضی گفتند که
 دیوانه است بعضی گفتند ساحر است بعضی گفتند شاعر
 بعضی گفتند فال گوشت او عیب دلوید سخورای جو
 فزال عقله و صار محق یعنی جندان سحر کردی عاقل
 زایل شد دیوانه گشت و گفته اند سخور که سخور
 یا کل و بیشتر کسایر الناس یعنی را او سحر می کرده اند
 می خورد و می آشامد چون همه مردم و گفته اند سخور
 بمعنی مخدوع است یعنی او را فریبته اند و گفته اند
 و کذب انظر کیف ضلوا لک لراعتال فکر ای سحر
 لا قی صفت موصوف کرده اند نژاد دیوانه و ساحر
 و فال گوی و ساحر و معلم و مخدوع می خوانند بعضی
 کن که ترا جلونه باین صفات وصف کرده اند و می
 از حق کم راه گشته اند فطرت طبعی است
 می توانست جلونه با مردم بیان کنند کی تو کافری از
 تنافض کلامی دارند و گفته اند نمی توانستند راه رستند
 و هدایت گیرند **فوق رقالت**
 پشایر حکم او را پشایر حکم او را سلطان علیهم و کبریا

و در قدر شما حال شما اما فرست اگر اندک شما اهل
 هدایت و توفیق اند شما را هدایت و توفیق خدا و ان
 است بعد از آن که دانستی شما سواران عذاب سوار عذاب
 فرستند و طبعی خدایان شما و گفته اند اگر اندک شما را یق
 نمی باشد شما را توفیق فرستند و اگر اندک شما اهل اقامت
 بر معصیت شما عذاب اند و گفته اند اگر خواهی شما را
 از شتر حیا بخشد و اگر خواهی اینها را بر شما مسلط
 کند و امر این است و این جهت آن مکر و فرمود
 و ما سلطان علیهم و کبریا و ما را موکل نگردیم بر منج کفر ایشان
 می توانی فغالی و گفته اند مرا از و کبریا کفیل است و ربک
 اعلم عنی السموات و الارض یعنی بر تو در کار تو ای
 خدا عالم است با اهل آسمان و زمین و اینها است بصلاح
 هر که را ایشان گفته اند تقدیر بر چنین است و اعلم
 عنی السموات و الارض من الملائكة و غیرهم او دانایان
 نشان آنکه در آسمان و زمین انداز طایفه و غیر ایشان
 و اعلم فضلنا بعض البینة علی بعض بلایست که بیغایب را
 بعضی بر بعضی فضیلت بخادم بحسب درجات ایشان

ای

جميع الامور انما من غير علة الله سبحانه وتعالى
 انما روي انك تبارك وتعالى انك على الله والحمد
 خاتمة اسبابي بودم بعد بيان جواب و بيداري لا خير من ان
 عليا لم من القتل محمد بن حنبل من خاستم بيكا بيل باوي
 بود عليا لم من جبريل عليا لم دست و گرفت و مر ايتفايد
 دهم برد ملكي القتل اربعي ابا ابا دهم و آب كو تو
 بيار تا محمد نكوي ازا ملك آب بياورد در من و شو
 ساختم من جبريل القتل محمد بن و گرفت و ازا دهم
 كنت حفرة برورد كار و خدا و نر خود برسد سر
 بكرفت و از مسجد و بيرون آورد چون بيرون آمدم در
 مسجد بواق ديدم و آن دابة ايست از خر بزرگتر
 از اسب كو چكزي روي او چون روي آدمي و دكزي
 چون حبيب اشتر و بوش او چون بوش اشب و قوام
 او چون قوام اشتر و سم او چون سم كا و سينه او
 كوبي باقوت سرخ بود و پشت او چون خر سينه
 دجلی بروني از دجلماء بهشت و او را خود برد و انا و او
 رفت و رفت كدام و جباران لا حتم او انا و انا و انا

جبريل و

جبريل من القتل و بيدي اين كدام كست ابراهيم عليه السلام
 و پشتي من باره خانه كعبه مي رفت چون من دست
 و پشتي من بخادم تا بر نشينم شوي كدام و گرفت
 ابي براق شوم نوازي لا سر اشي من كني محمد بن و شو
 مي شود كني محمد بن است و حج و عمر كني از وي بخداي
 نقالي كدامي نه نيست بلاق بلورين و ان جيا عرق بر
 انا حنبل من خود را كونا كروا ايند تا من بر بار و سيد
 من بروني شوار شدم جبريل استاره كرد كني سوي مسجد
 اقضي و و بقتل و بقتل كدام مي بخاد و جبريل و جلاوي
 من بود جناح از من فونت من شد و من از وي فونت من
 كشم خوشتر مي بستم او دست راست نداشتم كني
 ابي محمد و نداختن تو مي خواهم سبه بار اين كدام و گرفت
 او را جواب نداختم بعد از ان از دست جيب نداشتم
 لا كني كني محمد و نداختن تو مي خواهم سبه بار اين كني
 من القاتن من خودم باره واه برقم زني بسوديدم كني
 در بيتي لا فزون توان كرد خود را راسته بود من القاتن
 جبريل و انا و انا و انا كدام چون انا و كذا شتم كني

جبريل و

ای جبریل بود این را بدست راست من از او گرفتند
 داعی میبود آن بود حق آن خدای لا نشهر جبریل در کلام او
 لا الہ الا انت میگوید بعد از او انت تو جبریل گفتندی
 و آنکه اند شست جنت نژاد از داعی ز سبایان بود الی او را
 اجابت می کردی امتان تو بعد از تو نشاندند و آنک
 خود را آواستند بر تو غرض کرد دنیا بود الی بوی القنار
 کردنی امت تو دنیا بر آخر اختیار کردی بعد از آن
 دیدم کی در ظرف نژد من آوردند یکی از شیر بود و یکی از خر
 و گفتند هر که نام از خدایان خورد و قلع شیر پیستند و
 با بخورد جبریل گفت ای محمد صوابی که از قلع خور
 استندنی امت تو بعد از تو راه گشتند که بر رسول
 بر اند جبریل با وی بود بقوم می کرد یک روز تخم می گاشتنند
 و هم در آن روز می دزدیدند و هوش می دزدیدند در حال
 همچنان می شد که بود جبریل را گفت این قوم بگشتند گفتند
 مجاهد است در راه رضا خدای تعالی خدای تعالی حسانت
 ایشان مضاعف کرد اندکی به قصد و با انفقوا فرشت
 و نه بخلقه و هو جبریل از قین بر بقوم رسید لا سرها خود
 جبریل

رسیدیم

رسیدیم به کشتند جبریل را جبریل بگشتندی در شست
 در جبال و در هیچ خلقت ایشان بر سبکی افتد ای
 جبریل ایها بگشتند گفتند که لا سرها من لا سرها من
 کربلای در دزدان بر بقوم رسیدیم که بقوم او پیش و پیش ایشان
 رفته بود و همچنان که چهار بایان بودی بگشتند و صریح و زقوم
 و شکمها و دوزخ می گشتند و گفتند ای جبریل ایها بگشتند گفتند
 انما الله لا زکوة قال بل اذنه اند و اظلم الله و ما الله بظلام للعیبد
 بر بقوم رسیدیم کی گوشت مال ختنه در دزدکی نزد ایشان
 نهاده و گوشت بلید نزد ایشان بود گوشت ختنه مال
 و مالود بودند و گوشت بلید می خوردند گفتند ای جبریل
 اینها می نوم اند گفتند اینان قومی اند از امتی تو کی زبان
 حلال دارند از دزدی بلید بگشتند و شب با وی باشند تا صبح بر آید
 و در آن روز شوهر حلال با یک بر چیز دزدی بلید آید
 و شب با وی بود تا صبح بر آید بعد از آن محبوب باره در
 افتاده رسیدیم هیچ صاحب جامه بر آن نمی گذشت الا آن
 جامه می درید گفتند یا جبریل این می چیست گفت این
 مثل امت تو است لا بر راههای نشینند و قطع کار و انعامی کنند

بگشتیم

والتی یلذات می بیند پس چون باطلی است بگوید و لا
تعتقدوا کل صراطا وعدون بالآخر انب بعد از آن مردی
مکاشف شد ای عزیز عظیم جمع را چه بودی و از آن حال حاضر بود
و می خواست آن را بداند از آن پاسبان جبریل گفت ای مرد
کیست گفت ای مردی است از امتی فوامنتی رفتم بسیار نزد
اوست و قوه ادا آن ندارد و می خواهد که پیش از آن بیاید
بعد از آن بغوی رسیدم که زبان و لب ایشان عقر ارض آهن
چو بریزند چون لب ایشان می تریزند می خفت می شکند و
و هیچ خلک در لب و زبان ایشان ظاهر نمی شد گفتند ای
اینها کیستند گفت اینها خطیبان قضا نیکه ندانند و
بعد از آن بر سنگی کوچکی گذشتم که کاوی نزدیک آن بیرون
به آمد و کاوی می خواند که ایان که زبان سنگ را از او بیرون
آمده بود می توانست گفتن ای جبریل این می حالتی است
این مردی است از امت تو که عظیم از زبان او بیرون
و بر آن کلمه نادم است بر د آن قدره ندارد بعد از آن یکی
رسیدم باذی خنجر بود و نوی خوش ظاهر شد و او را
خوب دیدم آمد گفتن ای جبریل این می نوشت و می خواند

[illegible]

خود بخود و بوی خود رخ است و بوی خود را در میان
 حریفان و عدو و مودع کوی ملاسل و اغلال و هر چه و بوی
 و عتاق و سلجیر و انواع عدو و دشمن بسیار شد و چون
 خود کشت و کرامت را بیدار شد خطاب آمد ترا است
 هر مشرکی و مشرکه و کافری و کافره و منافقی و منافقه
 و حیثیتی و حیثینه و هر جنای که برود جز ایمان ندارد
 ترا برای دشمنان خود و دشمنان خود و علی و اهل بیت
 آورده ام و در رخ چون این خطاب بشنید گفت خداوند
 راضی شدم بعد از آن باره راه بروم جبریل مرا است
 ای محمد و زوی و نماز کن و زود آمدن و نماز کرد و گفت
 میدانی لا ایما مار کردی گفت نه گفت طیبیه است کی تو
 و تابان تو آن هجرت خواهند کرد انشاء الله باره راه
 بروم جبریل گفت و زوی و زود آمدن و نماز کرد و
 گفت ای محمد میدانی لا این موضع کجا است گفت
 گفت طوری سینا است خدای تعالی بران بابوسی سخن
 بر طره راه دیگر بروم جبریل گفت و زوی و نماز کن
 و زود آمدن و نماز کرد و جبریل گفت میدانی لا ایما مار کردی

و نماز کن

گفت نه گفت بیک الم است ای جبریل علیه السلام ایما خود
 بعد از آن بروم تا به بیت المقدس رسیدم چون ایما رسیدم
 ملائکه بسیار دیدم که از آسمان فرو آمد و بوی خود را
 کردند و مرا اشاره دادند بیک الم است بسیار انصاف خدای
 تعالی پس مرا گفت سلام خدا بر تو ای خدای اول و آخر و ای
 ناصر جبریل مرا گفت معنی سخن ایشان چیست جبریل مرا گفت
 یعنی اول کسی از بین روی منشو کرد و اندک دور بر آید و نباشی
 پس بود و تو علی پس او لبای تو این ایما علیه السلام بعد از آن
 مومنان آمدت و اول شفیع و شفیع تو خواهی بود کی مومنان
 گناه دارد اشفاعت کنی و آخر اینها و مثل نویی و
 حشر شد و امت تو ظاهر شود یعنی قیامت پس برویم
 تا به سید رسیدیم جبریل مرا از براف فرو آورد و براف را
 سر حلقه در حد بست و آن حلقه بود کی اینها علیه السلام
 مرا به خود در آن بستند و در حد حشری که ابی العالیه
 روایت می کند آن حلقه بر روی بود کی در آن موضع از و
 بعد از آن بود کی خدای تعالی ایشان را خلق فرستاده بود
 از آدم و ادم پس و یوحنا علیه السلام بر سر سلام کردند

و نماز کن
 و نماز کن
 و نماز کن

در همت زمین و سحر و جادو و سحر و جادو
 بود که برها بکشد از مشرق و مغرب و در حوت
 بعضی از شب که در میان شباید و از شبید خطای
 نقالی بر آید و قسیم او این است سبحان الملك القدوس
 الکبیر المتعالی الذی لا یولی حقاً و این تسبیح
 بگوید و سنان زمین سحر بر آید تسبیح کنند و
 بر هم زنند و بآنکه بر آید حوت و بر سر آسمانی خاموش
 شوند و سنان زمین خاموش شوند چون در میان
 آواز بر آید و سنان زمین هم آواز بر آید و حرکت کنند
 چون حرکت می داد و جواب دهند تسبیح خدای تعالی
 رسول گفت صلی الله علیه و آله از آن منتجب که آن خورشید
 دیده ام خواهان آنم کی بکبار دیگر او را باز بینم بعد از آن
 عالمی گذردم که بکعبه او از جانب من تا قدم از آتش بود
 و کل بنده دیگر از برف و میان آن کشادگی نبود نه
 آتش برف می گذاشت و نه برف آتش نشانند بر پای
 ایستاده بود و او را می خوشتره گفت اللهم مؤلف
 بین النجم والنار الف بین قلوب عبادک المؤمنین یعنی ای

و این تسبیح
 بگوید و سنان
 زمین سحر بر
 آید تسبیح
 کنند و بر هم
 زنند و بآنکه
 بر آید حوت و
 بر سر آسمانی
 خاموش شوند
 و سنان زمین
 خاموش شوند
 چون در میان
 آواز بر آید و
 سنان زمین هم
 آواز بر آید و
 حرکت کنند
 چون حرکت می
 داد و جواب
 دهند تسبیح
 خدای تعالی

و این تسبیح بگوید و سنان زمین سحر بر آید تسبیح کنند و بر هم زنند و بآنکه بر آید حوت و بر سر آسمانی خاموش شوند و سنان زمین خاموش شوند چون در میان آواز بر آید و سنان زمین هم آواز بر آید و حرکت کنند چون حرکت می داد و جواب دهند تسبیح خدای تعالی رسول گفت صلی الله علیه و آله از آن منتجب که آن خورشید دیده ام خواهان آنم کی بکبار دیگر او را باز بینم بعد از آن عالمی گذردم که بکعبه او از جانب من تا قدم از آتش بود و کل بنده دیگر از برف و میان آن کشادگی نبود نه آتش برف می گذاشت و نه برف آتش نشانند بر پای ایستاده بود و او را می خوشتره گفت اللهم مؤلف بین النجم والنار الف بین قلوب عبادک المؤمنین یعنی ای

و این تسبیح بگوید و سنان زمین سحر بر آید تسبیح کنند و بر هم زنند و بآنکه بر آید حوت و بر سر آسمانی خاموش شوند و سنان زمین خاموش شوند چون در میان آواز بر آید و سنان زمین هم آواز بر آید و حرکت کنند چون حرکت می داد و جواب دهند تسبیح خدای تعالی

و این تسبیح
 بگوید و سنان
 زمین سحر بر
 آید تسبیح
 کنند و بر هم
 زنند و بآنکه
 بر آید حوت و
 بر سر آسمانی
 خاموش شوند
 و سنان زمین
 خاموش شوند
 چون در میان
 آواز بر آید و
 سنان زمین هم
 آواز بر آید و
 حرکت کنند
 چون حرکت می
 داد و جواب
 دهند تسبیح
 خدای تعالی

کنم

والتی ویرجی الیکم - بر آن که از آن که در حق
سلام ایدم بر شما سلام و عرض سلام
داد جبریل او را گفت این حق است در سوره
مر آن که جبریل در میان شادان بود و آرام نمود و گفت ای
شارف باذن تو ای که در حق است می نامم ز کفتم الحکم
المتان التعمیع شکر و سپاس خدا را که میشت بخند
بر بندگان خود با انواع نعمتها این لوح لوح در دست
جبریل است گفت جلال علی در آن میشت در کفتم با
انوار گذشتگان که در ظهور خالیه قبض کرده اند
گفت آن در لوحی دیگر است که در آن و بر آن نشانی
و همچنین هر لوحی که قبض کرده بر می نامم و می گفتم ای
ملک الوت بر از واح جمیع اهل زمین چگونه قدرتی باقی
موضع خود سالکی و هیچ موضع حرکتی کنی گفت نمی
دنبال بیان دور انوی من خاده است و جمیع خلایق در نظر
و در دستها مقبوض اند چون اجل بنده نرسد که شود بوی
اعوان خود نظر کنم چون انوار من به بیند لا من و می گفتم
و اندک او مقبوض است قصد می کند و بحالت روح

قبض

والتی ویرجی الیکم - بر آن که از آن که در حق
سلام ایدم بر شما سلام و عرض سلام
داد جبریل او را گفت این حق است در سوره
مر آن که جبریل در میان شادان بود و آرام نمود و گفت ای
شارف باذن تو ای که در حق است می نامم ز کفتم الحکم
المتان التعمیع شکر و سپاس خدا را که میشت بخند
بر بندگان خود با انواع نعمتها این لوح لوح در دست
جبریل است گفت جلال علی در آن میشت در کفتم با
انوار گذشتگان که در ظهور خالیه قبض کرده اند
گفت آن در لوحی دیگر است که در آن و بر آن نشانی
و همچنین هر لوحی که قبض کرده بر می نامم و می گفتم ای
ملک الوت بر از واح جمیع اهل زمین چگونه قدرتی باقی
موضع خود سالکی و هیچ موضع حرکتی کنی گفت نمی
دنبال بیان دور انوی من خاده است و جمیع خلایق در نظر
و در دستها مقبوض اند چون اجل بنده نرسد که شود بوی
اعوان خود نظر کنم چون انوار من به بیند لا من و می گفتم
و اندک او مقبوض است قصد می کند و بحالت روح

قبض

قدم او را ملوکی نماند و از او ایستاد و در هر یک از این دو عالم
از وی الهام شود و در هر یک از این دو عالم پادشاه شود
همه عالم از آن برکشت نظر آدم جبر جایی عظیم دیدم و در
و صفات عاصم بیوش گشتم هم بود جان من از بدن مقدار
باید آن همیشه آن احوال جبر مل علیه السلام را در خود داشت
و ملکه را بر می نمود تا آنکه از آنجا که از آنجا که در آنجا که
بیش از یک گشتم فی عود ایشان خدای تعالی دادند ملوکی
او ایشان دیدم میان دو کف و در میان ایشان داشت
و روی چند در سینه داشت و روی چند در دهان داشت
مان زباها هر خدا بر ابدار و تعالی شیع می کرد و در این مقام
ایشان و خلق ایشان و عباد ایشان امرها عظیم دیدم
از آنجا که بگذشتیم مردی دیدم تمام خلقت از خلق و در
نقصان بود چنانکه از خلق مردم بود از جانب راست
و می در می بود و می خوش از آن بیرون می آمد و از جانب
چپ و می در می بود و می ناخوش از آن ظاهر می شد و در
بان در می نکرست از جانب راست بود می خندید و در
می گشت و عروق بان در می نکرست از جانب چپ بود می گریست

و در میان این دو عالم در هر یک از این دو عالم پادشاه
گشت این بدترین است که در هر یک از این دو عالم
جانب داشت و در هر یک از این دو عالم پادشاه
فرزندان خود هر کسی را می بیند و در هر یک از این دو عالم
می شود و می خندد و جوی بان در هر یک از این دو عالم
می نکرست از فرزندان خود هر کسی را می بیند و بان در هر یک
در خصال می شود و می گریست و از آن باستان می دیدم
در سینه جبر مل علیه السلام را که نشان داشت که گشت کیست
که در هر یک از این دو عالم و الله حیاه الله می نکرست و در
و در هر یک از این دو عالم و نعم الخلیفه و نعم الخلیفه
و در هر یک از این دو عالم و نعم الخلیفه و نعم الخلیفه
خلیفه می خلیفه او است و اما او و می نکرست و می نکرست
او چون در آسمان رفتیم دو جوان دیدم گفتن ای جبر مل
این جوانان کیستند گفتن عیسی مریم است و یحیی زکریا علیه
السلام و خاله او است پس بر آسمان میوم بر در آسمان بر در
شد کیست گفتن منم جبر مل گفتن کیست بان تو است گفتن
می است هم آن گفتن اهل آسمان اول و دوم گفتن در آسمان

دو عالم

السلام

کجاست و این قوم کیستند و این جوهر چیست گفت این مرد کمال
 میزدن است این هم طبله علم که اول نوی سبیل روی ظاهر شد
 و این سبیل و این آفتاب که از آن آمده اند بعد از آن بر خود
 دیگران ظلم نکرده اند و این قوم دیگر که در کون ایشان بغیری هشت
 آفتاب که با عمل صالح و حسنات سیات نیز کرده اند و عمل نیک و بد
 بکام آمده اند بعد از آن تو بشکرده اند و خدای تعالی توفیق
 ایشان قبول کرده است و این جوهرها سه گانه اول روح
 خداست دوم نعمت خداست سوم شراب ظهور است نظر
 باین هم کردم بنشینت خانه باز کرده بود جبریل را گفت این خانه
 چیست گفت بیت المعمور است هر روز هفتاد هزار ملاک در آن
 می روند و بیرون می آیند و هرگز باز بآن خانه عود نکنند و این
 از کثره ملائکه است بر سر سلسله المثنی در درختی
 دیدم و رفقا بسیار بر آن لایق و رفقا از همه دنیا بودند
 و همه فرار از کثرت آنها بودند هر کس از آن جدا شد و از آنها جدا
 و هیچ نام دهی نیست از دنیا بلکه ایشان را سبزه ها آب بودی
 از آن قله حساب لایق و قلین در آستان لایق اندازد
 درخت چهار جوی بیرون می آمد و جوی از آن ظاهر بود و در

طیبه

باطن یعنی پوشیده آن دو جوی ظاهر بود در هشتاد
 و آن دو جوی پوشیده است بیل است و فرات و هم از این
 درخت چهار جوی دیگر بیرون می آمد یکی آن تغییر بند دوم
 شهر که طعم آن تغییر نباید سوم غم که دستش لایق دهد
 ایشانند که آن را چهارم غسل صافی چنانکه خدای تعالی در قرآن
 گفت فیها انهار ماء غیر آسن و انهار لکن لم یغیر طعمه و انهار
 غسل مصف و این درخت در حد آسمان هفتم است از آن
 جهت است و عروق و اعصاب آن در زیر کرسی
 و عروق و اعصاب ریشه ها و شاخها باشد رسول گفت صلی الله
 علیه و آله من من بسدره المنتهی رسیدم و من من انستم کی
 آن سدره است و من و رفقا و غمها آن به شناسم آن درخت
 بنور خدای تعالی پوشیده است و ملائکه بسیار بر آن
 درخت را آمده اند بعد از آن کوی از آن رند یعنی هم رنگ
 از آن رند کی از آن سر خدای تعالی هر لحظه پوششی بر آن
 درخت ظاهر شود کی اگر خواهند خلق از نعمت و صفت
 آن عاجز گردند و بر آن درخت ملائکه بسیار اند چنانکه عدد
 ایشان خدای تعالی کس نداند و مقام جبریل در میان آن درخت
 خیزد

عالم

جبریل مقام جبریل رسیدم مرا گفت ای محمد پیش تو لقمه و بیشتر
 دو گفت ای نبی پیش تو بر خدای تعالی از فراموشی من بفرست
 و جبریل برانز فرست آمد تا حجاب رسیدم آنجا فرستاده و
 انداخته بود جبریل حجاب بجا نهاد گفتند کیست گفت جبریل
 و محمد با وی ملک گفت الله اکبر دست از حجاب بیرون آورد و مرا
 در اندرون حجاب برد و جبریل آنجا باز ماند گفت ای جبریل در آن
 گفت و ما من الله مقام معلوم یعنی هر کس را از مانی طایفه را
 معجز هست از آن مقام تجاوز توانیم کرد منتهمی خلافت نایب
 خدای تعالی مرا تا حجاب دستور کی پیش تو فرموده است
 احترام تو است و عظمت تو پس مرا آن ملک بفرست از طرفه الیمینی
 بحاجی از لولور رسانید پس آن حجاب بجا نهاد ای گفت کیست
 ملک گفت صاحب من است زینم و محمد رسول الله با من است
 گفت الله اکبر من دست بیرون آورد و مرا در آن حجاب
 برد و مرا نزد خود برداشت پس مرا آن حجاب حجاب می برد
 تا بهقتاد حجاب بگذرستم ستر که هر حاجی با نصد ساله راه
 و آن حاجی تا حاجی با نصد ساله راه بس که فرقی می کرد
 لا نور و روشن آن نور و روشن آفتاب بوشاند که آن

آن نور و روشن نشاند تا بهر ش
 و چیزی که نزد عرش است یا قلم خدای
 است و از عرش قطره در
 حکایت که
 بیهوشی تر از آن یافتند است
 ای تعالی باین واسطه هم اولین و آخرین مرا در آموخت
 از مرآت کو با کرد بعد از آنکه از هیئت خدای تعالی زبانم
 بود و گفتیم السیئات لله والصلوات والطیبات
 خدای تعالی گفت السلم علیک ایها النبی و رعد الله و بر کانه
 رحمت و برکت من بر تو باد ای محمد و گفتیم السلم
 علیک ایها النبی و بر کانه رحمت و برکت من بر تو باد ای محمد
 ای نبی و بر کانه رحمت و برکت من بر تو باد ای محمد
 و این خصوصیت هاء اعلی در چیست گفت انت اعلم
 بدان که خداوند تو را آن عالمی باین وجه چیز و تو عالم
 خطاب آمد که در درجات و حسنات و حسنات خلاف می
 امید این که در درجات و حسنات چیست گفت خدا
 و خدا
 هر که خطاب آمد که در درجات و حسنات چیست گفت انت اعلم
 علی الاقدام الی الجماعات و استظار الصلوة بحد الصلوة



۱۵۲۸

بعضی درجات و فقر بسیار
 یافتن نفس از سزا و غیر آن
 کردن بعد از نماز است الح
 والتعجب باللیل و النهار
 طعام دادند و شب
 خفته باشند پس خط
 فلنتعم ای رب یعنی ای
 آمدگی و روز کفتم والموسون
 رساله که معروف بین احدی
 یعنی ای محمد و ای پیامبران

و کتب او در سبیل او ایان آورده اند و
 او بعضی رسولانند و بعضی نه چنانند
 گفتند خطاب آمد که ای محمد
 قول و اطعنا امرک قال لیس فی شئ
 گفتند قول و شیعتم و مطاوعت عوف
 خطاب آمد که ای محمد خواه
 کفتم عتقکم و ایضا و ای محمد و ای محمد



